

10.

4

VO

زوانکار

0.12

Ms Perzsa O. 12

مجموعہ محمود جواد زارہ

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences



آئین اظهار مظهر
 علی پادشاه بود و مکتوبی که در روز جمعه علی مقدار عالی

- اظهار مظهر
- ۱ علمی جامی که از دیوار و دیو
 - ۲ زو ضلع و سیرت و سیرت و سیرت
 - ۳ از شاه صوی رمله و ارای فواء
 - ۴ لایح بچنین مقام بایست کی

میلاد
 عدلش روم کنه باقی

منزله آینه فارسی و فی مآله آله و قال
 پیش از روز و لفظ صوفی و کمال
 به یکجا تا قبل و بی سکنه
 به یکجا تا قبل و بی سکنه

دکتاب دوستان کرد طبع نیمه و بی بود
 چون بخوانی باز گری تا خوان صریح بود



شَرُّنا وَفِي عَيْنِ نَفْسِنَا • وَظَلَمْنَا وَرَجَّحْنَا الْكَرَمَ • اسما
 فَتَوَنَّى وَتَعَالَى وَنَاظَلَنِي • مِنَ الْبَيْتِ وَاللَّامِ وَاجْتَنَحَ • سور
 لَوْلَا الْأَضْغَارُ وَالْفَقْدَانُ • لَفَهَّمْتُ النَّحْلَ الْحَمِيرَ • سور

سِرَّاتِ السَّلامِ • لَوْحِدَ • ٩ • نَعُومَ • رُكَّابَ • صَلَواتِ
 بِهَمٍّ يَكُونُ قَوْمُهُمْ بِشَفْوَاهُمْ تَوْبَهُمْ • سور
 مَا مَلِكٌ لَّيْسَ لِي بِمِثْلِهِمْ • سور

وَمِنْهُنَّ طَائِفَةٌ أَشْبَاهُ عَصَصَةٍ • يَوْمَ الْأَزْالِ إِلَى عَصَاةِ الرَّسُولِ • سور
 يَبْزِي الْبَاطِلَ وَيُخَالِلُ فِي سَبْقِهِ • لَدُمُ الضَّرْبَةِ إِنَّهُ لَمُ يَنْقَطِعُ • سور

إِذَا شِئْتُمْ أَكْمَلُوا بِطُشًا • سور
 وَحَاوِيَ الْبَطْنَ يَبْطِشُ بِالْفَوَازِ • سور

خَوَّاهُ وَكَرَّكَ يَحْيِي • لَقِينَا خَوَّالًا فِي رِقَابٍ • وَجَنَاهُ وَيَضَاخُ كَلْبٍ • تَفَوَّاهُ خَوَّالًا شَرَابٍ • سور

لَا يَأْمُرُ الْفِتَانُ بِاللَّهِ خَيْرًا • إِذَا شِئْتُمْ تَشْفَعُ بِالْفَتَى كَيْفَ يَضَعُ • سور
 يُدَارِي مَوَكَّهُ ثُمَّ يَكْتُمُ سِرَّهُ • وَيَضْعُرِي كَلِمَ الْأُمُورِ وَيَخْفَعُ • سور
 فَكَيْفَ يُدَارِي وَتَهْوَرُ الْقُلُوبُ • وَفِي كُلِّ يَوْمٍ رَوْحُهُ يَنْقَطِعُ • سور
 لَوْ أَنَّمِ الْبَطْنُ صَغِيرٌ لَكَيْنَمَا هَبْرَاءُ • فَلَيْسَ لَهُ شَيْءٌ سِوَى الْفَقْرِ وَالْفَقْرِ • سور

سَمِعْنَا أَطْفَاءً ثُمَّ تَمَنَّا فَبَلَّغُوا • سور
 سَلَّيْ عَلَى مَنْ كَانَ لِلْوَصَالَةِ لَمَنَعُ • سور

العارف لا يوفى العارف بفضله لا شانه

خوارجه جهانه المستحق بآباض ولباس

بقصد في المعطيات
عظمت في الخصائص

بن سني يار ملاك
يرونه فرما ليدرس في ماه بزم

يار و عارفه حلافتي بكن
وين فاه مستند را كاهيا بكن

مست اولو مجلس و بدر شيخين اجود
بمنه جنات حمره فاطمو تا فاكيزت

سوره كه زم كره و كز قانين
خار بكنه خا رصغار جانني

شنيكم كه اهنه را بكن بختاج و سوز
ولي اين كه نه و سوزي كه انش را بكن سوز

كاه از لطف طبع افر اير عشق كار و ياره
جود بكن خوش لولزي كه فدا نفس باشنه

حسب الله
اشهد اني استك ملك احي العالم بزم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

غفر له
عفو له
غفر له

ثم في نوتة محمد سعيد الصدر السابق
غفر له و لوالده محمد الامين امين

بن تظهير ريد صفا كنوز نور
يار و طهر طاعت او كسره با صفا

اشته بخت
منه و كاه لا يفتحة طالب العلم و طالب المال

مست اولو مجلس
مست اولو مجلس و بدر شيخين اجود

د افلا بكن
د افلا بكن و كاه بكن و كاه بكن

بنيون زيارتي و لطف خوشي
قافله بيلي بلوغي كاشي

كفتم تنك دنيا دار را
يا قناعت بركند يا خاك كوز

اشته بخت
اشته بخت و كاه بكن و كاه بكن

بآمن نوحه يدر اربع للابد اعلم وللاذن في ونحو باجر ايقام للاخر
 على وفق على كيف يشاء وبآمن ونسبح في اجوار في الصدف
 الكمال في ايد المعاني ونحو ايد الحكيم كما نرى في على المعاني
 وطلوع آيات جلالة نقاب سخاير العالم وبآمن ايد من
 منساج المعنى في مشكوة الحرف نازك على علم كما اطلع انوار
 انوار عوالم الوجوه من مطلع صورت لوع من على في
 مسالك عمارات واجلة مما لا يخفى للابد في وللعا
 عارات وفصل من بينهم وليلنا الهاتين من لكلمة الظلمة
 الى ضوة الوحدة والقياس في حجر المصطفى وعلى ايد
 فلك العباد المشرقتين في ان المودة في العون وصناير
 ما نزل في على اركان المودة الذين يماهم في وجههم
 من انزل في وجوه وسلمت ليما كثير كثير في وجوههم

مقال

راجع في بيان احوال اولاد الله
 في الدنيا

کتاب التمهید فی شرح اللمعة
در علم النفس

نصف نهار بعد از اذان

مهرکند

از نور اوقات بهر جهت بر لوح علم قدش روشن و ظاهرست
و عرق عرقه و آن و نفس مذکر که انسان که بر و رویش
حدوث و امکانند و در مباحث بولوی عرقش مایع و حایر
بلیت هر آن چیز که در اول بدو در بدن است. بجز اینها که در
برتر است. غذا از عرق برتر و از رولان. بجز عرق است
لور آن رولان. جلای که هر چند فارس نشنایطه بر استنب
تیز نک عمر حیات و در خیال معرفت که در آنست بمعونست
عقرو حواس و مؤنث فاک و از حساس طم خراسن و اعمال
اسامیج و اتمام و قطع نماید و نازل شود و عوارج بتدریج
رسانند. ^{و از این جهت} عجز حیرت سیلی اندر بد و غیر از عجز و لیلی نایب
عقار سخنان کشید و جووزنه درین طبق عمر بر و بد با عجز
قدوسی که در و آنست حقیقت ذات و صفاتش در
طبایع مخلوقات از خض و فاشال لور اوقات حق و حقیقت
و خال قیاسات فاکری و حدیسی تیر است. و و بدین
از باب و آنست از و نور است و انوار عجلانش و مشاهد
^{نور}

کسبیت

نسخه
بوجود

تعال
بای
اینگ

میدونه
اصول

بر روی

بصفت

کسی جز بغایت نیکو

ماندگاه قوا فرستاده شود از رخ فوق را بر سر چشم زلال وصال خویش راه
 غایب و زرتی تعلقات فانی از صفی آینه سینه بصفت
 جنتی و عیانت و برین بنور ای بیت اقبال هم اند و روزگار
 سحرات کس جز عیانتی بهر آیت نکرده و حجت
 قصر جان آگاه و بر آینه از غبار عبور از غبار پیر و از
 و از پیشگاه بارگاه و در آنکه نظرگاه پناه و هدایت
 کاین کثرت را بر نورش لاله و ساز بیت یارب بحق کعبه
 که کسک بتان و در زخم غم فکن از قبلگاه ما و چشم
 همت خفا از نور معرفت چنان روشن گروان که در محالی حریف
 کثرت جو آلف نور و مهرت هیچ در نیاید و پیش از آنکه خوشتر
 ظهورت خوراک نمود از عالم مطلقا عدم نماید
 در رفت امانا بهر لبی من العین عاشار حاشا بهر از نبار نشین
 بینی و بنیل نی یاز عینی فارغ بفرستگار نیی من لبی
 بغیر او نو و چشم کس و بغیر نیست ز مهر چه هست بغیر از تو و نو و نیست
 و و بر سر راه قوا و راه بکلی سدا و وارشا و بطرز منور

آینه من البیت

اسلوب و در طریق

راه

خجی بمنی کو کلام کنز لفظی

دخا انشاد في دعاء الله
 كنه انشاد

تعدت شخوص
 جمع شخوص

اشادت
 واطاعه مستند
 واطاعه مستند
 واطاعه مستند

اشادت
 واطاعه مستند
 واطاعه مستند
 واطاعه مستند

اتقي

وحي قولي
 في حجاب
 في حجاب
 في حجاب

طابق
 طابق
 طابق
 طابق

فواج
 فواج
 فواج
 فواج

لا يمت
 شول عالمه
 سوزن
 سوزن

خطيبه
 خطيبه
 خطيبه
 خطيبه

مزاره انوشهر
 مزاره انوشهر
 مزاره انوشهر
 مزاره انوشهر

که جبهه خیزات ابات قدس
 صورت جلو که آید
 اصل مقصود نشود
 رخسار به شهنواز که
 کاف و است که نظرش بر نبوی اوست
 از زینام که پیش
 از دلح که گمان سحر را یک باشد
 لا یقنه که طبع انفس صفات
 ناسوت
 با عا جی که خاک برشت
 تسلیم
 لا یکنه یصلون علی النبی
 تقدیر او احوال
 مندر او لیا و سید انبیا
 جهان که وی ز شاور و آن جووش
 و غیره

لو که نظر

عنه
 ال و اطباء و اطباء و اطباء

سجود
نام اولی بنی نام ایک و نام انجیل

نسخه

صاحب دست

لا و کہ نظر سبوت نم باطن وظاہر اند و بقتضای فحوال کتاب
 کلام اللہ و عشرتی بر کثت ناکرم و تعظیم صاحب و بیع اخوان
 کلام قدیم و مرتضی سلاک صلوات و تسبیح کہ للہ صلی علی
 محمد و علی آل محمد صلی علیہم و آلہم و سلم و ہر صاحب
 ہدایت قیام کہ در صفای کامد او صافی موصوفند بصفت
اشیرہ ربی الکفار و عجا ربینہم و در حقایق صفایہ منعموت
 بنفست کالنجوم بایم اقد سیم ایشیم متواتر و آواز و نازل
 و آرد و نظر عفو و رحمت بر عاصیان امت آن حضرت
 کما رت زہر سول مسمومہ النقیب لازم الترحیم کہ از طلوع
 حر و آتش بر افاق عیان سخت اعتدال زمانہ و سخت بلی
 طاق کوفہ و مکافہ است آجا و وصف اجرات و تکوین یافت
مولفہ کاف کمال است و آت خود و آت کوفہ و در سوار و پی کونہ کجا
 و از بر و ز محوق و بن ہدایت قریش مبانی شعار کفر و ضلال
 بنی و شند و از شمول احکام قوی و شیوع طریق
 شرع مستقیم و آزاد سیر سل سابقہ مدروس و شرح

نقیب صفایہ و کونہ کجا

ترجیب
نظم کنند
ترجیب
نظم کنند

ست

صورتی بند بر او ملن کنند

کنند و نابہر او ملن کنند

تہ

کلف -
لک و جنت

سحب
بیش

عطارد

عطار
تیر و بیز و درویان فلک شد این شیوه تلق و اعتبار
و داشت و در سعادت و خوشبختی با صبر و خوش از در و در
سبب این اتفاق ^{بیش} معصیت یافتن از حق آقا آمد **مولف**
چون دورنگ شیوه تیرست بر وفق اتفاق ^{لایحه} مجمع در و در و در و در
نصیب شد از حق و وزیر زاهد که در و در و در و در و در و در
و وزیر فلک بر جلد آمد و نور از و وزیر و وزیر و وزیر و وزیر
از قوس افق چنگ عیسای زده و گاه در خانه و از از نوشته
عزیزانش بهر سو در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
چنگ در نیز باز از فلک و از بر نور آسمان سوار و در و در و در و در
چون مطی و ریو نو وزیر و در و در و در و در و در و در و در و در
و چون خورشید جهان از نور و در و در و در و در و در و در و در و در
بر و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
عهد سیاه آن عصر نشست و در و در و در و در و در و در و در و در
بوسه شب و آه و آه و آه و آه و آه و آه و آه و آه و آه و آه و آه و آه
جمهور و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

فیروز
فیروز

سر
خند

لرزوا ۴

از قزاقان و قفقاز

سلامت

صوف بولاری

زینع
نا بیید
یعنی آقا
یلدرز

زادہ
پلم رفق

۱. نور آسیای جوانه سوار شده

سوار،

فما وسم

ریو
فولس

بسم الله الرحمن الرحيم

از لش زعفران او غلا بخمار
لغنه سور را یکن سوپ که
ماقی که که چن او غلا
و سور زعفران از را
و او غلا بخمار لغنه سور
و با که کشنی بوی که
و (سور) و لا شنه

نکته

ضریح
ارسلان

آجام
ارسلان یا تانی
یعنی میشه

رو
فراغت
بسیار

و باری
چون حق تعالی
سبحانه

از مضیق تدویر محفوظ و معصون گشت و رفعت رتبتش از
 منقصت رجعت محروم و ثامن اعدمت هر که در سایه بویاه
 تو بود چون خورشید در رخسار کس نیواند که کند تیز نگاه و کلام
 که فرخام آجام انتقامست چون بنیاب شهاب جوای
 خصمهای آن ضایع بر خاک خواری میریت و بدست سنان
 و تیغ اجسام و شرعش بزبال روح در ریخ و بخت هارینه البته
 سالار سپاه کواکب اعد و فتنی ساحت تدویرش از
 تدویر نواقب افلاک غالب ملول بسته میانت بهرام
 در بند کشی محکم از آه مشک شمس تدویر اوست اعظم
 و برجسته در شرف جوه و نایق ختم بدایت خلافت
 بنام آه محو و قحاح و نوشت و در بایه و شمش از قنبر جراح
 برین خطبه ختم نبوت و عین که و لکن رسول الله و قحاح
 النین بکوشن هوش اهدت تقلید و یقین میخواند لاجرم
 و زحمت کار الرضاء سماء مضایر حکم قضا و شرف کشت
 که مشق جوی زبواهی تو کم کند یکبار و غر از فلک خفته رسته با
 ای
 جنت

بیان
 که مشق جوی زبواهی تو کم کند یکبار و غر از فلک خفته رسته با
 و لیوان

عنه
زین

صک

و کیوان جو خورانه در عتبه باب هندوی بواب بداشت
 و بر هرگاه رفعت اسائن لوازم بندگی التماسی داشت باین
 و سایر و فرار بایه قاهش بفلک سابع رسید **لؤلؤ**
 بر نور قهر جلالت جوهر زخمت نه بر نور آینه سینه سیارک اندر
 دست او در آید و سایه چرخ پایش که رنگ و آن روشن
 افلاک است از آن بر طبع کافک نه بختاوی تا بر وید او لواله
 بشار و آینه و ظاهر که در عتبه چرخ روح آتش بر آرزو لوازم
 و غولش مرکبات عتبه هست و او یال ظلال دولت فالت
 از رؤف که استقبال و عتبه رزوال نعی و قاهر و حکمت
 اقامت جز سحاب بر فرق عرش اساین از قبال است که بر
 گرفتار از سلاسل شمع لبر که و اما نذکای قافل فکر و نظر
 اندر مانند طلوع مهر از افق بهار روشن که در عتبه هست
 تهرنی که اقامت و معیشت بر حبیب و جوهر کائنات
 جوهر مودوست و مکر خدمت و از غنای آن عالی شأن
 بر میان جاده سلویات و غلیات فقه و و جوهر آن فرات

وسایت
و سیدفرار
اولش سبجی
بن و سیدعفتی
و سیدنقی
بال یمن
آری

بیانه

موقوفات سادات خاندان

جو

بین السیاه والارض

افغانه اولیاف
نایب و یلیف
و اولیاف

استغفار
توبه

توبه
استغفار

طالع

استغفار
طالع

طالع
توبه

توبه
طالع

طالع
توبه

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

طالع و زین و مقدورات امر که و مقدورات قدرت صلوة
 تلبیق یا فاضله قدرت و استغفار الناس اما بعد
 چنین گوید فقیر جانی محمود بن شیخ زکریا که می گوید که در قلعه بلیات
 الحمال و بعد صورت مالیه مشهور است می گوید که در ارباب
 که چون کوب من تقدیر از رفیق و لا اله الا فی حق طالع
 بود و سر السکات عنایت ایزدی و در هر چه طالع
 و رفیع و الا جرم بر وفق تو ضیق زبانی و در هر چه و حد
 جو آتی چند آن شغف و التیاح به تمام هر چه بر سر
 و ضایع هر چه معانی و کثرت که هر چه محامه جان
 از حقوق تعلق انعامی و غولانی عاظم بود و در
 رعایه شباب چند آن استناس به بطالعه و خط فال
 کتاب و نوک اهداب اقلام و کتب نقاب رشت که نشو
 بر حرف هوار و هوس و غیر صورت صحت هر کس
 و التیحات سماح اما ویش قدر کس خیال با طالع و منو
 قدر می در هر کس و الا کوس مجاری و الا کس و الا کس
 غراب و کبک و الا کس و الا کس و الا کس

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

توبه
طالع

نخارف
الاجل

نخچه
سجده
و هزار
سجده

شراب
الکیم

چه بصر بصیرت بر زخارف صورت و زارت افکندن
و بیخ بکار معارف یقین و بر آری و بواوی و ساکن معنوی
بقدر همت نیمه و نه از ماء فطین و جمال حور عین بلغم
شراب و صورت حباب قناعت منو و هست
فست چرا که عطا زمانه را همت چرا که کنج بهر کار مختصر
دریا و کوه را بگذرایم بگذرایم سیر رخ و از زیر پر آرایم بگو و بر
یا با و او بر سر نکت نهد با یی و با و او در سر همت کنج سر
و قوه از بند و زمانه را ای همد الان حست حشمت بقدر
شهر و آرا و صفای عفت است که بگوگان شوق و بازوی
فوق کوی جمعیت خاطر از میدان تفرقه باطن و فایده ربوده
همچو التفات بکبر و غیر او و صولجان فکر اعدا اندازند بنا برین
چه بگو که از زمین نظر را گیر از ایشان شهرها ز علت این
و رویش نظر محبت بجایی بنشین عالم مینو لای نه افکند
و بر و بال التفات و در فضایی جهات جهان فانی نکند
و عین ارباب بر و غر و غر و غر تعینات ماکله نه افکند

نکته
زبان و لای
او این
بعضی

صوفی
جوگان

غیر
بیر کسی

تعینات
استخفاف

و از سمع لذات حیات فائز که با لذات پیر میز وید
 هر که که یافت رونق بازار هنر و دست و طایفه مهر و کون
 بخشش حقیر شد و خند طایر که ز جنگ جهان ابرست
 و آنکه بدام غنای تو را و اسیر شد و قالش غیر از غبار است
 بسمع عاده رسید که بر مقتضی معانی ^{مؤلف} ~~و~~ ^{من} ~~عند~~ ^{الله}
 خطوط جباه انبیاء بنقاط بحر و تقوین منقوش است و این
 اختیار همیور و قد و ربط و قیض و ربط و امور دیگر
 را راوت خالق و همیور منقوش است ^{بیت} مستند تا دوست جنبانی بیرون
 نطق نه تا و ز زبانی من و نفع من و نفع مایه از حق بود
 حکم حق بر حق ما مطلق بود و الامم زما و رضا بکف قدر و قضا
 و او و سر تسلیم بر فطرت اتباع حکما منصفی نهاد و تابیر خستید
 و معزم ^{اصحاب} اصحابت تیر تیر و زور و زارت بر کوه میل
 ظواهری خلط افشا و وقت عاقل و موعود این و ارفق
 مایل و مایه و شکله مدیوش و عایر ماند و دوست
 که بر مقتضای وقت ^{الله} ~~بنقض~~ ^{العلاج} ^{سها} ^{ایم} ^{نما} ^{یر}

نار ز سر و چشم عالم غیب
 زشت

فغرای
 معنی

سر و
 کلب
 زشت

انبیاء
 جباه
 او یا نقل
 انی

منقوش
 تبارک و تعالی
 الله صالین

فغرای
 اصحاب
 او فائز
 و کله

سلب
سید ملک بنی بوق ایلک

براید آرف مطالب غیر صایست و سلب مفهوم اختیار
از عزات حکومت علیه خاطر واجب **بلی**
لین هیتی تویتی هست و کرت و این قتی تو قی صتی کرت
رو سرکار بآن تفار هر کش **کین** هست تو راستین هست
تایر موجب الضرورات **تید** الحزورات علی طوایر مانی
الضیر **بدست** فکر و قطع عقبات و قایم بولان بیای
صیر لازم کشت **بلیت** من جهد هم کم قضای کویر
بر و نه زکایت توکاری و کرت و با وجوه و فور اشغال
وامور و وجوب مخاطبه و مجاوبه **در** حسب ضای جهود
و طلائع اقوال **ار** فکر منتهی المرام **در** انضباط امور
و تغور اسلح و تخریدن و ولایت عید **اصناع**
و تفاع حواسات صبر و نبر و ترکم مدارات ملوک
گاه گاه **جهت** امتحان طبع کلان **بیر** اسل و مکانه
مخایم و یارانه **ار** قدرام **مینو** و **مخ** آرض **ار** گاه
بسوره آتش طبع **در** حرار الضرب صیر مبول

عقبات
بو قوشاک

العبد
والله یقدر

نفور
سر عدل
و کد کار
و عرو و نبر
منفی
و دبی

نفاق
کلان
کلامه
کامینه

مواسات
ایلوکه ایلک
در و نکر و لقا ایلک

و اند
قید بند

دان

بکراجه

فرآیج
انگشت بشماره انگشت
بشماره انگشت انگشت
بشماره انگشت انگشت

فارجه فرآیج
طبیعت
البیوی

۱۵۰
۱۶۰
۱۷۰
۱۸۰
۱۹۰
۲۰۰
۲۱۰
۲۲۰
۲۳۰
۲۴۰
۲۵۰
۲۶۰
۲۷۰
۲۸۰
۲۹۰
۳۰۰
۳۱۰
۳۲۰
۳۳۰
۳۴۰
۳۵۰
۳۶۰
۳۷۰
۳۸۰
۳۹۰
۴۰۰
۴۱۰
۴۲۰
۴۳۰
۴۴۰
۴۵۰
۴۶۰
۴۷۰
۴۸۰
۴۹۰
۵۰۰
۵۱۰
۵۲۰
۵۳۰
۵۴۰
۵۵۰
۵۶۰
۵۷۰
۵۸۰
۵۹۰
۶۰۰
۶۱۰
۶۲۰
۶۳۰
۶۴۰
۶۵۰
۶۶۰
۶۷۰
۶۸۰
۶۹۰
۷۰۰
۷۱۰
۷۲۰
۷۳۰
۷۴۰
۷۵۰
۷۶۰
۷۷۰
۷۸۰
۷۹۰
۸۰۰
۸۱۰
۸۲۰
۸۳۰
۸۴۰
۸۵۰
۸۶۰
۸۷۰
۸۸۰
۸۹۰
۹۰۰
۹۱۰
۹۲۰
۹۳۰
۹۴۰
۹۵۰
۹۶۰
۹۷۰
۹۸۰
۹۹۰
۱۰۰۰

و از آنکه این کتاب
در بیان این کتاب
و از آنکه این کتاب
در بیان این کتاب

میآفت و صفی بیانه از این شیوه علمای و اخوان
مستکوک میسر است و در نظر صرافان بازار و از این شیوه
و بر کجای این فضا و پیش از این از سمت شمال
نی بهر این شیوه و در هر طرف که و آرد و می شود که اگر کتب خاتمه
و می آمد از خطایه ابنه افاضت و اما بعد ظاهر میست
از آنجا که از هر کجای خطایه از شیوه و میست و میست و میست
تالیف نیت از اوراق و خاتمه از هر شیوه و میست و میست
خداست و حکم و تالیف سخن گشاید که هر شیوه و میست
تا بهی از هر دوستان که هر یک از این شیوه و میست
از افاضت و هر یک از این شیوه و میست
و تالیف از جماع می شود و میست و میست
از این شیوه و میست و میست و میست
میست و میست و میست و میست
و از این شیوه و میست و میست
سیف قاضی و میست و میست
و از این شیوه و میست و میست

در علی

و از این

طی این طوطی
اوین نو فکری و فکری
و از این شیوه و میست و میست

تایخ
جمیع

جزئی
لطیف

شاید
صفت

مناسبی
ایمانه

خان
در هر دو قاشد
لطیف

بر عذر از

افکن
زیر

در علی و صلا عبادت جزید
والای تراکیب و زوایا
من باجزای بر وجه و بیفت
حاجت کفار نیست
جز زینت آنست من بر فوق
لقد رخص و و شایخ
و طواریک نیست گرفتن
افاضل و اکابر زمان
روزه عین تنگ سار
روزه و بی شود شانه
بیم کی را بد و باز
و با وجود آنکه
فیض ملکوت
از وی و قیود بد طبع
و صورت عروس شهرت

و جو
ربا اولیانه

شایسته است که کفیه مختصرات در معراج را قبل ساخته مال
 مقروض متعارفان متبولان رسد بازار را فتکار
 دستار افتخار و استکبار بر فرق عجب بیدار نهد و جگر
 و عوی ابد را رخ و لبت را بدست مشاطه طبایع کسان
 خوش و خوشی سازد و در طریق این فقیه که صاحب تیار جگر
 الکلیست و سیاح و بار کرم نامتناهی است
 چون میان خاطر هست ز جافین بر زلال طبع هر کسی
 حاجت قولا نیست جوهری عزال فاکر را جوهری و بهر
 جزر کان خاطر از طبع کس ز ناز نیست و از بهر لاله
 چارسوی باز ز کن فکان و جوهری لای کون و مکان مامل
 و مونس که کسب و مکان هر چه مخزن فاکت این نانو
 نقاب عفو و انمان کسره باطن دلشست از عین محروم
 نسازند و نظر تا قدر تفکر و بهر تبصره و تندرست
 لاله لند از ندرت کزین طریق نیاید کمال شان نقصان
 و بی یقین شرف روز کار ما باشد و پیش از باب بهر

خوار و خوار

سپاه
شمار

سپاه
کشی

عین فقر و غنا

زمانه
چیزی

بناض انکشت

ربط
بطلت

و صور

معین

مختار

مختار

مختار

مختار

مختار

مختار

مختار

مختار

و صدر نشینان محاسن سیرت - و متیقنست که
 عین عدل و انصاف ناظر انصاف محاسن او صافست
 و جنب عیب جوانی - عذر رای فصاحت اظهار آثار جهمت
 و قباحت و نانی انوار حسن فصاحت **بلی**
 فغیر الرضا عن کل عیب طفیل - و لکن عین التفتیر لیسوا
 چشم خود و کبر کتب با جو عیب نماید بدش و در نظر
 و در هنر و ادب و مقام و عفت و دوست شنید بجز آن دید هنر
 و اگر آینه فاضل و قاف و ضمیر نفا و شان صورت خطا و سهو
 نماید بنام مدح شما ای که مقتضی عفو است **موسوم**
 بسبت محکوم و انفس که لطف جوان و کبوة و لطف صانع
 نبوة و لطف عالم بفقوة و در بعضی از مکاتبات این کتاب
 قبل ازین و در وقت کتابت نقیض خطاب و جویش
 موصوف بصفه اطاله و اسرهاب نبوو و در عین
 تألیف خیام عبارتش و زینب اطبط و مشتید اطبط
 لطبات ساخت **بلی** و در فوق عقل هر سخن کانه بود بلیغ

جوئے زیندگی خوشنیت اگر چه فطرت است تا جماعت متلاذ
 کیاست بصناعت را شریب از و یاه و موارو برایت
 کرو و موجب بهارت و مهارت و در سلوک طروق
 بصناعت و جوئے سوار و خطاب بد بیاض این کتاب
 باشد زلف و رخاں بهمت شد ضیوب بول و کولک
 مکاتیب و در سمای تالیف بهر زو ارقب منتفی مکتوب گشت
 قاتبات تطف تقذیم و ناخیر و مکاتب که از ملاحظه فرست
 مکتوب الیه ناشیست از چهره مجزئ کتاب معلوم باشد
 و صورت همه مکاتیب و مطابق وضع شد اسالیب گروه
 رفیع و لغت که بوسیله جمیل عنایت می جلیا می
 افتد و اوقات عمر عزیز و طویل بد تا بعضی از فرایند
 قوا بعد از آنکه از زبان قلم بلغا افشا نکرده است عقده
 این رسال ساز و و تا سالکان بواجب طلب و جویندگان قوه
 علم و ادب را شروع مسالک ابدراع و افتراع که
 فی الحقیقه از ذوالقادر طباع است بر سید حسن بصیرت

مهارت
 ما بهر دست

طراز
 اسلوب

شایسته
 قوی و پیرا

قطایع
 رست یلی

در چین
 بول منتنه

بلغا
 کمالک نهایشه
 یقینش کمال

باشد

در این
 به یقین

باشد و معروف از اینها لفظی و در بدایع معنی بار
 مستوفی و یوانه نورک و فکر و سر و قدر و برین اهلان
 نظم و نثر و نرد و در احتیاط و مسالک و تباط و ربح
 و احتیاط و آس و فکر و خیال و آسان و محلات و بحر و زمین و آسمان
 و به تنظیم لای القاب و فداقت و در سلک عاید و
 و اسبابی و آیت و سلا و قول و قدر و ضمایر کلام و ولید
 راه و راه کعبه مقصود مقام آینه و آبی و التوفیق و بینه
 از ربه الحق الله لای فی صورت المأمول فی و آیت الحق
 و نظم و آید و کول و المطلب و بالرسول و اول و البتول
 نسیء مکین و کتب لی اللام العارف بالله نور
 المله و الدین الحوافر عبید الله لید الله طلاله ارشاده
 شعر لکن لم یغنی عنای جنات بنظره و لم اقص من لقیاک
 ما کنت امل و فعاذ ما یخفی السریر عالم یا ندر فی عین و قلبی
 نازل طاق حق و کله تحظه و لای خلافت و کست
 بجلوس سلطان خیال از فیض رسان سکان کوه و مکان رشان و ارق

جوت
 و قدر
 احتیاط
 صفت
 ارتباط
 و بطن

و القبول
 و الاجابة

فوز
 و کله و کله و کله

و کله

در کمال

در کمال

صوم
ملکوت طاری

خود
بجای

نیاست
طافه
قادر او

قاموس
عربی
عجمی

طبع
موس

اطرا
ص

نطاق آمیخت و نذر شرک خور بود خرقه خور و کسوت
 و بک شوق و نیاز از پناه اقلیم راز سکوک و خرقه
 خرو و رولن **بیت** بجان خواجه و عهد قریح مهر و نیت
 که مونس و همدم و عیال و دولت تست سرشک من کز طوفان نوح
 هست بر و ز لولع سینه نیاست نقش مهر و نیت
 فیا نزل و و ماب لم یزل برکات از خوات فلک سماء ملک
 صفت قطب آسمان ولایت خوشید طریق کجور کوزیر است
 و نهایت سلیمان جهان معرفت آینه تجلیات اجل صفات
 طاهر ریاض رضا قاموس الکی قربت و **ولایت**
 کز آفتاب لیس سایه بر فلک فلند جور و ی روز شو طریقی
 کس که جور و نضی جور و کوز و نضی کند هر آینه قبله و بار و کوز
 از نذرین هجر حیات ثنائی سخن تلخیص شاه لایق و سنی سست بیان
 بیایه اطرایه سخن تشبیه افواه لایق و مام رب کا نور اقالیم
 للعالم بمصباح زجاجة صدر نور سراج الفهمار و نصایر قول ط
 بانوار نماز طول عمره مخدوم آثار روز قیام پاینده و مترام

و ازل

و هو في خلقه
من خلقه

و هو في خلقه
من خلقه

وارادو . وريد معتقدكه . حوارت و رطوبت و غريزي هيشن
از آب و موعج و اتش و لوع فتفاوست . و قاة بيمار
انطاك و قوا و بريت و ع . و غزاي ع قعناو . نفو
و عوآت اخلاصه آيات . كه طر تاه چن صفات آن مانند كار
بوستانه چنان از تنه باو غزاة رياء . و ر ا مانه باشد . و مكنه
صفاتش منور . و و نه كلك قدريان . و موعظ مشام صدر
نشيانه عيالي كرو بيايه بوو . از سر سوز . و نياز . و و و و
و كد از . كاه و صايت . ا طبائع ايكاز . و كاه و رطوبت
حقيقت و چاز . بدست بوي صباكه و ر و قلوب و فلكان فضلك
شوق و نواست . ا بلاغ و اهدا ميدارو . و اعتدال و بقاي آن
خلاصه و اولاد و ا و كه و ر ا صلاح و ر ا صلاح . اسرار و ع
عبي . و آثار قدم موسي و ا و . بجان و چنان حو مانست
بَيِّنَات احيي بكن الله ايند ال خلق كلامه . فانت و م و هذا ال خلق عينا
قاهر بر كمال جل عن الشبه و المنال . صورة و ما و قيس حيات و ترتيب
اساس . بقا و نبات ان فوات و لايت بَيِّنَات . كه نيرات

كلك
كامله

فضلي
كل و بونق كنهه

نوا
و و ر سنده

ارجاع
از اول

انچه
در حق ایدرجی
نموده و در و بیاورد
مقتضای کلام

قرین
بلاک

که عنوان صائف کل ایانی و طوایف ناشیر جلیق را و و کار نیست
بصورتی که تا قول جاست و بدول با و بالقی و لاله لاله مجا و
وصیه الاله نجو و **بیر** و ما عرفات الموصل الاله بکلام و فطونی لمن فی
حضرت القدس و لقمه و بعد پندار بر ضمیر منبر که مشکات صبا و نور
علی نورست و و علم نار و ایندی و نور **انست** **جانب** **الطور** هوید که
انش شوق و روزه و در کانونه و لحن مشتعل است و حش
جابه بر و شور و تصانیف اکابر مکمل اما انان عین ذوق
از و او و اقلام و و در و کل فاع نور که مطلوب قلوب
من یابند و از شعاع اصطلاحات که در موصوع الفاظ و مجامع
عبارات موضوع است و روشن که غرض و حال بحال معصوم و
بدل من تا بد **بیر** **فسر** الهوی عن صیفة القول فارح
و ما القی للبعثاق و القا انا و و کتب فیض القول اسرار و حقه
و لو ان فی من بلا و فیما **قصر** و اگر روی تو باید بکتابه چه کنم
جو حفظ قال تو قول به حروف نقطه کار و و و سوره این بلا و
که نیست که از از شعاع نور و روزه و بدل بار یک نقطه رسد

صفا
بلا و ان طلب

و از بر تو جمال کما شرف قبایسی و و **لایحوم** مایم و حایر و
 بیداری حیرت سائر است **بیت** فولادی و فولادی و فولادی
 فولادی مایم فی ملک و لاهی **نا** و مرغ روح و فضیای نورانی
 فوق و شوق طایر و عند لیطانه از قفس یقین تن نشین
 اصلی و لایحان لوی زر طالب و فکر **بیت** سنده و لرم
 بلا بار جو مرغ و حشی **نا** طایر سدر اگر و طلبش طایر
 و کم هم تفسیر آن بطریق الصبا **نا** ای شام لولا عبه بعقال
 بنا بر کین سر طلب **نا** بر استانه ارباب **نا** و روی نیاز
 و استکانت بدرگاه شایان قربت **نا** و طانت نهاده و
 هر کوی مسالت و الفطرار **نا** و کوچی عزت و افتخار
 افتاده است **نا** و از رقبای ملت اهدر کمال خوانان
 نظر است **نا** و از ضمیر اکبر تأثیر و ارقان کین معرفت
 جوایز **بیت** انان که خاک را بنظر کیا کنند **نا** را نوه که کوشه
 چشم بیا کنند **نا** حضور صا از آن جناب ماکوت ثابت که صبر
 و جود و خلصانه از تأثیر نظر اکبر نظیرش با قرص مهر و ماه تمام

مایم
 حایر
 و شوق
 لایحان

لغا
 و ایرات
 و الکلام
 و وقت مشقه

تفسیر
 از قافیه
 یعنی شایان

س
 باو

و جمال

و جمال حال طالبان را از مجبور از بر تو خاطر بر نورش
 بجزر جفوه مشاغل **بلیت** رو بسوی که او روح دل با صید نیکی
 جویند دل و دین و عهد را قبله کهی روی تو یی اگر از علو
 شان و ستمو مکان و غایت امان و نهایت اقبال
 ملت و مامل اقامت مخلصان مبدول دارند و وجود حق
 جنالند را از ارتقاء خوشید نظر بنهایت موصول سازند
 فلاخ و من المکمل فی صوم و من اللوکب ان یلوح
 زالتفات تو بمن توان مشاهد کردن که جویند کشف معضات و روح ارجا
 اتینا تجار الدنیا و ملککم و ارجا الدنیا صبات تبارک البصایح
 حکم با تنواری فی قایتی فقیر لطان المجه طایح
 تو حق و یار از ان بانی مانی کرم و مشیر اسرار مکارم
 انست که بر شحات ملک سحاب مظهر احیاء و ارتحال این علیل
 طلب و غلیل مغاور تعبت را زاید فرمایند و بدست قدرت
 و انعام ملت برود اریاب و محجله حجاب از بهر بهریت
 این تراب اقدارم طلاب مر تفیخ گزوانند **بلیت**

در حالت یاب

ارباب
شبهه

روزم تو رخ و رخسار تو نو بخش **کین** کانتس کار و واقیان نیست
 هموار بر آب رحمت و شفقت از و الا صفت حور عباس
 حروف و حکایت علی ترتیب ترا کتب بر معتقدان صافی
 طوبت جلو بکار و از قطرات غما اقلع حور بد از غلط
 حور اصداق از آن فخلصان معین و مقرر و بر و خوش حور ای
 ماکرم و صناعت از ملک شریعت حور وید و بر وید
 مشتاقان بجوایر الفاظ لطیف و سلاک سالیب خطاب
 شرب مژن و منور بالشفیع الشفع یوم المحی **شیر**

نسخه مکتوب کتب ابی الشیخ العالم العارف

صدر الدین الزواری محمد بن ابی القاسم العزیز

شعر نور المجه ساطع **ولیک** لیخ العقل منه وطال الخ
 فلا النار الا فی قولی **کما** ولا الشیء الا ما الجفوة تدرج
 فساحت سینه بجار **لا** از غبار تعلیق از غبار پروا خسته
 و چه خواهد بر سر ریختن سیه بان پلشاه خیال آن صاحب
 کمال ساخته **بلیتر** تحت روان تابع دولی جم عشق شیخ **نیت**

صفحه
کتاب
عفی و نه کشفه

سحب
بگویند
از کشفه

بی خط

سوره
و بسم الله الرحمن الرحيم

خضوع
و بسم الله الرحمن الرحيم

خضوع
و بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

بی غطوه آرخ عشتی بار سوارو تن تلف و تخ زمید وصال
هر مزارع بال بدست خنوع کاشته و ازینبوع بولم
ولوع بمیاه و موع ریانه و شاه ارجاشته و بوسید این بخت
و فریو این بند راست از حضرت سلطان پاکاه ازل و فیا ضویا
بوستان امل مول و مامل است که عن قریب بی تعلل
و تنوین و تمهل و توقیف شعاعیات بار و بر وصال
له قطب فکر کمال و مرکز دایره مظاہر جمال عرشید اسمان
و قایق حقیق جمشید جهان جهانی ترفیق ماوی صلیلان
لا و بی طلب سانی غلیلان عشق رب سر و قدر صوفیان
صومعه خاک نوز کش مجاوران قبه زلف لاله نقاش و قایق
رفوز و اشارات کشاف مغوار مضی تا و نیلات للذی لا
یمکن یعقوب العلوب عن عجاوت لالا خوانه و الکراوب لالا
بر و کرج یوسف و صلاه و لا یستغنی یوب الفول
عن بلیه لالا نکاه لالا بشریة المالحیات من و فیه جمال اللهم
کما و فیه بشارت الموحی بین العالم والعین و البصر

حیاء را بیاہ امید و لذت تجلی مضامین محضر حیدر و وفور
نویس سعادت قدوم لہ شہباز سولای قرب را بقوت و ثوق
رجا حاصلت میر اند **بیت** عز امید و صدرا و رعایت من صدق
ناوک شست شوق را دل شد طاق و جاہ صدق یقین و ارتقا
و رجاء صاوق کہ بر مقتضای مغز ای شوق و زاری این **بیت**
ولک شیشی نمی کند هیچ بوی او و را تا کشی نمی شود و سوی
و لم رسوی او سو او ویدہ گاہ این بلا و از انار
قدوم فیض تار لہ فصیح مشکوۃ و لو لم **بیت**
بانوار عرفان صورت اید و جمال لہ جلای صور کفایت
توفیق بنظر این بی ادب و بصیرت این سوخته تابو
طلب جلوہ گزاید ازین الہی مار حیوت بچشم ویدہ عظمت
بہم عنایت این صیف و شوق مہفوزہ جام و گاہ جفوت
و عدل و سولای دل محزون و را و اید شہر شعبان کہ جہنم
الشہب نہار و اید ہم شب تار بغوۃ و وری شعبان شہر
موسوحت مطور و مرقوم کشت مبنی را کہ

انگلی
عطا اللہ
یعنی رنجی
وہیر یاد رہے

شرايط و عجله حضور پسر طا. مجمع است و عجب
 كثرة از پیش بھر بھرت بالکلی مرتفع الحمد لله علی
 لآلایه و ان شاء الله تعالی منیر بخایه اما بر خاطر فیض و ظاہر کہ
 محققان یلین بواطن از نزدیک عیب و جاح جهان
 نمای صور از سر اشها و غیبت مخفی نیست که از التهاب
 مدروہ طلاب نیکبار سماج خطاب و جواب از نظر
 من پذیرد و صنوف اراض فارس و الوفا و احوال
 کاسر کہ از لوازم تعینات کثرتست بوسایط اطلاع
 رسای و مسایب انتفا من باید **شعر** و کل حدیث شام
 فی السن الزوری عن العین فی التحقيق للعین راوی
شعر فر الهوی عن قائله **شعر** و کیف یسماع الحدیث یوایع
 بلکه از کثرت مطالعہ کتب اصطلاحات کو الی حق طالید و غارب
 تحول غارب میگردد و لموع بار دہ شوق و غشوع
 از تقاطع و موع غایب میشود **شعر** حدیث الهوی کثرت فی
 السیر یزل و مال القید للعناق و القال ناخج

رأه
اصه

انتفا
سویک

انتفا
نقی او لعت
مندی یوایع
اولعت

منه ایچی
تایر

راوی
منه ایچی

حول
فی ناطق
و عافت
فکانه

فیل قال
کنت و کوی

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

مفتی محمد رفیع

مکتوب
مخبر

قصہ عاشق

معارف
اصناف

قُطَانِ
سَاكِنِ

عمر قنبر

وَقَدْ

قطار
آبی سدا

[illegible]

وازرافق

واز رافق حال • وخلق بال ایشان • کواکب را بر • و هر طلب
 ملت • و بلسان قال • و زبان حال • خراگر این مقال را نشنود
 الا قارب کائنات و آورده الجیب • هینا لکم فی غنان لخلو •
 اقصوا علیکم من المأثم • فنی عطاش و انتم ورو •
 اگر اقبال البقعات • بر روز آت و جود طایبان • و بار تابان و اند
 و غیا بهلین بلاء و را • بانوار شرف قدوم محو و روشن
 مشارق و مغارب کروانند **شعر** فلا عوف من الکسب ان یفوج
 و من الکوکب ان یلوح **بیت** ای جهانی بنور روشن تو بتابد خدای
 نفسی میرز و افاق منور میکند • چو نه حق است که خفید
 حول قایلان طالب • بر فو فیاضان کامد اجبست • ز باو برین
 قصه رخ اوقات بابرکات • و مضیقه ساعات فیض نفحات
 نشد • سموار • خدای اوقات از ولایت • از شرب
 شهنو و محفوظ بار • و جود التماسات معتقدان •
 احضار صیامت • بنظر قبول • و رضا •
 حکووظ • بالنبی • و الله • لای محاک • امان یامیان

دنیا
 منصف

و در و در و در
 و در و در و در

غیا بهلین
 و آو

تا به
 بار و به
 نود

بنشیند

حافظ
نظم شده
بجای

خی
بند

صبا
شوق

اشبه

فاشند
ایلا رینی

نصف
از لاشه

ایک
ناله

نوع
است

بخت

نسبی مکتوبی که بی لایام العالم العارض المحقق
مولانا عجل الرحمن الجانی راهم الله تعالی بقاء شعر بیانی
ففی کل عضو فی کل صیایه **نا** الیه و شوق جافیه از مای
اصیلی فاشند و عین التوبه **نا** و اضربنی الی حب و موارایی
طایره بیاذه شوق و غرام **نا** از قید فوام خطوط
و عبث خدش کلام **نا** و آینه نقاط و تعلیق شاعران قلام
منعطف و منصرف **نا** کبوتر خانه در روحانیان را
نقاط و عرف کی و استار **نا** و عبور تیار بیاذه شوق
و القیاح بسفایین **نا** و سراع **نا** و جوع **نا** و سیر **نا**
و طاس **نا** و سیر **نا** و سیر **نا** و سیر **نا** و سیر **نا**
فوت ایداع و اختراع **نا** بصفت اوتیاع متصف **نا** بنایین و
مکتب از و از من تقریر شوق صیر کوتاه **نا** و ناله **نا**
وصال **نا** بر سر چرخ **نا** که مستی بیاست کاشته
از حضرت و یات نی منت **نا** و ضایع بی منت **نا** بساده عجز **نا**
و زبانه رخ و نیاز خوا مانست **نا** که نقد تفریح **نا** و استمال **نا** که بوی

منه

بی حجاب آید و محبت و قبل از عزوب آفتاب نور

عمر بخت فناور آینه حیات ویرانید تا عتاه و بر افتاده و غصه ص

ولا بد ز شاف آرتان شکر حضرت صفایان بهار آرتان سر آید شو نهاده آما لی لغات که حرة فیا لیت شعری

بدست

بدرست و در چشم از رخ تو طاهر حیده اللهم اجمع عانی و لا تخیر عانی انت علی فکرتی و بالاجابت جدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

فاطر عجب مفاظ که خلعت الفاظ فاجر بر قامت ایگار افکار قیفین عظامیرش و طرز بهار از ان من البیاه سحر

است و آینه مقال و مجالی بحال آید است فی جانب للطور نادر که فایده تعلیق و طرات ارواح بطا من الصداق اشباح است که نور حق و وجود

است و در یکدیگر و نور

بوسید عیال و فریغ منیع سخن فیض و جود کوهری بنور جبین نور مشرک و در دست استخوان سقافه و ارباب با بمل طریق و امک تمیق مجانی و منتقد آمده و طریقه کوشش پلنگه عیال

نکات

نکات

نکات

نکات

نکات

نکات

نکات

تا بنزل معهود و غنای حق و خوش و رو و یاقه با شرف
 جوده قطعی جاده در سفر تن بیوت و بر و بود و کوهر یا صورت
 کوهر جو نایم شد صوفی تا شکست بر طرف ملک کوشه در سلطانه نشست
 و مانند صباخت از رخساره و ملاحت جهری در رخساره
 معلومست که غایت منقبت حضرت کلیم از افعال
 لایع و اصطبار شبانی انخام از بود که بشرف کلیم
ای مصطفیٰ علی الناس کمالی و بکلامی قاری
 کشته تا بقاء عین و وطیعا از حکام یقین عفو را
 پشربت مایعین انعمت علیکم و ای فضیلتی علی
العالمین از منبع فیض بزوا و بلذات جاده رساند
 و فایده تقیر و تحمید حضرت فاتح رسالت صلح ایمان
 بیگانه و فویش را از فکر و فویش آه بود که مفارقه ساه
 طریق متابعت و مشارع شارحان اطاعت خوش را بجا
 کراقت و علاقت کنه خیر ایت مشرق کی جانده و
 ایشان را از حضیض غفلت بر اوج غلو مرتبت
 رساند

خاندان
مشرق

صحن
طلوع
مغین
یاروم

بیاده
از حضرت
خویش
بود
لحم

ایمانت
خود

حضرت

شارع
یونانی و مولانی

شارع
یونانی و مولات

رسانند. و از فروغ این فصول. و فروغ این اصول
 واضح و روشن است. که حصول سعادت بخیر و خیر
 سراجی تعیین. و فایده و جلیله و رؤوف ضیاء خانه یگانه
 موقوف نظر اکثر ثانی و اولاد غور شریف ضمیمه است که طالع
 طبیعت بشر بر بانه لغات تربیت و ثبات نور من جاب
 لاطور که خوانند. و رعینونی مایه و روی مجرب و بین
 بوقت محنت خویشی در من عین خوانند
 هم الناس فالج اذ عرفت جنابها فی فیض العالین منافع
 بنابرین. و مقامات مرقوم. اگر زیاده و بقای این مرقوم را
 بقدم فیض مرقوم منور سازند. و و ماغ جاده و راجع
 جاده این و کانه را بسمین مقامات سعادت فضاهات
 معطر می خوانند و طالع بر فایده و لوازم رجساده اذ مطلع
 هر ابقانه. بحسب و عریف بخوانند و بگو
 تعلو الالغصوله اذ فاعلم من شمار خانه. و المثلثات و ثلثون
 لکنتنا و اول بلیه کربار و واضح رسانند نفس بوی توان

جلد
 کتب و لطیف مستند

مایه مایه
 سر کوه کوه

رباع
 رباع
 رباع

و زبوم
 ملک و و لکتر

رایه
 بایچه و بایچه

شمار خانه
 طرما صلیقی

عضوه
 بهر خاطر

عقود جاده کو بهر معنی بنیاد رافشانند و بی شبهه یعقوب
 قلوب اهل کرب و بنیای تو کفر بوی یوسف وصال از
 عجاوه ناسف و غشای و تلهی خلاص خواهد یافت **ملت**
 تا ز بوره مروی نلین سر و پیش از پس در غنبت نمایند خال
 و ذوالنوره دل ملایب که در طلاع **فالتقى لکون**
 بصفست لایکی و لایکوت موصوف و متعوت است از
 انوار اقیان فیض قرین و نجیانه من النعم و کذا لک **نخی**
المؤمنین دره خلاص بر تاج اخلاص خواهد یافت
 اقیانیت قبول نظر اهل کمال که بیک بار او شنیدند
 صاحب حال عزایوت برین اطباء ارقام پیرامونه فیض
 و ابر که درون او تا و اقلع نینداخت و پیش ازین است
 و لوح و لاشغوف در کافه الفاظ و حروف مشتعل است
 همواره در حراب شریعت بر سبانه طریقت بتوجه کعبه
 حقیقت شغول و قبول محضش موجب از ویار خروج و و
 بار استول و اولاه البتول **نسخه** مکتوب کتاب **الکتاب**

نیای
 نول
 بنای
 نول

عجاوه
 شغوف
 کور
 بر

شغوف
 مجت
 مجت
 مجت

للاعظم

بهمه اوقات و در همه احوال

الاعظم نوشت و آن زمان سلطان ابو سعید کرمان
راست کند فی الجمله **شعر**
یا من دعا و دهم المکار من شورا

و ضم بالعدل را که گاه عفت و زور
لا زال قالک بالمشاوره **شعر**
و صدر و البیاض و الارض و الزور

بر وقت اول اولوم و همت از اولیاد عالم جو
ضرب عین و اولی و بنی زین و عین و اولی و بنی
است که بر مقتضای فحوال **شعر** افا و تکال الشما عین
ثلاثة **شعر** و لسانی و الضمیر المجهول **شعر** کوش و برو و ش
و صدر عروس بیان فتنه لسان نزل **شعر** بجوای زور و زور و زور
و نوار و عوا و شکر و عین و عین و عین و عین و عین
ارکانه البرزخ و از زمان تابش سما را ریش بطری
من و من و من و من که نوار و کوکب و اقباب تاه اسما
غایر و لکن جنات بانوار شمع پس نی قیاس جنات روشن

و البیاض
و عین

مین
یا الاله

فولاد
عمیق و کجایی
و بولاد و معنی

بولادی
فیه باری

نقش
انعام

سازنده از آفتاب انعام آسان نو آید و بولادی
نسوت و مضایق و محاسن ملکوت منور آید **بیت**
شکر منع و اقبال بد بر غرض و ربک آید **بیت**
غفلت از نعمت بوقوع انتباه و صبر نعمت کن بدام شکر شاه
که درین ظلام جور و عروان زمان **بیت**
جهان بانی از مشرق عنایت الهی طالب عسر که عرسته و له های
بنی نوع انسان چون زارت خوار طریض فطایر عارفان روشن
و تاباست و از تعرض زنا **بیت**
ما مول بان جهان و ظهور توفیق حصول آید نو ایمان **بیت**
از لطف حق که عفو ندهد **بیت**
شکر آید و ارجیست که در روزگار **بیت**
و ظلال عمر نایب بر صفای خلق **بیت**
و حاضر از اصرار و کابر بر قیام و محسن زافش از عو
حرارت الهی و آفت مصلحت و محروم و بنیعت **بیت**
بال و رفاه حال مخصوص و مانوس **بیت**

سابق
بایش

لکن

ما
اصان

رفاه
مطلوب

لکنین فلا بد الا غناق ^{والتی زاعله فکتن لانا ولاء}
 لکنین مناجح للارزاق ^{بیت} **بیت** چه ثنا کوست ایر سایه الطاف خدای
 یارب این سایه بر سر لای ^{بیت} **بیت** و راجعت علیت
 و وایات پی منت ^{بیت} **بیت** از به شاه یم ^{بیت} **بیت** جویم شرم خست بیدین
 خیر و خیر این ^{بیت} **بیت** خورشید تکون ^{بیت} **بیت** سلیمان ^{بیت} **بیت** انکسین
 سایه شین خیر ایالت ^{بیت} **بیت** اقالیم سبعة بالطول والعرض
 ایمنه بحال کمال ^{بیت} **بیت** انا جعلناک خلیفه فی ^{بیت} **بیت** الارض مشرق
 اقطاب امانه خلق ^{بیت} **بیت** فطلع انوار استخاق ^{بیت} **بیت** فاحکام
بین الناس بالحق ^{بیت} **بیت** و رواه طغری و بنی ^{بیت} **بیت** مجبور
 کسری و قید ^{بیت} **بیت** ای طاهر بیده تخت بکس لا ینام
 وی مخاطب بفرات ^{بیت} **بیت** بکمال التذکر ^{بیت} **بیت** کرکشتی کو بیخوات شریفین
 و لسطه ^{بیت} **بیت** فی کسبت ایات ^{بیت} **بیت** سلک عقرب بر البش ^{بیت} **بیت** بخواه
 نوش و راه و راه ^{بیت} **بیت** لکنند استعداده ^{بیت} **بیت** شاهنشاه تیمور
 نژاد ^{بیت} **بیت** طیفور ^{بیت} **بیت** در کشت و ست ^{بیت} **بیت** قدر
 این خرطه کجی زخم ^{بیت} **بیت** که اشارات ^{بیت} **بیت** ترا نمایان ^{بیت} **بیت** رجاء انقیاد
 ترا نمایان ^{بیت} **بیت** انقیاد

جامع رفعت فلان و شریعت فلان **فلا** فحاجت لی ای
 و نیا بکتاب **بیت لک** این پیش خشن گرفت و ور
 عالم نیت **عالم نیت** شک منصور را بیت کلت عقد کل یزک
 از همه ملکیت خرو و از حیطه ایست کم **عالم قدر** برون
 از سیر و هم و شور شرعی **نیکوید** یا من یضیع الفلک جهته علی
 لبنا العذر **و اولا** تملکت الجمه **بلصوق** کرب **سمیت**
 بالهلال **و لا** یستغنی فضاء کنه ثنائی **من** انکار زینت الخیال
 فی مقصد المعین **علی** مشکوة المکال **شعر** و ان فیها حقیقه
 من شریعه **و عشرين** عرفا عن معالیه قاصد **ریکا نور**
 لغضاه **اللسن** و لسان الزنا **بانور** از مار حده و کوه
 شرف رقاب **الاقالیم** بقلاید اطاعه تنهیه و لاده
 وزین **بیدور** **الذبور** **بقیام** و ورام بقای ملک و قدره
 تا ظهور **نور** و بروز خشن شور بایزده مستدرا و ارو
 بانی **والد** **لالا** **الجار** و صیلا **الجار** **و عذار** **عذار** **اللبیه**
و انما **یرید** **و اربعه** **اطهار** **ارضلاص** **عالم** **کلکیت**

عبدالله

و جزئیات و واقف غنیات نایات و طوایف و مصلحت
و کفی به شهید که فی الدلیل ذلک اعتراف و القبر اذ
تفسر بموجب خبر اربعه سخوت لایعنی لذلک و عاکفی
و مقتضی خبر رحمت اثر من تقرب لای ذلک عاکفی تقرب
الیه باعاً به اربع ضایع و عاکفی و رایینه افلاص و شوق
له صورت قبول و اجابت انطباع یا به بر قول
حاج اولی اربعه: متن و ثلاث و رابع الهیه و رفق و رفق
میدار و بنیة بسوی سر ز من و غ طاعتی نیرو
که رفته نیرو از دعوات هر منقار و تلاوت و علف
هم و شنا و قرائت صحایف صحیح و عاکفی اطرزتی ان
پیشاه عیطه رافت و وارو و شهنشاه غیظه فداقت
و سدا و را طوایف منشور بقای فارت و رلیغ و
و سولوشین و شبان عبات خود میدارند و کانه
جناه و رعایه و نهان عولمان که انار و سر بر
و افسر سلطانی و عاریه چتر و عدل کت و سلیمانی

در این کتاب که در این کتاب است
 و در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

تعبیه از زر بیغش خور و بخیه از اطلس حنقش جرح و دور
 بکشید **بیت** هر چه قدر تو از زو در اول کردی بکشت
 جرح اطلس بکشی اینج عقد کل دستا و کار و نشتا بکشت
 که مطلع انوار را در اطلات حقیقت بر زرو و کاه لا اطل
 معر از هوا جیس و عوارشی عالم اوطاه متفرع
 و مبتدع و کشته و از آن عین در از نیبوع و سوع
 اب وضوء و او و در بحر آب ابر و ان و زاویه ابعث
 بر سبأ و صوف التامر کاه از سر خضوع سایه ساخته
 که و جنات و خد و عروس جهان بخال ظلال جبر شفا
 چنان زمین و محلی اید که روی زمین شبیه خلد برین نماید
بیت ای سوار و ولت بر روی و ولت خال وین
بیت **عَدْنِ فَأَوْ خَلَوْا مَا خَالِدِي** و سعت
 عرض و طول ارض و سعت سینه بر این تقصیر عرض که
 از ظلمات ظلم مر آنکه جماعت عبور صناعته را که
 و افواج احوال بعدایت متلاطمه از زمره و خرد و وون



بیت

حمت • فضاکی روزی لیا • و معاوی • ول عبده اصنام •
 و عبده اسلام • تنگ و تاریک شده بود • از ارتقاء
 اقباب معدلت تابان حضرت خلافت قباب فعاله و رونه
 کرامت مشحونه اسما ^{بر} فنیج • مانند خاطر خضه و ظاهر
 اولیا • روشن و واضح کرده بیت ای جهان بنور
 تو بایبید خدای • نفسی عیزه و افاق معطر مکن •
 و شرقی للآرزضانت مالکها • و شرقی الناس اذوا
 سواک سلطانا • و اگر چه بحسب ظاهر • بخت تخیل کفای
 بلا • و فوز وصال کمال را • منوط بطی و قطع تلال و
 ماه و ست • و سیف کفایت یستی قوا • معلق بنیاد جود
 اجتهاد الحمد لله که این معنی را • از سکندر ثانی • بطریق
 تحقیق عاویست • و این حدیث را • از روشنی ویدر یتور
 خا • علیه الرحمه و الغفره • از آباء و اجداد • موصولة
 لالسناء • بالسناء و روى الحمد لله خوف کلام ایت
 لطفت که هر شاه تو نیست • طایر روح • بر وبال تشریح و از

هزار فضایی مظان را جابت باز کشا و بیلست. نرگس و از بملکی
 تن چشم انتظار. بر راه نهاده. و بفتنه و تاراج بملکی بدین
 کوشش و بوش. بر کلمات اخبار نوشته. و چنان که و از ریشه
 تا پای دوست نیاز بکفرت از خرید کار از ساخته. که بر قیوم
 کلام و می پیام **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بر شما بجا آید **وَلِلَّهِ الْحُكْمُ**
 و خوار بی **لِلَّهِ الْمَلِكُ الْقَيُّومُ** من بعد و بویض **وَلِلَّهِ الْحُكْمُ**
 تکیه تمام هم ممالک فاق. بی احتمال عرض مشاق. بکتمان
 تیغ اقبال شراق. محبت و مقدر کرده
تَوْفِيقِي و نعم النعم و النعم حیث. توفیق من عود الله لی و اءوه
 فضل طایفه مساجد خلیل. خلق من ابدی الفناء فناؤه
بیت عبیدی بیایین مشاطه من. و کس ظفر را زک و سباحت
 بر سو که رو آوردی و من جان. بزرگانه بر و بر همه خاک را بخت
 وسط اقالیم جهان. ساحت بستان قدران صاحب قران
 ابد. و اصناف مختلفه نوح بنی انسان. و انوار و از طار
 صلتونه چنان ان غایر **بیت** ای ملک ای سرور عالم سر کوی

وز طاعتی تا ملک ایمان بر روی و هر چند محققست که
مباوین بواجب ثنائی از حضرت بی انتہاست و سرچشمه
و اعصاب از بیرون از تخطی اقرار کمیت و نام و کمیت
هوشر اقلام از ملهان عالم قدس خطاب **لم تکنوا بالغیة**
الابشراق الالف متواصل و از روضه عبارت
و جود کتابة و استعارت و در فضاها فکر و از اعد
عروفي نازل و قبا یار شما یار و جلا یار فضا یار
پاکشاه ممالک قلوب افاضل زما نزل تعالی و از اول
راحت **سیر** ایتمه بخوابی راحت قاصد
و این اثر یا من بعد المناول اما قلم و ویرایی و از اول
باعث و محمول کمال که مایتم به النوع است مقتضی شروع
ورین مقال شد و واضح و روشن است که از حد تنب
قصه الفت که فوق شربت شکر از کاسه یزبان
بقوت و لایق و آناه رسانند بنابرین کمر خدمت بر صفا
جاء به خود از شکر شکر و ثناء و از ملک جناب

بکتاب کمال از نساب آه و بسبب کثرت شوق تذکار
 از صوبه بیکاز و اختصار در سمت اشراف و اطباء قمار
 چه سلوک طریق و طباب بنزد و لولو البلاغه و الالباب
 در بعضی محال رومی و احوال است **ملوک** غولست از قمار و لیکن طریح
 طباب در قمار و لولو است خوشتر است **الهمس** از طایف و صوفی
 لاسل لسان ماسل است که **بار** و **جارت** بند **افکار**
 از نارت **ظلال** عفو و اغراض کتر اند **حور** لک بند **کانه**
مخفی و **مخوط** و **جواهر** او **سحارت** و **مظاهر** **کرو** و **افتخار**
و کوش و **هوش** و **انتظار** **را** و **صنع** و **مسطح** **مزایند** **محو** **ار** **اقایع**
هفت **کشور** و **اقطار** و **اطراف** **مالک** **جبر** **میدان** **هند**
له **سلمان** **زنا** **بار** و **ساح** **رامح** و **شعبان** **سنا** **سلا**
اشباح و **جذاب** **ارواح** و **شمنه** و **غبار** و **صاف** **عکار**
نقر **مأثر** **شش** **سحاب** **طر** و **غمام** **ما** **مرام** و **امان** **بیت**
تا **میکشد** **سری** **ز** **افتاب** **صبح** **کشی** **روز** **کار** **بید** **بید** **ماه** **ناه**
با **و** **مطیع** **هند** **و** **ی** **توبیل** **بیک** **و** **سرو** **و** **سوار** **و** **شک** **هند** **و** **ستان** **ناه**

الطباب
 بکتاب کمال

جاوید علی را که بنام تو عوارزلی را بر فواکس سلطنت جاوید آن نهاد
 فیء مکتوب کتب ای الی سلطانه الاعظم مالک قاپ
 الام السلطان محمد بن سلطانه وروضه خلد الله تعالی
 رباع دولة وشوکت و سلطنته وخلافه شهر
 بشری لقد انجز الالاقبال ما وعدا

و بجز ملک من افاق العالمی صعدا
 منشیر تبشیر عالم غیب طراز بطور اول کتاب لطایف
 چون تو از تقاطع طرار و تراکم افواج احوال بحر رخسار
 بر دست قاصد راه مساکین الهام و تحقیق و و افرازه مدارک
 تأیید و توفیق باسمه و طمان محافل و حشر و مجامع سکا
 صوامع انس و اصد نازل است که خورشید و ولت که کتاب
 زوال حاجب بحال کمال اندیشه و فکر تصور افول که اواف
 هلاکت بهیچ حال ناکوفه بر ساعت بر ساعت فکر مصیبت
 لای صاهب و زاده منتهمه التوب و ان واجب التیلا لازم التکلیف
 قطب انوار السرار والقیب علیک محبة منی مظهر افق تاب

موهبت رب قدر اتيتني من الملك وعليتني يوسف
 جامع خلافت عرشيد سماه احسانه ورأفت ثمره
 شجره طيبة **فورية** بعضها من بعض صاحبها لاي كراحت
 اجتوراي **جعلناكم خلائف في الارض** الذين جعلت
 جناب مناقب جلالة عن تحلي الافهام باقدام للاقلام
 وبتحجي **الشهاب الفلك** له يكو له مركبا والحيات له الحوام
 وتتمنى كواكب السماء له تنكح على عتبت بابه من زلال الاقدام
بكر كبري وكره واندر عقل **كين** طراز قباي رتبت كنيست
سلطانا شمس الفلك للسلطنة والخلد الوفاء والمعدلة
 رتبت سللت اليه زمام فوام الدين وجعلته من افضل
 لافاندا لالطين **شرف** صاحبها جامع السمين
 من صيت في المئين **مقرطة** بشارت ظهور وسعدك
بغلبون في **بضع** **نين** ناقيا ماسا على
 وساعات قيام تا باه وورع شاه است **بليت**
 بدريزه كراجه فتان روست **كه** ابريزه ايلش جابه است

از قهر آیم بانام که بیایان اقبالیم سبب و سبب آهانه بخار
 از فلاک شد بقوت از قدرم حدس و احسان و قدرت
 بانوس فکر و قیاس بر قهر رسم و حدت ماهیت از غلارص و
 اختصاص را و نتواند رسیده **مهر** و ازین لایزال منید المناول
 بلبرین خلوص نیت و عنایب کلین صفای طویش از
 شاخسار ابدالخ و از سال عبودیت بنفوق او عیله لازمه القبول
 و آیهه المأمول کوشش هوش سگاه ملکوت را و توضیح میراد و
 و بهر دم او تار و موخ بر عید از ضلوع بهر آب غز کان
 و مقام ارب تکانت و عشوع می نواز زو **مهر** خوف مبین کار
 کند هر که مسلمان باشد چهره ماه رخا شوق و دست بوس را
 باظفار تکلف خراشیده و کشتن و یوسف مهر و لایحه سعادت
 از روز را و در چاه طور محبوب ساختن بنزد مبعراة بازار
 غلام و صراخان نقوش و یقین بر تقضای **یوسف**
 حیف نام بود از جرم از ان اسلوب که فیانی رضای
 اشد قلوبست اجتناب نمود و موعب خوار کلام التوفیق بطون و انگی

حتی طوایر و فاشیرانه • بمنهج قوم و دانش ارقب • و مملکت تقییم نیست
 انسب و انست • بنا برین • بنانه تعرض بیان • از روافد کمال
 لانه کوتاه و گذشته • و تخم رجا و رجن فنا • بدست نیازگشته
 که زنک هر ماه • از ریشه رجا و رجن فنا • و توفیق برده اید • و همین
 و رخصت هر این نوع و مفسود • از روزنه عین البقیان
 تقبیل نامی بر ناید بر فماید • بمساعت توفیق • بی •
 عجب سر آبرو و تعویق • با کمال طریق عاصی اید • از علی
 فولک قدری • و بالا عابدی • عالم عبادت سر آید
 و واقع فغانی • شایسته • و ناظر زوایا بال است
 و کفی به **شیر** که در زمان فیضان و توفیق رجا • و او را
 مظانه اجابت و عا • لای غلطه نشا • بسجده شکر و رشت
 جان بدست غنوع • منکر است • و در سحرین • و حجاز
 دول • سجاو و فتوح انداخته • و رخ بال • برو ما و اول
 لشکر و البتهال • طایر ساخته • که مفتاح فتوح عافیتین •
 و مود التاج سلطنت مشرقین • و رین گزاره بر حجابی • بحب

سنین کتانی. بر افعام منجانه حاوی. کف کانی اده حضرت
 منوط باشد. و عرصه اسلام از بارقه مجوق درایت ظرافت
 او. منور و منبسط **بیت** چنین که من بدعت بر او ارشته ام
 قرین سوز و فناء سحر کاین. عجب ندارم از لطف حضرت پروانه
 که زیر حکم تو از روز ماه تا ماهی **شعر** و هنر و عاء لایق لانه
 و عاء لایق از البریه تشاعاب بر سر نه. **ابو خلیفه**
 و نوار کامیاب **طریقی** **لهم و حسن** باب روشن و میرین است
 سطح بسط اقالیم ارض بال طول والعرض. جهت بسط و ربط
 و حکم ضبط از پلکان جهان بناء. رتب و موضوعت. و عید از
 عالم امکان. بسبب جولان سکن دولت از شهنشاه فلک
 بارگاه. ارامه و مسنوع. و با وجود کسب استیلا. **ابو خلیفه**
 از کانه استعلا. و ظهور شعاع هر توفیق. و بروز از انوار
 هدایت طریق. بآر همت فلک رتبت. و روان قناعت
 کشیدن. و فواید لباس سعادت اساس **لانا جعلناک خلفه**
فی الارض فاحکم بین الناس بدست تعلل و تقوی و حیرت

نه مقفی رتبت فلا منقبت آه صبر تراست **بسم**
 بدیاری آن دولت تازه عهد **و** سر جهان را بیا رایی **مهر**
 آن خللا تو حق **و** غلبت **و** غلبت **و** غلبت **و** غلبت **و** غلبت **و** غلبت
 ما و تو مع الله فی الجہاد قاتلوا **و** لا لفرق بین الدر و الخرز
 و جود نفوذ کون و عطا **و** از میان کان **و** عطا **و** عطا
 الغائب **و** عات نشانه **و** از صبر **و** عات **و** عات
 و الای و عا و ثنا **و** از کار خواطر اینها بطن و ظاهر **و** عا
 چار سویی باز از صبا **و** عا **و** عات **و** عات **و** عات **و** عات
 حضرت اسما رفت **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت
 امان **و** بروا **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت
 هر دو که **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت
 میکند **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت
 اید **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت
 کما **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت
 نماید **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت **و** عذرت

سببه از افق حتی جنت و انسی **عن** و طبع نوره
 صیت استقل و استیل را ده حضرت مجتهد را بیت **جوه**
 برید صبا کین میر **و** مانند اشق **تبع** اقباب **جما** کبار
 باشد **شعر** بقیت قدر الا فلاک ملوک **لحن** **و** خلک **مردود**
 و با کبر **عاج** **و** بر تو سناک **البدر** و **البدر** ز راهی **و** یقفو
 نذاک **زبحر** و **البدر** ز **راغ** **جواب** **ملکت** **ای** **جای** **السلطان**
العالم **الغالب** **علاء** **السلطنة** **و** **الخلافه** **والدین**
الکلیلا **فی** **فلا** **الله** **تعاالی** **ایام** **سلطنة** **و** **خلافت**
و **شوکت** **شعر** **الله** **اکبر** **بک** **اللطیف** **قدر** **ز** **فر**
و **تبع** **الریح** **موجا** **بقدر** **الدر** **را** **بلی** **لطف** **بود** **که**
ناکا **رشی** **قلمت** **صندوق** **عزفتا** **و** **شده** **که** **بر** **گرفت**
بنوک **خام** **رقم** **کرم** **و** **سلام** **و** **را** **که** **کار** **خانه** **و** **ور** **را**
مبار **نی** **دقت** **کتاب** **و** **چس** **کی** **آج** **و** **بر** **نیز**
شمار **کایم** **یعنی** **ایند** **بمال** **احلال** **ای** **مصطفیک**
عالم **الناس** **بر** **سال** **ایته** **و** **بکلام** **و** **بعضای** **تالیم**

تارکه • پرتوانوار آفتاب کتاب **لنز لنانه الیکس**
عباده که از حضرت پادشاه وی نعمت • شهنشاه جم
نسبت • خدیو غایت • ترتیب کارخانه بکون و ارجاف
حیث انوار اجزاء و کتب و زوایا **و غیره** و جوهر و بنا و فلک
کامبال رفت خویش و راه فائزانه ها • • منظر • جابر طاق
غایت عناص • بیخ • رواق اوراک سعد کلش • لایق
علافت و ایالت اقالیم اراضی • محو و ارواح سلاطین
حال و ماضی • الذی یترجی البحر ان یلوه قطرة • علی غفرة
مدیته جموده • و یقمن للفلك انه یصیر من الصقاع ملکه و الکواکب
من سکانه **و غیره** لو ان شهبانک بکار الارض فی کرم
لا صبح الذی مطر و حکا علی الطرق • او شبه العین جوهر منک
منهم • • یختر فی الارض مخلوق من الفوق • **اللهم** كما جعلت
اعلایة السماء فی بساتین افواه الاناء صخره بذر
و سفلی الجبل • اجعل جلیل غنائک و جود مدداتک
القائده و الذلیل • و مجموع الفلك من لولا • و لم یست
له البید

له آب بید. علاء آت لطفه. و الخلافة. و الدنيا. و الدين.
 بکثرین خلصاة که. و اسخ بندگی. و اصلاح راه. و عوایف.
 بر جبهه عافه. و وجهه جنانش. جین است. و طایر و
 و رقص چمن بطوق منت. راه خاندان حزین.
 لاد و عش الله من قوج و کار مد. و فصد جووم کالطوق جی.
 مؤلفه زار حاه جند و باش طوقی بکروان جافه. زنی طوق
 کروه جافه هرگز عبا و عاقل. صا و کشته بود. و رازین
 از فضا. و این آرو. مانند فیضه حیات. بر قالب ریح
 سحات. مجاوران زارویه. ثبات. و مشایه باران غام
 بهار. بر اشجار و از مارچن روزگار شرفی نزول
 و عناق و وصول. ارزانی عولت. فقر فقیهها. قبلتها.
 و بالحد و انکار قابلهها بکثر. رب حیوانی که اسکندر بنا کرد. نیافت.
 و رسول و جاده مکتوب. مصلی یافت. زار اشتیاق و مست کوهی کشته
 الفاظ را. گاه بر و له گاه بر لب کاه بر سر یافت. عاقل
 جاده فرسود. از سر منزل عدم. و شهر و جو

راجابت و عا. و لو آله الصابت رجا. سرلنگانت کز
 باق صومع فتوح و نیاز. بر سجاوه سینه. و حجاب
 و فرسجرتن. که معبد اقبال را و ملکست نهاده. از
 حضرت فنا و جلاشانه غزل کبریا. بالجام خوار است
 که بتاوار تقار از خاندان. جوده قبه مینا فام سماه
 مبین فنا ویر افتد از زمانه. و محو و جهات عالم کوفه
 و حکانه **شبه تلیت** چنین که من بدعا و ست بر فرشته ارج
 حقین سوز و له و ناله سر کاه می. عجب ندر ارج از لطفان فقر
 یز فلان. که زیر حکم توار و زمانه تا مایی. طایره
 صبارت و نیاز. از نشینان مکان بیان کرد. موقوفه
 و وزیر بولای خضای جهان. بد و بال باز کرده. که شهباز فاک
 بجای حقین حقیقت و مجاز. و شاهین فرم. بقوت خولگی و
 قورق لطفای یاز. بر آموه بیا از من توانند گشت
 اگر چه ضیاط خاطر فایز. ماسی همید بر شرح و ربط
 از ظاهر که گویند. می خوار شد که. بخیط بوقت فکر

و سوزنه بر ملاه بصیرت و معر اض شفقین جان و عشقین
مولا و خطبات و بر ماه خلعت بسط کلام بر اندازم گیت
شوق و غلام بهر وازو اما فصد و صد و فصد و
عصر آه با و وارت فشی و مندی و و آلات فکاری و

عکس محض خیال و فرض محال است **بیت**
آمینین پای جو پر کار شد و معر سید بیک ندیشه دین و آیدر آلا بجا
شعر امید خواجه را بچه قاصد و این اثر ایمنیدر امتنا و
دست رجا در و امن قبول و عا سحت عبرت و باهت
در کتاب و ثوق بچ حکم که لای مال که در صدق صد نور
مفوح موالف و مکتومست در رشته ی اعتدال و
زمانه بحر که بیواقیت زرو و کبوتر شب و روز عنظوم است
سحت انضام و صفت انتظام یافته و واسطه قلا و
کره و حیات و قرطه کوشش نوس و سحت فضا
و نبات که **شعر** نهایت آماهی لغا و کرمه و فیا لیت
میت یا سحر فی الدبر **بیت** چند آه ز روزگار و اهلک است

که نگاه آستانه توجیه شو و قریب **و** هر تاریخ که در
 شهر الله **والله** که فکر عین و احوال **و** بروج اشهر
 را **و** بدر است **و** این نظر است نامه **و** بار سال از آستانه
 هو را مقام **و** سمت که امت یافت **و** و خبر از آنکه
 را مال بماند **و** هر کجای که امکان موضوع **و** و فین بود **و** بالنت
 نفیر خورشید نظیر **و** و برکات نظر که سیر تاثیر از خاندان چند
 سیر **و** خورشید تنویر **و** و بر بوء قول **و** بنار نیاز مبول
 کشته **و** هر دو آرزوی بایم **و** بدست توفیق حصول مکتوبیت
 از آن زمانه که بر آستانه نهادم روی **و**
 فراز من خورشید تکیه گاه **و**
شعر
 و اشک که ماومت عیا و اذاعت **و**
 و لم لو فی اوصیت بالشکر آریا
 و یوسف رجا که از عین انکال کر که نگاه **و** در جبهه تحریف
 بر مقتضی **یا یوسف** مبتلا بود **و** غریب و جود **و** و مجور
 خوارین مطلوب **و** و مقصود است **الحمد لله** الذی فضلنا علی

کثیر من عبادہ • و خصصنا بقشیش از یال آید و واد
 و اعظم مواهب نکه نور واد و سوبیت حمید و نیت
 جہیز لایہ کریم **لین شاکریم للذین نام • ولین کفریم**
لہ عنانی شاکریم ایند بہر بصیرت • و روزنہ و تھو
 سیرت و ارشاد • فداق جانرا • بشکر شاکر خد
 و شربت حمد و عید **رب قدر تلتی من الملک و علی**
من تاویس محلی حمید و واد و لولادہ بی فی کل صفت شعرة
 لسانا لما استوفیت واجب حمد **لین** کر زانکہ بند را بر اعطایہ
 شوہ • صدیک ز شاکر و نوارند شمار کرد • و نوید عالم
 غیب • کہ مہودہ از شایہ و ریب • و کامودہ از نایک شبنہ
 و عیبست • از پنجرہ حواس • و فطرہ جہیز و قلیہ
 بکوشش مہوش میرسد کہ بر جاوہ و رجاستی • و در سر کوہ
 و ثوق قلعہ باشد • بقا نفع حکمت الہی • و صنع سابق
 مقفیض و صنع لاحق است • و جودہ و رقابہ و کیفیہ
 حیات این جہانی را بہ عنایت کر امت **بند اعطانا**

لا ابرم **خوفه** بين **فنا** می شنود که این و عا کور کینه
 و رسلک بند کاه **خویش** **مخویش** بود **و کوشش** **میوش** **لو**
بجو **لهر** **لور** **ش** **هنا** **پی** **منقو** **و سال** **ماست** **که** **طبخ**
این **رجا** **و رو** **کرو** **ما** **خ** **با** **تن** **طلب** **میوس** **و رو** **کرو** **است**
و عقده **میوش** **از** **نه** **بیا** **لین** **افترا** **ح** **و رزم** **مک** **تاه**
صباح **و شبتاه** **رواح** **بجام** **افترا** **ح** **ست** **و مد** **شو**
شربت **بکاش** **الحب** **فی** **المهد** **شربت** **حلا** **و تها** **حتى** **القیاض**
بیت **من** **جوعه** **نوش** **بزم** **نوبو** **و** **زوی** **سال**
کی **رک** **اب** **مور** **و کند** **طبع** **مور** **م**
و بر **کنم** **و** **لر** **تور** **و** **لر** **م** **از** **تو** **مهر**
لر **مهر** **رک** **لر** **کنم** **لر** **و** **لر** **کجا** **م**
اما **جوه** **لر** **تا** **تیر** **تیر** **بی** **شست** **باز** **وین** **تقدیر** **از** **کمان** **و** **لر** **نور**
قیاس **ر** **حرف** **ما** **قول** **مستخ** **الوصول** **لست** **بلی**
عمریت **تا** **و** **لر** **ر** **زوی** **مدرست** **قوام**
وین **و** **و** **لر** **ز** **نخت** **می** **نیا** **مدرست**

منه در این روز

خود و جعفر رسد حضرت تو ^{آنکه او} هنوز ^{تا}
 کای ز اوج جرج و آتر نیاید است
 و نو و س این ^{در} جلد ^{مور} ایام ^{منه} ^{نوی}
 و بر کوب تو سن رجا و تاز یانه ^و سخی ^و اجتهاد ^و سلوک
 منا بر این ^و آو ^و غیر ^و قدور ^و بود ^و مشر ^و فکر ^و که ^و وزیر ^و ایو
 سر ^و و ^و نش ^و و ضابط ^و مالک ^و تدبیر ^و و ^و بینش ^و است
 چنان ^و شنو ^و که ^و فرزند ^و عبد ^و الله ^و را ^و بساعت ^و و ^و ملازمت
 و ^و گاه ^و کین ^و پناه ^و که ^و بحسب ^و ارش ^و و ^و کتاب ^و از وقت
 کیو ^و رت ^و و ^و لهر ^و اسب ^و تا ^و زمانه ^و از ^و خوات ^و ملکه ^و شاه ^و قبله
 شاه ^و ملوک ^و جهان ^و و ^و قبله ^و گاه ^و سال ^و طین ^و زمانه ^و بود ^و میست
 خواست ^و بود ^و روانه ^و که ^و دارند ^و و ^و بهر ^و بصیرت ^و و ^و سر ^و رت
 او ^و را ^و بخاک ^و از ^و استانه ^و مانند ^و چشمه ^و افتاب ^و روشن
 و ^و تابان ^و ^و است ^و از ^و لطف ^و تو ^و می ^و بند ^و و ^و معید ^و شد
 مقبول ^و تو ^و جو ^و مقبل ^و جاوید ^و شد ^و و ^و لطف ^و بکدام ^و زر ^و پیوست
 می ^و که ^و از ^و زر ^و به ^و از ^و میز ^و از ^و خورشید ^و شد ^و و ^و سبب

توقن امسال آن بود که • فتنه سیات آه بلاء • مع بوار فی لایه
از طراف و تلاء • و تبت کرده • توقع و طلاع • از خضر فلک
از رفیع ملک طباع است که بوجوب مضمونه **لانا و جبرنا ابانا**
علی لقمه • و لانا علی لانا ریم • **مهند** **من** انوار تربیت خورشید
اشراق • بر طبق تقصیر و اشتقاق • نه بر وفق استمال و اشتقاق
شمار حال رو کرده اند • و او را هر قدر او بندگان قدیم
بر جاویه و عبودیت مستقیم اندر آورده • از جمله زید و عمر و ابوبکر
خالد و غیره اند • و سایر محنت سروان • در طواهی خال
و بواطنی و نال او • بر آن منوال عبودیت کرده اند • که نامه
نیک نایم از پادشاه **بکنن محسب کشتا سب رار شمس**
ناطقه • بنی نوع انسان • که فارسی مملو از است
و رسول بارگاه قدسی • و ناظر فاطر عقلی و هستی
الهی • اقای سید • و اقطاع مالک • و کیات غنا بر اربع
واحد کرده اند • و کاروانه سالار قافل و هی امت
لطف و مهرانه حضرت محمد منزه کنند روانش را • که

قطار هفتۀ آیام نہا • در نیز باز آرو نیا • بدر در غر محمد و ثنا
و جو آید زو اهر فرج و دعا • بیع و شری کند **بیت**
بکن معاند وین و لا شک تہ کن •

کہ بشک تیکل از زو بعد ہزار است
زباہ برین اقلام • رباط انبساط نہا • و تو
ایر از رآخت • و راستین قناعت • و باہ نظر ہار کال
صناعت • و رول من قلت بضاغت کشید • بیش ازین
کلک مدقوق سحت • مستغنی صفت آرا • از ظروف
الفاط و عبارات • آت اطباب نرا • ہر جہد **بیت**
مدقوق عقاب ہر سخن کہ آہ ثناء است •
چو زند کی خوش است اگر چہ مطہر

و نبعاہ دولت روز اخیری • از صولت قطا و ل زماہ
محرور و مہوہ بار • لہجہ نام نو • نو و وسن از نو •
بزیہ اجابت و قبول • مکرر من • بالہما • و النوف
مکتوب کتبہ ای حضرت السلطان لہ اعظم

الاول كرم الله سره على اهل السلطنة والخلافة والدين
 الكليل ان خلف الله ايام دولته ورافته وشوكته وعزته في
 الجهر لله الذي انزله على عبده الكتاب وخصه بعلومه وعباده بكنهه
 اتيناه الحكمة وفصل الخطاب اطو بطلان ردة له عندنا لنفي
 ومن باب **بليغ** اين كه مي بينم به بيدارست يا اين خواب
 عوشتي را در چنين نعمت پس از چنين عذاب يعني حماة نام
 نام از وي كعبه خلافت و عظيم قبله جود و رافت سلطنة
 و نيز من تاييد چاقاه سكندر رويت و بداهت به شاه عبي
 سريت يوسف جهر شمسوار او مع ماه و زرد مهر مطاوار
 انظار فيض الهدي روزنه رواق و پيچ چارطاق **رب بليغ**
ملك لا ينبغي لاحد من بعدك الذي تشرف بحرا الدهر بكماله
 زواير ماثر و تذلت صغار للافلاك لا عننة نواير
 و اولوه اللهم ارحم حجاب فيضانه على اعنانه ستاره
 لا فكاك و خراج انعام و احسان على ازماز رشحار الكواكب
 يستجني من ارج كرم و روضه نيل ملك قاص و عوانه على لا

والسطنة في الزمانه. ودر چمن تعظیم. وکلشن نگار این بزرگوار
 که کلشن از لایق کمال شاه. کثیر کلفان از او و و ما سزاوار. و در
 و راجه فنان. پیش از تفتین هیئت این و از کشته است
 و فواید روح از آن. را تقویت و مانع بقا. و خلجی و قوتیاد
 از تقاوت کشته. **بیت** شاه بر صحنه بهیستی نبو از عجم و اروم
 که جان در مکتب عشق از تنای تویم زووم. و بر شاف از
 ابله عجم و لهدار از مغرور و فووم. و بر ساعی که خوی
 رسید از رفیق تأبید. می تابید. صورت حصول امانی را.
 و در این به حسن عبارات و معانی از زانی و فووم **بیت**
 او ربوی بند. ملجور مستقام. و غن رقص قدر شهنشاه نام
 عشق خطا که که یارین از کربین. و روشن لب نهاده که یارین
 از رؤیت کتاب مفید و مانع. سوید این دل و جان را ابراهیم
 و روح را. به گمان صوامع ملکوت. و وقایع بارگاه جبر و ستم
 حاصل از **ویرشو** فحلت صمیم القلب عتی کانه. لبسایه فی کل جایه
 عطفی. له کف سلطان الملکوت و طیده. فلا عینوا لاول و اوله
 لکن

این
 اعتراض

بروالوج و سعوات صافیه • و بدایع عبودیات و رفیه • که بالا
 نشینان محرمه ماه و حور • و سیمه طراران بهشت بهشت
 انوار و انوار از دیار اوتبت • و اکتاب عوجبات علو
 رتبت • از زنده پوشان زلویه و صفا و محبت • و سوفته
 دلاله او و یه بر اخللاص و صفوت لانه • اقباس نمایند
 مولا جهه و مشافهه کرده • شمع جاده و رکن جفانه از فروخته
 و چشم ملت بر راه اجابت و عاهد و غنه • که مبان بناف
 اوتقاید از خاندانه • جوه قطب فلک مستدر قیام و ریح
 باشد • و فرش قدر عای قدرش • مانند فلک الافلاک شایخ
میر فایز ز آیین جو میدانم که طور افان **میر** است
 با و عابر بند • عو قمر کرده • راند • جوه اقدارم را قلام
 بخنای مرونی • و مسامیر اصفار مات و الونی • و حرمی قیام
 و مضامیر بیانه اشجان ضمیر • چون قهرم مشایخی • و مرمر
 اسرار شریخ ضمیر • غیر مایشی است • بلکه چشم تعقل عقول
 از او که هویت مایشی • متعاشی • و قوت قدر تر بلند

با شآرآت و او و آت قوا و عذر نظر • هر کسیت از متلاشی
 در میان از چه گوید • و در بیان از چنانچه جوایز **مؤلف**
 پیویات هم عشقت بیفز از حد فکرت • ز تکریر و بیان از زبانه
 کلک را حیرت **شعر** و از آن قلمی که خنجر من نسبت مده •
 و عشرین جوایز عن غرامی لقاصد • بنابرین لای و حق
 بهر • و در خنجر شغاف نظر • مضطرب ساخته • و عجز
 رجا • بیار از سر شک • مانند ریاض چنان • ریاض و کینه
 است • که نهال امان وصال • بر وفق مبتغی بال • و غزل
 مرا که الاضغان و او • بر طبق و تفسیر خوار • منرا و ده •
 توفیق تقبیل از آن حدیث معاول بحر مشاکل • و زوق
 شغاف حیات جان و او که و **بلند** از آنکه از آن تیر و عاکر و هم
 روانه • با شد که زان معانه یکی کار کشود • این کیف
 منراعت مضمون • از دلای مشحون • در اوین شعبان که
 برایت برکات این شعبان شهری سالار عساکر شهرو
 و صاحب لوح این لشکر و بهور است • بهر آه سویداری

بمرد

بیان

خواجه از و آرات لایم محمد آباء • سمت سواد و یا نعت • مبنی
 بر آنکه • هر قدر اهل که هر کان امکان • مستر و مندرج بود •
 و در نهان خانه یا امور متفرقة الظهور مندرج • و از هر آنکه •
 سمت • و بکنی • یکتا اهل دنیا خارج • از اثر نظر آباء
 اهل ابدان حضرت • در غرض • تیسیر • و عیطة هدایت
 میسر و سهل است • و هر چه غم فغان • بکمال الجواهر شاکر
 از غایت آن • ملکات • اما شکی نیست خوف و مهر پس • سقاه
 ساحت ابرار کی و افسوس مویست که • مباد که قبال از حصول
 لقائ افتاب آسمان و قول • طولی بر مناشیر اهل • بدست
 کاتبان دیوانه اهل • مطوی که **بلبل** ای که • هر دو
 عشق تو را شکم بجوفه بد • وی لایزم سرشته بر عشق تو دراز
 ترسم که روز و شب تو را دیدن با کفایت • سر بر زدن و شوق هم
 شب اهل • و از بد و غایت و انتقال • ای بند
 الحال • هر چند که بر **حق** **مهر** **الحاج** بقدر اجتهاد و الوسم و التوهم
 بند و ل • سمنند قدرت و توان • در میدان زمانه تا یافت

کوی وصال • بگو خانه سعی واجتهاد • نربو و نقش موصول
 دلام • از طلس فلک فام • و کتہ یسمن اباغ • بهیج و جودوی
 نغو و **بیت** اگر محو حال جهانیا نه قسنت • جورا محاری
 احوال بر خلاف دسنت • کرری لاری • بزیر کفیل
 چنانه تولد بود • که اقمقنای قفنا مای کسب خفراست
 تا کار بردار بخار سید که • هدی • امد • از عروند سید مولع
 تحت لود • و شراب امد • هر قلابه شین • کماله
 عبد لکشت • و در آشنای ظلام حیرت • و تنکلیان مضیق
 فاکت • نداری مایف غیب که مبتلا • از عروند فین
 و **ربیت** • بسماع جان رسید که **رباعی**
 این مینی تو مینی هست و گرت •
 وین مینی تو مینی هستی گرت
 روسر باکیا تکار هر کش •
 کین دست تو زارستین دست گرت
 جود چمن دلام • خانه از نکبای خزان زمانه قبول
 ای تذبذبو
 ای مولق

یافت • و خورشید این مقصود و ماحول • از افق فلک
 حصول یافت • بالظهورت • بر حسب مقتضای حال • نیز
 وفق رتبی بال • میزند عبد الله را • و رسد سنی
 و عتبه بر عدیه • که خطا حال را مال • و مهبط کمال اقبالست
 را رساله وار شده • و تخلف از تربیت و احسان • بمیاه و فوق
 اشتقاق از حضرت سبحان فیضان • و در زرع جنات کاشته
 امید است که • بموجب مفهوم رایت کرارت رتبت **فی کل**
سنبلة مائة هبة ثمر و بهار و بهار و بهار و بهار
 آبا و اجداد از حضرت • نوس و سوس ناموس بنزکان و مکت
 مانوس • و رابینه و رابینه و رابینه • تا کتابه ماثرا لطاق
 مظلای از حضرت • بر صفی و جبار طاق غنا و بزرگوار شده که
 رایت افتخار این خدمتگذار • بر رابور از فلک و و از رابور
بیت گرم بپوشه چشمی شکسته و از ربه بینی •
 فلک شعوم به بزرگی و شتری به عاقبت • جوده بزرگ
 شمول و شعوم • بار از احسان از و و و و • رعاع و غافل

مبوطلت • و را بطر حیات این بند، **بکار لوب**
 اخلاص آن فائزانه و بوط • و از نیروی احسانه او
 لکباته و قلوب را صفا دهد • بنش آرد و عناه مقطوع و
 منشور • و این معنی نزد بادهی و حاضر • و مقیم و مسکن
 مانند غش سایر • عووف و مشهور • یقین و اثنی است • و
 رجاء صادق • که سرهای التماس فیلهن قدیم • در مدفن قبول
 حصول خوارید بود • و محذره ماثول • در اینده حصول
 باطن و جوده روی **لوب** امتحان کن که بسی جام و اوت بند
 که خراجی بر لطف تو آید کند • زیادت برین سفایز اطلاع
 و رکار صلاح جاری نداشت • و پیش ازین فرایدها بهام
 و جواریر کنایت و استخرا • و سرکن مقتضی مقام انتظام
 نذر • و عوارز اقباله دنیا بنواقب فضاقت آن حضرت
 از فلاک و اکب • نجوم و کلب • محلی و موش بار • و عین
 خاطر اصاح و لواجد • از سبک • خوارید • عوارید
 مالک • مالک • محامد • محضه • و مرشح

نسخه مکتوب کتب لای و احمد من افاضل عظم
الوزراء و افاضل الله تعالی ایاة مولد

چون ریاض خندان تکلف • موجدی بول چمن تألف است
و تحلیه جمال یوسف اذلال • بکلی و علل لقا بچمن
نفس • بلکه آینه صورت تألم و تأست یاهنغالی یوسف
و مال الجلی لآزینة للقیمة • تم من عن افاضل من قهر آراء

و انا اذ لکاهة الجمال موفرا • کجی کنک لم یکنه الی اذ یزول
بنابرین • ارض از اذ اسلوب • و توجیه با وفق و روبر
اولی و اخری و انست • هست ابراهیم و لفر است • و مظاه
اجابت دعا • و قبول طاعت شنا • سوین بارگاه به شاه
بی کیف و این • و درگاه شهنشاه بی عین و رین • و از کشته
و تخرجا • بمیاه و موج و درزارع صدق کاشته • نالین خلیق
بحر اشتیاق • و حریق زفره نار خلاق • که با صیقل و قوت
اشواق • و احتمال نمود غرام الا یطاق مبتلاست • خط
اذلال • بر ناسیه و لا • اولا یافته • شرف و ریافت ملاقات

ایضا
القول

از صلیح

لذو عظیم ملائک و طاق • و عزم فضا یل و صاف • قبله قبله
 جلایان و شمارین کعبه فواضل محاسن فضا یل **میت**
 و کعبه ی جلالتش را بنادر بکار خود •

نه چو ضخیم قطار است از بهار بار محال **و غایت حسن**

و اسطی و قلا و وجود • و رابطی صورت و ما و عروت
 و جو • و لذت تکلمت عین انان الوارده • و انان عین لا
 بفیاض محالک صفایه • و تهنیت مرآت الوجوه • لیتجل فیها
 بحال تکون ذاته • لازالت اقدام اقلاد • علی ما و الحیاط و کفا
 ولیقه صرا و وایه لذو آیب الحور مجاریه • فلاناً • و راقب
 ایا ق • بی حجب سر آبرو و عوارین شهر و اسعوم • میت کروه
بلیت کنجیست و صد و وست که عالم طلبم اوست
 هو که که یافت است عارست با سح اوست • محبت خلدش توام
 که از تنبایش صبح قدم • تا آین هم • عند لب کلین از افلاک
 و شیخ • و طوطی افلاک شکرستان لذن هم و کرمست • شجوه
 انشیه متلاصقه افلاک فنان • و فمونه لودیه متعانه افلاک غسان

[illegible]

شعله نزارام • ولوعه د نزارام • ووهوه د عيون مريانا
نه چناه متعالی مقاطر و موثر و متناوبست که • بانصبا
سحاب صبر • و مقراض انامی راسنا و اطیان و قطر
منقطو که • بلکه کیفیت و کمیت لن • ازاده متجا و رست
که مشاطه خام • عارضی و وس نامہ ر • بر یور فضیلت
و مجاز • و تین و قطر ^{سحاب} تواند خست • احمید نابج • و
راج است • که ور غر نامول • که حور صدف سین
ملکنت • هر نظر جو میریانه بحرین عین • سبت ظوایب
بیت • و را احمید وصال تو زند • حیدار و • و که نه
چو نه رید • این جاده من ز جنگ و راق • و الله از رقی
مصول مالا عوض منه • قبر حصول مالا بتر عنه • و را و اید شهر
حریم الحرام • رید قلم تیز کام • که ترجمانه کلام است

خوگاہی

جَوْنَا عَالِي الْهَام • لَا مَشْيَا عَالِي زِلَا قَدَام • اَز سَوَادِ مَحْت
 اَبَا وِیَسْت • دَر حَالِ اَطْعَمْتَنَنْد • وَ قَتْلَمَنْد • وَ بَرِیْدِ اَبِیَسْتَا
 رَق • بَوِجِی قُضَايِی **کَم تَكُونُوا بِالْفِعْلِ اَلْبَشَقِ** سَاوِیُو
 کِشْتِ مَحْنِ بَرَاه • وَ نَبِی اَز اَدَه • کِه کَوَا کِبِ نَوَا قَبْلِ حَصُولِ اِلَام
 اَز اَفْقِ عَنَانِیْتِ حَتّی بَرِو وِلَام • طَالَعْتِ • وَ اَلْوِیْدِیْ عَزَائِدِی
 بَا یَا وِی تَوْفِیْقِ عِجْزَتِ وَ اَلْکَر • رَفْعَا کِبِ وَ صَوْل • وَ کَوَا مِیْدِ قُضُولِ
 وَ اَرَقِی **اَللّٰهُ الَّذِیْ هَدَانَا لِهَذَا وَاَنَّا لَنِهْتَدِیْ لَوْلَا اِه**
هَدٰی نَا اَللّٰهُ لَبِیْتُ شَکَرٌ هَذَا کِه مِیْرِیْ حَلَبِیْ دَمِ اَز خُذَا •
 بَرِ مَقْضِیْی تَمِیْتِ خُفُو کَا مِرَ اَه شَرِی • رَطِیْبِی شَهَابِی وَ قَا • کِه
 حَقِ اَجْسَا وَ شِیَا طِیْنِ نَوَا اَوْ خُصَا • وَ حُزُورِ بَوَا طِنِ مِیْدِ شِیَا
 حَافِی اَز رُوتِ وِی سَرِ اَوِیَسْت • مِیُو تِیْرَ اَبَا کِه • حَا حَلِی صَحِیْفِی اَلْمِیُو
 اَز اَلِیْنِیْ خُفَا صِ وَ عِوَا • وَ رُوَاتِ ثَقَاتِ اِرَام • حَقِ
 کِه بَوُو کِه • اِفْتَابِی حِجَّتِ وَ مَوَافِیْتِ • بَیْنِ اَلْجَانِیْنِ • اَز اَفْقِ
 بِلَا کَلِی حُزْ شَانِیْتِ • وَ اَز سَنَابِی اَرْتِیَابِی بِلَا کَلِی حُزْ مَآه •
 بِنَا رِیْنِ • دَر مَوْقِی تَوْجِیْ بِلَا کَلِی حُزْ • سَفَارِشِ نَا وِی اَلْکَلِی • مَنُو •

والحق از فتوة فضايك فوني • و آخر البضا عتلت • و دور
اختياره قايق حكى • كابد الصناعة • و بر حائر ان كنوز
سياحت • و فايز ان كموة و روز سعادت • مى ريد
عين فرض و فرض عين است • كه توسيع جبهه فوار و چنين قابلا
و ناصيه استقدار و مثالين فاضلان را • بار قام اگر ارم
از غناي سعادت و وجهه اند • و تح اصطناع و عواريد
و چنين رفعت و آخر الفوايد • ميکارند • و خاير عظيم الرتبة
مفيض القربة **في طائر سبابة مائة حبة** را • و در فن رضا و قبول
صفت و اهدى المأمول • جمع انظارند • جوة ان جناب • بوفور
فضايل و كمال خصايل • شائبه از اصطياد قلوب • و غير
زبان و بر بيا بان اجام ازالت ملوم و كروبت • اقتباس
به تنبيه نبوه • آيايى عتلت كه • و چنين خير فطير • و نذر
كبير • بموجب • الدال على الخير كفا عليه • نام در حسنات اكمال
فوايد را • بنشر اين حال • و نذر اين مقال محلى كه دارند • و بر
سعى واجتهاد • مفتاح كنوز و عا • بدلول **ليس للانشاء**

اللهی جملت انفتاح ابواب ثواب عقبی • هر که آرد
 زیاده برین جو یاده اقدام اقدام • بر صفی صیغه ورام • موجب
 ایلام • و مستازم ابوام و انت • ملول • زماة تکی
 لهدن خضام جوده عدت وخت شام • بار • ومانند طبعه
 بارقه • و مشابیه شاربقه • فنا توین **بهر**
 زانکه مهلت عمر اسعرا برناید بیش ازین • رخصت
نبی و مکتوب کتب من مکتب المشرقه • ای بی جنب
 رفیق الکلیلا • اسکند الله تعالی فیج الجنان و اولاد
 ایام دولت ماطلع البیضاء بیتی
 بیاة شوق چه عا جهر که سوزان شول •
 توانه شناختن ز سوز که در سخن بشند
شعر و اشجانی و شوبی و لویعی •
 لجوهر خواتی فی النورام طبایع
 عزای ناز و الهوی منوال الهوی •
 و زنی و الماء و لقی و المداصح

بر او غصه
بر او غصه
بر او غصه

شعب و اعصاب عشقه عشق و لاشجاء • که پیر اعوه بشو
 جفا بر او در است • و از ثلوه تأثیر آه • جفا قبول و و
 یافته که انوجر نام و نشانه ماند است • حکیم فلسفی که وید
 بصیرتش • از او که افتاب شوق و التهاب • نورش کوه
 حجاب ماند است • عروق و اعصاب می ماند **بیت**
 و از سمنده که در کهای سینه بی تو و را • طناب کرده جنت
 و تاز بانه و دل • و غار بند که بشی • و قلبه و وجود
 جهت و راست خیال از جمال • و منع و حول صور اغیار حال
 کرد • شهر وید کشید است • محبوبان حیطه و
 و کوه نظاره خطه عقار و قیس • که در تیه
 هو اجس نفانی • و ویکو رخسای میو لانی مایم
 و جیر اند • اهداب و وکان می خوانند
 جعلت من الا بذر اب جفنی مستوگان • لانک لم تخرج و لم یخل
 اللو سن **بیت** بکر و وید و هو و غار بستی از و • که و
 که نه خیال تو بر من رو و نه غیر و را آید • و جتر و راه

و کت جفا

و تحت جفانه • که رسام نقش نامه دراز دل • و فام کارخانه
 لم یزل • بجهت سلطانه خیال از دیر رسالت ایتار بالایی
 قتلائی در صومعه ظاهر • و جود هر زوایا هر عشق خاطر • و صومعه
 ساخته است • طیب طیبی انرا • کج بجای لطیف • و نظر
 سنوبری میرانند **لم یزل** • چتر روانه و کت ولانی **مجا**
 نیت • بی غلط و راجع غایتی باز سوا حق تلف • کند
 و عابدست و ثوق رجاء تافه • و بر کنار کبریا انداخته
 و به غرور و غش و عطا حکم ساخته • که از حوزان و احصاء
 بی محض و برل • و کج خانه در فیضه بی غرض و علل **مجا**
 عالی منقبت سانی و تلبت • یعنی التقای بقای ملائیکل رقیال
 از حضرت بشر صورت • مدبر بیضای کمال سریت • غره
 و نمای جبهه در صورت **لم یزل** • حجت قدرت کریم بسورت
 تبارک الله کوی که رحمتت **مجا** • و ارحم الراحمین
 غامض خال • مصباح **مجا** • سوا حق **مجا** • افلاک **مجا** • روائش خود
 واده و تن جان پاک • تو کوی که زهر • نذر اندر خاک •

وند را به اسانید کرم • خنید و ماصدق علویم **بیت** خنید و و در حجاب
 نند بر کس • ورتو کوی که بهرت مانه بنام **شعر** خواله لولا الله قال لک
 الور • مقال النصارى فی مسجدین ویم • یا من تباسی کرة النور
 من شرافة • قدوة علی مائة النرایا • و تقاضی تربل الارض یقیم
 نعال خیل • علی هلال السما • و تخیز زلویة انار ففة زوايا
 التکر للاعلی **شعر** ثما البس الله اوک فوق جسم • من ابطر لا ووفه
 ما انت لا بس • تربت کما جعلت نور قبل رایة اللوحانة • مستنکفة
 عن استنوار الکواکب • و مواجب طاروة العاة صابة • علی
 البرایا کالقمح الصایب • اجدل شقة سائر نال خیل • فی الخا رب
 محووت • لا لقمح انوار النواقر • مقبوضة للشمس فی اضاءة
 اقالیم المشرق والمغرب • شهابا • بوجهی که مشاطة بحال الی
 وراینه خیال • علوه ورا کولت • میتر کروان **بیت**
 غالباً خوارید کشود از و ولیم کار که ووش • من می
 کروم • و عا و صر صا و ق و می • مفصلا • مجروح خاتر
 اقله اصفا • و در کجمن ناثر و نشر مناقب • و معا حوزة فلیک

مظفر • مجر عفو و بناء اصاب و اکابر است • و قوافل
 در سج و ثنا • در سج منا و و لا • که کعبه صفات از ملک است
 و ای **شعر** حجی البکر و رستم و ارکه کعبتی • ولد یکر سیدی و الطور
 و عمرتی • و بابر اولی که بکرم و عن مهن • لایم واکر و عند
 بابک و قتی • در عز ثنا • و جوهر از مهر و عا • که لایق
 بزود و شش و کوه و کوش فلوس اعتبار • و خصوص صفای
 فواد بلند • در درج زبان • و و کانه و مان • و باز در سیاه
 نیامز • لایق قدم شروع • در بیایان تبیان از نهاده و آتا
 کبوتر بال • از شاخصار خیال • ناظر از جمالی میال بود • بر مقتنی
 نزار **شعر** حماقت بر عزم و صومست از جلد کجی • فانت بر من
 سار و مسج • بتنفع لیدر این خدمت • و ترک ابراهیم ثیمات
 هور را • فظور نظر اکبر از کره اندید • و فایه عیبتی نما •
 بعض این ناورد هور را • از پایم غما که گذرانید • بر راس نور
 که جاج جهان نمای کسار • و حجاز صور ایهامات حضرت از دیدگار
 عروض میدار که • بیاروی توفیق **چهار** بارگاه ازل • و نیز

عنایت شریف شاه مرگاہ لم یزل . سہام ورا کہ . ہر کما فی عس
وارک . ووتر بول و مار موضوع بود . رہند و وصول ماقول .
و اصل است . و صورت ورام کہ کلک خیال . بر لوح اندیشہ
بال . تقوید کردہ . باجل طریق . واکمل تنسیق . ہر اینیہ
مصول خاتما **بلیت** ہر کر اقبال ماقر زار رہبر می شود .
ملت اندر ہر چہ می بندہ میسر می شود . **الحمد لله الذی**
فضلنا علی کثیر من عباده ان ربنا الغفور شکور
را حکمت بالغہ . و قدرت غالبہ حضرت لایزالی کہ
منشور احکام افعالش . ازرقم کم و کیف . و حروف و فصول
و حیف متعالیت . چون شربت حیاہ و زندگانی . و ظروف
و اورانی اعمار زمانی . موضوع فرمود بولت . و شریف
و عاشق را کہ از اشراف عیاء شوق . و رجوش و قلق
است . و طاق فکر معللا . بسکال و سایر اوصاف
مختلفہ . معلق منوہ . و محقق است کہ . جان قابلی آرا باہوش
مرا کہ . و عوایق متضادہ . قدرت مقابلہ و مقاوہ
و قوت

و قوت مجامد و قضا و خوارید بود . بدین سبب خون
 باطن و ظهیر . جوهر بید مضطرب ندر . و شعاع بر تأسف و تهنیت
 از کانونه دل منقلب . ناکاه کوبل قبال . قبال طلوع خورشید
 وصال . در ظلام و بال محبوب ندر . چه از قنای بنای افرا
 انسانی . فریب لغو و بست . و در آس صلوات تا فولاد
 بر مسافر از حلالی . عشا و غذاه بطریق قلندر منبر بنابر
 بر سبیل تعجیل بی توقیف و تأخیر . نشانده براهی بحر
 لاله را بر لال وصال . رتبه گروانند . و جز التماس لقای او
 جناب نقش تعلق از صیغه سینه بر این خلدن مجبور اند . و
 صورت هر وفای و فایه . از لوح خاطر فایر این دو و گواه
 بدین معنی خنوع و انبساط . و عین و اینده باطن از
 زنگ تعلقات ظلمت ارباب عالم تعینات . معقول . زیرا که
 مفتاح کنوز صحت فقر . و مصلحت روز قربت و وفادار
 موجب انفتاح و این جوهر . و ستارخ و جدره و قالی کوه
 و بر روز وجود و این . از نقدات موهبه عینی و او .

و فواید عقلی و قلبی • فارغ البالی • و رافع الحال است **تبی**
 و اصلاح کشت زرع شوق تووم زود • • • • •
 زانند که یار غیر تو بر دل محراب شوق
 و بر صغیر منیر محفی نیست که • حلی فنا و طریق تحقیق • و خوش
 و مشروط بحد لازم است • و شد شفیق است • و یار آن **تبی** است این
 فقیر • و در میدان جهان • باین سبب سابر است • و در میان
 و در میان این طلب طایر **تبی** یارب این ارزوی من خوش است
 تو بدین ارزوی را برسان • **تبی** رعبه بمنجی کرم فیاضی و در رخ
 چنان است که • باران حصول موصول • بر غرض دل باران
 باران • و بنویس بهار • جاندار • و زبانه چنان • بی ورق و
 نکنداره • و چو غولریشی بدنه • و تقاضی ویدیت را
 مدلاشی سافند • و صفت خفین سمات دل • از غبار مقتضی
 آب و گل پر و افند • و نوق حاصلست که • سلوک طریق طلب
 بنزل مآرب • و اصلک در اند • و خلاص شاد و نام از
 پیش بهر بصیرت • بالطنیه ز آب **تبی**

که چه فضل

که چه منزل بس خطرناک است مقصد نابردید:

بیهی را می نیست کانرا نیست پایانه غم محوز
الله را که که مکرمی و انت بغیضان فضلک علی الاربعین
 جزئی که که چنانچه نیز حضور از ظلمات آه سوار و غلظت
 مصائب فساد نماز نفاق هوا آه بلا و خلاص و هند محض
 صلاح و عین نجاح خوارید بویست جمع و صلوات
 پیش بر قدمی که سوو ما کنی در این سفر توانی که و تا از انوار
 مصائب و اشراق مشاهدت و محاطت از افتاب آسمان
 منقبت آنچه عرقوت محلیه مشهور است هر خوزیه
 حصول میراید و افاضه و افاده و ما رب معین و مقرر
 و طهارت و ایتی و نظافت صفاتی مقتضی است که همراه
 حال دارند و لوازم ایمان را بیهی حال مجازند بیهی
 عوارج العید بدین لشکر جو باران که که برق و دولت که گفت از
 نظر باز آید هر زیار نوشتن بیهی فایده صورت نیست
الله قلم اینجا رسید و سرشکست و هموار و ای تعینت

مجلی کمال صورت و وحدت • بار • بالبنی و لاوالله • و صبحه و
 تابعه لا اله الا هو • **لایزال جلاله و کبریه و کبریه** **لیه من لایه من کبریه**
لی لایزال • **فی الله تعالی لایزال** • **فی لایزال جلاله**
صبحی که از گوشت گذر افتد بسویم بار را
 تا شام را بدین شئی هر دم مبارک بار را
 ملوک کلام • متوجع بیتی آن الهام • و صبح بیور قیت تطبیق
 منتظر المرام • بر سر روضه روضه الفاظ **و لایزال**
و قسور روضه • **سطور** **یخلق قله های** **البلل و اجدل**
 فرغ و بوی بوی • عظیم بیان • از مشایخ و جمال کمال
 بر فیه بیکر و لایزال **و لایزال** • با حسام لسان • و و راع
صبح فام بیان • مشور عالی نشانه **توئی الملک من ثا**
 بنام آن مالک کمال بدراع و انشا • بر سقا اقالیم صبح
 و عشا • و روضه اندر • معتکفان • **بهر قیسی بلاغت** **و راع**
 و مجاور آن قبه صبح کمال صناعت • سر بحر و کشتانت
 رستگاره استقامت • موضوع و کشتند • و دست ثنا

و شهابي بيا

و و عا . سوي كمان افاقت و عطا . مروض . كه لانه
 فارت فلك سمات ملكا صفات . مظهر كمال مولد ميرزا
 محو و فضايه و فواضل صباي و صاحب مشرق
 اقبال علوم لويي . ناسخ و فخر و بلاغت عتيبي و شهابي
 جامع شرائط و ضوابط وزارت . باسرا . معين حال
 و ميتن مقال **اصح بها و اصلها** . **شعر** عدلت الوزا **رت**
 لولا علوت مجلتها . يا خير من عقد الامور و عاتيا . الذي
 سارت جنايت لالا فلاك بنغال الالهة . و مسامير الكواكب
 في مواركب فجة شانه . و ارضي منطقة البر و برج . مرتفعة
 بالثوابت الزواجر . نطقا . على خوارصر خدود و علمانه
 رب كما جعلت حجة لالا فلاك . من مسالك قديم . ميم
 ورقاب ارباب لالا الباب . و اصاب لالا و اب . عطف
 باطوارق نوح كره . ارجعت مدارج معارج امال الدنيا
 و الاخرة . مطويت باحف قمره . و املنا دوار القضا
 موافقة . لانفاذ كلمه . و مطابقة لارتسام ارقام قلمها . **با**
 شهابا . بيا

برسد و ز آرت و صد آرت حلاج باشد. محمد و آل الله
 بور و وسط و مشکین نقاب ه غطاب. هر یک از رؤسای
 کتابت. بر سبیل غبت و ارتعاب بسمت و صفت
دکعاً و اناب لفتاف بافته. و کلاه کج استکبار و استیبار
 از سر بچی بندار انداخته. از روی تامل و افکار
 جو آید صفا بنواز. و لای لفاظی لبردار از نور و نور تاب
 ناز که افتخار ساختن بکبر زین و قایق لطفت خفی جو جو
 و لیک کشیده جو جو شیر و در جهانه مشهور. صبر بکل تو خوش
 و شکلات علوم. چنانکه نفوذ و او و در او از زبور
 و چون در مشاهد کلام وحی مشابه. نه سحاب از رباط
 مکالمات بازوی جاوید است. و نه حسنه را در راه مبارک
 نیروی مجارات و محاطیت. بلکه قوت ناطقه بشری. و قدرت
 فایده عطار و مشتری. طبله آه اظهار بخیر و غنا که **والله**
تجلنا ما لا طاقة لنا بر سر و خوش و دارند و عهد
 و ترک و و می بینی با کمال. بعد از نقد قدم یسری. و تا نین

حلقه لا توالهنا لن **نبتنا** او افطانا
 کوش موش خاطر کو **سرا** پروده **مکده** جوار **آه**
 بکه طریق که **هو** و **فضل** ابن ضیال **خام** را **بکدام** و **کدام**
 برتاب **بنده** **بیت** من **ندام** که این **نوع** **نی** **ز** **انام** **جست**
 بنی **نبوت** **بی** **نواح** **گفتش** **بی** **سای** **عوی** **بعد** **بر** **وز** **مهرت**
نخل **از** **زوجات** **و** **ظهور** **و** **صفت** **و** **جل** **ز** **چهره** **خوات** **بر**
مقتضی **القدر** **و** **رات** **پیچ** **المنی** **ورست** **بمنوف** **و** **عوات** **خالصه**
الایات **و** **الوقوف** **لیات** **صا** **و** **قه** **البنیات** **که** **ورک** **و** **فایق**
افضا **صش** **بهر** **بصیرت** **افهام** **را** **غایت** **و** **صد** **بکشد** **و**
احساس **غبار** **مراکت** **اخلاص** **خواتش** **و** **وید** **سر** **رست** **صدر**
ن **بنانه** **ار** **یک** **قد** **س** **را** **نهایت** **فقد** **موازات** **و** **مجازات** **و**
جود **و** **خورشوق** **و** **صیبت** **و** **رون** **و** **ظهور** **الام** **کنش** **و** **ک** **مخوفه**
از **ا** **ف** **و** **ن** **ت** **که** **و** **ید** **تقدیر** **احساس** **از** **قله** **قاف**
او **را** **ک** **انکس** **و** **معارف** **بیداری** **و** **مدارج** **طیف** **و** **ن** **ق**
ک **و** **کیف** **از** **ا** **بتواند** **و** **ید** **و** **یا** **مخ** **طبع** **جانی** **بقوا** **و** **خو** **انی**
 مقدار **ن** **ک**
 مقدار **ن** **ک**

و جنات
 و جنات
 و جنات
 و جنات

و اور

بنده

و قدرت و عظمت و ارجمانی و برآوردن بیان . بهر معنای فانی از آن
تواند پرید . لاجرم بنانه زبان . از لغوهای بیان آن . کوتاه و
مختصر و لو از آن است و ارجی نتوانست کتبتما . بلکه در سبب
العبارة فی کتبی . و لکنها طالت فلیس بقاور . علی حدیث
بانی و لا قلبی . شیوه طبعی رجا . در چنین حال . بصفت
اصلها ثابت و فرعها فی ذاتها . موصوفت . و عنان
جانب سو آر افتد . بصوب باصواب لا تیا سوفی و ک
الله معطوف . که قبایل محبوب سرمد افات . و نیکه
نکبت عات . محمول حیات . در غرض ملاقات . جمع اند .
و عن قریب . همان سعادت فال وصال . پر و بال فیضان
دولت و اقبال . فی سوط دولت . سوختگان هوای مجرای
و اسیر زلف عساکر زمانه را . از وقت وقت لغوه . و ضرر
و بهر حواله از زمانه . خلاص داند . بآیه از حضرت جنان
نشان رساند بلی . و در و صد مزار رصافین پیوست
تا خود بوصول کوثر دست راست . انکه که بیافت و دست

یافت عظیم **و آنکس که نیافت و زنا یافت بکشت**
جواهر از افق **صور متضمنه الفرج** **والجود** **آفتاب صحت و حضور**
از ملافاکار اشراف و صدور **طالع بود** **و شهاب ظهور و صفا**
و کواکب وجود **امید تشنه و عناق** **از اشراف و ملو** **از راین فخرید**
ظهور **در نور این عدم** **منور می نمود** **عند لبیب** **ل و جان**
بهر از رستان **در نرم** **شنا و عارف و و که** **بسی**
یاسن را عا و ریم **ملک مشهور** **و هنم** **بالاین** **امو** **کان** **منشور**
لازال **قالکین** **المنشور** **منشور** **و ر** **و صد** **و الیک** **از و ر** **منشور** **شارع**
و فوایح **جود محمد و سپس** **از بجز** **عولس** **و روز** **و ر** **رکان**
بریم **الاسس** **بر ما** **سکان** **زین** **و زمان** **رسانید** **بکشت**
شکر **ایز** **که** **با** **قبل** **که** **کوشه** **و کل** **خفت** **بار** **وین** **و شوکت** **فرا** **وین**
مضمون **ابن** **ار** **قاع** **از و** **ار** **الاسلام** **شام** **عمر** **مال** **الله** **تعالی**
ابی **بوم** **القیام** **و ماه** **محم** **الحرام** **حیث** **عن** **اللام** **سنت** **الانظام**
یافت **مبنی** **بر** **آن** **که** **از و** **و** **ابن** **حدود** **و** **ال** **النور** **و** **ال** **روز**
را **یک** **صدق** **فا** **یک** **بلده** **طیبه** **و رب** **غفور** **بسماع** **جان** **رسید**

وکلید که زبان را که • در غنچه مانده بنهاده بود • بنی بیان **الحمد لله**
لوفیهب عا لحنه • لانه رتبا لغفور شکو شکفت وید
 و تکرار نظاره • رسوا این و بار • و نوار و از مار جنت انا رشت
 سبب حیرت عوالم باطن و ظاهر • و موجد از و یال عشق خاطر آفر
شیر زید که وجه صفا • لولا ما زاوۀ نظر **اربتیت**
 شام کو خال رخ نوحه کیتیت تمام • خوش سوا کیتیت به دل که حکیم با شام
 انا چشم بصیرت • عشق سرشک تجریت • و بلبه دل در بوناته
 ز کیم ابرو کل مبتلا ی خارتکار و خست • که اده حضرت سما رفعت
 مموار از رشتات و و آت و بخت • و قطرات دریا که قلم رایحه
 حیات و حیاض نبات • این کجرا ^{معد} پیوسته بودند • و اکنون قدرت
 یکسالیت که اده عوالم را کوفه • و عوارض مع و ذرا بی شایه
 زلی • و ریه سلتن • معطوع • و حقوق و کشته بودند **اربتیت**
 سر و قترانه عشق که و بر رخ فکریت • پیوسته می رجام و فاش
 کرده اند • آریا چه بود شاه که بیکبارگی چنین • از خلاصه خویش
 خواستش کرده اند • ملاناکه • و ذره آریا عرض • فی اوجهم الله

و صابعد من • وزوره • اصحاب عز • **نی جید عالم حبیب**

که بهوشانه باه • ماه • جسمانی • و مد بهوشانه • و مد • جام • میوالی • اند
 میوای • اند • بر وفق خاطر عنید • و شته • صغیر • خویش • جمعه
 اخوت • و وجه • کت • را • بدای • بهت • و افتر • امسوح • ساخته
 این • خالص • را • در • فاس • سر • منظر • و منکر • و انش • و جمعی
 سازند • **ش** • روح • الوشاه • و ما قالوا • و ما تفلوا • بین • و بین • مالتی • متصل
بلی • علی • خوا • بند • بد • کوایه • و اور • از • نیکوایه • با • و از • سطان • نوانه • کوایه • و
 کوایه • اما • حق • اخوت • و موت • از • حضرت • و رکت • آمده • و
 شیوه • طبع • حواضات • نو • باوه • با • حیات • اور • کتاب • بکشت
 خطاب • که • در •ین • وقت • فرستادند • و غبار • انباری • و وقت
 و انباری • که • چشم • بهوش • از • راه • کلید • بود • و و • ووش • از
 از • حیات • احبای • از • تیس • یا • با • ی • عبارات • حجت • انگیز • و از
 استعارات • تو • بی • آرز • بالکلیه • و تفکر • **ش** • ما • عو • و فی
 احبای • مقاطعه • بد • عو • و فی • ان • اقا • طعنه • و صلوا • **بیت**
 که از • جنای • نور • و زی • و • ساز • آرد • کند • لطف • تو • بارش • بعنق • باز آرد

بیت
 معنی
 انجمن
 ست

بعد از او آبی لوازیم صفای طوبیت • و خواتین معتضای حسن
 نیت • انهاء ضمیر منبر خورشید اسرار و قایق شناس • میر و دوک • غایت
 تیقظ • در اسلوب و کلمات • و نهایت تنبیه متفقان نقد بحر • و تحمیل
 مباحی دولت و امارت • از آنست که • جوایز و زوایر امور انعام • هرگز
 انتظام باشد • و عور ز رضای احوال و ابرار • از اصراف لیل و نهار
 و کار ز خاد روزگار • بیرون آرند • و از آنرا قلاوذه عسالت احوال • و
 ورت النایج ناموس و اقبال • و کوش و آراء • کوه نور و من حصول اقبال
 سازند • و وضع شیئ • و در موضوع خویش • بی عرض تحلیله و پیش
 بتقدیم رسانند • و بنیاده احوال بعضی از قطاه خطه خاک • که از ظلم
 ظلمه بی باکی • متخللست • جوهر طاق معقوس • و روانه قوس اقبال
 استوار گردانند • و ساعت سینه ی بین نوع انسانه را • مانند صوفی
 و عارفان • از خاکشال ملال • چنگ گردانند • و غلابی راکه • و
 و آیم خالقند • از تعرض تطاول این و آن • و رکن رماه محظوظ
 و بعین عدل و احسان • محظوظ سازند • و بدین القصید • کلام • و
 حاصل ببرد • بیام • از آنکه درین چین • یقین گشت که • بوم ظلم و جور

وجعه تغلب بعض ناک آذ • با طامس ناموس جناب سلاله الاکابر
 جامع الحاکمین و المفاخر خوار بوشیخ راویس کجی • در مقابل امدده
 مجلب تقرض • و منقار تاء قین و راز کر و اند • اما جوفه در اوراک
 بقدر قدر را نه خاندانه سخت مقرض • چشم بصیرت از غیب آذ
 لون • از کس توفیق • غیر مکتوبست • و از ششم فوارج کلتن
 مکارم لانه هوامه • منام جاده شانه • جعفر صفت معلول لاجرم
 صدور این چنین افعال شنیده • و ظهور این نوع اعمال بشیعه از
 جنبانه تا پاک • و لیاقه بی باک • عجیب و غریب ننمود • لیکن خود خود
 که صدوف باز آرم ملک امتحانست • درین کار بسیار حدیثست • باو
 طلوع افتاب دولت آن حضرت • زمره خداتش • و گروه او بشیر را چه
 قدرت تعرض طامس و سینه بوسینه و قدس است • و کجا یار این ایزد این شایسته
 اذ فضایل انش **شیر** اذ اخیتر الطائی بالبحر آفر • و غیره قضا بالها
 باقیات • و قال الله لا یستحقه • و قال الله جالبه لکن حاکم
 فیما موت زلزله الجوت فیمیه • و یانفس جدر آن حاکم که مازل • وزیر
 اعظم ارباب منیع ظلم و عدوان • از ساحت فیض احاطت جمهانه

همه فهم ستاره

صوفی حکام زبانه است. کما قال عثمان بن عفان. ان الله يمتحن بالخطب
الذين يخطبون بالوزارة. بنا برین مقدمات بدیهیه الانساج. توفیق. از
فیضان النورانه شمس و تاج. انست که. غلال اقبال. بران سلاله
هو ماه فضل و افضال. بنوعی مدح و ارنگه. خطای اقلام افاضل
برمد آرج منابر اناضال. بنشر فضایل و مکار فضایل. رطل اللسان
و مخرب البیانه باشند. وقوت ناطقه. عبارات رایقه. ولتعارف شایقه
و بیانه کتابت متداو جهانه. بالقاب نام که اقباب سماء احصاء. وین
و محلی و آرزو **شیر** ازین البحر سیر و التشار کجاوه. ولولا کجاواتین
لم یقلد **توضیر** جمالات التوفیق جماله. تخلص بابکار التشار المجلد
زیادت برین. سوق روحهم قلم. بغرسان بنان. در حیدرانه
بیانه. مویح ساءت خاطر بحر فیضان حراست. بنا برین
عنان. از سمت اطناب و اسباب. بصوب لیجاز و اقتصاد
مخطوف و آرنه آمد. ده حضرت ملک منقبت ملک و تنبت. مطلع
انوار اقباس **فاکرم بن السکس** بار. سعی و اجتهادش. و
تغیر بقا و بلا. و تنویر صوامع قول و عبار. و احیای و ارسام حق و

رُوزِ رُوزِ افزونست • بفر و گرامت و آری من مفر و زار
 بِاَکَانِیْ بِعَافِیْ بِالْبَصَارِ • وَالنَّفْسِ جَوَابِ مَلَكُوتِ
 کتب الی جناب المولیٰ ابا م شرف الدین
 علی یزدوی • فاضل الله تعالیٰ علیه شری
 تبشیر التصابیح و وقت شرک
 تلبیح من و یا حیدر الظلال

لقد عطف الغناه الی بکنت

و ولی الله من مخلص الالبجا
 خطاب بلاغت بصباب • جهه نمای عروس ناموس الی الفی
 الی کتاب • بیتن اعجاز و استین طراز تجری با حروف
 حیات اصابت مصباح انوار و فتاح اسرار
 انا مدینه العلم و علی بابها • که از جناب شرافت تاب
 سیر مخ علایق • شاهباز مهولای و فزای حقایق • کوه
 شاهوار بحر علم و شرف • کنجور کنوز من عرف نفیض عرف
 ولیس سالکان • و سالار کاروان **هر طایه و یا**

رافع رآبت . و مظهر آفتاب آیت **و رفصاه مکا ناه** .
علیا ر صنیع کبان . و صغیفه مهند احسان **من لدر و نیا**
 یامن تر نعت . بلا بابل لار و آص . فی اقصای الاشباح
 علی و روح جمال مقامه . و ننوریت ساهبت زواق لاکوانه
 من کثرت لمعات کماله . رن کما شرفت بسیط الارض
 بامند و ظلاله . خلقتنا بوسیلته عن و ما و الاضلال و تلاله
 و سهات علینا سلوک مستاکر رتباعه . و زین خلیفه همی
 بطراز لطیفه و اصیطناعه . محروما شرفا علیا . باین مکتف
 کوی بحر و نیاز . و مقیم ز آوی سنو و آرز . از روی تذکر
 و تفقد ر مقصبتی **بالی لاری الهمد** . اصد آریا قیسمی
 بود . از شرف و وصول لانه کشتن حیات . باز مار و
 نور دست و معانات . محلی شد . و تارک افقار . مجلس
 زک تاج . ز یاکشته . کمر اعتبار . بشد ز رفعت جوزا .
 مجالی آمد . نوز و س لانه بلاغت و براعت را . ایلنه و قلت
 بلساعت . و قصر باع و صناعن . مو آجهد و کشته . بدعیال

در این کتاب
 از کتاب
 در این کتاب
 از کتاب

بقال آن

در این کتاب
 از کتاب
 در این کتاب
 از کتاب

آفتاب آسمان و قمر و کمال که **خورشید** و صراط و لایم
 مملکت خویش **باشد** که بختهای مملکت بر سر **این** صغیر
 خلوص اعتقاد **از** زوارات **در** راه **آید** **و** **جنت** **عن** الفضل
 و صین صابرها **عن** **لا** **استبداد** **و** **حرمه** **و** **ربیع** **الاول** **و** **الحمت** **و** **آو**
یافت **چون** **مغز** **از** **ملک** **فرخت** **خزا** **عاک** **از** **سلا** **قیر** **و** **نزلت**
و **الامت** **آیات** **بود** **و** **مذکر** **آنان** **از** **قد** **آرخ** **معارف** **زمان**
چند **و** **تجدید** **حضرت** **فنا** **بسم** **الحی** **و** **رازان** **جامع** **ملکوت** **و** **کوش**
ن **بنیان** **جوامع** **عبر** **تر** **سائید** **و** **جو** **و** **کل** **فینا** **نوع** **اللہ** **بیننا**
و **خن** **با** **نی** **شاکر** **ان** **تد** **می** **است** **و** **در** **تد** **و** **عبد** **بعد** **که**
کبوتر **روح** **کش** **جاده** **و** **رقف** **مدر** **سین** **جاده** **از** **سرتوق** **و** **نیاز**
نالات **و** **قری** **فاطر** **را** **عضیان** **مشا** **و** **باطن** **و** **ظا** **و** **جیران**
و **ولها** **باشد** **که** **از** **او** **کار** **فکار** **و** **نشین** **حسن** **و** **عقل** **مستعار**
خلاص **باف** **بحال** **افتاب** **شرف** **صوف** **از** **منظرة** **و** **الات** **عالم**
فیض **و** **رافت** **بوم** **نظا** **پیر** **لقد** **آو** **این** **معتقد** **و** **بر** **و** **ج** **اعنی**
بناب **لیکن** **فست** **تانه** **قدر** **و** **قضا** **بر** **روی** **ار** **ر** **وت** **و**

رضا. هر چه از هر سو میورای می شد. و هر خط از ریاچه جز آن
 از آن زمانه. و در کشتن سحر. و خنایه. و بولوی پیدای کشت **شعر**
 و کیم بنفوس از دین و طیر و قوس **القصایه** الی الشاع **لولا حب بعقال**
 و شکر نیست که. طالبانه کعبه **وایقان** دل. با فایان **اعذار**
 تثبیت کرده. و لو از کمال **کمال** و فوالت بشر. و مقتضی
 و هنر و قدر گفتن. و تیر میور او بهوس. از زمانه طبیعت **برو**
 مشتمی جهانیت و کمال انداختن. و مقرر قضا. و قبضه از آن
 نوشتن. و قیامی حریت و اصل و برت. و مخالف شیور **فقط**
 انش طلب **شعر** ای طالب السرفان **من و لک** لصفه
 فکن انت اصفی فی الودود **من القطر**. فلان **عند** رحنی الحبت
 بالملک العدر **و لیکن** بهب من متک بالعدر
 ایا جودن هرین حین. بختاب مستطاب. و نصایح سوارت
 استعیاب. و مقتضی **منذ** **خطا** و نا **قامن** **اول**
بغیر **صائب** ابن معتقد اخلاص اساس را. از فضیلت
 حرمان و یاس. با وجه فکر **کلی** **تیناس**. و سانسید **ند**. و آتش
خروج

و حجاب صاوت است که آینهٔ جان از زنگارهای زمانه
مستقول گردد و نفس مجنون در زار آن شهوار روح
راغ و فبول تا حقیق تحقیق از غم خانهٔ یوسفیق نوشید
و بانو ارشود و عیاض از نار ظلال کثرت الکوانه و قدر و نماز
و آنچه در باب آمدن ایلیان کیلان در پایهٔ یسیر احوال خلیل
سلطنته را می آید از دنیا بطلب زندار بزند عوارض
الملة والدین شیخ محمد صانه الله تعالى من شر عاصد افا
عنه و باز کرد اندیشهٔ ایلیان ضایع و ظن و رور
داشتن و فرزند و کور و وفوق مبتغی خاطر و کرم و خرمه
بووند از و صاوت از غلاخ و لوازم اشراف از غفور
آسمان از فاضل و مجتهد جماعه ایقان عجیب و غریب غفور
فلاک و من علی ایه یسوه و من ولی ایه یجوه در ضمیمه
کی کموز یاوت آینهٔ حضور عین شهادت است محفی مانند که
اگر چه بندگی امیر محمد ابا عن عبد روح الله سلف و اکرم خلف
ولی نعمت ابن فاندان و علاء و عمار این دو و عمار است اما

و این وقت . از کرب و احتیاج مطلقاً محروم است . و از
 اختیارش . در دست بعضی از وزراء و امارا که . هر یک از ایشان
 سالانه سیاه **بخت** **هم** **اصناف** صدها زمین حاصل از کرب و احتیاج
 یعنی سیاه سالانه جای مجتهد . اید و مشیر است . و شیخ
 و وزیر . فی الحقیقه حاجی محمد مذکور . و همین ترتیب . باب
 تربیت این خلل شوخ یافته است **شور** و فداکان غرض از این فتنه
 این که آن کس با همی و راق . و باستان دول و جان . از
 تدبیر این فقیر . تدریس و مقصود را . صید کرده . و شوق نوشتن
 نوشتن . در روز و شوق **بخت** . و سبب شهادت است .
 و سابقان تلال **بخت** . بقوت تعلیم این فقیر بود . و در جای
 خاص . در سبب تجرد و تقاضا . خود و بر آید و عوم او به
 کواکب شکر تربیت . و تعلیم این فاندان . از افعال و
 ارکان . ظاهر نمودند . از چه این فقیر . از شکر و سپاس آن
 ناشناس . فارغ البال است . و یقین می و اند که . فرض
 در حق و ت . در لول و ل و محض حال است **بخت**

[illegible]

غلام انعام می رود و راجع به باطن فیض منطاهرش • متواتر است
 و آید؛ فاطر شریفش • از زنگار اشتغال امور دنیوی و متغیر آورده ایست
 بطرف کعبه معظمه شرفها لله تعالی • عازم گشته اند • و فرزند ارجمند
 خدا به عس الدین شیخ محمد مذکور را • در وطن مالون قایم مقام فوین
 و گشته اند • در آن زمانه • آن شخصه بدرگشت • و عتلا بدر
 غسلس • مذکور نیز در آن کوچه غدر و مکر • و رکافه قلیت حیاء و
 فاکر ناکوه • بجنب فرزند مذکور انداختند • و بحسب • حیلت
 و سنانه • فریعت طولی احوال فرزند محنت را ساختند **شهر**
 لقد ربیت جو و اطول عمری • فلما صار کلباً عقر رجلی • حیوان
 فرزند مذکور وید که • بندگی را بر اعظم • سلاله خلوق الجمل
 و الدیلم • را بر محمد خلد الله تعالی ظله حتی للابد • در وقت
 از روی و وقت ناکال • مغلوبت • و از آن وقت و شرم
 و انوار فتوت و از ریح • از جهه ظاهر و باطن ایستاد مغلوب
 بر مقتضی • الفرار بما لا یطاق من سنن المرسلین • نطق بخت
 بر حفظ و متبت • سخر بر عهد اختیار کرد **شهر**

این تارک عین فانی خوش بگویم **فما بقیت فطوائج و مریعات** **:**
 و اذ اینهمه فارض الله و **لا الناس انتم و لا انبیای بعدان** **:**
 و ان مقیما کونی باکی **از کثرت خبانت و بی باکی** **از کثرت**
 و فاسد عینیه **و از بد اخلاق و عیب** **کیفیات غزور** **:**
 حکایت مومنه **و حکایت و فقه** **که لازم وزارت** **و مفهوم صفت**
 ایشان است نوشته **در پایه تخت از پادشاه اسلام** **قد الله**
 ظله **در الدلیانی و اللایع** **ازینها کردند** **و صورت حال این حال**
 که حرام علی النفس الخبیثه **از تخریب من الدنیا حتی تبی الی اخرین**
 الیهما **در زمین و احوال خویش** **به بیگانه خویش نموند** **و غرض**
 حقوق و سماعت را **بمکیال حقوق و اساتیموند بلیت**
 زبرد گوید **از بر نباشد بگب** **سیاهی بریده نشاید ز شب**
 که از کوه برسی بیای جو آب **که شاخ خطا بار نارد و صواب**
 به اشراق افتاب فضل احسان **در نا قابله حصه زمانه** **از**
 حکم و از هر که **از غلام و ظلام و مان** **در ساقی حال مستحقان الوان**
 از انت اکرمت لاکرم ملکه **و اذ انت اکرمت اللیم مرقول** **:**

فوضع النذر في موضع السيف بالعلیٰ ^{رحانه} وضر كوضعه السيف في موضع
 بيت نكوي بابدله كروه جئت ^{که} بذكر كوه بجاي نيك وحواله
 لآله الله الحكيم ^{که} لآله جناب معارف ايات ^{که} مطارم رايات نايك
 شعده ارفاه لآله باع را ^{که} بمياه افساه وكرام ^{که} اطفافه
 وصور نيات ضباست سمات لآله صاور ^{که} ورايينه وولاين خطا
 وبراين ^{که} بخدرام باتاج حضرت سلطان ^{که} خلد الله جلله ^{که} على الاقا
 واولاوين ^{که} باز نموده ^{که} وكنهت شماء ورايت مبین ^{که} لآله
 جاکم قافا بنبا ^{که} فیتینوا ^{که} لآله تصیور قوا بجهالة ^{که} فقیحو اعلیٰ افضله
 نامین بشام ^{که} جاده خاص وعام ^{که} رسانیده ^{که} وفسرافهام ^{که} وقره
 اوقلام ^{که} در صفا ^{که} و فارتشده وراصول ^{که} ودر کور ^{که} ووسطور سازو
 ویا من غلط ^{که} بقوانین اظناج ايجاز ^{که} وراسايب مختلفه حقیقه
 و مجاز ^{که} ودر صیغه تنویر ^{که} و صغیر ^{که} و کبری ^{که} و بر وازو ^{که} و لاجرم عذرانه
 ل لطاف و ارشفاق ^{که} بمکارم اخلاق لآله یکار افاق ^{که} و کجاست
 و کجایف محاسن و مهارم لآله قافله سالار کاروانه ^{که} لآله اخوه
 لوجه لایح ^{که} و در بر و ووش فکر و ووش اسیر و زکار مجاید و سیکل

بوجه سانه امان لالطاف آله جناب لآله اخوه است که

آمد راه حضرت که مغبوط کامله در راه و استقبال است
 و کشف صیانت حق از بار و بهر بهیرت راه رواه قضاوت
 بکمال الجواهر هدایت راه و ارفق رموز بدر آیت و نهایت مکار شکر
 و هدایت و عار و لو سکت کفیت: **لَا تَنِي سَأَلَ اللَّهَ فِيهِ وَ قَدْ فَضَّلَ**
جَوَابُ مَكْتَبِ كَتَبَ مِنْ لَدُنْ لَطَاةً لِلْعَظِيمِ مُحَمَّدٍ شَاهِ
لِي لَدُنْ لَطَانِ الْعَالِ مُحَمَّدٍ شَاهِ الْبُحْرَانِيِّ و لم یذکر انکتابه
 و المکتوب الیه **خجرت عاوتهم علیه** محمد و سید بر سر
 که روشن ضمیر آن هر آرس افلاک و شهنشاه آن افلاک از انکار
 بی گناهان با یاقوتی بحر و قطب و مغترف ایند و قوت رویت
 که کمتر ناس که و اصفافه قوانین حد و قیاس و رافعان کجاست
 و التباس اند از ورک کندان بحیرت و فتور مغترف حضرت
 از فیکار کردار جانشین که و مخیره آینه که تاج کرامت و انبیا
 بر سر برگزیده کاه هرگاه خویش بی کم و بیش از زلیخات
 و بهر و فاق و اتحاد و شانه طهور ارواح و هدایت و فساد
 از اغصان فناء و بوستان اجساد ایشان افراتق و افر
 برواق

و زمان قوام عالم . و سبب انتظام احوال بن روح . بکف کان
و تدبیر قدرت تائید ایشان . و صلوات ثبات . و تحیات مکیه ^{النفوس}
النفوس . بر روح بر فتوح . حضرت غایه اتحاد و تکوین ملکوت . و
خلاصه سلاطه موجودات . محمد رسول الله **بکین** اذ کثر تاج و خزانة
تاج . و کوه بر از او . و بر ال و شایخ و امیر و اتباع او باز
بعبر از جای او . و تبلیغ تحیات نامتناهی . و سهام
بکماله صفا . و شوق از او صلوات و ولا . بر مدنی اجابت
لاحق باشد . روشن و برین بارگاه . بکماله رفا . اعظم
بجایه المین . و مقام الشیم . صفه رفاه . و عالم سمیه .
مبانی محبت و وفاق را . بعهد و عفو . و مشایخ ^{عقوب} و تکرار اندیشه
و سلسلین . بدرین کلام رب العالمین . توحید و تزیین و ادب
قلل و نور و وس اتحاد . و پیرایه جمال محالست و وادار
اود . و عنایت بی غایت سبحانی را . که طفولین مناشد سعاد
و جبهه هدایت . و قدوة عسا که ظرف آثار ساقیه . و اسیان خود
راشام . از غلاف انتظار حضرت انتقام . برین رفته بروفت

کلا و قیوم

کلام قدیم للاسکس . و طبع نصیر میر استیناس **ولاز لنا**
الحمد فیہ یسیر شدیم . **وفاقیہ للناس** . و بر مصداق
حضرت نبی رؤف که الجنة تحت ظلال العیون . جهت قطع
ناید فافار و جلال . و قیامه ما وء ظلم و منلال . عزیت طرف
فتح ابابو و اسیر نموده شد . تا فاکر و جوو علی زود . بیا و با
یا زبئی . منتفی و منطقی کرده انداید اگر قرین وقت از راه طرف
نیز . انوار اصلاح کشک نظر پاک . رحمة ولایت اسیر لامع کرده
بی شبهه از غدار مکار . بتیغ آتش آراء صاعقه کرده آ . از مغاک
کارزار **فی الذکرک الاشقیل من النار** نازل خواهد شد . و از
بارقه نعال صیول عاکی نمرت منظر آید . سوا و بلا و شمش
که فتا ظلم و فای . و عبدا فضالت و غبار است . بکرم
مرد و بایر . و صورت ارتقا و جمال حسن اعتقاد جانین
در نظر مکان مشرقین و مغربین . جوو ظهور شمس . و مثل
و قوع امس . ظاهر . و با هر . خورید غوغا **بلیت** از دشمنان کشند
بتیغ و فاج پوست . بایک و کوشونز چو و بار شاه دوست .

مقع مصباح
یعنی شدیم
تیکان میوس کرد فکله
تور از مصباح بود

ولاز لنا
در ماه و فوجی
بایک و کوشونز چو و بار شاه دوست

مورخ
شعبان

و آنچه از مقتضیات کس او • و قاصدات مآوۀ افسانۀ اوجت •
 علی التفضیلک الاجمال • فآه اسعاج یغور فاه • که افسح مختصاه • و
 اخلص مختصاه است • بسمه شریف فغایدر سائید • استماع الوفا
 و نایب • زیاتو • حاجت نذیر • اعراب طرفین • بتغییر حریف • تا کتب
 و لآه او و آیه و ولتین • هر طریق ابواب رسالت • بتبع صدق
 ساکن بار • باتنی و اله لا محار • و صبح الاسفار •
 شیخ و مکتوب لقب دلی و السلطان و لا اعظم الا کرم
 شمس فلک السلطنة و الخلافة • و للدين سلطانة
 محمد کمالی بن عبد الله تعالی مملک و سلطانة و شوکت •
 هر چند شمس و آرزو حقیر است • شیب فراز کرد فاک • و صغیر
 و اوج بیط افلاک و اوراکر • بخطوات انتقال از فراغ
 و سطوات ^{بجود} کرمیتهم ^{بصفت} حی لاینام • طی کرد • بطریق توصیف
 یا جم • و اسلوب مجاز یافت • مکتوب لغت از کرد علم
 فضل و نقطه و آیه شهادت و بزل باشد • لیکن سنه الای
 و سماع اضطرار • پیرامون شکار صحرای اقبان • غبار و بکیت

فی عقد

فی عقد بخرم کمال تورسد. فی جاده برآید وصال تورسد.
 ارجو از جهانه اگر همه عید شود. ممکن نبود که در جلال تورسد.
 و از قیضا خط من نپایستد. و عشرين روزگار من معالیه قاهره.
 لاجرم دست من و تو جی. از و آرم تو عهد و ثنا. کوهانه ^{ساخته}
 و از سر صفوح و شوع. سون لمانه استیانت و عاب. بر و انده که از
 بی عدلیت. جد عن التبی و التقید. از حضرت خورشید نشانه. ^{بسم}
 بخشید نشانه. مکر و آید خلافت و تکلیف. در و آید ایام و بکون
 از تو او و کرم بر روی دولت فاه وین. ^{ساخته} عینه جنات عده فاه وین. ^{فالدین}
 الذي صار بآئين القلوب. من اورا و عام انفا و کجانی تجری
 و لعه اشعة و هساج رافته. من مشکوة سر و خلافت کانه
 کو کب و تر ^{بیت} ای جو عقد اول از لا ایش نقصان بری.
 چون سبوت بر جهانه از بد و فطرت برتری. سایه خورشید بر تو اند
 بپوشش تمام. که ز جاده خورشید و عالم با علی کترس. ^{رست}
 کما جعلت انظار الالبته لال العالی. فی مدارج معارج البره
 السلی کلیله. عن او را که و انب قدره و ارتقای و جعل الطول



الاصلان من البرائة التطبيقی اقصر من مدی قدرت کمره
 وبقایه رسل تا قیام قیامت بعینه التي لا ینام محفوظ وکلف
 الذی لا یدلج محفوظ وارو ^{صفتها} محلل کمترین و متحصص کمترین
 که از خلوص نقد اعتقادش ^{و برپا} و منزه عجزش ^{و برپا} و برپا
 عزالت و جهل ظهور از اشعه صفاء نورش و راز
 مجله فحلت در حجاب ^{بکمال و نه در} بابلای فرور و عا و اینها به جواهر ناله
 و سکل جابت و اصابت منظوم باشد و انار قبول بر ناصیه
 افتهصاص اخلاصش و رسوم ^{و توفیق یازد} خفورا و عز و وار و نظر
 نوار آینه پناه سلیمان اقتدار ^{و توفیق یازد} و مومنی که در اند بیست
 خود را بر که میکند اندر میان خلق ^{و توفیق یازد} فی انکه خدمت زبیری تو میکند
 چند انگیزد بر فکر و نظر ^{و توفیق یازد} جهمت بیا به شوق از استاده سلطنت حق
 و توفیق بولایت صوف عبارت ^{و توفیق یازد} و فانی غیر متناهی السبب
 اربع عبارات بقوت و اعتناء و فیض و الهام و نیروی باوی
 بلا عن و براعت کلام بالتواصی و الاقدام و ولست بد این بنیادی
 اوای آه قوای طابراه عظمه اجماع و بیداده اقتدار نگاه خطره آه

وکانه هید. لایح و اخلاص صرف را. پی تقن لبک صو
 و حرف. و ازین طراز خو و صرف. و سید جمیل قبول
 مول. و در بقیه جوید. حصول کسول ساخته که. عن قرین
 وید. و در وید. بکمال جوید. از ابد و اقدار. ملک که هو
 و وثیقه انقضای قدرت لغز عسی. و روف و مبتغی رضا
 و ار القضا و قدر و قضا. بنو قبیح اوضا و سید. و عشر اول
 ربیع الثانی. فتح بالجبر و الامانی. صیا و زکی سلب خام. و
 قضای بیضای نام. طار آه معانی عالم ابد آخ و اضر آخ. که معن
اولی بعینه فتنی و ثلاث و رباعی اند. بنشروا مخط
 و نروا نه نقط. و هتید و عقید سافت. فتن از آنکه بغنا یغایت
 حضرت موجد کل. جابر علیه. و یمن اتباع سالار تا به یاه
 سب. صلی الله علیه و سلم. شرط و علت سلامت
 وین و استقامت ملت. با ملک طریق. و اجماع تنبیه. عاصبت
 و بر مقتضی آیت کلام مجید. و فرقا همد که **وانزلنا الحید**
فیه یثی شدید هر سال فتح جدید. متوال صحت و افره هر

شکر لایح • رآیات کفر و ظلام **فی الذکر الاسود من النار**
نارہ • الحمد لله علی توأکی الابیہ • وراوی نهایہ • و
ابن صالح • وعتیق ابن فقال انک • از خود رآیات
نصرت رآیات الیہ کہ در مقدمہ عا کہ نصرت فطامہ شایہ
تا بانست • و کوه و شکوه لطف ناقصان • کہ در طلوع
شکر ظفر مجرب شمشایہ رواہ • و تاریخ ثانی عنبر
شکر فتح انزہ ہونہ مالہ • و اطراف حق • و مانند اوراق
پیر آقوہ شیخ • قلوع منیہ ماجال آرز • محضر سافہ • جہیم جوان
اورا مواقع توسعای حیام • و مواضع قول شعادل اکوا نید
و عندیہ ایامہ کاملہ • و شافارول ابن بندہ قبل
مفہوم بشارت ابن **استعنوا باللہ و اصبروا**
اذا للارض للایورثا فی شاتغی و نواری یوود و طلم
سکو کہ فاوز طریق • و مدرس طالبانہ مساکر تحقیق • حد مدرس
فیضانہ توفیق • محال مشککہ کتاب ابن فقیر را • بایہ کرید نصرت
فیہ تح بہم جمیعاً و قلوبہم شتی محشی می می فرمودہ •

بنای بن بشارت • سیلاب خونبار بیکانه تیر • و رب
شعبی ز غر صفا که صاعقه ثانیر • جناه باران که روانیکه • کنار
و طاق بجز و رواج • قلعه آسمان را طباق • رفعتنی **فجعلنا**
عالمها و سافلها با ما **معه** خاک را نطباق یافته **بدی**
ببارید چندانم صغر ز شیخ • که باران بالای نباروز میخ
شد از کشته پرشته بالا و پست • **بشاراج** جان و کربک شاه • و ست
و صغیر و کبیر • و برنا و پیر • و بر بند کمر اسیر و اعدند • و اویر
وزیر و یغین و فقیر • و در عقد قید و ست کبر شدند **شعر**
فصل عظیم لم یزل لغیره • **فخی ساقه قید** و فی جیده غل
هر لاکونش کشته بنه و تیر • **ببر و ندر غارت** گرانش اسیر
زن و بچه و خانان هر چه بولا • **گرفتند و تاراج** کردند و زو و
و **سلا** و **غلا** • **اطوار** سعادت و اقبال • **راه فرو**
ضلال کشته • **عبث** و **و سولج** و **عند** سنت و **الحج**
از ما و به کفر و ظلام • **خلاص** یافتند • و **بایور** سعادت اند
ارلام • **مناص** گرفتند • و **چو** نظر تا **مدر** تفار • و **عذر** و **کلام**
مصطفی

حُریت و عبودیت عبد و حر کرد می شود. منشاء حالین بی سبب
 و عین. ظایر و مهور است. زیرا که انکساره که بطلوع و اختیار
 بی لک راه و اجبار. در شین کتابی از افعال بگویند و هوش کوشور
 که در نزد عجم حُریت. در مفارقه ایشان که ارامت شد. و اناناه که در
 استکبار بدست لعراض و انظار بر سر نهاده اند. از و کبر بهور
 اختیار. هر گاه از اضطرار و اضطرار اتفاق افتد. و بر که در حقیقت
 بند استرقاق یافتند. اما از شمول حکمت وین قویج. و از شعوم ^{مغیر} شفقت
 نبی کریم. که در جاده ایشان از لطوایق استحقاق اعتناق ^{مستانه} علی
 نیست. و بعضی بوسیله عبودیت بر ائمه علییه. و مناصب ^{بر} نبیه
 فایز میگردند. بلکه بعضی از علو بخت. بر سبقت می نشینند
 و بعد از ضبط این مقام. و بطلب آسایش از انجا
 بطرف قلمرو متینگی کیلین که از غایت رفعت و متانت
 جوده و ماوند بلند و حکم است و از فرط روح و عصانت
 باقیه. هر زمانه تولد. و بعد الوصول. به پایه لایزاله عصار که مسافر
 زوایا کفار. و معاف طایفه خجارت است. همانند که در فلاح
 شفقت مسکنه

که در کز

که در مرکز خاک و مشاغل شد شعله نارسوالتی افسا و فسا و
 نهاده کفار حلقه کرد و آمد و از باران سهام عا که نصرت
 بیای و صفیء لوح نهار و در چشم لاله ملا عین بد کرد و از شبنم
 کشت و غزال صحرای سپهر از صلابت و صولت شیرانه
 آویز چهر و در مفارقت بر وجع مست **شعر** یی قنبر لاله
 می را بجو ساطعا و فهم ممکن لاله الغز لاله تطلعه و شاهباز
 تیز پر از شبنم کما و و ترکش و در پیو لای غزل و مقدره
 چنگال اقبال که در تیز و صیانت لاله طایفه و ناپاک حکم شد
 و تمام ضام و در بحر و بحر و خفا و صیانت و حیانه و جود آن
 ایام را طوع و صبا و شام و شام و شام و شام و شام و شام
 از کوه از اشرار و شهاب سلوه و محرق و در جود کشت
 و چهره و زارت و نیمه صفات ایثانه از نور امید بخت و در
 و نوازش و جنبه حیات اکثر لاله ملا عین و در آن مات و سوم
 و از صولت ابطال و حلقه شیرانه قتال و ضرب و از و صدمه
 از اسر خورشید قبه و قدمه رفیع و چنان که طایرانه و هم و ضیال
 قلعه

روبو حاق

بر شما صیقل آید و روح نبوی و کنکاش و یو آرزوهای شما را در نظر

عقول و عوالم ^{بسم} فلك البروج ^{بسم} مینو ^{بسم} بحر و ابتیال

و تفترج اذ لا تسلية لهم عند • وجميع احوال و موطن را بى تعلل

و تا این سر راه جان خود ساقطند و خارج ضابطه عدل و احسان

از جنس نفوس و جو آهر زو آهر کرده بها در طبق و مغامره کشیده

تاخذونها بلباسی ظفر ارش • بکشد کشند • و بدین وسیله • شرف

قلیدہ کہ بقیۃ الایف شک منہو رنویند رزجات

نار - ناقند - وسعرات (سلا) که قصه را میگویند و وسعرات

بجای یاسد و حلال اسلام که کهنه‌ای طلب و کهنه‌ای

و کتبت این کتاب در فروردین ماه سال ۱۰۲۰ هجری قمری

بطرف ملوئ صاحب بار، بابو ار، غم جو فم گشت، و ملوئ دیو ار،

نه از حکم قدامت از بقای است. و از غایت ارتقاء. و ملاصق.

زبان و معانی و تراجم و صورت حصول ملکیت و صورت طریقه

موصوفی بصفه امتناع و وصیت ضمیر بازوی تدبیر

و نروین مشاورت شیر. هما یون برو ووشن شیرانه یلند

و غور شدیم لایطین مالکله قنیاص از وسطه رجی سخیلاص

شکار طوبیخ سر رجا

زفلام

از آنکه در این کتاب
نویسند

مقام و مرتضی بال ابرار سلام بود بنمود و هر یک از شکر شایسته
 نصرت الفلاح بشارت و **و اورنگ ارضه و دیار هم و احوال**
 بهوشه بشنود و بعد از ملا حظت این سوره بشارت از نور و **مناجاة**
 لواحق بشارت از **در و فقه مدلول و جواهر** **بی بی** باره آن **قرینه**
 و ترغیب و توجه ازین و طریق این **در و فقه مدلول و جواهر**
 کثرت شکر ظفر مغفر محیط مکرر باطن و ظاهر ایشان که خوانند و عقیده
 بآلسمالت و از و **و نورش متطابق آینه و ناظر صفت و باعتبار**
 و استنا و لطف حق قدر **تبر تبریر برکنار و سحران و صفت** که نفاذ
 که از آن است بیندخت و الحمد لله تبارک که **در حد فصول و اصول** و آنچه
 از آن حضرت جبر علیه رسول بود و بر وجه مظهر منزه و **کشت و بقوت**
 تأیید و توفیق و **و استمکون و برعت منقطع و مخیشت و معانی شریف و**
 منقطع و منهدم و **و معانی بر آسمان و اروانه مسا بر سلام و ایانه شد و غایر**
 و لعل **بشورای سعادت و آسمان و منال و صبر و احمد و کفر و خیر**
 بدلت صنیعه بیضا **و قدر علم الکفار و قدر لبر لمدید و یانه لبر**
 لحنیف منی **و معانی و احوال و سلام از عبور منفرد و منور**

ماند و مطالب

مانند و مطالب آرب. صاگر و و آرو. و موخر و معابد. ^{زین} معین و و کاج. ^{سختی بولست} غلبه بولست یعنی نور و کاج
 معوقن گشت. و قبلاخ فلک ارتقاخ مذکور. را بر سر آرد و آرد
 که از قمتنغ الفو آرد. و بیاو. کاه جلاله فی شمار. چنانه استوار غلظت که
 حیات غنیات اند آرد. و موثر و غیال لهند عنائو. پیر آقوه آرد و آرد
 آرد و آرد گشت. و پوست لمال لهند کفر و ضلال. معانی نور و کس
 وصال آه نوازند شد. جووه صور کیفیات حوائج و مقابله و آت کلمات
 من طور بهو. رسانیده بشع نواب ملکایک مشاوخ. ^{چون مشایخ} که معنی الله البقار
 و آجبه موه زیادت برین اقدام انبساط اقلام. بر بآط بسط و ربط
 کلام. خارج معین مقام وید. لا یوم باه بیاه. ^{در قلمنته} و اقصاء
 کشید. موار. اقالیم کره لرضن بالطول و العرض. بخواجه حیول ظفر ماحول
 شایه. و معصایک نیا نظام نصرت معلول شدند آه. ^{نعمه} مستحبال و کام
 عوایع ان پلناه کشید و کام. بر هدف و آام عقده. و میسج و وید
 نسخ کتب آری جناب رفیع نعمه الله تعالی بر عتبه و له آام لایام
 لولمه و جلالت و شوکمه و عرفه. مدت مهر در گشت
 و عهد بعید که. فلک بپی. بر و فاعلم کست او کارخانه. ی تقدیر

سجاده و هو علی آیت قدرت باخود و خضر را و در آیه صبح
 بینا و جو کاس ماه و کت کوله خور و سبزه و عسلای
 خور و منازله صباح و در آیه و آید بویست و در
 مساجد جای عواید و معابد را میفرماید از سر پستان
 و خضوع و حج زیاده کواکب و معراج و سجود و رکوع خوانان
 و از رغابت و جود و استزاق آتش حرارت لشتیاق بحرین
 آفاق زو و در زوای زمانه و بقیه طاه که بعد از عبادت زاده
 چنانه سلیک کثافت است که بجا و خورشیدش از طریق افق است
 و لکن نظر زیاده است از طریق خیزانه که تا یک جوهر ذات کامل
 از کافه امکات و بحر احیاء در حوائج از زمانه مشهور او کرده
 و نوبت و آتاش از شافار اقبالی بدست و جوهر خیزانه
 و الهامه تسلیک جوهر نور و ممر لیل القدر و در لیل القدر سکنه فافانیه
 لایق نهار و نظر بصر آن چاکر و بزرگوار روزگار و آید و میفرماید
 خلقت این علایم حقه و طراز استین این نمایان و بدین اوقات
 ضیفه کرامت افعیه خرج آمال و قبله عظیم که واقبال شود و رفت

این فرودیش و لایشتی میخواست که سکه از خلاص و وفای خویش
 بر خرم بیاض او را نراند. از دوازده المیار ضرب حقیقت و مجاز. هر نیک
 باز از لطافت و مجاز. روان و آرد. لیکن چون وید که این معنی از شغل
 امیر و زکار است. اجتناب از زاده و غیر بوی. بنا برین بدست
 و صفا. عبارت منظمه دریا. از دوازده مقال که در لغت **بلت** ششم با چشمه
 از خلاص هر دوست. از دوازده جان و صفی در هر چه غیر از دست **شعر**
 و لوگنت محاسن ابی فین شهابیت. فلی الف عدل من ضمیر که شایسته
 ضویر که کیمیت بی مستاء. هرین فیضای فنا کس را **بقیعه و الظاهر**
 بزرگوار و منیع و تحیه و انجام و عا. هر سلسله آکا و آکا من
تقریب ابی فرار عا. تقریب الیه با عا محفوظ و منکر که و آید. امید
 و آرد که آینه و جاننده تجلی جمال **اجید و عوالت الی ابی فرار عا**
 کشه. و عایم سوسروری. و قوالی علو مهر آه جناب
 و آینه و لوراک که ایستایی. و علا حق فرو. و سدر التتمه
 بخت و آله و صبحه لا بخر. و لغزین و خاطر نکین. که رشته و بانه ز شغل
 ضرر کم و لوغ. و ضرب و مضرب سورت و آرم. حروف و مقطوع

در چرخ شوق و آرزو و صولح و توق و نیاز از کوس ارغوان
 و صواعق و اصوات جرقه و اوتار و قی در عیدانه ضلوع سکاره کاه
 و خنجر و غصه بال از میوه بنیم رنید وصال چار و آزار
 و سرو ساه و دست افشانه و سر انداز آه **بیت**
 در چمن فکر و دشت جوده و دراز و جد چار و دست بر سر ناز
 سر و سر بر جنبانند کمند رجا بر کنار کاه کبریا انداخته
 و دست امان و آفت کرم حیتم ازل حکم سافته و لوح سینه
 از نقش مشوش تنگ و نامان بر دواخته و و بیجا در جان
 التقار بلوچه و شوق آرزو که از کار غبار فیض بی انتها
 بر مقتضی **بخی الارض بعد موتها** در التقای جسمانی و سر ملک
 اقرار آمدن آفرینی منفک غلبه و فقر حیات مکرر بکرم ملاقات
 گشته و در عروج حواری **مخوف خفا و مک جمع آید شکر**
 این فرست **بکباب** **بکاف** **بنقا** **من الوصل** **شوقی** **الیکم** **بدر**
 و ما انا من اذ یجمع الله شملنا **بالحسن** **بکنا** **علیه** **بالبی** **نویز** **مسئله**
 این صلیف الوصل بکار کار و جردله سواد آری فوله از آوار اسرار

لآلة النعمة وكن مهر ما اثار وخلقها البشر **شهر** هو البحر من ايام النواحي ثبته
 خلقه الملووف واجوده ساعده **شهر** من آله افرام جنة متدلا **شهر** كانه تعطي النور **شهر** سائين
 ناعنه ليدلها **شهر** بن نوع انسا **شهر** از قصص و مائة **شهر** بن شكر و نور بن شكر
 صنع مشق بلبل **شهر** و بريق و لمعاة اصة **شهر** از سانه زبانه ايشا **شهر** نصف
 بياة مشق و اشعة صنيعت و مكارمت **شهر** و بار و يعلو ملتش از حجاب
 لساة امة اتند انوارى خورشيد نهارى **شهر** و كو كبد غير شب تارى و اوضح و
 پيدا **شهر** و شغل بزل و ندى **شهر** و التملح رتبت و غلاش **شهر** از رستقالت حال كرا
 و استعمل شكر و افراة عتبه و عطا **شهر** جوة ضوئ **شهر** از حفظ استوار لايج
 و ميوندا نايير **شهر** و دورر شكر و سبب **شهر** از دوراير لطف و استيناس **شهر** و دور
 و مائة **شهر** و طبع لساة موهبت **شهر** آيد **شهر** و نامة و ساعا و نناش **شهر** برا جنة ملاك
 صديق و صفا **شهر** و در بارگاه ملاء اعلى مرفوع **شهر** و انجر لو اقبل الوجوه
 و اثار لو آسب التبع على مقتضى الوجوه **شهر** كه كدر ين صفات **شهر** بعين
 از قطارم بذات ان خورشيد سملت **شهر** و تمام اين نفوت شمرى از ازاره شجر
 و لازمى از لوازمى از جوهركه **شهر** فى الحقيقة او هر بشرست **شهر** و شجر
 ناني منظر **شهر** و بن شكر نشت شمر **شهر** و كلوكيكي هو الغيب **شهر** كبر **شهر** و كلدر و غند **شهر** و كلدر
 بين يقين اولاد **شهر** و كلدر

طالع النجی بیند و لیون و معصنه کلور

سید معصنه

جیات

لوکان طلق النجی یطو الذی صبا. والذی یلوم یخن والشمس لو نطق
واللغیث لو لم یهد و البحر لو غدا. بنا برکتی لاین هرین از رورت
و تخفیه لاین معین از زنفات. جناب سید الساعات. و منبر الساعات
سلاک اولاد از رسول. و خلاصه الکبا و البتول. سید اشرف
که سلاله یلانه عالم ربانی. و آله و آهر بلانی. و معلم علمای اقایمی و
حضرت سید شریف جوغانی است انکی **بیر** زلوح خاطرش برکات و خدایم که خدایم
کنه طواری معلومات افلا طوه یونانی. جوده بستانه احوال. و کله تاه احوال
خوف را. از نگین نکبت او آه و عزاه. حواوش زمانه بی برکه و نوا و عید
هست اما و آمانی. از حواش موبکر و اورا از لطایف. و عطایان بوار و قیام
انسانی کشیده و بوجوب **شیر** او از زرت فاستغن عن باب غیره.
فا طقه بالو اعبات النوافس. جنت جبر کربان. و سبب تحسین
رفیق حال. مآذی که آه بر و بحر. بامید ستم و امان از نجات
مهر مست مودیت. و امداد و آبرو از مشقت و غنا. بسفیه شیشه
زجاج. و شراب استیج منی **شیر** و هرگاه هنر البولیس بجز
من الناس الا خائف او فاطر. قاضی این با عتاکم عا و رات.

کافه

کاهه لا آمال فی القنطر . اگر خورشید التفات از آن حضرت . بر ساحت
 حال . و فضایل مثال اولاد که . و حیاض فضاض از آن کف قیاض
 حدیث محوالت را که . بر ظاهر حال او قیاض است . بالتکلیف از آن حضرت و بطور
 از آن عظیم کعبه اقبال . و از آن کاف از آن جمیع قبله آمال . و از آن اولاد
 او جعفر احباط ریاض . باب حسنات منقح و منقح شود **شعر**
 فلا عزم من المسکن فیقول . و من الکوکب فی یقول **بیت** لطف از تو بود
 ز من سخن را از خورشید . رسمیت قدیم عاقبتی معهود است
 و یاکر بر طبع نواز که . از نو آرزو آرزویی را . جعفر نکات و نواز علوم
 ابوی جامع است . محفی نماند که زخم کجاست . و زین غم کجاست این غم
 نیک محکم که بغایت الله تعالی . و حسن توفیق و رسال ایند . عتبه
 علیه کعبه معظه . بشماره خشنوع . و جباه خشنوع ملثوم و جبهه
 و آینه اعمال را . از زنگنه نوب . بختیاری و طواف پرواز و
 و نیلوفر وید که . از کربت عدم و تبت از اوقاب الملتات بر معقین
و ایضا عینیه المیزان . می نور ماند است . بالتفای خورشید بقایان
 مقام شریف منور که دارند . و لب ازید را که . از و آرت حوآه

وشرارت بخت بخراده. خشت کشته است. از قبله و سلام حج و از
 سوره و بدین اهل کلت. مادر الحیوات فرعون مغفرت بخانه. و انبار
 حکم جهاد مطاع. و ارجع لالتابع. **وَاللّٰهُ عَلٰی الْكَافِرِينَ لَئِيْلٌ مَّا يَسْتَعْجِلُ**
الْبَسِيْلُ بآیه تمت دعوت و **مَنْ فُوْضَكَاهُ اَنْجَا** که منتهم مرگ اهل
 نبی است نهال. انار اناج و زلفت. باب میرزب رحمت محو سازو. و کتو
 توفیق طاعات. و استطاعت عبادات. بیافزین اندر فواید
 و نیر وین استغفار و عورات. از کاه فیض سمات جبرع فات. مستخرج غایت
 و عور بجهت دسینه باتش سوزو. و دعاه که اداست. بکده چنانچه شهنشاه
 عشق از لکته. و مرتب باز آرزوهای منی سلعه اقامت بقا و اضعه عین
 حنیع الیبر **شیر** الهی انبیا را رجوت بختها. و بدره خطبائی بهما عنائی
 تمت عاکی که مرقآت ترقیات. بدین و. و معانی کلت. و برین نذر
 و سفینه دسینه را. از نفایس لوازم اخوت مشتمل از نذر نذر
 برین. کل جهو کمال محبت و اخوت. که مبع ازین هبت خدمت
 بشو که نذر قلم ریش زلفت. و بدین ازین رخسار. و و و و
 و انحال. بخط و فاکه عروف و نقاط نیار است. همیشه از کعبه عوف

جہن

علا و عظیم صوبہ و عطا • مطاف قوافل محمد و ثناء بار • و حکیم و متین
جامع اویسی از حق متنی • بالنبی المصطفی **ایضا نکات الی ضابطہ**

اسکنہ اللہ تعالیٰ لہ ربہ و کتبہ نعمۃ علیہ

تا کہ تغنیای سالکۃ طریق ایتاد • با وجود لمعات اشعہ یلوان و

از پر تو جو از تعریف و بر مانہ • جہن استغنیای صبر صبا از و سنا

مصلح • بیدار بہت معلوم است **جہن** بیو کجا شمع آفتابی •

محو آرزو آہر محاور و زو آہر مدراج • کہ از مکتبہ کافہ فیضانہ • نور غرض

مظاہر خواطر وار و سناخ است • و ثواب مناقب کہ انوار آری دولت

ابدی • و سعادت سرمدی • از بریج و لمعات اذہ لایح بنار نیار آہ دولت

کامد صفات بارکہ • فی الحقیقت باق و سادہ حیدر آہ منطوق • و صدقین

جانب مغرب و مشرق • و خلاصہ تأثیر و تأثر و جہن و اوکافہ • و سلالہ

اعتباری و از و الی جنت افلاک و اراکادہ • و آیینہ کمال عالم کونہ و مکافہ

و صفای مدراج اثر • اعلیٰ زرافانہ سماوی • و سوار و وفی القاش

انسانہ عبودہ اعیادہ ملکوت راساوی • **الذکر ترغیب الشمس**

من فیضانہ نظرہ فی المصالح • و بتفاو علی اہراج العبودہ • بتقریر

یکم صفتہ • کتبہ کتبہ

بیست بیت
نیمہ ضابطہ
نیمہ

بیت از غیبی صفتہ
بیت از غیبی صفتہ
بیت از غیبی صفتہ

نفعی جفاۃ المصالح

و بآل اُقول پذیرفته است. از مشرق که فرماقتا منی آهن. با جبر
 بر ابریه. و درم اعدید بدین است که جو باران که هر که. بر دولت
 که بر خفت از نظم باز آید. این صحیفه الموقوه. در لواریش هر الخوام
 فوی القهر. از بیدار مبارکه کلید که. بر قوم صفا و ولا و قوم گشت و بتم
 همدوشنا رسوم. مبنی بر اذه که. صحیفه شریفه که. بسناش جناب فلک
 تدقیق. و ملک جماعتی. مولانا فی الدین احمد کفر این اوام الله
 افاوت و قارنه کن الخلق طبع و عاقوت. مشحونه بود. در آستانه که
 عتیم حضرت باری. در طالع وقت ظاهر بود. و ثواب سعوف بدرج و و قبیله
 آه ناظر و آصا شد. و از مطالعه آه انواع لطف و امضی بنسبت
 جناب آه لایم ملک طلیح. معلوم. و حاصل. و از فکارم دولت
 آه جناب رخت سحاح که مصدر افعال صفا. و منند الیه منوم
 و احاطت بدیع و عیب غفور. زیرا که. از اجمال مشاق اما بحر افان
 که خلعت دولت بر قامت استخفاف ایشان رگست. و نهال اقبال شاه
 از جو بیار توفیق نشونا یافت. فایده عظیم و منفعت کبریه است
 از افتاب عالم تاب علو تربت. و مکتومت صولح قلوب مایه کربت

و مجامع عموم انالی غربت • منور دارند • و تخم فوئیت مانی
حر مرارح در وده اقامی ولوانی • و بآیین سینه و حسن و جانی
بکارند تا حصول نجیب الشانه محو و خرم اسماه اهد • در انبار خانه
صناعات حیات مجتمه لید • و دست و نقصان و زوال از و لکنه
از منقطع • و الحمد لله تعالی نام از باب حلال صباه • موالشرایط و الازکاة
از شیخ و سبایای از افضال شاه است • و محبت روانه و هر وقت زیاده نام
و از اول ان شاه شاهره **شاه** لیس علی الله بستنکار • از حج العالم فی و
بر ضمیر خبر که آینه بحال صور تقدیر • و فرست کتاب حکام حسن تدبیر
مخفی نماند که از ارشاد آن یکانه آفاق • و ستال مولایان مشار
معانی عروس ممول و اقبال • و جام فواوش از می حصول زلفه مال مال
خوار میدوید • و شاید باز از او تنز و مقصود راضیا • و وجود و بدین
در سوله این بلفه نادر • چنان زلفه عن حبیبه لایام • مغفیل الوطر
و از شکر لایق نقیذ بی اهل مسورا • و یلاق فی بقاء غیظ لظهور و
نوتج و تظلم اندک • در نام هاه متعلقه و خدایم که درین عام مکتبه
مقام بانام کعبه مغفیل شرفها الله تعالی و عظمای بیوم القیام و شرف

شد چنانچه اجتماع فرمایند که بر وجه و آرم با تمام رسد و در تواتر کتاب
 الهام خطا که مانند نقاط سحاب محض چنان خول و منصف کل کل
 تباون و ابعالی پس حال جایز نداشتند لکن الله رایح قیث کنت و لایزال
 ایا جویه من باز ایز و نزول و لا ریت الدنيا بیومکنا لقا که فرما
 سینه عزة و مجول نسیم ملکوتی بن ابی بنی محمد الملک عفی الله عنهما
 لاینه و جمال و المیزاج و سرار باینه قات الحجاب
 هر چند خاطر ملتزم سفینه یرایع در بکار بیان التیام بدعادی
 ابرار و شرار کمال افتد از جباری حیدر آرد اما از غایت قمت
 و اتع وصول بسو آمد تبیان از موسوم بسمت اجتماع است
 زیرا که تراکم لوازم آثار مجر جوه تو افرا فواجم احوال بحر و نظار
 اسرار و مولود قطر مجاوز از اعاظم و راتب حضرت بنابر انوار
 در خدیوانه منوع مفرق عابریست از هر که سر عینه او را که انوار
 همچنان از هر که نور عظمی را که حواس ایز و فعال علی عن الیه
 و المنال زلال وصال بسجای و جمال امان از فقر جاه ماه و سال هر روز
 آرد و حیاض ریاض خاطر مسافر آه باوی مجرا از رمالا مال که توانا

بانی و لاله لاله لاله • بر خیمه منیرانه و زند که دوات جمال مهر و مجمر و جام جهان
 نمای کمال جهرست • مخفی نمائند که صور نامول • در آینه حصول منظورست
 و بقلع منشی و یوآنه توفیق و تائید • بر جبهه و ناصیه فتاح غنیمت و عبا و غیا
 رقم کلیم باسط خور آرمیه بالوصیه زبور و طور **الحمد لله الذی فضلنا**
علی اکثر من عباد اله ربنا لغفور شکور و درین سال هجرت قوام
 ملک ملت • و نظام اصول دین و دولت بندگانه حضرت رآیات قیامت
 خلد الله ملکه و خلافت این نبی را • در طرف پنج آباء هجرت و فتح مضار علی و هو
 ناز و فو و خود نیز • و منند عالی ملک یوسف زکرا الخاطی من حضرت
 بنظام الملک با تمام شمع و لشکر از آنه خوف و ولایات مبرور • در طرف
 کوه بهجت کسر عکران مخدول که در آن طرف امدد بودند تعیین نمود
 و بیخ و وصول عا کر ظو تائید • در موضع کوه سر آبه الملک که رأس
 و رئیس آنه فتنه و مشغله بود • در اقول و عیاله با تمام عیاله و اقواله
 مقدار بیت و سه سلسله در قید اسیر که قرار آمد • و مقدار پنج هزار
 پیاده • و سوار آنه فتنه تا بکار طعمه تعبیه سانه • و لوقه و خنجام فسام
 فو از کشته اند **ببین** همت و ندان ریختن زمین با جوشن و برید

و رئیس
 بیاض

سوره آسب کرتا که مغفرت است . شست به بیغام تبر خطبه
 جاده نیا که . دست با یای تیغ منیر بیک شکست . و بعد از جمع
 ریا و نهرت سمات . و انجفاق عزابت ریاات فی ایات کافیه
 که عیال و اطفال او در نظرش با ستم بر و نه . و در پیش چشم او عیال
 و نیا و خیار و صیاه میگردند از سر عجز و استکانت نزد مملکت نظام
 الملک و وید . و در از نای کلام . به بهانه تقبیل و استیلام . بنزد مملکت
 و بنحز نهال و بلبل میگردند کور چناه مجروح کور اندک که در
 ساخت . کالبد او را در پیش نقش . و پسر قبر خوا بانید از علی
 و با ظهار کمال قدرت بهرید . و هر چند که این جانب کوشش
 او را . بکوارضای مشروط میساخت . و برر موارع عطف سعادت شای
 بوضع از رضی چند مستط میگرد . بگونه و فرورب تنقیص و ایراد
 می نمود . و طبع معلول او را . بشریت قبول نصیب و بند و نبوه .
 و عز و فضاوت و کار که از لای ارض شدید و روحانی . و از خواص
 جسمانیست . از نفس ضعیف . و فرات البیست قلیس را غایت
 مأحول و نهایت مسئول می نمود که مالا بصارت تنفع را ملها .

لفرام یکن للمبصرین البصائر • ویدینفع الخطی غیر مستقیف • و تظلل لاله
 بالقتال الجوال **بلید** شمشیر نیکو از این بد چرخ کند کسی • ناکس بتیست
 نشود این حکیم کسی • بارگاه که در لطافت پاکش ^{بیش} فلاذ نیست • و رانج لاله روی
 و ورشود بوم فسی • تا بارشاه بر حاکم عالمی ضایای فواید • و واقف خفا یا
 ضمایست • لباس تبلیس دور که جهنت الیاس اشراق ^{بیش} انیس • و زنجیر ^{بیش} ضابط
 بر قامت حیات لوجه راست بود • هم باو بوشانید • و شربت خدر که کاش
 سرجهت تسبیح ^{سویق} اوله بشر ترتیب می دلد • جوده لایق خداوند خدایت بیع اول بود
 از دست تکانه خیم هم باو جانشانید • تا عالمیان را محقق کرد • که صور طوایف
 در آید • و آینه جزا و سزا ^{عوض} منظور است • و کاشتی تخم نبات کاشند • بیهوده افکار
 فاسد محذور **بلید** و رختی که بر روی آید بار • هم اکنون بکیرین بدش و کنار
 اگر بار خاست خود کشته • و کبر نیافت خود رسته • و فلی ^و که
 صافین و کش بود • و بیچ وجه در او اقبال استعاش من غفور • بهستمان واقعه
 کبریه و باطن و ظاهرش انجان و لولو ^{منش} و زلاله افکار که خوش بالکی را درونش
 ساخته • و ساعت بطرف کبریه توبه غفور • و جوده این فقیر و سرسره ولایت
 نصیر خا ^و معکرافته بود • بلج ^و و موصول خبر مذکور ^و معکرافته بود

بنا صانع
مکانت صانع

و مانی و ز صول لایانی و طوار و منور کمال انانی و آینه آیت اجابت کرامت
 نجابت رایت و **اعلام حقیقه من لایانی بدیه حکیم عقدا کردنی خفیه** و فرزند
 بآیه بد ساز و مکتبهای یونانی که از جناب فکر قیام ملک بوی قطع فلا تلبس فی کمال
 تمجید و تحسین و در مای کون و مکان خلاصه فضا پرگاه را مکان صدر نشین کمال
 ملک بیک نامانه نو باقی با و شکوفه و راز **الذین سبقتم لهم فانی** الذی
 تجاوز حدود قدرت عن مقولتی لایان و الکلم و شوق بحال کماله انان عین العالم
 و صار فیضه اصابه من الیوم لایان و شمول انسانه من الیوم لایان و ربکم انور
 و جلاله من لایان من لایان جهه جوه شمیمه یبانی عالم الکون و خلوه و جوه فلانا
 محبت صانی الوله و لایان لا اعتقاد که عبرت شوق امارات بحر بر صفی جلال
 الصغیر شریک طرات شبنم افتر است از روی لطف و احسانه صادر گشته
 بود و در ساعتی که از ان صباب سر شوق آتش خرقا و دل نوح و بر عین شوق
 و احتراق بود و رافت **وهول** و شرافت نزول از زانی و شرف **بلی**
 ازین یک نفع آتش گشت روشن که روز حشر چون باشد سعادت با الیب
 اشیه و آفیه و اضرایب لهویه صافیه که گم اسماع به کاه شوق صفا دانه
 صنی میدانه را مکان که در است و در جنبه ثبات رجای اجابت و قبولش اضطراب

رافت و صول ص

اقطاب

فی قولک بعد نعم **لا یومع فاعش** • فیلا فایدله **افاضت ندم** • و بر فومت
 محبت صدر نشینا صفه علوتبت و **لایم لزم** است که **کوچه** محبتی را که از نجابت
 صفای طریقت و وفای ظاهر و معذرت و آسایش از محبوب ریاض انفس است **عده سینه**
 که بر افواه و آب حیات ایشان گذرد • قبول اندهند • و بنیاده عالی شاهانه **یوجینا معانه**
 نشانه اتحاد • که بر او رفعت استوار کارخانه فنا تعارف منها ابتلف باشد •
 تیشته **عزیز پیشه** • و تیز زین کین **ایمان عارف** اگر پذیرفته **یامان**
 و مانا که منها افتد ناکر و آند • و این **حب محض** نشانی باز **لحم** **لغضه** **توین** • و تلام
 طوفان سرزنش بنور عانی **کلکوه** ساز **لبست** **رجا** و **هوا** **ماسا** **کست** • و **یول**
 وضع سابق • که مقتضی ضمه **لا** **مست** • و **مالک** **تجار** **لکاس** **تفتخ** **رومی** **رو**
 قبل **فلقنا** • و من بعد **کانتا** **نفا** و فی **المهد** • و **زله** **کما** **زونا** **فامی** **نایما** • و **تال**
متنا **علی** **مقتضی** **العهد** • و **ول** **این** **سارق** **العول** • از **نشر** **این** **کلمات** • و **نشر** **این** **کلمات**
قصوای **مدلو** و **قصا** **رای** **از** **شاکر** **دین** **بانی** **افلا** **من** • و **شیم** **را** **نایت** **افلا**
چر و **افلا** **دین** **قاین** • و **ساک** **کنوز** **صقای** • محقق است که **وطا** **بده** **نوع** **ای** **سجام**
وفا **مفتی** **و** **سازم** **ایتلا** **فلست** • و **تفاوت** **طبایع** **بجس** **تخاض** **و** **ارتقاء** **در** **آرام**
نگوین **و** **ایر** **لب** **بیب** **تلا** **ش** **راه** **النفوس** **لا** **جنا** **و** **جند** • **بالافه** **من** **ربا** **جین** **و**

سند

یدر اینجا **هفته** لطیفه **و** یابی الله لا افة بینه **•** انا جوده سکندر خاطر بقدم مطی
 مساکین ملک فکر و هر کس نوبه باشد **•** و بر قات توفیق و طالع و مغارب و اربعه
 در کتب مغرب **•** حتی **لذا بلغ مطلع الشمس** **•** و اضد بقوه و ضا
 بوقلمونه را **•** بصفت **قوا لا یها فوه بیقه فوه قوا** ^{اصح} **•** موصوف یافته ملاحظه یافته
 با وجود این حال که کمال این فقیر را **•** از افسار با جوبه نیا و ایشانه به کمال
 و بوسه آسمانه نشانه محترحات این فقیر از زنده طعن خود آه به ملائکه
 اذ انوارین تلقای محمد **•** **و لا تنزل الیام الناس ما آو** **•** **لیله** **•** بیکم از بهر و فو
 و غنای بیسی **•** و آریا ایشانه ز جوف طبع اسباب شهاب **•** می نهم بر خواه فضل
 از شو شیرین تازند **•** ماسد آه می گویند خود بر رخ و سر چوه فایاب **•** ز آفتاب
 طبع و اکسی و جهانه منار کنند **•** خود بویا را می گویند منار **•** **فی خطاب** **•** **و قوه بعد** **•** **افون**
 و معاد که از منایه بیا و بدین اند که اسلوب ابراه **•** و ضویر از لای این قلید
 قصر الباء **•** **چند** **•** **موسی** **•** **بعل** **•** **عفی** **•** **آسا** **•** **از قلوب** **•** **عجا** **•** **منسوب** **•** **فک** **•** **اینا** **•** **بیا**
• **کحی** **•** **بر جاری** **•** **ایشانه** **•** **جاری** **•** **و ارشته** **•** **لست** **•** **و ضال** **•** **ایمانه** **•** **و آوه**
• **از کمال** **•** **طبا** **•** **می ضد** **•** **و حو** **•** **صد** **•** **آری** **•** **آفرین** **•** **بکوش** **•** **موش** **•** **اولیا** **•** **رسان**
• **و مانند** **•** **تلا** **•** **فی** **•** **مافات** **•** **سلمان** **•** **جهه** **•** **تدر** **•** **که** **•** **فوت** **•** **شد** **•** **بلغای** **•** **آفتاب** **•** **آفت** **•** **افطام**
 تدارک سند

فضاحت و بخت ملک کرد انید • و نظیر مجازت حضرت محمد بن علیه السلام
 از اقبال کمال بخت بصیرت منکازده در آید آن سافه • و زلال ستم و لطافت
 از سابق و سیاق عبارت روزه داشته **کما که صریحا یغیر لیکن تصدیق الذی یحیی**
شیر لفاصلت ضو لا یجری محسا ولا • و لاف قلدت قولام اهر من یقا ول • زیاده
 برین در مصافق اوصاف حسام انتقام بی نیام نداشت • و بیش ازین منکبت
 با آباء اقلام را در میدان کلام مخفی آید بام نگداشت هموار بچین بقاء و ارتقاء
 و رشید لغات از کلبای قوم کرده و روانه بال • و او آن ماکت و اوصاف
 که عالی شاه از بسا بنی نوع انسا تا نفع صور همعناة بجز من بنی محمدان •
اینها نهم قلمو کتب من لایة السلطان الاعظم محمد شاه البهنی ای
السلطان العاکل محمد شاه بحرانی اجناس هم و سبب حضرت آفرید کار که
 شهبان قبصا و قتل لاطین وین را از سمای و فاق رجم بال انحر آشی شیا طین
 این که انید • و انوار مشکابی قیاس • ستم بارگاه که کارس را که انک
 عالم تاب خالصت بارشاهه وین و ار را سبب زوال فلام و وجه اصد له •
 و وجه اذابت افسار محمد نهاده اصد عنای فرمود • و در و نا معود
 که در نور و روضه و طهر بهسا آبر حیوش جو • و قافل سالار کار و آه

وجه محمد الموحّد بالمقام المحمود و برآل لازم الکمال که بنا بر و ما جو **للا موقوف**
فی القی نایز اند و اصحاب و اهل لاجل که سمو فاقب و علو فاصبت هم
 اقصی می رسیدیم را حایز و آید بای بعد تقدیم ابلاغ نشاء و رسیدن رسال و لازم
 و لاکه عز خصوصیت صفای آن محمد کو الی سما و محمد ملائیک را یک ملا
 اعلی باشد بر صغیر و رشید نظیر و فایز بر وفا طرحی نماند که درین صفت از طرف
 خلقی قاضی لاوه ظاهر و وسیع ظاهر آمدن تو که که نماند از ضلالت شیانی ناام
 میجو لکه آثار اختلاف از عیایه اید سلام و تقوی که و انوار را استلا و
 اوصاف مجتبه و کلمات مملو حیات که کتب ظاهر از مقتضیات اسلام میگویند
 اما بوجه ممکن نیست بهشتی نوا بر انتقام و ضرورت و جللی نیست بر ارتقاء عباد
 آثار اید عیال معطوف التفات بکلیات آن غدا و کار از و اربع اختیار
 و جاقع اعتبار برین نوم تا علما و ساو آت و صلحا و قضات التماس نمودند
 که بر مقتضای **ولاه بخو الاسلام فاجعلها** کسی را مملو آن غدا و کار از و اربع اختیار
 از رعایات احکام اسلام است و وجه استیانت نبی علیه السلام و در
 گذشت که شیخ و اورد آمد بود کیفیت مقاله او را اعلام ضمیر فیر که ازین شد
 بود و صلاح و جان و دید بود ندر که اگر تکیه از ضیة قوانین سلام طین ماضیه بر کوه

میداند سلوکه طریقه اصلاح اولیت و رفع اختلاف از میان اسلام علی
 بن ابی طالب و بنی وقت قاضی شمس محبت قاضی احمد نایب آصفی بن نوری بن علی بن حسن
 اگر در تعلیم در آفرینی بر طبق سلاطین ماضی آفرینی مستقیم بکنند و هر کس که ماکو
 قلم در سر بنویسد که زمان وفاق بر خلاف مقدم و آزند و الابی توقف و اعمال
 در آنچه و عاید کردند چو بماند و در لوه بکار آید بماند و در و فنافی و مضار
 طنین را یکی میدارند صورت حال و آینه مقال باز موقوف و آید و مکرر
 میانه تمام و صاف وقت بر جاری زویشی نخر جاری بل و سهام انتقام از
 مکانه هوانفت بر اهدان قلوب ضد که طاری **جواب مکتوبه کتاب الی غیره**
خلف المشایخ شیخ و آوه رسول طایفه احمدی مکتوبه محبت و لوه
 موقت و مکتوبه چنانکه خلف المشایخ العظام سید کبار الکرام المحدثین
 الود و شیخ و آوه حفظ الله تعالی من کثره و صوره و ضرر و عقوبت این
 محبت و آفرینی الاعتقاد صافی الود که ارسل که منوره بود و بهنوی
 تسلیمات و الوفی تحیات که صفای صفای لن از رقوم ریا و آوار
 و منور و محبتش باستعارات لایق و ولا و عبارات دلگیر و وفا
 حتی باشد مقابل که آمد و آنچه در بابی صلا و فورات البین نوشته بود

بیان
 و مکتوبه

بتفسیر و احوال معلوم گشت. بر ضمیمه خلیل المشایخ در کتب باکره. بر مقیمان چهار طاق
 اردش. و ساکنان اقالیم جهان با طول و العرض. سیرت حمید. و سیرت پند
 و ده ماه حضرت بلعیان. که ذرات ایشان مفهوم سلطنت تو را مانده اند. از زمانه کبریا
 که اول لایطین جهان. و بعد سلسله این فائده است. الی هذا الایة کاشف
 وسط السماء ظاهر و غیر نهشت. **شعر** ابناء بهمن طابوا بالندی ممجاً
 لطیب الجود والعلیاء فحمدیم. صغیریم کلیم فی اقتناء علاً. من تلوا
 منهم فکلا قیت سیریم. و قعرشاه سلاطین افاق. بتشم شمس از کجا
 شیخ و اخلاق ایشان معطوس. و باصیرت سلاطین روزگار. از کجای
 انار افاضت اینار شاه منور. **شعر** ان الفضا بای فی الدنیا مشته
 و باجمین و ورا الدنیا فی نزل. لکنها و بحاله اجتمعت. اشتاتها عندی من
 و از شواهد این حال. و اسانید این مقال. انکه چنان سلطان و حرم مغفور
 بر و معصوم سلطان نظام الدین احمد شاه طیب الله ثراه. و بعد از ختم شهادت
 در اول بگویند نگران غلبی که با یار آمد بودند. و منی الاثر. و مقفی
 باز که اندر نبرد. و بر مقفی. **ولف لا یقیم فحیه فموا با حسن منها اذنی**
 طرف بطریق که. لایق این خاندان نور شیر فضیلت بود و آن فرمودند.

ونبی مذکور را مقام محبت و مودت را . بار آرم سعادت و عافیت و آفرین و بخت
 نوره . و از سلوک طریق ناصی که خلافت آیین سلاطین حال و اضاعت . پیوسته است
 و کلمات جماعت را و بخت که هر بخت آفرینش اند . بسم قبول بشود . و تخریب
 خلف المشایخ ضلالتی چند . مبنی بر تعلق لولای السلام . و اطفای نایره انتقام
 و اتیان سنت نبی علیه الصلوۃ والسلام نوشته اند . اما میان سلاطین هر یک صلوات
 از سلام خاطر موقوف بطهارت باطن و ظاهری است . و طهارت ظاهر عبارتست از قلم
 ضیق و قصاص . و رفع هر شیء سبب نماند و مصفا . از میان اینک السلام . و طهارت باطن
 اشرار است . بر حق مولود شید و مکر . و قطع فاکتد و مخر . بعد از آن نوصی
 بایضا بطریق و تیس سلاطین با و فاکتد الله ارواحهم فی ریاض القدر العظمی
 و المومنه الکبری . و رحم سلیم و ابقی الی اخی الدنیا فلفهم الکفن اگر خوانند که
 نبی مذکور بر وفق مسطور بر جاده اصلاح و شرائط و الارکان مستقیم
 و بر سبب سلاطین دین مستقیم این محبت را باز نمایند تا حرمیاد صمد . بر لب
 خدای التمسید . **لله وارسوله و للمؤمنین** آنچه مقتضی بی قیوم باشد بقدر
 و هر چه از صورت آری عده زبیدی خاطر ظاهر کرده . بر سبب تبحر پیش
 از خود به کمال باز نمایند . و مقایسه قتال امسال . با جهل امسال

[illegible]

لا شكر کم تا وقت میا و نه اومت • فاوصیت الی اذیر آعول الدیر فی
 سقی الله رشتا تحت ظله لکیم • فصارت بزم ارضی و مسکن •
 فلازلت سلطانا علی الارض کلها • و منکر لوری فی غضب عیش و ثمان
 طوکر فاشیر فوزا مال • و بشر آری تباشیر صبح و اقبال • یعنی کتابی و خطاب
 ابحار نقاب • منظر ایوانه **له هند لشی عجاب** که از بارگاه فلک شاه
 شاهی • و درگاه عالم پناه شهنشاهی • و دروای سلطنت و معدن کسری
 و زشید ایمان رفعت و عزت پروری **بلندی** چو عقار لعل از لالایش نقشه
 جود سپهرت بر جهان از بد و فطرت برتری • سایه و درخشان تو آینه پیوسته
 تمام که ز جاده خویش بر عالم باطنی کسری • و آرش اقبال ارض و طلع
 اقبال • و آینه جمال **فریه بعضها من بعض** بالکاه خدیوین کسری
 شهر باز نو شیر و نه بهر فواید اب • سجده من جلال شمس
 و القمر نورگ • و صیر قلب کل لوری با آینه لطیفینا معرر **شعر**
 لازل قالیه بالمشاور شور • و صدر و الیه لازل و لا مشور •
 به بند و مقیم لاله همامه • و چاکر مستقیم لاله خاندانه • تفاوتی و
مهر با عقی که تو لا بد و کند تقویم • شرف زول و کرامت

وصول از زرانی دولت **بیت** گفتیم که این تخت خراوندی نیست
 این انور بن بست و چو نور میزد که کسور این سوار بجای نعل که
 و لوازم نامیت از خلاص حسن طوبیت این اقرار خرم بقوت ساه
 خام و بسطت باطن نام شرفی نماید از هزار یکی و از بیار اندکی
 در عیط بیان نمی آید و اگر خواهد که ضیای شوق و دل را به بیدار نام
 و همچنین ارقام و سرعت سیر افهام مطوی سازد و در وجه بام میافام
 سمارد بسمانه عنکبوت خیال منوی آفته باشد **مع** زنی تصور باطل
 زنی خیال محال لاجرم بر مقتضای **مع** افکارم تسلط را گرفت **مع** ترک شرف
 و بسط آن که **مع** جبر و دل به شوق و صیانت **مع** در قیام ضلوع بسوی قبله
 خضوع و کسب است موضوع گذشته که هموار و لولای استغلا از حضرت **مع** از
 قدس قبه شریا اعلی باشد **مع** و در اقبال و کسبه و نانی با هم و هم که سب ملائک
 سنده و نه و حلی حق بسمانه و نیای این بستیم که در قم از خلاص از فاند
 در و فتنه مشبه که است **مع** و شاکر نعمت و تربیت از دهانه را
 طور آینه شود حسنات اعمال آفته **بیت** می زرد و بنیام نیست فاکو
 بعضی کپی کردند که از دنیا چه آوردی **مع** توفیق تقییر از دهانه پاشی که

بکانه خویش و روزه بی بابو کویم. بهرام خاک و فکره رخاه بآید که
 که این بکانت زار و ارم و زان کجا رنوخ. زیرا که مجال چهره مقاصد و مطالب
 بی ادبکار صنوف شد آید و قنای غنی تولد نصیر. و جواهر زوهر از اول
 اول. بی تیشه شعی و اجتهاد. از کانه اعطای منی توره کشید. و سندان
 خاک. و شاهید این مثال. از که حضرت یوسف نبی با علو رتبت نبوت و کمال
 عطا و نعت یعقوب سید نبوت بی مشقت قوی جاه. و زار کم هواده با و
 جاه ز سید **بلدی** وصال دوست طلب میکنی بلا کشی. که فار و طالع با یکدیگر توازن بود
 کسی بگردد و مقصود است حلقه کند. که پیش تیر بلا ماسپر تولد بود.
 و حضرت سید اقام علیه الصلوٰه و السلام. فرات پاکش غایت را یکا عناصر
 و افلاک است. بی کرب و غنبت و مصارت مهابت تا در مبارکش بتا **لنا**
فتحنا که **موش** نکشته **سحر** فقم و ارم از غرض الامانی بکلیه **تغنی** بصیر
 البی لیل مطالب. فلک و کانه. فی القعود **لاسر** مع الفکر الدوار
 زهر الکواکب. تا در انشاء سحر کو کعب عنایت آسمان. از مظهر ظفر و
 منور. و ملامت خدیج بشر و ملازمت پلکان باهمن منزل. و نوشی روان
 سر لو حاتم قول. فخلد الله ظلالهم الی یوم التنازل. ارشاد فرمود.

و از مردم و از علم و از علم ایشان. و از اهل بحیرت و طایفه. و علالت بقدر اندازه
و خلایق بر اهل بیت **شیر** و لا عیب فیهم و لا عیب فیهم و لا عیب فیهم و لا عیب فیهم
الاعقبه و الوطن. و از طی فیانی و قطعی بکار زکار که موجب وصول بخیر
و نگاه کار بود. از نوای شاکر و سپاس گشت **شیر** لفر اهل بیت و اهل بیت
الی ان تر آه الیمن صارت قاصدا. و از این لغت و فال القیامه **شیر** و لا عیب فیهم
الی رویاه صارت فولی را. و بر وفق اهل بیت کمال کارخانه و قدر و ستم کارخانه
خیر و شر. با وجه شغف کلی. بوطنی لوف اصلی توجیه آن بلاد را هر روز که
ماند. و توقف این سوله را هر لحظه بطلد طایفه. از یکین عین و ستم کارخانه
ظاهر می شد. تا آنکه سلطه و حرم مغفور بکمالی بنده طیب الله ذراه و صبر
خیرا من دنیا. از سر آری بخور و فنا. بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
فرزند و بخت و حضرت. یعنی سلطه و حرم حشمت کی بخت و آتش خلافت
و کشف یار. و سایه رافت از خیر کار نظام شاه **شیر** و لا عیب فیهم و لا عیب فیهم
از هو کفار. و هر قطبش محو که گشته آمد نوار **شیر** و لا عیب فیهم و لا عیب فیهم
بقا و وجه فوق النور قدیرل رتقاء. سر یک سلطنت با حرم قدیم شریف
مشرق و مشرق. و اکابر و اصاغر را. از وزیران و اولاد و فضلا و علما.

بعواطف جمیل و عوارف جزیل بنفوس بلند زلاو آلاو آدم و کائنات
 که انعام او کوهر و ذر نیفت یکی آنکه مادر زلفش هنوز دوم آنکه
 عهد او را در نیفت چو که کبوتر جان این بن بطوق تربیت و محبت سلطانه
 سمایع شاه و هم مطوق بود و کس تقلا و نبات حال ورجا کس قدر اقبال
 این خیر از صاعه الطاف و شفاق آن حضرت مشتق لا اوم بر وقت ملت
 چنان و هر چه لازم و آنست که حسب المقدر و کمر صفت از جهت اولاد حق
 نعمت بر میان جان معقود دارد و تا سر رفتن و جان در پیرد است بر جاو
 عبودیت مستقیم و بر سر کوی وفا و آری معین باشد طریق ماکر بتبع افاض
 که کم ورنه رصیده از در دولت در رسم راه نیست که آن زمانه که بر کشته
 نه اوم روی و از در نورشید یکگاه نیست اگر با وجود انواع شفق و شفقت
 و بخت و مبارکه این حضرت از قدرت تقاضا نماید و از وایز طایفه
 و فادار تجا و زین جوید آن حضرت که در کوا وایز خلافت و قطب فلک سلطنت
 و زانند در نور باشند و خود بی شبهه بطعن سناة لآن عقلا منو
 و صفی رفساد و حیات بد آن عزم و فاعیو و فاعیو و فاعیو و فاعیو
بالله من ذالک لا اوم نطق حضرت بر میان ملت بسته شد و این معیار

بیان
 شفقت و تربیت

عنوانه صحیفه عنایت حور است و در بیان کتاب حسن نیات ساقه لهریت
تأید و زرم بر قد لطیفش قباي حمد و شکر طبع تنیم سوزنست رشته و خوش تیار
ناوۀ تر جمه اعمال و ابر کماله فی **ع** و فی از لود رضایش بس بوسه روز شمار
شعر ساکنم و گرام تراخت نصیبی **ل** ایامی **ل** تمنی و ران می جلست
رأس خلعتی من هیئت کحفی مکانها **ف** کانت قذری عینیه حتی جلست
بنابرین موارف از شرف ملازمت از حضرت که کای وجود این بنیت
اگر محروم و نابوک ماند لکن نور شیخ شاکر رحمت و احسانه از خانه از رصوم
جنانش بر روزنه بسا و ارکان تابند است و ارقام الطاق بر رویه
خلافه الی یوم التناوب **ب** این **و** وصیت اولاد و احسان است که این **ناتسلا**
اصدا ف جنازه و ماله را بلا آتش و عایله و همدان زمین و خوشه و از رز و بوسه
جائز از ابر شاکر و حضرت ریا و خوش **شعر** شاکر کم ماموت صبا و اده من
و **ل** اوفیه او وصیت بال شاکر **ایا** **کرم عیلى** و احسانه اصلی مقفیل است که باک
عیم و لطف صمیم عزیز و رو آرند که العذر عند کرام الکائنات مقبول **توفیق و**
از هرگاه عظمت لک است که **اولاد** و بند را که در آن بلا و محنت ابرازند
عزیز طرفی روانه فرمایند تا بعد الوصول یکی را که رفیع سعادت و ناصیه

جانش در قلم بنشد. و رسوم و فزولت ملازمت که آلتان به لود و جنان معنوم
 فرستاده لید. و اگر تو قن و تقو قی حورین باب و ارفع که عقلت است که
 سحاب و حجت و ماکرت. بر چن جان این بند غمی بآرند. و بر کیفیت خلوص این مکینه
 و کمال حسن اعتقاد. و تراکم الطائف آبا و اجداد و اقر عباد. اطلاع نرا از
 زیادت برین جرات و بصارت را جایزه نبرد. لاجرم بساط انبساط بایستی او ^{مردود}
 و سبانه و تسلا سایه یلسمان پایه یلسمان حضرت که بر فراق فیضان خطه ^{مکتب} او ^{مکتب} مستدام
 و ارف و ارج و اعد آن و حاکم آن حضرت را از فتنه محوطه و جود ^{تنگنای} و جود

مردم نابود که اناک با تنهن. و اتصال **جواب مکتوب کتب الی جناب**
رضیه الفاضل الله تعالی علیه جماله که کتاب حکم عصر الشاس کلامه
 و یقتل اریام الوصال زمامه. فکرم فی من قره نفیس نظم. ^{و اینها علی کافه البزایا} ^{ظلال نور}
 نظامه. و زاید فولید ابداء و ازان. و وسایط قلاید **فالحق فضل الله**
یوتیه من یشاء که غواص قلم مقدر آرم از خطه مقام ^{و پیچیده آن فاطم غام}
 انعام بید من آورده. و بدست قدرت جویدی فاکرت و در جود و جوف
 و سکلام بصورت **و مقصود است فی الختام** قرار و انتظام و ارف بود
 از فوق عنایت الفاظ کتاب. و اجماع شوق ترکیب خطاب. ^{و صلاحت}
 و لود و سینه

بلغای کتاب از سر بحر و قصور و در محراب طهر سمت **حرر کما و اناب** از تن
 یافتند و ایه کیه **له هذا الشیء عجیب** و روزبان و فکر چنان ساختند
بلی ملک سخن لفظ تر از منصب آیی منشی فکر و له این قول کولانی
 له قلم هم لا قالیم نفع فخاص منهار اول هو سابع فماینده عنده ناله الله
 به رویت الامصار خمس اصابع لینه و بیه و و انصوب ویرستان **و العلم و**
بطون له فوات وضا مشوه فواضا مفرق و نتیقه مقتر متین کان نعم
 فوات زلاله مقال **عینا کرب بها المقوفین** از ذی ترقی نعت کمال
 الی اید لا ینتدلی کسعی جابیه و لا یبلغ الی مدی مدایک سیاه ساحت الحما
 مازد و تلالات معنی ثانیاً فکانه من صدقها کسما لازالت حایم (رواللام)
 و نیت باطوای که لایم و صیایف علو الهم معنفه بشاک بر الاعم
 شهابا از و من عین الکمال عاک محفوظ و کاموه و اراد و او یال
 جلالت از غبار ما فی الخیا اضر له حوس و مصونه با و یس و فی التوه بصل
 و نعت بند و له رقوم بلیت ملزوم نهاله امان که از ذی له مجرله فبول یافته
 باز ما رسو و مقوم و موصول گشت و از ملاحظه التفات عبود و فی
 و مشایخ فواریب شمران له جاده تا توان که مقیم زارویه چنانست و له و

ماند و سهام القات و قبی نونات کماش لشکر بشکوه اندوه در آ
 از عزم ملک و جود و در کرم عدم راند و چو خیزش معانی غیبش در غایت
 فصیح و جلی ترکیب ملی مشهور نظر بصیرت آمد و غیال در موارید
 لاه معالی بی در و بال گشت **سحر** میو اشمن ضو فی سماء بلاغیه از لایم یکن فیها
 عزوب و لاکف: تقابلها السطور بوالسما: انشؤن نبی من لم یحرم عرف
 بنا بین حال و کوس عبارت و کمال چو بر آخت و استعارت از لایم لایم
 صافیه و اندیه و آفیه مقابل و موارید افتاد: هم تقابل بین و صافیه و کمالی و یاده
 زینی با تصور قلم خوار وین نقاشانه چین از غایت کثرت بار حجاب تبیین نیست
 کلکش به قابلیت که صبر قول نه نطق یعنی که نفس با طیفه در جنبش الکلیت
 صوت صریح و خوش از روس فاصیبت: در قوت خیال چنان صورت افکند
 کا کفین از به جدر لایم در مقابل: **یکوش و نه زبان** چون نشسته و
 بد و از شایسته از نیاز: در موارید فضیای حوله که کلکش در زینت ازاده
 متعالی گشت که **یکام** حقیقت و مجاز و آجام لطیفه ایجاز و اغوار
 و وف و انجالی طور و اغصاه لایم و بوستانه فکتوب و فکتور
 نمای **بیت** بی من از عالم حرفت جاده خوضه بینا ترا: بغیر سوی یکدیگر حکایتها: پنهانی

سین جواب

و جعفری بی بی و قمر کتبه

شمع ضیاء برشته و جان در لکن بضایه افروخته و عین سودایی خوار
 چرخ خاطر خاتر سوخته و چرخ محبت بر محض عنایت الهی سوخته که حال وصال
 که در حجاب سپید و سیاه لایم و لایال مستور است عن قید یکنیم ظاهر منظور
 در این صابین و خاطر نا تبه که قبیل سرافعیات غیر و شر بهرست قدرت
 لور که جاک کند و زنگش در تخمین از آینه افکار بجهت یقین پاک کند
 حقی میبار که جامه و بیانی نادر صله خورای و واده و خلعت میخورد اکتف
 و هر از حیف که لایال از نذر سفارش تا به الدین بن نج الدین ناکس که بهرست
 از آن و معنی نماند است سمت عجب نقصان یافته بود و حال آنکه
 بر صفار و کبار آن دیار چون ماه در شب تار و مهر در وسط نهار
 آنچه از ظرفین و تالار و صامت و ناطق در تحت تصرف آن ضایع شری
 صحت طلق و مال صرف این فقیر است و دست شکر کمان از لایال ازین فعال
 قصیر و از روی عزم و عزم خرم بود که هر مال که بر وقت آن قدر و اقبال
 شرعاً ثابت است بی لایال متصرف بود و بعد از آن عنایت و نیت
 بهرست قبه الاسلام بهر حفظ با الله تعالی عن الامر منقطع نماید و چون
 مضمون کتاب را غایت شکر متفطن توفیق و عوی و عدم توفیق بر آن بی

صیاب بود. بوسه خاطر عطر آن مظهر نورشید اقبال. توقیف ظلال و کبر معبود
 فلینک تکل و الحیات و ریه. و لیکت رضی و الانام غضاب. ولایت الغری بین و
 بینک عطر. و بین العالمین خراب. که چه زو این مجتبه و معین است
 لایزال. در از خزان مال خلاف مقتضی حال. منافی ملاحظه مالت. بیکر مکن بابرانگی
 ای نیک بخت. که در شوق ناه آه نشاند و خست. و تحقق مفهوم این کلام
 و یقین خواری این پیام. بدر منازقت از ملاذ کلام. از راه فقه بدینیت شتاب
 نفاق طویت. و زین لوم صورت شیطان سریت. بر جمیع ازام از خاص و عام
 ظاهر خواهد که بدین قوه غنی که تخت ویر آسخت. که سر حرشانی بباغ بهشت
 و در از جوی فلک شب هنگام آب. بریز از نگین ریزی و شیر ناب
 سرانجام گوهر بکار او. و بهانه میوه تلخ بار او. و زبرد کوهر او
 بد نباشد بج. سیاهی بریده نشاید ز شب که وانت و آن و آریب فی الم
 افرامکت یوماض السع تلح. و حال از که بسید که تبع مستر مطرب
 که بار سال از سال فرمودند. جیب یکس مکتان ناهوان. از دست تو قی و عو
 امانه یافته. هم در آن سال بطرف هندوستان روانه گشت. اما غایب بخت
 خاچنه عالی و تسکین و ره و او غیبی و فی مقتضی تکر اگر کتاب بود است

وَمُعْتَبَرٍ بِتَغْلِيظِ خُطَابٍ وَازَرِ رُزْنِ صَاحِبِ بَكَاهِ وَمَا فِي جَنَانِ رَسِيدِ كَلَاهِ وَالْإِنْجَابِ
مَعْلَى قَبَابِ شَيْخٍ عَلَى مَذْكَورِ رِصَالَتِ وَارِثِ لَطْفَةِ لَاجِنَةِ انْتِبَاهِ حَوْلَهُ لَانْدِ
لِزَارِ سَمَاءِ اَيْنِ مَقَالَةٍ وَمَشَاهِدِ مَالِ لَاهِ حَالِ زَنْكَشْتِ تَحِيَّةِ حُورِ مَرْدَانَةِ تَقَارُكِ نَائِبِ كَوَايَةِ
كَرِيهِ **اَلْبَيْتِ كَمَا نَوَاجِلُونِ** اَزْ مَوْجِ صَحِيحَةِ اَفْعَالِ لَنْ جَنَابِ فُورِزْدِ **بِشْمِ شَمْسِ نَيْكِ**
لِزَارِ مَنِ بَدِ حُجُونِ كَنْدِ كَسِ **مُ** نَا كَسِ بِتَبِيْعِ نَشُو اِي حَكِيمِ كَسِ **مُ** بَارَاهِ
وَرِطَانِ طَرَفِ طَبْعِ خِلَافِ نَيْرِ **مُ** حُورِ بَاغِ لَالِ رَوِيْدِ وَرُشُو بَاغِ بَوْمِ حُسْنِ
وَيَقِيْنِ وَانْدِ كِه اَسْكَاسِ صِفَاتِ اَهْ سَكَا حَمَاتِ **مُ** بَخْلَتِ فَوَاتِ جَنَانِ مَلُوكِ
بَابِ سَيْدِ رَاهِ بَهَارِ لَنْ وَتَمَامِ بَحَارِ عَالَمِ زَمَانِ وَكَاهِ بَاغِ مِشُو كِه مَالِ اَنْدِ
لَا يَزُولُ بِالْعُوضِ **مُ** بَلَكِهْ اَكْرُ فَوَاتِ جَسَدِ نَا بَا كَشِ اَزْ نَكْبَائِ نَكْبَتِ **مُ** وَصَرِ
قَهْرِ حَضَرَتِ حُوتِ **مُ** حُورِ هَوَايِ فَنَاقِ وَهْ اَزْ رَوَايَةِ مُنْتَبِهَةِ شَيْخِ فَوَيْمِ وَعِظَامِ
رَفِيْعِ كَشِ مَشَامِ سَكَا نِ كَنْ زَمِيْنِ وَقَبَةِ يَكْسَاةِ مَلِكِ **بِيَرِ** **مُ** فَوَاتِ
لِيْنِ فَنَدِ اَنَايِ يُونَانِ **مُ** كِه نَيْكِي بِرِ بَعْدِ جَسْتِ زَوْجِ نَانِ **مُ** بَجَائِ زَهْرِ نَرْسِ اَرِ
تَرَاكِهْ **مُ** نَسِيْمِ نَافِ نَائِدِ مَرْكَزِ اَزْ فَالِ **مُ** وَارِثِ زَاكِي كُوِيْ صِفَتِ وَرُوبَاهِ فَوِي
مُشْعَبِ كِه اَزْ رَوِي تَخْلُوعِ وَتَلَقُّ **مُ** تَغْلِيْبِ **مُ** وَنَظَرِ رِضَا نَتِ جَبَلَتِشِ كَلْبِ حَبِ
لَوِي وَضَعِ وَرِ فَوَايِدِ صَاحِبِ شَيْخِ طَبْعِ اَنُوْلَةِ مَكْرُ وَخَرَا **مُ** حُورِ كَبِيْرِ حَمْرِ

وارتقاء بنسبت اذ جناب فکر است تقاء بطریقی بر و آفته که هر خا طریقی ممکن
 و جایگزین است که دیوار دانه گوشت کبکس و شمن استس بشم اذ خلاص وین
 و نشو و نما و صورت باطن ضیانت و طامن او عین امانی الحقیقه جفت او نفس
 نه نیست و در متنی فی نفس الا و کسرا به یقین **و** یغیر الاله و الالهین کلکم
 مشوب بستمین کالاراقم و مانند شمشیر و افتاب و اجبر بر آو
 حاضر غایب است که از محال بد فعال بنیم و غازی و ضمیمه و تمایز عقد کل
 بازی و همدنبه و مکاتیب و صورت محبت و یاری میانه بد و پسرین آری بند
 بنا برین یقین است که با عزیز غریب و اخواری نجیب و اسالیب کافیه وین
 رایت بغض و محروانه قیام رشت و لا عیانه چنان بر او از که رسم امن و امان و
 نقش و تراز و طمینه از صفی و صفت کیلانه بر اندازد و ارتقا بقا و و در تفصل
 و حقوق یقین و وفاق بنفاق مبتدا سازد **و** لا یعلم لی بالغیب الا ظلمه
 من الخفی علی الغیب و نکارند کفار خانه ابرار و و در اند غایت
 احوال و ارواض چنین می نماید که **لا اله الا الله یا محمد** **و** تو قول الامانات الی
اصلها بنایین الیه محکم و بوارتی مقدرات مسلمه شرایط استیمال و لوازم
 استحقاق رسالت کسی است که بد کای نفس و جود طبع فکر و در حاکم باشد

و از شمار جا بگویی و ملکوتی ناموسی و غمزه قالی گفتند که آرم قافله ز گشت باشد
 که بتیبت از ملا فاعیاه کسی بر سالت موسوم که که در روز التامید و جمالت
 جلیت و در محافل مد و فنا یزد لید بر مقتضی **الم یخاکین هم فی تقبیل**
 و بر لوی و نو آویشید و کید فلید کشند و بنیه و بکشتن از قبای و روت
 صورت و مولو صیانتش از تعین فمقت میر **انکه** بود جامه کلر عیوب
 و در حوا و حیف بود فتنی غبت سکه بود و در سکه و اصیدت فی شعور یکسر از
 لاف و بیدیت توقع که صورت و مولو این خبر را بدیدند تدر نظر فرمایند و رنگ
 اعتقاد از خاطر صاف بمصداق انصاف بر داند **انکه** فاکر کسی از انکه بانه بکشاید
 کوبنمای و بر بخت نظری بهتر از خبر و آنچه در باب منع توجیه کیلانه بقلم در باب
 در سکه بلیغ آورده بودند و عدم تاثیر طبیعت و خاصیت از محکمت
 در حفظ التوحید و موت تو بیجا فرموده تمامها معلوم گشت بر ضمیر
 و از باب شهباز ممت این فقیر چشم دل از مناظر تعلقات آب و گل و فتنه
 در صورتی قضای عالم و اکر طایر گشت و بهر بصیرت و نظر سیرتشن جهان
 کمایی را ناظر که غبار زوال بر رخسار جلالش نشیند و بدید عقده
 از روزنه و و هم و ضیال صیقل حقیقت از عالمی نه بیند چه جای توجیه شبانه کیلانه

وطلت آه از گشت **بلیتر** بر وای عجزنا که گشت بفیال **لر** چنان خوش خلوتی و کارش
 من نمیست **مجموع** ثالث البوق تجر یا فقلک یا ایها البرهانی عنک مغفول
 سیمای خوات ملکی ملکات فلکی در جات ان پلک هتخت ملکوت وجود و خلاصه سلاطین
 و صد هست و بود علاء السلطنة والآفة و ابطه بر قول الله **مفج** لی یوم الموعود
 و جدار شتر **الذین سیماسم فی وجودهم من اثر النجوم** وفات یافته بود
 و ظهروا **رف** و آفتاب عواطفش روی از آه و یار بر تافته **لر** اصفی الی غیر
 و من ساعی الهوا لفرایم کن فی التجرالی و التجر **بلیتر** روی لب کوک آورو و ایاقید
 جو دل و وین و وید را قبل از زوئی و والی شوق شست کیلا **بلیتر** جنس حقیقت
 و اصاله ان جم شانه **بلیتر** میدانه کما **بلیتر** و عرض طول رفین و زمانه و شلت
بلیتر روض الجنان به للاعد و ضیقة **بلیتر** سم الحیا طریح الا فلب میدانه **بلیتر** و جوهره
 لرارضی بخلاف ضیقت جان محوم و خاطر محوم **بلیتر** بی سایه آه ظنی بی برتو
 میلانه از بوم کجا حیدر ناید **بلیتر** بی لور کربند بخت زخم زاره آتش و آره
 بلشت که کله جهنمی **بلیتر** دوست تظاول و میری **بلیتر** بینه آفتاب چله
 بال و بر حکم سلاطه بارگاه از نفا و نفقات عمارت بهر مقصود **بلیتر** که کسب نفقات
 چنان پلک ها و صحنه گشته **بلیتر** از سر و حیاتش بر نفس مات اندر افه اند **بلیتر** و تیش
 نشاط و راه **بلیتر**

توجه سینه

از لوله چنانچه جهاد بر دواخته **بلیت** و غرض از چهره بیاضی است و در عالم
سرسبز شاه ویرانه کشته و بنظر این طلاع از شام رخ و بر فراز این عالم
از سبای مایه فی یار احمد عالم حرقه اسما فی بید و صیقل و صلا و اولاد
لعم بط صفا کیوانه رسید **بلیت** که در حیدر یکس تم غایت
قطر از آب هریس غایت **مکمل** نشاط از چن جا به برید
غنی ازین غنچه گریه به درید وید و زکس چو آ مرز خویش
کور شد از بی که ببارید آب **لانه** فکند کله از سر بنما که
کله **پیر** که من ز روزی که و کس نیلی بود از فلاک و جویان میوه از
عیوه **فکله** و لزوم سوز و وقت در فزانت ناز و کیه و عواید سما **عزیز**
ماتم در کارست و عمامه و غنچه و سوه **و فکله** بر سر ریختن **مهور** و کشته
و خوش و کن بر زبون دریا شود **بی عید** بند بر حلت این و عوی و **و فکله**
بی ریب بر ثبوت مدتی **بلیت** فتو **طر** قطر لطر **رحمت** و فضل
بر سر روضه جنت سفتش باره **باله** در تر ازین **مهر** و **امامه** و **ور**
بر نفقه حسانت و جهاد **نخا** **باله** و این **جبه** که نیای از بوستانه افضل
له سلطانه زمانست و و **روشن** بر صاف **ار** **باله** بشکر و سپاس

محش شاه

بنا

بمشیت شاه بهار از حستانه ناله **بگو** انا الله و الله العلیا سموت بلطفه
 و روحی علیه طایر یتقم از جهت او کی جایب علیه من الشکر بالجوار
 و لارکاه بروی ارجعه تو پیش طاق ابرو آن افکنده تا نظر بهر برین حال اده
 خورشید اثر نه رفت **بیت** شمع زویدم نایدیم کو بنویدیم و انکمن خاک ورت کمر نشسته
 منت تو تیا کشم و غار بند و خانه پیر اوهه من قید از راه کسور آساخته
 تا خیر سلطان خیالش و در آن محسوس خدش از **بیت** انکشی خوش ز باویه
 بیت الخراج بود کی چشم سویی جانب اقبال افکنده انکس که راه یافت بطرف باطن **فله**
 طر فابو که در بد بطرف ابر افکنده و بعد از انتقال از به پناه ملکیت افضال
 توبه طایر ملت این جت بر آن وقت و اطلال مخفی خیال دارند و تصور این صورت
 در آینه خاطر فیاض فرض محال **بیت** تلغت فهد بعد البلوغ نهایی و سرت
 الی بحر الفیدی و انتمی البی فهد بعد نیر الفکر بعض مطلب و بعد یقین نقل
 و قد صلی الوتر **بیت** کسی که بر لب کوز کشید جام شراب و ماه و شتی
 از آب شور نکند کسی که سایه طویش بر ورید بنار و وطن بر یغیر
 می غر نکند چون زلال آرام در جاری کلام بر طبع مقتض مقام حیاه فیت
 لاجرم اعلام اقباحت بر معانی سعای دولت لیدر فجام افولست **بیت**

تا از قول مآخذه زارید نتیجه **محمد** کار از روی صدق کلمه و خصوصیت **آل**
 خدای علیه هوه پیش از این **تو** خدا سوره لشکر شب پیش از قیامت **تیت**
نسخه مکتوب کتب من **آیه** السلطانة العالیة **محمد** شاه بهمن زلی السلطانة
محمد الکبیر آری لوازم الله ایا مہما علی طریقہم **آمین** یا **آمین** محمدی کہ تقدیر
 کثرت افزای مہیت از خارج طاق و قدر بشر باشد و حضرت بیایہ
 کیفیت بیوتش پیر من و قدر قضا و قدر حضرت از دیگر کاری را کہ شرافت
 صلاحیت اہل اہل افت و عصا افت و متقین سلامت حال را یا و منزلت کثرت
 مال دنیا و عقبی غنت و عصا وقت و عصا قات و موالفت و موالات سلطان
 دین را جویند عبا و سبب قلم اہل دین و عفا کردانید و کتب حکایت
 طبقات و کتب تسلیمات زاکیات بر ذریہ مطہر و روضہ و متون حضرت
 غایت ایجاز و اشرف ہدایت عبا **لیت** محمد کا مدعیست شد و عوش
 جہاد کروں ز شاکر رواہ جووش **محمد** کا فرینشست خاکش **محمد** میزارہ
 ازین بر جاہ پاکش و بر آل و اصحاب او کہ ثناء بشی و جو و بخم اعجاز
 ہدایت و جو و اند و اصرار **محمد** بعد از بلای صنفون سلام و عا و نور
 کج و نسا کہ از اشعہ بار و صفای از ظلام و با سحر تصویر و شیخ بکار

مفاتیح و حور. رشک انوار نهاری آید. و محو روشنائی فلک و آید
ناید بر خیزد پاک که تجلی جمال کمال او را که است. موعید را باو که صیغه شریفه
که مطلع خورشید محبت و و آید. و منبع انوار صافیة موت و احوال بود
هر اشرف از من. و اللف آونه و آید. و از وصول از الوفقت
و سرور حاصل گشت. و آنچه در باب سلطان حسین شاه چو بنور نوشته بود نیز خلی
صواب و عین سرور بود. زیرا که بغوت و آید موصوف. و بنور خیرین
عز و غند. و آمد لوایش از طرفین علت تشدید مانی وین. و وسیله
قلع و فتح خرد. و مشرکین و غیرین است. موعید سینه یار و آید. و اشار که معالیه
زود کنار و مستوی و مانع که بهنگونه ابرار و اخبار اند. صف و سما
و آید. و عیان و فاق و آید. و زیور وصال حق بالانبیاء و آید.
جواب مکتوب کتبی فی حضرت و احد من الوداد لایه الکلیه
کتابچه آخر خطاب. بلاغت نصابت آینه جمال. آید بنداشی که محبت
که جناب خضایر است. خواص و قیام. صدر صف و آید. و در پهلوی وزارت
مطلع که که بنای مشرق هر خا صبح و آید. و آید ریاض صفات کمال طالع
بخیاخته شهادت و اقبال. لا زالت السنه اقلاده زنجاره و آید. و العجازه

قلند علی حکایت بسط الغیر لکھنؤ سلطانیہ جانپور نھری اللہ العیون
 الغفور نیز اسکا افتخار و این کی حالت تحریر قریب لایک کروفتند و
 لشکر ظوار شست و تار و این ماہ مقام عساکر حضرت پناہ مجہ خواہید شد و جو
 جازن الا فی و ولایت سنگسری خاک آرد و آمد و ایچ از لوازم ایام
 و شرایط و ارکاء رضای حضرت ضیاء باشد بقدر سانیع خواہید شد و علیرات
 و ہمازات از بند قبول و در این باب ^{بعضی حکایت کہ اسد} کار و سرانہ نامدار از طرفہ باقبلہ آنہ قس
 و قی آنہ قس مشغول خواہند بود و این جہ با عساکر خیر و زین و فطام و شیرہ
 شہریت مائے از راہ برور استیصال قلاع و بناء سنگسری ضیاء را ہتمام خواہند
 بعنایتی بر و اورم چن ایام و بوستانہ ہشت نشاۃ السلام باز امید حضور و ام
 رشک شش لکھنؤ مینام کہ **لیلی** یار بلی بن کر زوین من چہ خوشست
 تو بدین ارزو می لرسان و جناب سیدالآفات منبعہ الہامات سید ^{علی الدین}
 حفظہ اللہ تعالی رفیعہ طریق اند و بر اہتمام و عہدہ آنہ شامند و شیخ توقع ضیاء
 ملوآن ابوبکر محبت و وولہ بغایت مکاتیب عہدت مولود مفتوحہ و دارند
 و مشکلات اشتیاج جول سوختہ بل آنہ اقلام و شاہد ارتقام مشرکہ دارند
 و بخار جیلہ التحار بانیف محکم قلم و لغز مشہور و وارث مؤکد سازند و مہمانی نکاحی

بخند زان سطور و لسان طین و خون مشید فرمایند همیشه بجهول و آلودگی فانی
 و ناپسند تو کبر و غایت فنا صبر آید باین باب بالحق و لا اله الا الله و لا اله الا الله
جواب مکتوب کاتب ارجمند و ارجمند منیر قاری به جواب زوار محبت با حق تعالی
 فنا که در نظم و وفای و سلاطین طور مندرج که عابد بودند از مشائخ سلف
 لای نور و آفرین و از وظائف مخصوصه بنحی صفا تر روی نمود بر ضمیمه فیض و نماند
 طاعت این جهت در روز باز در فطرت بشر بر وفق اقتضای **لنا طریقی**
فلقناه بقدر بر شکست استکانت و فی رحمت و رحمت نشو نایافته و از رسم خود
 و صد و بولاقی بخوشی هر چه بود و بر آید و این صفت در اصقاع
 و بقاء نری و اطرار و انکاف که غبار کاشتمنی و سطر السماء و
 و هوید لست لایم بر مقتضای طبع سلیم و مبتغی فیض جمیع و در غایت
 فوکل الارحام را و در رشته رجاء انتظام و آید و خدایین و وفایین و جود را
 بمقتضای این صفت محمود فتوح که اندیش علی الخصوص محبت و مودت را
 جناب که فی سبب کتاب مضایق و عنون صلی این فائده عوطفان و عوطف
 فنا فرست و رجاء و انقراض که لولاه و افعال این فقیر نیز این نه یقین را
 بسعادت محض عین و رضوانه باین محبت راقده اندامند و جمیع همه مانده

الضعيف
نخبة كتب الى ملك
المخاطب بالوفاء اسبغ الله عليه
وعلى ابيه اياك والى
مخاضات الضعيف

ساعات توأمة مكارم شفاؤه بلا شدة انوار این آثار صدیکه را بنیاد که از
لمعه اگر سر آر **انست من قابر الطور نار** مقتبس است از مهتد یا بنده
از علی فاکر قدس سره و بالا جوابه بحدی مموآن سغاین امانش بسواصل
حصول موصول بالک بالنبی والال **لا حبال صور کتبر الی**
ولین المتسبی بالغ فاه لو کنت نقیبت نفی غیر فیه
ملاک شعاع من نفی و لکن لکن فیض کوشی کن جانا که از جان دوست و
جوانه ساعت صد پند پیروان دارد معلوم بالک به جوه زار و زغنی حدیث
تن و حر تدرن نظریستی و لکن و بسا قطرات اراضی را فنی
کشتند لایم در نظرم قرار و چشم اعتباری و قار آمدند و باز که
جود و نقیبت فنیار کرد و کوه و صحرا بهال ملت و جناح احتمال مشقت پیوست
و بخاکس و اعتبار تدر و مطالب بسیار موقوف است نشانی سلاطین
و پادشاه طیاره روی زمین شد **و من رآع النمل من غیر کبر** اضاء العرفی
طلب الحال هر چند در غر نیست در کمال عبارت و وفات کثید
میشود و بهیچین قلم و روید آه شقت بتاکر صد و در نظاره
فرزند قیقند آرد و بر وفق مقتضی آن در عمر غلی آرد

از اهل کین اللهم عینی **مکی** فلا غول ذی تابعدا تصبی مسفو و حنین
تحقیق پیوست که چند روز در آئینه اولاد او آثار سی می نمود حقا که با تملیح
این خبر مست اثر آفتاب محبت و فرحت از مظهر اول طالع بود و در وقت
که شروع در مجاری سنکس و تسخیر بحر و بر آن کشور که شدت لهرت با و
کثرت بهام از استقامت عدم استقامت او نواز و نوشی غم و ملال بر صغیر حقیقه
بال ظهور یافت و در حال کلال بر بیدار استیصال این رقوم مظهر **بیت** اول
به جز از خدای یکتا آید تا قره هر چند نظر هیزد و التام علی و است
الهدی **مکتوبه** اوله ایضا که از اولی و اوله **بیت**

کسی بکار خود مقصود نکند بلکه کند که پیشتر مشقت سپر تو آید بود
 بار ز روی محوسرینیا آید این معنی آید باین معنی و غرض حکایت تو آید بود
 هر آنکه در مقام سعادت در جهه با او مکتوب است و آرت مشقت طلبی در گذشت
 مانند آریات لذت و مطلوب است و بیاض و سواد کتابچه نظیر بهشتی غرض آید
 و خط ماه رخا و جبهه و غنیمت زیر آنکه عظمت جاه یوسف با احتمال مشقت بپایه
 مشروط است و ظهور و اشراق هر دو استیلا و او بی عالم از سر به بکثرت
 حرکت و صورت هر منوط به این سه نام سعادت فقر و محبت عشق

بی و آید محتاجی رقم مؤولتی نیست **مقصود** از ترتیب این مقدمه تفسیر
 این مباحثی حکایت است که قبلاً در این کتاب آمده است که آن در زیر بیاض کتب
 علم و ادب در باب سنی و طلب کسب و شاد آید و در باره آن مؤید
 بیاورد غم خست و برین سینه مؤید میبارد تا آنکه علم و ادب از آن
 بال برست لقبال بچند و دوست را معذور کرده و مؤید و مؤید
 حاکم غنی و اول و کلین تن بنی این خبر شکفته گشت و کو ملام از اخبار
 و دیال شاکری فعال رفته آمد و فامورین و قمری خلافت خبری رسید که فرقه
 صیده گشت و وید آمد از راه ملامت و در آن خبر که مؤید و اول
 از خود و وفور و تداری باب بیداری که گویند و فکر اصلاح و فکر انجاء
 محض خطا و عین سهو دارند اما دوست شفق ربوت و امن و انکار گشت بنابر
 کلمه چند از روی نصیحت بر چهار طاق بیاض بنگاشت **تلمیح** اگر قبول کنی و بگوئی و
 زبانی بند طلسمات نفس و حیوانی و گردن مؤید و این لغت است اما
 بخانه خرد و مؤید بای لغای و اگر عارض و غیر شفق این و لایه شجره
 او را بر شحات تربیت و نصیحت سید آب نکر و آنند و هر که عاقل و خردمند
 تا به ماه گهر اگر نغمه که رضای خدا و خوشنودی این و لایه می خورد

میباید که این فتوح سعادت پرست بر او مبتدا بگوید و غبار خیال گداز
 از نظرگاه دل بجا نرسد و اجتماع بر او بد و در وقت طلب علم و ادب بهین خیر
 باز و مانند خورشید در تکر و تاز باشد **فقد** للمعنی معانی الامور **بغیر** جهتها
 رجوت **لما لا** تا در سپهر کونین فضاقت نیز اعظم اید و قصود مستان
 که در فضاقت دل و کورست و رشک در آرزوی بجم و حشو و آیین و کنوز دارند
 و این صفی را در نیز باز آرزو کار نقد و کافه افتخار **بلید** جزو اینهاست که باید
 آینه که چهره غایب در آن ظهور کند زیرا که کس فضاقت در عنوان شباب و ایام بلوغ
 عین فرض است و قبل از طلوع بکار اشتغال و در کمالات مال و دولت اشتغال
 بخصیات علم و کمال عقیمت نفس با در و التعلیم الاطفال فایز از اشتغال لاله انوار
 سیف و لاله ضیف **لانه** الکبیر اذ انما استکتمه **لانه** عین ریاضت علی
 لاله و ارض و زینهار صفت یار بخش و چمن جماعت او شباب و طایفه او و پیشایم
 شباب و آرزو ساز **بلید** آنکه که بند عفت بهر رها نشود و بدین شماران است
 که سیلاب در سیر و همیشه در خصایص کمال خبر بال و توفیق الهم معین و توفیق
و الله اعلم و جو و غوازی معانی که در کتاب کتاب پیچید
 و در خوشاب که در کلا خطاب کشید از نظر لاله و خلا

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و رسته بازار

و رسته باز آرد مقتفی الحال نمودار گه بوضند از شبیون فغیران غیاب
 غیب ^{مقتفی} لازله فی فکر لافضا یاشمگ و ما عسر یوم فی کتاب
 الکمال لکم غیب بنمود و بفرمود سلام که پیش اینو آرمعانی روشن
 و سوله مشکای جعفر و وف مستی نش لای قلائی بحر عان پیع ناید
 و طریای زلف ماه رخا غناه مرتابی پیع لید موارجه و ضافه که آمد
 اگر شعله آتش شوق حرو و زبانه از روزنه زیاده کشد کو چشمتی
 زمانه و مکانه رفیع کل من علیها فاه کیه چن حیات باز ما ملاقات فتور
 بلا و فکرت تم و ورین برست اجتماع صورین معتدرو میسر می و هید
 و ابی بکر و عمر بعد یمند آگهی ناند که آنچه در باب تکین و آرت ول
 و صبر و هوش و آرقه مایه و مآونه ی من کل نوشته بودند سبیل
 ناز و روزه و و جوبستی خاطر محو و نه آمد زبیر که مولد از قبلی لفلک
 سهام حو آوشت بر ساکنانه کس خاک روانست و کوی زمین در ویدانه
 زانه بچو گانه و آری سما و فسان و قرو و قضا در میانه سر کرده **بیت**
 چه کند بند که کرده نهد خوانه را ^{چو گوشت} که عا ل نشود چو کان رانه
 اما رساله مکتوب بلاغت ^{للسیر} مستان مخفی صکرتا و و و آو

بقدر ثبات و سلام که قوس سیم افلاک و سبیکه زرشهر زکای جوهر و صفای
 بیکار زرشهر شمس و قمر و فلاک و آراتش و قضا و قدر باشد. مقابل و
 که آمد. اگر قدر تمام بیان غلام از حدی اول. و انبوی لقلام. و حجام القلم
 و کلام مصعب که اند. افای فواید او را کات عقلی بچسبیده قطع از راه
 منسوب کردند. و کلمات است. از شش صحرای. بستم را یک از صوب
 اعیان بر مقتضای **ما یفیع الله للناس من وجه فلا تمسک لعل** از وفای
 بحر و ملال طلوع جمال صفا وصال صاف آید. و غریبات را یات فتح آیت ملاقات
 بر یاق اناس حجت است. خاف بخت و کرد. بعد مندا اعلام ضعیف پاک. و ظاهر
 و ترک میر و که قلم و بر بار سحر نگار آ. حجت او را ی تعزیت و تالی و لفظ کار است
 عیسی است اناس فی موهب بودند. و زکات ملال بمصفا مقال از آینه ی بال
 زو و و. از مکارم اخلاق آه نه سبک استحقاق گنبد نموه. فلاخ و من
 علی این بحر. و من و بی راه بود. و آنچه و باب حصول انشراح
 سینه از وصول خبر فتح قلعه زکینیه نوشته بودند. حقی نمائند که فتح قلعه
 زکینیه. و علت قریب فتح عصار که ملیه است. و فی الحقیقه سبک نعت
 امهات قلاع کفار و نعت فتوح قلاع بنایر ملیتار و اعیان قلاع

هرین ماه جزو یک کوه منفی که و قلع و کوهستان از ملو و کوه قوت
 اسلام مشرق کولکب لوقله از مطایه ملت طایه که آند و انوار
 قی و نورت از تاثیر ملت لایه و آند زیادت برین کوه کیت اقلام
 هر میدان کلام جولانده چن لایه بنیم اقبال مختار باله بالنس و لایه
 و صبحه الانجیل **و کوه و ارباب** مدت مدید است
 بر جوی و لارقم کم نکشید اند و کولکب ثواب و واده و غیب
 و وف کتاب نموده و چن و فاق که بعد از مشار فاق است بنوا
 تقاطر اقلام منور نور موه مانی و کثره لشغال پیچیز مبار و ضییر
 روشن و اینه و برین بار که از مشایخ کس طام قلع که لایه
 معانی کار جو ز و سفار و بر و جش سفارده تا به نکیت و لایه
 اوضاء قلع ز نیکه از نیکه ارتقاء عمر و سیکال و از نیکه است
 شبیه افلاک است **حق شد که** سفیر از به و قتال و لایه
 لیکن بینا لایه و اقبالی قابل قبل است بنا برین قدرت خاطر فایده
 بود از ممکن قوت بر تصرف ظاهر که و غیب سبانی که معنای فعالی نکیت
 مد و یام نموده و قلع ز نیکه و برین هم هم از آرم منفی است و صیغه اوست قی

این کوه و ارباب
 در کوه و ارباب
 در کوه و ارباب

قلوی که بلیغ منفع آید. و تمام سر آنه لشکر جا که هوای خاک است. و می و آنه کار ده
 مفرد نا بکار بیدار مال و این مقاله بضایه بنویسند که مفسد انقیاد و بکوه ماه
 شاه انداخت. و بجای مهای خونی. و کمرهای وضع و بالکی. و کلاه
 تازی. و سر و به مکتب استیغف و غلامی رشک جا که هوای مفسد است
 و بهر رشک تقال و فن جمعیت که بهر حال بکلی به خور. و درین وقت باکی
 دارد و نه کس استیز. و نه یارای آمده. و نه قدرت مانده **و**
 که پیشتر بمکتب آید ساقط. لانت تقر علی حال من القلق. لایم باوید
 باکی و زبانه شاکی حایر و نایم کس. و از زوایم افعال خویش ظاهر و ناهم
و کاشمیس یکی و لایدری انجمنه. من و قد التنا راع من فقه العباس
و بهر شکام شاکس و رختی و کار. که زهر آورو بار آورو زکار.
 که هر کس که تخم جنار را بکشت. نه خوش روزیست و نه بهشت.
 و لولا و اغتلا و اقدار که بتقویت اندر آید و شرار. بنام تیر و کربار
 اخراشته بود. بر خاک بخور و انظر آن رنگون است **و** المتی بمر
 عند کربنه. کالمتیخیر من الارضایه بالنار. و نفوس توهمات بهر نفس
 که بتعلیم اندر آید و صا. بلو و فول و نکشته بود. بوق حیرت و شکر

حسرت محو کشته گشت **بلند** بر لود و ده نفوش پریشانه کشیده بود
 شد محو آن نفوش بآب صام حینه و در ماه ربیع الاول غم غم گشت
 و گشت بر دامن گم چهل شاه بارگاه قهرم حکم که قلمه که لینه که در انحراف برینه
 عن زینب با حینه و حینه مستی که در آنه عالی فکر قهری و بالا عیبه بهرین
 توقع آنه که شامین محنت را با صطیحه تیز و و لای طایره آرند و بدین و لای
 جمیده سال نو و وس مامول در عوز حصول موصول انکارند زیاده ترین
 بسط آب ط کلام خازر حست مقتضی مقام و بر طول بقا و بقا مقید را
و یک مکتوب کتب و طواریفنا خوات شریفین ملک صفات و مختصر
 جناب معارف آیات سیاه و آت آیات هر سه صوفت مشابه صورت
 و صحت و در و لای کثرت سر حلقه راه روانه طوق مید آیت
 بلند بکشته بوستانه ولایت سید محمدی لازل توقفاً بالبقایه لا لای
 و لای جوت اسرمدی بکلام لای عمر و علوقه را کشته بال و کشته
 تبا و لای حوش با فیا لکمالش و ساه از سید صبر صحت و لای تنب
 شه و ک آفت و مطالعه و اشعار طاعت شفاعت فضا و شاد که
 عطفات لای در آنه و وفی آنه و وفی آنه و وفی آنه و وفی آنه و وفی آنه

این مکتوب کتب و طواریفنا
 و لای جوت اسرمدی بکلام لای عمر و علوقه را کشته بال و کشته

[illegible]

نورانی سبقت **بیت** لای حقایق را کند طبع تو هر یابی و سواد
 معانی را کند حفظ شب تانی و خدایکفت ملکوت که ای بی باغ عالم
 بهرین کوهر که می باری نه بی باغی ای بی نیانی بدر آید دعوات جللیکه که
 کواخبر حور را بنواریب غیا بهر سیمای غبار امکا و موضیای بر چهر
 صفای لاله نکر آرنر و صبا به تسلیمات جمیل که خوش شیر تابان از شوق
 جلاله جاوید ملو صیبر بر تن چاکه زند و بکاروب حیو طشاعی که جو آرز
 تصور نفاق از ساقی رواق و فاق پاک کند و آبرجه و منافقه که
 ابد و لاتی و رجاء صا و راست که بوه آینه ای اخلاص بصفا و عشق
 خالیت و از رنگ نفاق مانند رضایت بذر از محاق خالی و افتاب
 استحقاق لاله خات ملک طلمات از افق صفات شارق سر هام و عبا
 اجابت لاجع باشد **بیت** و طایه کوشش قبولت و اجابت و آرم
 هر و عای که یقین از سر اخلاص بود عشق محال یعنی است که بطریق
 ملوید و لست لال محو و شیه فکر و خیال با جو آهر بیانه شوق بال
 در ملک مسال کش و بهشتنا و تعریف و قیاس و اعتضا و غیره
 علم بلاغت استیفا که گفتن لاله علم معانی و بیانت کمیت ذرات

شوق و التیاء • و هویت سورت بخام و زکاء بیانه نماید • اما لسانه
 ملامت عینک بنی ربیع معز از عیبت بعد از نشانیدن ضعف و عجز
 و هوش بخام از زبانه عشق بر حسب مقتضی مقام چنین انشای
 کرده که **شعر** لغز فات فرقه الشمس راه لایم • و انما فاطمات الکفر
 قانیه **بلیغ** عقیق میخاست که از عشق چو آبی کبر • بر قنیرت بدرخشید
 جهان بر هم زد • جوهر کشت که بر وبال عقیق ضیاء • حرم و آری بیانه آه
 حاله مقصودست • و او را که کم و کیفش بگوهری فوق که از ملازما
 حضرت عشق • مخصوص زبانه قلم که زجهان باز آید عجز و عجز و فاک
 هر سببست • پیراموه سرآمد و بسط انداخت • و معرفت و حقیقت
 از آنکه بذوق سلیم از طبع مستقیم بازگشت **شعر** که عیار از فاله نشانید
شعر صبی بقلبک شامد لی فی الهوی • و القلب له عجز شامد تشنه
 اما شمع فناء بشکوفه راز منور است • که غم وصال نوباد و بستان
فرق ۹ • و متفهم حصول علو و عروج است • بدست یار توفیق عید
 آید • و رضائے مأمول از رونده وصول • با حسن و جوی روی
 نماید **شعر** و اعلم علیا لیس بالظن لانه • اذ الله سن عجز شیء بیکر

در اول محرم الحرام که طبعه انکاد احوال است از در آت آت
 (باب) مضمونه نام مفوظ لآه خام آمد. منیل زانکه بعنایه اللطاف
 سفاین احوال. در بکار زخار، ماه و سال. بر وفق مشایب آله جباریت
 و از لویه بآرقه و حساب اسلام اعلام کفر و ظلام. هر کتم عدم متولای الله
 علی نهایه المتولایه. بر ضمیر منیر که تنوع بر قیاس ریب. از جهل مخزن غیب بانام
 زلیخایب برادر. و وقایع یوم و غدر را در آینه یار صیحت کیم فاک
 و هکس روشن بیند. **و** که تظنینه طلبه غیبیه. یی قلبه فی یوم یاری عذر.
 تحقیق نماند که بجه مضمونه مکتوب سرت مشخوه. بصنوف فنونه اظهار
 انکاد موشجه بود. لا اعم چون فوله از تقاطع غام لقلام لاه فی لاند کرم
 و شایه. و تخم حجت که در زمره دول **کشف حجب** از بخت **سبیل**
 بود. از وصول لاه کتاب صورت انشا. با قاضیه موقیبه و الله
 یضاعف من یشاء. مخصوص و مفعول کشت **بلیت** تخم عشق تو بخوا
 کاشته اندر دول من. مخمن پیغ پیغ کلمی از حاصل من. و بجه
 در بآه انفا و وسفا که در راه دیارند. نظر اکیر از دور منی
 در آند. و کجاک کرم و لطف آله به چن حال ابشاه میبارند. و این معیار غایت

عیای مانند ماه عمیر و مضاعف شمار الیه بینان اولی الایدری والابصار
 و از نهایت ولایتها مانند در در وسطها معلوم صغار و کبار **و**
 و الشمس فی کبد السماء محلهها و شعاعها فی سائر الافاق و عزرائیله بکار
 اخلاق اخلاق لاه وزیر بهشتیاق محبت زیر که وثیق و محبت و وقت و علو
 و رحمت و حکم و قضا و قدر بنام لاه خلاصه بشر مجتهد **و**
 لاه الوزارت منقاد الیه مخزن رفایا لها فلم تک تصلح لاله
 و لم یکسبها لالهها و لکن استحقاق وزارت و ریاست که درین زمانه
 سمت انهدام و اندر لای پندیده بود بدعایم و قولیم اصابت رایی و کمال
 سیرا و لاه صدر و یو لاه یاجه کارم وزارت العباد التي لم یخلو مشلها فی البلاد
 زینت و استحقاق یافت **و** ثنی نحو شطایب الوزرارة طرفه و ضاربت
 باونی خطبه منه کاجبا طلعت طلوع النجر والدمر غیره **و** خلقت بلقین
 تکمل الغیا مبین **و** ای کاملی که نیز اعظم می کند بر رایی روشنست
 بتفنی و لالی نورشید و قد پوش ز رایی منیر تو و بر جوی و فیکند ز صبر
 حالتی و توفیق و ترقیت کند مموار با رسال کتاب بلین و خطاب فضیله
 ز ناز و انکس می ظاهر کرده اند و بقلم عظماء صورت شعبان سیرت موعود

و تراکیب جانی اصطبار از صبر و صبر خلاق و رافت آفاق متقی
 ظاهر و بر تفسیر خاطر انکه هیچ حال توقف و اتمال را مجال ندارد بر سید
 سعادت و استیلا از نیت این طرف نمایان **و معنی و در حق شوق**
 لاش شوق نیز تکرار **و** و نو تم خزان الشوق تمام شد
 و زو تم بقول لایزال که با علی کریم و کنت لظن الشوق فی البعد
 و لم ادر الة الشوق فی البعد و القرب و ممکنی تمت و بجلالت
 عر اتمه مصر و فی و آرد و جهت حصول و ادرات و وصول
 سعادت عنان و کبک حیات بهرین جانب معطوف سازد
 و صنوف و لام و مامول و ضر و بشت و مموله بجهت وصول
 مین و لشناسد و درین وقت حضرت در بابت فرید تر لایات
 خلد الله علاقه و لایزال رفته و ماه جهانه مطای و طرای و لایزال
 و شمر بر فنون اگر آرم و اصطبار صابر فرموده اند و خلعت
 خاصه مخبار فریاد سعادت اشتها مشق فرور عیوه و روشنا
 آسمانست در سال منوعه باید که آده فرزند التفات که سیما
 تا به ناز که میانات سافه جو یاک علی الهام لاش یاک علی القیم

مفعول ومنقول **اربعی صدر کشف** **لا یلی الوصف** **الطریق** **خدا** **بینه**
ولذین بالغا فی کلام وصف لازال قول **حاشی** **سهرام** **الطریق**
بده **فا** **وجود الفلک** **فی بحر الوجود** **لذرة بقایه** **صدفا** **باین** **ج** **جود**
شمار **محمود** **المخاطب** **من حضرت** **الخلاقه** **بلاک** **لتجاذر** **ارسل** **فوق** **بوق**
در **بر** **که** **از** **عنه** **جلیل** **ج** **باین** **صورت** **جمیل** **و** **آوردن** **نازل** **شده** **بر** **ولیه**
نجات **و** **رافیه** **و** **بر** **آیه** **قیامات** **شاقیه** **که** **انوار** **مصیبا** **و** **صفای** **آیه** **نیل**
ظلام **سنگ** **و** **بر** **یا** **بکشد** **و** **شعاع** **و** **النما** **از** **فتاب** **اصطفا** **مقتب** **از** **شعاع**
بآیه **نور** **علی** **نور** **یهدی** **الله** **نور** **من** **ی** **ع** **مقابل** **و** **مخاطب**
هاله **آورد** **چند** **سرا** **از** **اشکات** **سود** **بر** **مقتضی** **جود** **و** **عین** **الکون**
خارج **له** **از** **عقد** **بیر** **من** **فنا** **ظ** **عالم** **و** **قوت** **مشاهده** **ج** **کمال**
از **بصا** **بصیرت** **بک** **سیرت** **فوق** **حواله** **که** **آورد** **بیت** **عاقله**
نقطه **بر** **کار** **و** **جهند** **ولی** **عشق** **ه** **اندر** **که** **هر** **ین** **و** **از** **سکینه** **انند**
روشنه **کشت** **و** **فا** **بانوار** **از** **آر** **التقاء** **عن** **قریب** **و** **میر** **و** **مجل** **بک** **بکشد**
بر **ظیر** **منیر** **و** **آیه** **با** **که** **چن** **صلا** **از** **حوال** **و** **چون** **مصول** **از** **مال** **بعوض** **ع** **بیت**
فی **الجلال** **بر** **وفق** **بتغی** **بال** **مشور** **و** **منظور** **لست** **و** **فتشیر** **ج** **بایه** **امور**

بطریق رضا و سرور بدست و بیرون تقدیر و بود و سطور **الحمد لله الذي**
هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله ویکار میوید که
 در مکتب و غیر فکر فرمود بود که آنه فضا فضا یست ب با اتفاق
 اقصی القضاة قاضی الامر و سید السالکات محمود قریب آرزو العزله
 شایر ابلار رسید واریش از در شهر مذکور فرستاد و خود و توجیه شاکر
 منصور شد و حفظه سارینکوار که مہبط انوار جہور و حضرت
 بشرف خدمت در گاہ اعلیٰ مشرف گشته گشت و ریاض اخراج و غیر
 باله و زبیرہ گرفت و طیار کہ زبازہ و غنیمت و مآہ بنسیم شک حضرت مناد
 بشکنت و آنچه بعد وصول و نزول در سوسہ چندری فکر فرمود بود
 کہ کیفیت حسن نیت و صفای طوبیت این فقیر را با جہل سلو و محار
 قاپوشان و بزرگ متقی **اليہ يصعد العلم والطيب النوار** و تصدیق
 عوض حضرت سلیمانی خلد ملکہ رسانید اند و حسنات اعمال و سچیتانین
 حجت را در از روی قبول را و کجی انبیر و حال آنکہ این فقیر در امور دنیا
 بسنی نو گشت و از خلعت رفعت عجبی سخت صو آ زیر کہ در خلعت
 ناموس دنیا و ان تن حق لغت و اولو آری شاکر آنه موقوف بھنا ی طوبیت

و از ظاهر صنوف خدمت و اگر چه این فقیر از سبب آرت و عزت ^{سبب}
 مکنش و قدرت در مضائق و صافی شکر و بی نعمت خویش کفایت ^{بیت}
 تا بدو زم بر قدر لطفش قیاس و شکر طبع تیزم سوزنت و رشته بهرست
 لکن فی الحقیقه در ادراک شاک نعمت و نیوی عابد و قاصد است و این معانی
 کالتیم فی الله و اگر معلوم خاطر با وی و خاندن و دولت الناج و ملکات معانی
 ترک تعلقات فانیه نیاست و این در ویش را بار تعلو بر خوشی و نیای
 غفلت در خوش و کلاه عیب جا به هنوز بر سر و کپش استیناس را کس حالیا
 در بر نه در سر آید و قدرت مجرم و نه در بارگاه تجرید و تفریر مجرم بلکه
 حاکم مومن حسنات اعمال مجرم است و در قافل قبله حقیقی نه محض مجرم
 و با وجود بیهوده خال بر طبق این مقال چه مستحق ستایش و شناسست و چه
 متاها که در حضرت اعلیٰ لیکن از جناب که صدر کبیر مجامع فتوت
 و بدر و غیر آسمانه و دولت قاضی یار و خوشی که لازمه صوفیت و درویشیت
 بتقدیر رسانید اند فلاخ و من المکمله یغوی و من الکوکل در
 یلوی و این در باب کتب بموجب تذکره فرموده بودند حال آنکه کتب مذکور
 بعضی موجود و بعضی مفقود است اما چنانچه علامه صفیه مطهره زبده

کتب مذکور اظهار بخوبی نمودند. فرستاده را در توقیف قرار دادند. از آن
 مرد و آن منظرین و صحبت مردم زمین و شیخ ارسال کرده خواستند که
 بر تقصیر و نمانند و در آن محبت و صداقت را بصفترا علام سلامتی و شرف
 جلی کرده اند. موافق در کتب مخالفین را محظوظ بدار و از شربت کلمت
 ولایت و خوف محظوظ آفرینی بوالبر ملک و کتب کتب را در خدمت
 المولی الافاضل السید ابی الهمیم بن سید شریف نور الدین
 صاحب که جو آید و او بهر شتاب و الی قتلای و در الهمام و الکتاب شریف
 و در وصیه بال ارسال و فروع بودند و بخور و آیس مقام و صدوره
 رفاة متقی فکر و ضیاع بدست طکار مشاطه فیضال عوشت و محلی غوغی قطع
 بعد از بحر فوافی و ریزه غوغی از کافه خاطر از جناب عالی مآثر سلامه
 خانم اعظم الافاضل خلف شرفی مالک و فضا بایده بهر عالم شریف
 سجد و تحف موجود **بیت** ناکو علی و فضایی و در یکش قدیمی سیه کیمیت
 قلم که صدر هشت پیوسته قوت الدین سید العلمانی بنیاد **رسلها ثابت**
و فرعونها فی السماء **سبح** رب الرضا و لواروه فی رفعة
 کالتصیه فی رفعة و ضیاء و شما بایک شریف العبد و بفضلها

والفقدان شهرة به لا عذر له الذي تخطى ان يكتبه قلام الامير
نعت طبعه الفياض به لكونه سؤلوا العيون على صفاء البياض • وكذا عياض
الجنة وازهار الرياض زهر عياض نور بور • ومقاطر بحر فاطم الفضة
فلذا لست سمعت في كتابه مجموعة لذر واربيل محو • وكذا اوراق جمال
من وجوه حسن اساليب • ومبانيه نور على نور • جبريل في مقام • كفا وكمال
التمناق لان مكانه لفاق • حور سحر سینه • وحر آریه • مشرق لست
وزبانة لانه از روزنه زبانه بقاء • مما في لسان فاق و نفاق • نافذة • حور
ساعات که حور شیر مست قلوب زو ظلم حور مظلوم طالع بوع • وکتاب
که جبریل رفیع و ذبیح منقوش و اسرار شهر بعد از تارک رنق از شفیع ششم
کتاب • و تارک قدرت بشر • بر اظهارد اسرار و صفات خطبات از مشاهد
اصبات تمام فکر • بقا اصداف معانی بکمال جمال جوانی توفیق نیای • و **آینه**
دعوت داناظر اهر • و از ملاحظه علوشان • و رفعت مکان اسالیبا
که کیست آیت که آیت را آیت **و لای فوج** • **لبر آیه** **القوال** • **عین**
الیت را فو که • ببدر آیه حکمت و وعاء • و رولیه حرمت و تارک • و آینه
جالی محرز • اخلص و صفاتش • بحال و نوق احباب منظور کنند • و

عبارت

محمّد

بخار بر ریای بر عارض خورشید معارض حسن اقبصا ص ل ن معلک و تملک و
 و محظور و واجبه و مقابله اقلک اگر ساقیان ل قلام و عه از قدر کرم
 و عوام که در زجابه بنات بجای کلمه و کلام ریزند حضرت از نگاه
 جهانه از سید رکیم از آن بهشتام جان نور و صحر و سر و بیرون
 خیزند و اگر خواهند که در قطرات خبر آت شوق و التیاء و حنیوط
 عبارات و استعارات آرد رشته یا متداول زمانه از برای نظم آه غیر
 و آفت و صنعت و در عالم امکاظ ظرفیت آه را غیر کافی **بلیت**
 جهان عشق ندانیم عالمیت اینجا نه هر رکست زوال و نه شوق رکست نهایت
 حصول و آرام که ملاقات ل ن سلالة اشرف نامست بی تطاول و است
 موافق ایام میسر یاک بالنبی و آله لالجال بعد هذا بر صبر منیر و راک
 کسوف روشنانه قصر افلاک و در شوق صید آه او را که سابقه فریاده بالا است
 محفی مانند که از نسیم و روه کتاب منیف و حصول تشریف قدوم شریف
 غنی و آله و رحمن قول و شگفته گشت و غبار ملاله از ضحیت ساقی بالبال
 حصول مال رفته اند **الحمد لله** حمد آه ایام ابدگ را و انحر از دهر بالا قبله ما و صحر
بلیت شاکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای محنت خود کما و ل ن شکر

و نفس بی مثال را که محض کماست از عین الکمال محسوس و آراست
 و بقای علم و ربایه فضل و بوقیاده و جلالت او تا نفس **جواب بکتاب**
کتاب الحی و الحی الوفیر اللهم كما جعلته خلف للاسرار و جعله سرور
 و آتیه من محاسن الاوصاف اکثر مما انتیت و البین و الاطلاق جعلت
 جانسوز شوق و در کائنات و کمال شوق و زیاده از روزنه عواید
 به سطح و طریقه آتیه یافت از ترانم و خانه نشین سوواری و کوفه ناله و ناله
 ناطقه و سوویری و دل چایده از قمار کنن فی الحقیقه **بیت** زیاده ناطقه و صبر شود
 چه جای کلک بیت زیاده بهیچ کوست **البوم** بعلت این سوواری فام که شد
 روانه محرومت میخواست که بقیض کما شد لوسی شارب الخمر بالخر و در و در
 بحر آرا بسو و کلمات شوق آرمیز نظم و نثر که آتیه شفا در از این شوق
 اما بهیچان که سوواری صباست خانه با من از زلال و سلسله
 سمت فتور و نقصان یا به **بیت** گفت که سوواری و کمال شوق
 از سوواری نکشت و از آرم به سوواری بلکه خوف نیست که بیانی آتیه
 بقا از کافر سیلا بهما و تو از ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله
 فیاض قهر و غم و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله

و له مجهور آر بر و ز و ص و ص و مشبه که آنار و ظلمت و پیرغ خانگی
خویش را بنور ملاقی محمول **بیت** و آرم احسب بدین اشک چه بارگاه **جگر**
برق شاکر که در قمر از نظر نم باز آید معلوم آید که فرزند باکره که جان
مشاق بانام محبت و کشفاق در حال میزد که صورتها صیاب
احوال اینجائی بر صفی صیغه معالی باز نا یید لیکن پیغمبر که کتاکار **فغانه**
ابدرکشت و کت منو و ارند آید بر سینۀ جان ملای نهال که منور غنایه قلم
از صورت نفسیای که نیک حال محض مقتضی حال میباید که آید فرزند غبار ملال
از رخ آرای زار آید که آید که بنایت الله المتعال صورت هر که که
قلم نقش بند خیال بر ورق بال میگذرد در آید و حصول هوس و
منظور است بعد از این نماند که چنانکه شغفت و محبت از فرزند که بیاید
این دل ستمند حکم بود و هر چه بود که انجن فغانه او را بنور شمع نصیب
روشن که آید میباید که آید حق العین علوه عالم سرور و کت و قوایم هنر
در رعایت لوازم امارت و احاطت شرايط و ارکان وزارت و انرا تا فواید
ایضا فغاناید و حکم مستحق انفاق و سیف و احوال قلم باشد و بعضی از شرايط
و ارکان محاسن لوازم آید بوسیله آنکه قلم نیز فغانه از نور و صیغ و کت که بیاید و

و بولای آن بنعمتی او را که آن فرزند محول میر آرد و یقین کند که
خلاف این جلالت **عوج** ببول نهاده آمارت و ستانم از خلیل بانی
جلالت **فنعوذ بالله** من یروض هذا الحال یکی کند و در اینجا خاص
و استر قاء بر قطارم شما میر بنوعی اتمام نماید که چنانچه خطابه معیت عمل فرمود
فوقر ساری آن مهر و دوست که اصل صفات **محمّد** و خدای پندید بر میانده
آن فرزند فی الحقیقه مشهور بکنند که آید **لو زرت** لرایت الکلی فی رحمت
والله فی ساعه والارض فی وار **و** تمام از قولم و در شرفا شیم آن فرزند تقی
و مختار **لعلکم تبشرون** فالتس کلکم لسانه و احد یقولون اننا علیک و الدنيا فم و یکا که
در سایه بولای طلبت رب از ملاحظه کیفیت عوارق غاف و فواید باشد و کبر معال
چیزم و اول **بر غلط** سکون و اولد و اجد له **مجد و تعاضد** و قایم بقبال رضی **مجد**
مشایخ کند تاب آه باری و حاضر و در حال و حاضر محمدی نیای آن فرزند را که بکشد
و کی عاقبت از ای و از ای **مقیم** کاهه فی الیوم عینا علی غیر **هو** آتایه آتانی
آباه کمالا **ابوه** آباه سید بن سید و یکا که بر مقتضی از لالتس مبارک
یکدیگر نظر و یکبار و صفه را و صفه را که از در آبرو حال معزز و شاک و آرد
و از کمال از این **بالتانی** بمصغر از آرد و جلالت **یو** آید از آنست که لعلی فاما **میت**

در باب اولی
ما هر چند اول

وکل اندر فوق التراب تر آب و دیگرانکه صورت عفو و سبقت بقل موی سر است
و کیاست در مواضع و محال خویش بوجه جمیع کی کم و بیش **شکر** از انکه از انکه ملک
واله انکه کون الله لم یزل فوضه الله فی موضع السیف بالعلی **مفکر** کوضه السیف فی موضع
و دیگرانکه کانی که بر آید در آیات و منایا کفایات محلی باشند و درین موم
در که مشی از و فور وانش وینشایان فمتی و نور سده و صور است
خطاب و جواب آنه نوازه وید و گرفته و دست شتر بتبع قدرت فممن و وقت
نظر تو اندر برید **شکر** قوله لانوار الفضا یا جلیه و رای لا عقاب لا نور یسیر
هش برندی نقش قتی برست حکم کفش زنده است هم بسم بنو که قلم این را
باید که بصوفی مواجید و منور قیامت و آتیه خطوط دارد و جواب و مطالعات
بعین قبول و حصول ملحوظ و اگر عارض مطهر رحمت از در چند زمان و جود این
ک از ابرشحات تربیت سبز و شاه آب نکه و اندر رضا از کمال شعاع و نورانش
هر که کاه و صافی حسن اوصاف مجروح و بنال عیب و عار خواهد بود فضعف
بالله من مروض هذا الترس علی وجهه الاسم و دیگرانکه موی سر که
ایشان از کسوت کب فضا یار و در آری حشمتا یار علی که باشد و کواکب
مناقب از افق و جود شاه متواری یقین دارند که ایشانرا در قیامت

معضلات افراسیاب در بخت نیست و بهر همت و مجتهدت ز رکاهت بهیچ نیست
 و اگر فتنه و باله با سخت و معاونت بعضی لشکریان با طاعت حکمت آن فرزند
 بنقش قربت ایشان و رسوم که در رضا و جمال حالتش بطعن آید آگاهانه
 مرسوم خواهد بود **و** از این اقسام خطی حکمت **و** فالطیب مکتب من طهر مطهر
 فاتیح آخره تا فرته **و** تنگ من الشقی اوطیب من الطیب **و** ویکار انکه یمن
 ایالت و دولت ریاض ناظر ملک و ملت آن **و** از مرصع ظلم اید فضل **و** و تظالم
 و عزم شرافت نهاد مصونه که آنند **و** و بیای این معنی محموله سعادت را فرار
 قیقه که درون و آنند **و** بهر غم هم مقام وضع خاکتم **و** از این که تمام ارم خضرت
 و هست تعلیم نیکو عاقل **و** از عید کس مال آگاه **و** و صاحب نگاه و شرف موصیحات
 یوم الدین بگویم که قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه **و** فانه ان یکن من مدحی
 فالقرون مستی للعدل فی عمر **و** ویکار انکه مواجب و رواتب رؤسای
 حشم **و** و اطلاق از راق تو آید بگو و خشم **و** فی قطار احوال و کسرت احوال
 بر وجه لطم برسانند **و** این معانی را تم اعم و آنند **و** و او را یی شکر و ثواب
 عاقل **و** بکثر مشاق و تکلیف لایطاق **و** مشق ناگوارند **و** انکه نشود

والا الضعف من القوة یا الضعف من القوة یا الضعف من القوة

مستغنی **و** نگاه و شرف خیر و اولوی
 مستغنی **و** و شرف و شرف مستغنی **و** و شرف و شرف مستغنی

و بنور کرم و بزل نام و در صفی الخواص و عوآم را مستور قرار و شرط اصابت
کرم و کرن را فاضل نعم است که فیضان بندش مانند نعام بر مطیع و عاشق و اوفی
و اقای عام بخشد و چنانکه از فضل و انعام مستوسم بملت بشر و اینست نام و با
ظلام الحاق و ابرار نام انعام التمام هر دو آیه و اگر آرم کاشم فی اوقات ابرار
بایستی و طایر و و آرم بملت و مکر متشن از سر و من جنبش ارفی و منت
مطلقا طایر است **و** اذا ابوحا حیر حیرت لنا یله **و** ثم یحمر الالباب و انوار المطر
و انه انشاء لنا یسر بعونی **و** تضاء له التی آه الشمس و القمر و ویکر الکره تقسیم
تدبیر کار و ترتیب مقدرات تا مات و افطار بر فوقه بملت و لا ذم
که آند و چنانکه فکر و رکاه تدبیر موضوعی ساند **و** سر نیاز و خوشی و فک
بحر و صنف و استوار و آرم تا قدر آینه **و** تدبیر آنه خیزند بکمال صورت و تقدیر
بنماید که دولت عبادت از افق تدبیر با تقدیر است **و** بعد از توفیق تدبیر و استوار
و عوم بر و جو انان و روشن تغییر پای بملت بال **و** هر کجا عزیمت قتال و جهل ابرو
و از ای قبا شجاعت الشجاعة **و** می اول و می المطال الشانی **و** و او اهل امتعا
نفس حقه **و** بلغت من العلویا **و** ملک مکانه **و** و چنانکه از سر رأی و وفی و فک
در حد آنه جنگ نلد **و** مولا کلا علی الله النصیر **و** فانه فیال از و سوسه تعلق حیات

وَتَحْيِيهِ تَهْوِي لَذَاتِ وَتَشْتَهِيَاتِ فَيَالِي وَارِدِ وَوَرْدِ نَضْرِبَاقِ وَهَلْ جَوْهَرِ
 نَاقُوسِ وَنَامِ نَهَارِ وَوَعَامِ جَوَارِ وَجَارِ رَا بَرِ مَادِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ
 مَحْمَدِ مَحْمَدِ وَوَعِي كَرَامَتِ وَوَارِدِ بَلِيغِ بَرِ مَادِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ
 بَاقِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ وَوَعَامِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ وَوَرْدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ
 مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ
 وَتَمَكِّ فَرِيدَةِ الطَّبِيعَةِ الْبَلِيغَةِ وَشَكْلِ سَيِّدَةِ كَرَامَتِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ
 بَعْدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ
 مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ
 لَنَا لِقَاءُ بَيْنِ الْعَالَمِينَ أَوَّلِ الْقَبْرِ تَهْوِي عَلَيْنَا فِي الْعَالِي نَعُودُ وَفِي قَطْبِ الْكُنَا
 لَمْ يَعْلَمْنَا أَمَلًا زِلَالَتِ بَيْنِ أَمْوَالِهِ وَوَفِي مَرَاكِمِ حَرْبِهِ بَحْرُ مَعَانِي قِتَالِهِ حَسْبُ
 وَشَمْعُ مَوْجِعَتِ حَرْبِهِ إِشْرَاقِ بَلَكِنِ الْفَاطِمَةُ حَرْبُ الْجَنِّ إِشْفَاقِ نَحْوِ مَحْمَدِ
 تَبِيحُ الْكُنَا مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ
 نَازِلِ بَيْنِ كَيْفِ الْحَجِّ وَكَزَيْفِ الْبَاطِلِ وَارِدِ لَيْسَ كَتَبَ إِلَى وَلَدِ الْوَيْزِ
 تَامِ شَاطِئِهِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ
 تَوَكُّو سَا بَرِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ مَحْمَدِ

نقش مژده که نقاش خیال بر صفحه بالی آن فرزند لازم از شال **باب** فلذره که در لاله
 و اجاره **ل** لاله خلعه رفیعیه و نیمه بطور الفضا و الکر که و مائة فزانه مرفه
 بمائة النبا ممت و الشاه موسوم سازد **ب** حکم بالی شاه و پوز قضا و تهر و ریت
 حصول لاله و آینه و جوه خاندی و مبدول و مبدل **ب** اصطلاحات شاهی و بیاض
 عزام **ب** هر آرم فکر و شکات عینک اقلام از مقوله توهمات مستحیلة و اولی که است
بلی عکس و عجز از تار نظر و آرم خست **ب** آیین و آرم طلب کار و عفا عیار
 و تقدیر کسوف کلام بر قامت کین شوق و اول **ب** بطرف فضا و وصال و اول
 لطاف و قصر عین خیال خام **ب** خیال و صلا بخوبی و مبدل **ب** جبهان و غیر
 این قطعه محال از ریش **ب** نطق و توفیق **ب** میانه جاده معقودست که سلطان طاهر
 تعالی عاقل و الظالمین **ب** حکم مطای لازم لالتباء کن فیکلمن و اول بیمار و غیر
 مقتضی **و افلا و صفت** **ب** شریف و صال و قربت که مستحق
 بصفت **بلی** **ب** تحت و کبر الود و اول بیدار و اول **ب** میزند و صید و آرم
 رضا آن را **ب** بعد از طبع **ب** و ضمیر و تار لاله فرزند روشن **ب** که بستانه
 فولد باز تار فوز و اول منور **ب** و مخرج و اول صاع **ب** برکت و تار و اول
 و سیهام لاله و شاد آید از شست **و لکن الله تعالی** **ب** مبدل و نیمه **ب** کینه

[illegible]

بشعر آن دل ز آن شمع و کون نه آیدم تا ویدم خورشید آیدم و مه آیدم
 دل با جو آید عشقش محراب قبله آید بنی خیال رویش آید دولت آید بابش
 از مهر و کون آید از انامی و ماه آید آری بلا مکاه آید هر که در دولت منزلت
 بگویم ز تیفش طوقست بجزو آید زین طوق کوفه آید هر که در مبارک عاصم
 تیفش جو آید جو آن قوم بجز آید آری ز بخت من شد آید بیات قاتلش
 بی دوست چند آید در حبسش تو آیدم زنجیر که ز پایش ای دوست عشق بگشاید
 ز آیدم ز در و درش و ز تیغ تیغش نه می آیدم نه زن نه چندی نه نیم بهار
 آیدم در جان تی بود رفته بخوابش آیدم در کلبه و فیض آیدم آری آیدم در
 بنکن کند در دهن بر قفس قدرش آیدم کافلا که با کلبه بر قفس او است که طوط
 سلطانه چرخ آیدم که در قفس کبرایش هر وقت غلامه صد بخورست طوط
 و کعبه جلالتش که بنکری بگوید آیدم نه بی یقین طاریست از مهر آیدم
 بر قفس قدر او جو فی یک بیت تنگ آیدم و از آیدم است او بگریختن آیدم از آیدم
 شمع از دولتش را صوفیت بگوید در آیدم در آیدم در آیدم از آیدم
 و از من بهار هر که در آیدم از آیدم در آیدم در آیدم در آیدم
 وزارت تو و لا یبین خوشید و ساید سایه فتان بچشم خوشید را مقاب

بشر واقع
 نام ستاره

در دفع ظلمت کفر گماند سوار و سوار شدند لعلهای تیغش از نور آروین مشعل
 اندر روی عقده بر میان شد مشتبه که بکشد بر تخت ملال بکافه آت ز راه آوار
 هر بوستانه بکون بر طبق صفتش از شاف آرد که بویانه بلباب
 و معارضه شاد بر لوله خاوه آرد که جوفه شریک باری و خاوه باری
 سبزه قضا بر آرد و بیرون ز پیوه غیب که گوسفند فکر بیدار شد از این
 بار عطاش جو جو و طائر فراشت و آه هم بشت مقوس آمد از بس که کن طایر
 بروست است خاوه میز آب آرد بهشت زیان ربط فیضش با نول افاضت
 مفهوم بود از حق کوی نبوه و کوفه هر خانه از نور آرد بر بخت و خوشنیت
 به جوهر آرد آینه خند و بقیه هم رخسار که فیض دوست شایسته بود و طایر
 تا نور بشیر مذلت هر چشم از نایب را تا تناسل چشم از بی بروی چشم نازک
 نهی و مادی اعدا مواج بود بخت از لا مکافه و ایچ از اصابت صاحب
 باکر از آینه برید که رخ شافه شود اندر راضی بهشت است از نیت غافل
 هر شای تو و از بگوشتوان چید و وقایع روز بناد قایم
 هر آسمانه نعمت گیر و بدست ناصیه از اینج و و آید و خفای با جلا جلا
 روزی که پای زلفت بر خنک و ولت که باشد بر و آه و از در کمال اجل

تیرگی کوست قدرت ساز و وروده شنی شست قضاآت اندر آید و مفاصل
 نقشی بلو و سر آید و خلایق را بیت . سکین کین قدرت ساز و یکم زار بیت
 یکدیگر و از کمالش که عقل کل کند و کرد . و رکنه قدر و آتش و از کین قضاآت
 بر تخت ملک و آتش نه کشنید نه دیر . شامی بدر آید و بیش قدرت تراست
 قدر تو از بزرگی آن عالیت کانزل . از حد سپهر اعظم و قریب تو از خفا
 هر که نبوه و نبوه و توشی و انکه . و بر بندگی و خدمت چون بند کانت کا
 قدر نهایی نه چن بر من ز طوقا فلهم است . از لطف بر حق عفو بر عیب من فرو
 که فیض قاطن از فرزند یوسفی باده . از در مصافی و صفی کمتر بود ز باقی
 شام آید و آید باشد کاندربار معلوت . بکشه نهال آید و آید و آید و آید
 بآید شود بدورت باشا و سید مس . فند و منزه که بود در صدر و نهال
 نو افتاب نیکی فیض تو عام اما . از نور فیض نبوه و نور حق قاطب
 لطفت بمن بخت چو از لطف تو . با قربت ملائک مد بخاک ما
 چندین وزیر کا و بر من نه نه شایه . لیکن و جوهر فضل بر جلالت فاضل
 این انوار طبع و معروض مبارک است . زین العید و صاحب کم نیست و فضا
 از نور آتش طبع و زبانی ز با هم . و صبا و نظم نرم روشن کند خفا

کشف کمال و شرفی متعالی نبوی **ع** و در فضا و علم و دانش این بند را آمانت
 رضا و مدح و تحام و روشن جوهر و لیکن **•** اجماع است بر شتم حسا از روید و آید
 آتاب پیش بارت و جاکری و اخلاص **•** چیزی و کردار این بند از و ساین
 تا هست تیر تاثیر از قوس **•** بر و فاع حکم قدری و آید به پویه **•** کل
 تاثیر تیر قدرت از ششست **•** بلکه قدری **•** به جان و شمنت با کرمی انتظار و آید
سخنی مکتوب کتب ابی افضل المصنفین مولانا عبد الرزق بن الجابی اوام الله تعالى طلاله
 متنی و حاله مار و او انا **•** تمنیت لاه القاکه حیث اریه
 واه **•** لیکن بینی و بینی لغا که **•** سو گویوم **•** اینه **•** لبعیر **•** پیش
 کوی که باز و خبر از سر گذشت خویش **•** اینک عیاده برین که عیاده از بکر گشت
 از دست بجو یا ر **•** بجام ز سید کار **•** سر جله حدیث مبین گشت و گشت
 پیش طاق جانی اخلاص **•** بنو یقات **•** عینی عبادات **•** کر و گشت **•** و سوار و
 روا **•** فاکلک طبا **•** جبت جانی را **•** بقویات **•** اسالیب کنایت **•** و لغات
 پیر **•** و بدست مشاطه **•** ضیال و رفاه **•** و رشید انارت **•** سورت
 بال **•** بوسه **•** جد و خال و عطف **•** و نقط و خط **•** بر و اخفت **•** و چو **•** یون **•** و کلاه
 و مهر **•** بملکونه **•** کلمات **•** کونا کونه **•** مشور و موزونه **•** و شمس **•** ساختن **•** و تمیز **•** و
 گفته

و زل

و زل

مقرر و قاطع

هر صنوف ظواهر الفاظ و عروق بنها و در سر پوشش متقوش تکلف لای انکشفه
 و پیش گریان کرمانه و دانش و معیانه بصری بایر بصیرت و بیشش برود
 عین سخن است و ضار و طوق و است و حصص است و **سحر** و مال الحالی از این
 مستمارة **بیت** من صن لفاطه قنار **و** لانا افاطه الجال موخر **و**
 فکات **س** لم یخجی الی اذ یزور **و** **سحر** الجال و غط و رنگ و بود جان روی زیبا
 بنابرین عناه سمند عنایت از آن سمت و در و فکات **و** بنابرین عناه و ابر طرب
 معطوف ساهته و از مسک شگفت و اعیان و هر از که لغز و او و باقی
 بسته بر سر کوی و عا و نیاز که منطلقات کوز و در از است معین گشت **و** قاهر
 و سلطانه نافر خزان **و** از اراک **و** شیئا لای یقول کن نیکو **و** که منند **و** شکر و
 جهانه **و** مؤسس بینا **و** سبط طبا **و** کسمات **و** شرف و یدر و شتر **و** انظار
 عالی شأن **و** ولایت نشانه **و** بیدار **و** شای **و** الحانه **و** کلشن **و** سهو **و** ولایت
 خورشید زرافشانه **و** و در بای **و** در افشانه **و** جهانه **و** وفاته **و** معنای
 صفای **و** ارب **و** سکول **و** صبا **و** ظلام **و** هر **و** جس **و** او **و** نام **و** شکو **و** از **و** کار
 لایه **و** السجود **و** فی **و** صحن **و** الوجوه **و** و از **و** من **و** شجره **و** شجره **و** بنانه **و** نار **و** شجره
 رب **و** کما **و** بخت **و** من **و** جاری **و** از **و** امل **و** خرات **و** الحیات **و** و جعلت **و** قلم **و** و انور

فی ظلمات اندوخت زین اسحاق ارشاد فنا باطوار ملاقات و گشتن
 حراره التنا من وصال زلال و جنانه در امن الطوار بی وضو و کمال
 در آینه و وجه میسر که در آنار و چشم خوله که در آینه حصول این زلف
 باد که است بکمال و ثناء و قدوم فیض نثار بر نور بال **ملکوت**
 و از هر وجه آن حضرت توفیق صورت که حضرتت بحقیقت مقام محمود
 در یک نظر و در یک رخا طمن به جز خیال تو بر هر چه هست **مست**
 الوفی و عاکه کلای اروا و در حد این ارشاد بنسیم عند شمیم
 و صفای لاله انتا و یا بر و ول عند لب لسان و بر بستانه بیانه
 از رنگ بوی تنای آه انشرا و بزی و بر جنان و طایر زرین بیضه
 صبا و وبال و تمسینه و زار و زوار و ارسل و ابلاغ حیدر و توین
 ماهیت شوق و خرام و و لیا و تعلیق و ندر لام و استهام نه کنی
 کیه و اقیه موات و حیطه رسوم و هر دو ناقص و نامست
 زیرا که بضرورت و لالت عقلی و وضعی بیانه حقیقت صورت
 شخصی و نوعی آن حالت و شاهین ناطقه بجان و افکار و صاخره
 و وقت شهر سوخت انتقال و در هوای قمار لاله بی و وبال

خود جای بآرت افکار و انظار بر شرت. **بامک** الکیسیا که خوش
میراده فلک و آرزو آرزو **کلبسته** و انوار و مکند نمایان نظار نشاب
شهب و اکیس افلاک و ریاض قطب در حیرت آن تباذه الم حیران
از مجرم میخاذه جنان مانند شیر زیاده از آتش سوزان از زده و کز زده
اندر **شجر** لایلمی لولواصف المطر خصایصه و لذیذین بالغای حشر تا وضفا
بقیانی که و آرزو ده وین غم کز و مرگست از غایتی ندر آرزوین هم نهایی نیست
التقانی از ملک قاهر است بشرا به رقت دل و ربا به آه سخا بهی و بر بحر کرم نفاست الهی
روانه کاشته و باغ حال و انقال و ثوق رجاش و نهفته که عن قویب خوشی و ملاقات
صیانت مضامین از افق جستی طایه که و بر بیس توفیق و بر آرزو رسالت سلاطین
از مطلق میزبانی لایلمی غالباً خواهد شد از و ولتم حاکم که خوش و منکر کرم
و عا و صبر صالح می و میرد این ملک و مجتنب مظهر و الفاظ اخلاص و صبر و
از و آرزو بس کنکیر و رز و مقرر گشت بهمت و تضاد از خوشید نظر
رفیع این سوز که آنند تا این را از انچه از زمانه پانی می هذا العهد بگویم بهر آیت
منافق بهر سلام منور نگشته است و ارتقاء قلاء فلک شکو و اصفاء
و در باده حشر و کوهش سپهر قدر آرم هم لعانم سلاطین و نعمت و اکیس الکیس

پاکستان میں

بیاد
پیشگاه دین نیا هست

نیامد است بمقتضی است لاجال با بر وجود سحر که
و ما آفریده بود و بر زعفران و خط کفایتانبار و شر و ضر و بر و کفر
خدا را خلاص یافته چهره و مقصود است از توفیق شکر کثیر ملائکه
آمد و از آید و فایده مذکور جان آن خطوط آید و رنگا کلمات
بصیرتی بکمال اهتمام نور ما تا نام حصول الامام و اولاد آن
بعد مذکور بر خاطر خاطر که در آینه و جزا و نور شیدانرا قشور و نور
این و اوستا می مانند نور و چهره و نور ظاهر است و در نظر پاک صفای
طوبیت جاده کجور از سواد این طور چهره عالم آیه از نبی مجور آید و محقق نیست که فایده
سید از عوالم حرق و بخت ماولد التمام صورت و آقا مشاهد عالم
و هرت است بطریقی که گشت و گشت ویدیم بصیرت فبانه نشود
و که ویدیم و کما که افیال کما آیه که ویدیم ویدیم که فضا و آره
میدیت و در جابه و سینه و صاحبان ولایت موضوع است و از فیه معنی
من توبه لی فور اسکا توبت الیه با عا از زبانه بشارت رسالت کون
وین شگون مسموع بیدار از در اهرام و رومی سحر آیه اول
هر که در کون ازین در بجز آن دو یک است و درین عالم دور کار حکم این آثار

صفای

بیدار و در سونین خدایان

و منظر این آثار آینه ذرات مهر نور است **بیچین** تویی نیست دور زمانه و آینه
همه که گوید که هست کوه بنما **چین** استمنا افکار که عزیت زیارت لیم
حرم که چنین فرض و لای فرض است **حور** خاطر محروم معلوم است اگر از این
طرف بختانه بیت الحرام توجه نمایند **و سوغه** نگاه از شر که با **و خستگاه**
حور و فولد رابل الوصال رایانه که آید **ظلام** نقصان عارض حال که کمال
نخواهد شد **بیچین** هر این شب سیاهیم کم گشت **در آه** مقصود **از کوه** بیچین
ای ای کوه که هست **چه** یقین است که مهر و آینه **از** انتقال و آینه
روزی که در ستاره شب بخار نقصان بر لایال کمال نمی نشیند **بلکه** عالم ظلمانی از آینه
ملع و جافان نور آینه میگذرد **و رسم** محو و عکاست مهر و هست که از آب
مکارم و معالی لیالی حال خلصان از بنجوم قاروم متجلی سازند **و آینه**
قلوب مرضی را به بقا عیادت از زنگار و ارض متجلی **بیچین** در آینه زنگار ظلمت
از آینه **و بیچین** که بر تو جمال تو یا بهر رخس جلی **و دیار** که او که بهشت
از مطایع صیانت طالب فرمود **شره** نقش فصوص که از سال غنچه بود
محزرات متأسدی عجب از تیاب بر منقه **و بیانه** بصورتی گشت
ناطقه **و روانه** از کمال حسن از انگشت شهادت بالا **و کوه**

الحمد لله الذي جعل في هذه الدنيا
منازل للمؤمنين ومنازل للكافرين

توحيد را فراموش کرد **لله** لو لو الفاظ آقظها **لو** لو
لوکن فی العقبر لا استائن بالعلین **لو** لو **لو** لو **لو** لو
نحو العیون لا اغتربها عن **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
سلافتها **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
کلماتش **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
کوب **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
کو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
بیت **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
وارز **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
جاء **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
نوار **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
قبر **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
ملکات **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
جلی **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو
صغیر **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو **لو** لو

ومن عیون معان لوکن بها
نحو العیون لا اغتربها عن
نحو من اتوا لو وارث سلافتها
على انما انشئ مشیئة الثانی

فالفاظا که معنی قول ولال
و معنی قول فقیه فقیه فقیه

ترجمه

قدوة لافاضاته . زبد بستانه . قرة عرشه . سیم غواص
 فی قایم حکم . الذی طار بجناحیه یعسوب الاقلام . لیجتنب من رایش
 کلام از مار و صید و تنایه . و سار سیاره الافاظ . من کفاه الجناه . الی
 نصر البیان . لیخرج من حجب الافواه . کبار اللسان . یوسف مدحه
 واطرائه . و ما هو الا من ستمی من السماء ببناء ضار . و صار آثر الیه
 بانامت آثر الافاضات . لازال فی مدرکس عقاب المصابین
 و فی مجالس مقام الیقین مهندسا . برین حجب معتقد شاکه
 اینه فی قولش . بصیر و له . بجای از زنگنه قیاس لست ارسال
 یافته بعد . در این زمان و آوازه . بصنوف سلام که صور
 میوایست از هر و صور صفا و نور . رشک چهره مهر و رخسار غور باشد
 مواجبه افکار . و با سطرلاب کتاب و قوت بدر . و قوت نظر اولوالکباب
 معوضت عقاید استعلاء النیاء . خازن طبایع . و و آخر محوطه امتناء
 و آند . تلاقی جنبانی که نهایت اما فی این جهانست میر و قدر
 باد . بعد از آن برضا طر خطیر . و ضمیر منیر روشن و میوایر آبا که
 از سریده هرمت مجمع فضایل الانسیه . منبع الخصال القدریه

بیان
 اولوالالباب

الملتحان من الزمان للوقال • والطبيع النفا • مولانا خدیر اللہ •
 لوصول اللہ تعالیٰ الی مایہ قوم • و یہولہ • انوار بہجت و سرور
 از مکن قوت بھوارہ حضور ظہور یافت • و چین لین جہت جہت •
 انتقای قنہ و فار • و اطمینانہ فو کہ لہا سدرہ ارسال طرف
 ولایت سکندر آمدہ بود • و در تخیل قلا و و تبارخ
 کفار کہ مادر لہزار مسافر آوازہ بکار • و علت سکندر ہوا تبارخ
 عز و آرزو بند • و بسبب ارتقاء قلا • و جہت اطلالہ ارجام
 پیرامین تمام بقا • از ارتقاء فو ماہ پلوشاہ جہاۃ مطا • احوال
 وارند آہ منمو بند • و در ہر سال چند ہزار مسلمانانہ
 طوع متا ہر ماہ • و لقمہ صائم ثعبانہ نشاۃ ایشاہ
 می کشند • و درین چین سعی و آون • و کوشش متکاثر نمود • بعنائیت
 فی تہریر • و از فاک مالہ و غیر • و اشتہار رجالہ کثیر • و بخطرات رابط
 حرم • و نیکظ و رعایت صنوبر زرم تمام لطف و اقطار •
 بلالہ آہ قلا و و بقا • و تلالہ و و ما کہ آہ کوفہ فاک نہار •
 مضمار خیل ایشاہ • و سیر اندام ایسا بنو و جہاں آمدہ

و حال که کند رجاء تسخیر • از دست تدبیر پهلوانان روشن
 صغیر • با سخا و ارجاء آه محض تصویر • و قید ز را بده آید ظهور وین
 ای عین الحین • بنور سلطنت محال • و وفور آجام و کثرت
 مال سیف قاضی سلاطین متارقی و مقارب • هر نظر آه
 عنایت لسلام • و عبودیت اصنام • محراب ^{برین} لاجب مینمود • هرین
 وقت سخن عساکر نصرت مظاهر گشت • و مکن و معاینه
 اهل شکر و طغیان • فغان و سآبر اهل قهر و ایام آمد ^{شکر}
 محمد گزیده شکر آله • علی ما بیند ازنا طریقه النعم •
 و شاکر آله شکر آله • علی ما کان ارجاء الکرام •
 و تا اقول فی القعدة الحرام • هر و آجبت بسوب و آراست
 محمد ابرار • اهتمام تمام است • و بعد الوصول هر آه مقام
 بدر آنچه و رضی و مبتغی بالی جنب • مولانا خلیل الله است
 سمت ظهور خواجه یافت • میباید که هر طرف
 مولانا و آثار الیه فارغ البال بکشند • و در ایام مهام نشانه
 اهتمام این ثبت • بر تبه ی اعلی • و هر چه قصوی •

توانند زیاده عجب نذیر • سموآن سجد بر مال • مقرر نثر اقبال بار •
و خوش شید • حیات از خوش کسوف و زوال • حور لاله کریم متعال •

مکتب کتب الی مولانا خلیف

فولده نور المحبته ساطع • و لبس النجم العذل فيه مطالع •
جون طبراه سیرغ عطر و ضاله • بشهر بابل بطمعال • و در هوای
بی انتها آیه • و آن نه جمال • تمامه محض جمال سبب تو کجا و رویم کنجی کز بکلی رضا •
طایر او یام را یکسر بسوزد بال و پر • و عروج حایم نفس زکیه الطباع بر شرفا
بروج مکان و ارتفاع • آنه ذات شمس الساع بدریه نه ناع • بقوله
اختراع و قدرت توانی بر آید • و اجمع کسبی و نله و رباع • موسوم بسبب
استماع بود • شروع و راه ممنوع خود • له نه الغایه القصوی التي یخرج
عن ان توکل له امانها الجم شروع و رخضی کاه باغی ز سر • نه از باره از
که نیست ناکره • و ضحت قضای سالیب استعار و مجاز • هیش پرواز ^{نیاز}
سوق و نیاز بسیار شک و بای کلکون (فا) • و رمیده شرح لوعه دوله
سخت لنگ فر فدع عنده عوی القول فی نکتة الهوی • فواحدة من لفاظ فی التبرطالع
و برضه بر آن که جه غایب مضه و ادهان معرفت لست • و افعی و ظاهر لست که

والتقوى على اوامر الله تعالى معاليه
والتقوى على اوامر الله تعالى معاليه
والتقوى على اوامر الله تعالى معاليه
والتقوى على اوامر الله تعالى معاليه
والتقوى على اوامر الله تعالى معاليه
والتقوى على اوامر الله تعالى معاليه
والتقوى على اوامر الله تعالى معاليه
والتقوى على اوامر الله تعالى معاليه
والتقوى على اوامر الله تعالى معاليه
والتقوى على اوامر الله تعالى معاليه

با وجه ظهور دایت فتح آیت خورشید نواز و بر روزگار رسیدان فکر و آزار
 کرو و نوبت و سیاه و شکوه عباسی موانع شب نادر را مجال و قوف و قرار نیست
بلیغ صف کشد ز ظلمت و لشکر کشد بخوم تنها بیتیغ صبح شود صفر آفتاب
 بنا برین اگر سوله حظوظ و کلام و بیرون و بایهام و مستحکام از نور و نورانی
 و کرم اندام مستور ماند باشد بکرم عجم و لطف جسیم معذور و ارند **بلیغ**
 برو از عالم حقیقت حال خود به بیاضا بغیر سویی یکبار اشارت های بهمان
 توفیق از آن کاه کوهر و لایت و کوکب و قری طریق هدایت آنست که هر غرر و سوله
 آن ذات عظیم و سوله بدست لستار حسن اعتقاد و ورشند معروف و بیاض
 فعله و نسکند و نقد حجت و اخصاص و ربوئه خلاص اخلاص بیاض ضاه و نسکند
بلیغ ضاه هر گشت نقد روان ز آتش ضاه باشد بنام عشق تو در مکان روان
 و بهت اکیر تا نایز خورشید تو بر برست قامت باطن و ظاهر این فتیر نصر و وفادارند
 و بصیرت خاطر پاک تعلقات عالم آن و خاک از آینه آله را که این و رویش و رویش
 بر نه ایند **بلیغ** بره ای رنگ ظلمت از آینه اولی کن بر تو مجال تو ماند خشن طلیح
 تا باشد که سفینه اعیان که در بحر جهان جهان جاریست عرق افواج امواج معلای
 نگر و و از عواصف و اجس و هوس و هوی بجهال طول امل و مینی که

سآوي الي جبل يعقوبي من المآ ^{را} بجبال طولاً ملو مني که سآوي الي جبل يعقوبي ^{لا}
 معنی نشود **بیتراي** و لار سپ فتنه بنیاد هستی بر کند • همه ترا دوست گشتیانه
 ز طوفان غم مخور • ز دیار برین رشته جان • بنار دل و لاله • و در محفل بیاده •
 نشوخت • و زبانه شمع جفا که عبارت از زبانست • و در مجلس بنیان بنو وخت •
بیتجه کویم حال دل با تو که میدانم که میدانی • که به باد می بینی و هم پیوسته معنویانی •
 هموار خاطر عطرش محلی جمال تو به و شهو به بال • و ذات ملکی صفاتش مطلع
 مهر سهر و جود • و حاشیه صغی ناصیه • و صدف صدفش بنی تو ای
 کرامت تو ای سچاهم فی وجوههم من اثر التمجید • بجز الموعود • بالتمام المحمود •

وله اریض الی خلیای مولانا

هر چند کلیم لسان که در جامع مدرو و جودان شا • رسول سلطان سیر رضاه لست •
 و بفال خوف و عیبتی فلم • ساکتی رحدون و قدم و سآیح بحار و جود و عدم •
 لیکن قدم هستی در ولای قدس شوق اعجاز تو ام • بسند حکم فاطمه علیک •
 ظالم و لکن لست • و صحن و کاس ترا کعبه عروج و اقتباس • و ظرف و طاس •
 اسایب تو رفیع و قیاس در پیش و فوف مواید شوق و اوام • همه چشم بر تو •
 و هم بام تنگ • و چون سهام یراع بنون بازوی طباع • بر اهداف اوصاف ^{الاشاع}

اینک از الطاهره
 در ملکوت کبریا
 از المولای فی صند مولانا

بنا برین شایسته از بلندی پرواز نوازی اقتراح در نشیب و فراز بنیاد و انبساط برید
 ملاقات مستر معازان آه جناب فضیلت بصلت له بسر خلعت نقایب مطرز
 بطراز صن ثنائیل صدر مصاف نثر و نظم مظهر انوار لیسرا کمال فهم
 له زاله فی تخیل المطالب عالما جازما و می و طلة شایطین به نشن فی لباسه نشن
 جازما بی عروض اعراسی و طروق خیال این و می میسر و مهتابا
 سله ی که نور محبت و و ولده از نور و سطور سوله تن مانند صفای هر اهرام
 از کرانه بیدای نیلگون سپهر ظاه و باهم با سار قبول فرایند این صحیفه
 الصفا از بند کبیر مرقوم رقم محبت و طه آمد حاکی از آنکه بعنایت الله تعالی و قدس
 بله و کنار که از ابتدا آید و این الی هذا الحین انوار هدایت ایمان در افکار و اطراف
 قبابه نبوه و طاکم این امکان که بسبب کثرت لسته و صفات قلاع و ستان بیست
 که ارتفاع و انتاع آه بیرون و هم و اندیشم است و وفور صنوف احوال و غور
 جمیع همراه جد الی له فی حقیقت و مستحار با عظمت فکر و آرزو درین وقت
 حکم اسیر است و اصناف و ارباع قلاع و بقاعی سخن لشکر خدمت تا بایر احمد
 الذي و نقنا لاعلاء اعلم الله و شرف بخاک جردنا بابر یزید جهاد و ترصیع
 جواهر الغر و واجها که بعد هذا الخفی مانند که مقتضی مقام آنست که آه بلبل بلاغت

بماند در سراب اعذار عازم و سقیه این دیار باشند و دست رجا حاکم که
 عروس نامول داند و نفقه آمال که در ورج خوانه بالی وارند بکه حصول موصول
 که اند و صورت هوا جس نفسانی که در مرآت مشاهد بعد مکلف
 محسوس نظر آید یعنی و اند که آن از وسوس نفسانی است نه از تقاضای
 خراین ربانی حدس طایر بهت نیز برادر و در و نفع یکدیگر و زبر برابر است
 و این سوله اعظم از تمام ربیع مکنون عالم با نوار کرم و آثار علویم مانند
 نوزد و در رشت و بجزر معروف و مشهور است و هموار عنایت افاضل
 زمان تصویب با جواب آن معطوف و اگر ارادت معاصرت مصمم باشد و ضمیمه
 مرادش بعود مراجعت حکم بعد از معنی یک لای انجمن بر ارضی نه ز و معنی الوط
 بسکج موقوف ضایع فرستاده آید که کوکب حصول مطالب از افعی حال انجمن در جسم عالم و خاص
 و بهینه اهل غنا و افاضی نمایند چون انوار کیاست عقل آن جناب در روزنه زیاده اهل انانیت و کجای صفای
 متواتر رسیده است یعنی بروقی مضمون مکتوب اتمام خواهند نمود و بهر خط خط اهل محبت مساحت
 بعد مسافت بدم حجت مساحت خواهند فرمود زبانی برین استماع و توالید در صفای کمال
 معجزانه بدعا غایب و بهر افعی نام روانه اند و حکم اهل محبت و التیام به تباری قلام در هر خط
 نکات هموار و اندک فصل مثال و در منازل حصول نازک و وجه مکرر اقبال در خوانه مکتوب بال و خط

مكتوبه كتيبه الى افضل المتقين من لانا محمد الوحي آجي اولام الله تعالى

بليت من هم كويهم وركا كبرياء حضرت: آفرين بر حضرت كنهم هم كويهم برزي:

شرفين نعم بته فقال ام من نعمت: اليك واهل التهدود وكنك والته مهر:

ورر غر مدت وثنائي ان حضرت اعلم كنه مخوفه فوسنه سینه جافه باوفاست از ان بليت:

رشته و استند عه اكرم بذر و محمد باي سيج و حضرت بليت نظم آزا و ابي وافي:

شرفا بليت كنه امر في مقامه من الحمد لله والذلي بن الطولي وله بليت الحمد لله للكمس مدته:

وإله الطينوا إله الذي فيك افضل واكر نعماني نهار فانه بالي از سوله عبي وركا و:

به الله و عودات وليفه وروافه ما بلك تيزك خالي نيزك جمال مدحه اذ باله فخر كمال:

بر صوته و صمغه فقال منقوش ما زف بها ناكه فربيعه را يشارا كنه حوراي ربا ضلله:

جانيت با و ساجه لهر اكل حوسني فبا منقوش ساجه با سدر نجاوز قدر للرح مني كانه:

يا صني ما يني عليه يان فاجوم بيا زبانه ازها من بيا فانه كونه ولسنه واز حرم:

لسماعه فاشي فانه جند شها فاورر عه بيا طامنه آيد حونه نيت و غر فو:

كبي از بانه مدحه انه بكه افتاد مخي برو عابود سيد عبي الله وعتت و مخترع هويت:

جاء المزيه كنه و و مدت اخضرت والا منقبت را يعني سلطانه اقاليم و جوه والي و:

مكرت و جوه آينه صورت كمال حرم و انبياه مدق اصاب بها نابت السلطانه طهار الله:

ما كتبت ايضا الى السلطنة
العاوول علال السلطنة
والخلافة و زكيز الكيلاني
هـ

شکر لاله بر لولکان مافاق سیمایه ^{بر} و المجد لفظ عرفنا منک صفا ^{عزاد} سحابی پنج عوارف و مظهر
مواهب و لطایف نفسی جلیق صلیف ^{بر} ممد و جهان عالم عدلی کسری ^{بر} مستید ارکان جهان رعیت
بر در ^{بر} یکتا یکتا بی خاصه کارست و برورگاه تو کارویگار یکتا یکتا بندگی و جاگری
لذتی لارضی حوافر لبیب جلالت بقیر اکلیل الفکر ^{بر} من نعالها و تائبی کسوف همه بالماله کبیر
بها الحجه من حاشیه لبز بالها ^{بر} ربک کاسرقت جباه النور المسکون بر سوم اذرام القابیه
و فصلت شفاء الملوک بتفسیر ترا بعبه باب ^{بر} اجد و قیه یبجاء الخواص من ضیاء ساقیه
جانبه و شفاء ضدها الوجه من سواد نقاط حکیمه و کتابه ^{بر} الی یوم البشار ^{بر} مؤید و منصور ^{بر}
کینه فطری و فاکه ظلم تو تم تحفه و ربایه از سطح لوح و انشای مطلقا محاسن و تصویر
شبه لفظی و ان جانسی و رایت و وجه امکان عین ^{بر} سوسم و لوضرت یابی سواک الهه ^{بر}
علی خاطر سوا قضیت یقینه ^{بر} مرا غنیت بران واده که هم از غیر بروزم ^{بر} ز غنقت انی
سازم خیالی ماسوا سوزم ^{بر} روابیع بدایع و عاوضت که لشعه جمال صورت آنه ^{بر} بوجع افتاق
و میرن و کشفه فلک است ^{بر} و باطل غنچ و آرزو ^{بر} و خلی ضاعت و نیاز ^{بر} مسجده جباه صنادید ملک
^{بر} یخاست ملک و یخاست جوهر شوق اصدف ^{بر} نیر بلی عشق درارشته جابه ما همدف
بر جناح طایر روح نیز بر که و تب و بعید وزیر و وزیر و نظر همیشی بر ابرست ^{بر} ابله و دل
میداده و چون تارک حیات بنای اخلاص و و و لخواهی آن خاندان منجی و مجاهدی است

و در راه ای صلی شکر صلوات آن دوستانه نه ناسی و نه ساسی امید که خیام لطفت
 آن حضرت بکار سدا و طناب عایج تجارب بر وفق ترام حتی القیام مستغنی باشد
 و آنچه نه که آینه دولت بصفتی متعین آنحضرت مجلی و مصقولست و نمون حصول مراد
 از شجره سبزه و صنی صفات آن ذات عدلت سمان مأمول بدرجند و **بیت**
 بخت نه درگاه تو یکدم شکبایی نگردد • فتنه را جز غصه عدل تو سودایی نگردد •
 بی چو از رای تو کافق از ورا آست • از افق خورشید قصد عالم آرای نگردد •
 طایر بیغون فال غرام نه جهان عالی منزلت و مقام است که بقصر اقلیم **و شکله**
 سلسله ارقام کلام • شکار افهام انام کرده • و همای همایون بال شوق بالی نهاده
 مواد اهل که بنا بخانه جاده و بار خانه و بان • سرفرو آرد • ملک عقیق بر روشن خیار
 در دیرستان بسط و تفریح طفلان و خوانند • و وهم و دورانیش بر مایند
 ضبط کم و بیش آن طفیلی خوان **سلسله** نور شوقست فیض هر ازلی • تو کنی زو با سوال بیان
 جهه جان بر خاک ضوع موضوع است • و رایت رجایست بشیر و بازوی تو مفرغ
 که چنانچه کوشش خاطر بخواه استماع آثار آنحضرت فیض نظام تو و شرفست **نیت کوش**
 حاشا بعد بر آب بر رویت جالی آه سرور مهر سلاطین بحر و بر مشرق کرده و **بیت**
 آنرا که بای خود نذر لاری طلب زدست • و آنکس که چشم داشت و ریری به باز رفت •

در تاریخ او ایداع رمضان. قلم تیز باده. کمر بیا به بیاض جاه مسعود و لسته.
کفایت صور احوال. بر بیش طاق رواق تعالی نکاشته که اینده معنوه آنکه چون
از درجه آفتاب به خارج صحاف رسیده که عرصه مملکت کوه و م و کوه جان قور قضا
اخذ اراده شهر یار جهان آمد **لیست** عمل از نشاط مرغه بجای بود ناکان.
کاخ و لم باز روی خوشی رسید. جاه نیز گفت شکر خدا را هزار بار.
کاخ از خدای خواسته بودم بن رسید. صا که دل مستهام شربت نوز مرام از
جام این کلام بکام جان کشید. و صدای شکر و سپاس از عند لبان که در می
جاده آستانه و اورد. هر یک از مجاوران زاویه ملکوت. و ناصیه جبروت بکوشش
شسته صبح سه جاذبه من افعی الداعطفا. یا فنی بشری لما املت قد و نعا.
عنایت عنایت بجای که. رقم مرله جناح بی وسیله سوال لای. بتم ارله تا و مکن
و ضیام اقبال. به اونا که اظهار اربتهالی. و اطباء باطنی مقال. و ساحت از لاله زار
بدست قدرت او مضروب. هیچ عجیب غریب نفوذ **لیست** ما بنویم و سوال ما بنویم.
لطف او ناکفته مای شوق. که بر آنیم بر آن نه زاست. ما کمان و تیر اندازش آمد
و به همه از بر تو خوشید بخش آمد. به همه خضوع و خلوص بنوینار و ضوع
مضوض **لیست** و صفوف و عا. و مصاف صفا و صفوف بصف کانهیم بنیل مرصوص

که فوایم سر بر صف آن نه بار خاتم امانت چون گوی ارض ثابت و راست باشد •
 و رایت فتح آیت آن ماکت مآب مانند علم و منجوق آفتاب عالی و شایخ **بیت**
 امین است که اثر این دعا و سوز • مآول و الی چشم خلائق شود چو روز •
 و آنچه از سوانح احوال این جا که از تنق سرباهه رجا و رعایت و جود ظهور یافت
 آنست که بتوفیق حضرت سوجه کل که لعه از سعه لطف منور سادگونی است
 و برکت پیشت آنست که پادشاه • ملک و ملت و سران احوال محرم قلعه سینه را کینه انگیزد •
 که عروج لوراک نظر بکند ضیاع بهم بر شرفان اوج آن عینی خیال لربت •
 و از نوکت دوست تیغ کو سارشی و صواب و لید آن شیر کار بر ذروه غرق و نور
 محضی بجای • بعد از نامل بسیار بطریق نهیر و افکار • و با شش بی شمار و هم
 و قوت و صلابت مرغان کار منفعی آمد **شعر** و من طلب الکلیا بآستیف والندی •
 و بالترای لم یجد علیه مآم **بیت** هر آنکس باشد سر ضل شاه • و لعل لایه و رای و کج و سپاه •
 نشاید بر او بر کسی نیست • بعد از نکلند او کس و دوست • و مقلوب مانی اسلام
 مانند گلستان مینافام • از انضاع قلعه بلند نام روشن و منور آمد **شعر**
 این طلب الی نیا لایم عیدها • سرور زین او کو صوره • و بعد از ان بنی قلعه
 و تنجیر قیام • رای و خشکی که هم یک سبب رفعت جلال و سعت ضلک • با جام و کام
 از مآلار مستند

طبرستانه و در مایه صوابست. و بوسیله علو قتل و مستحکام محل مشاغل و معال
 فلک ط و داجی و منجیق رعد کوه رشتی بکشد و نداده اسد و کله کنکله بر جمل
 و از تراکم و تصادم اشجار بیدار شود هم حصار قایم و مستوار است و کوه که فنی آنهاست
 در اندر و ده بیست غریب اما رعد و غبار غیا هب شب تاری می شود و طوطی و طاووس
 از مضائق طوطی ^{بدر خنده می کنند} آن از اسید عبور محروم و مایوس بودند با هتاه نام
 و اجتهال مالا کلام رقم تخیل آن بر منور خیز مسطور کرد و زاری آن و یار که تدف
 فقه کتار و اسب و زخمی غار بودند بشکوه کوه و کوه انوره و عهد مدینه
 اشجار و در و ج مشیده حصار آن مقدار اعتلا و اغترار و تیر و مستکبار اظهار می کرد
 که از ان شعار و نارسش له ف و کزای لبغی الدار غیر نا و یار بگوشتی بونی
 حصار و کبار می رسید و در سال نواز نه سپید چهار ابریک کی لشکر چه از ده
 رآی مذکور و چه از ده قنایه و افق رشت از انان و فکود و سران معنای لشکر
 و متولد و ستم داده بندر جهت سفر و یا بملامان و نهیل و ال ایای ایمان و علم
 افکار و کار و راه می شدند **میتیر** اگر به کنی هم تو کینر کنی نه چشم زمانه بخواند رست
 برایانها نفس بیزه هنوز بزدان اول سیاب اندرست و وجه کثرت رجالی
 و رفت اجال و جله من طباع و جله ل و قله آن کفار لعی منظور عین الیقینی آمد

اندر معنای کهن

از زمان و وقت
و همچنین از اوقات و تنوع

حققت در روشن گشت. اگر چه اقتضای در جمیع نواها عین سداست. اما تسهیل
صعاب امور و تذلیل رقابیل غرور و کسر و جز بار فاکماله و اصله ^{جمعیت} رجال.
و قلوب مستحال. بتحقیق و یقین محالست. زیرا که خوف و اندیشه سبب بیست و نهم
شکی رفعت کوه و اندو مرواه و روز مبداء و غارت رواه از ابداء. و لسطه
انتقال بخدای خاطر ضمیم است. و این معنی سبب اضیاب بلاغم. و موجب کتاب
سجده است. بنا برین بعد از رعایت معنای این کلمات له یقه. و صیانه فحواي این فقر
فایده. در تسبیح رجال جهاد. و مستیغای اخلاک اجناسه صیال. غایت جد و نهایت
اجتهاد غفوه. و مساکر و مغاوزه. تحفظ در زم را بیاری بقفظ و حرم بیوه. و مرغی
رجب الشریع. معذرت لک ظرف اثر را بجای عتصار در بضاعت شیرینی عت از فیکال
از اکل و نجسین و ازله اگر لک. و شیراه شول. و کوراه غولی. و مسال بیست
کلیه. که شجاعت سکه. یوم النقی الجمعان اند. الرسته لک. و بوابی جیوش. و ریاجوش
و فیکال رعد فوش. و غلامان ترک و جوش. و سراه با جوان و بوش را عینه و سینه
و قلب سخته آتش قتال و جدال. از اطراف و کثاف قلعه ماهاجی آسمان سال شش سال
و رسول سهام را با کلمات و لیدیر و بیغام تام و در پیش فرستاده آمد. و قطرات بیکانه
از نفس و کاف بر ساحت سینه آنه مفسدانه هضاه باراه و لسته که جیوه خاوه از بخار کاف

فانک من قلی کسان

و بدو آن قلعه و ده و ده غلام کی و کاغذی روله کن **تیر** ترک کاغذ که جانهاست
فاسق کناه تیر هر کوه **مهری** که آمد روله از کاه **مهر** و آمد یک از کاه
و بعاغه تیغ و بارقه سناه طوفان و ما از شایب قان و مسیر و وف و اعصاب
عبد اصنام عند السلام بنوعی جویا یافت که مظنه آن شد که **واقع** یارخی
ابلیس ^{و از این مکتب} و **یما** اقلی مشهور عیده اولی که **بصار** آید تا از طلوع کواکب عنایت برورد
و ظهور مواکب تحت آن شهر باز کا مکار قلعه ضعیف ماحال که اعظم قلع و جبال آن
مفسد به فعال بقو باعد و احدی **مست** و مجامد و حوز و شجر او **نشد**
تیر خیز نابر کلک آن فاش جاہ اف **کنیم** کی می نقش عجب که **کوشی** و کار ساخت
احمد نه جدا و اما آید **الف** سرانده عالم یونہ احد **و** جوہ قوت و سطوت
عاکر منصور ملووظ نظر را می معهور آمد و اکثر سواد ک **و** شیدان عاکر ش بدست
ایر جبال ماسور گشتند رای مدکور جبال عجز و اہتالی **بر** کوه بالی انداخت و ترک
لمستقله و مستقله را وسیله حصول آمال ساخته و نزد خود را با بعضی مردم خود
از قلعه کلید که محاربی قلعه ماحال است و مکن و مامن آن بد فعال و ستار و قبول کرد که
قلعه مذکور را که بیان ارتقاء و اتاعی بوانت یراع و معونت طبایع موسوم بہت
استاعی است تسلیم نماید **تیر** میرسد و رکوشی ہوئی از راه جانش صد نوید

در بیان
نعمت

نعمت
در بیان

هرگز از نور دولت روی بخت اندسید. و چون استغای لولای اهل جلال و کرامت
بله و بی باری که مبدأ و معاد کفر و فسارست تظلم و کفر و غرور و غیبت و استغفار
ملوک و اکترا مان و لاف و اغ و بندگی و خدمت بر صبی جانان و ولایت اسلام
آن قدر فریاد که بغیر از این آن لایم کافی باشد. ^{که در بعضی} بقول که بعد و بعد از آن و تلک
اطراف و اصحاب و شکست و اختیار جوانان آن از بحر و بر و ربط و ربط و ولایت و ضبط
و صیانت جوانان و جهات و حفظ و رعایت جمیع مهمات مردم کاروان کافی و عالی و مستقر
غیر جانی و سران باشکوه و وقار و عساکر که از غرور و آرمین ساخت بر بسایر استغفار
به توقف و اعمال عیان و غیبت لشکر اسلام ^{نصرت} و عجز که کوه استوار و بی باری است
معطوف و مستند و همگی خاطر و جلای باطن و ظاهر و بر فتح آن محل معروف و از طرف و بر
صد و بیست چهار سال پیش از ^{که در بعضی} عساکر در با شکوه و ستاره و کمرین و خلافت
بابا و فیض و صمیم که شیره عرب و براه عجم اند بطرف جزیره مذکور که بتوانوا صیاض
و اشجار و تنگتر غیاض و انهار و اصفان و انواع از ناز آینه جمال آثار جنات بحری من
تختها نه است ^{و ما} و ما علی ارض بحری کانه. ^{صفا} و بی تردستی که جز اول
کان بر من شد البری صفت و قید آب و آینه و سکال. و در خوشی و از است خدای
تمام هند و بلخ و بلخ و اصف و بهر از عدد و بند و رستم ماه شعبان



مسخر که شبان نشاء آمد الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 و تا بنذر سنوز مضار مرا که کمر منور خسته عن قرب بطریق سهر محمد آگاه غایت ملاحت
 هرست و سبب توقف و زنده عبد الله از شرف ملازمت و کجاء آسمان جاه و رین سالی بود که
 جود بوفیق می فرمودی المني صور لطيف زین و زین بدست مشاطه اتفاق حسن در آینه
 حال سلطان حسن بیک منظور گشت و بر منشور عروالت و افر صولت طوایف نصیر
 و زید ان من علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم ائمه و جعلهم الوارثین
 منظور و نظر عقد و فریبی جان مستحق و مدد و غم که درین آیه مرآت و منافع
 بار سالی هدایا و رسل از خار موافق پاک کرد آند و در سالی آینه و زنده عبد الله بطریق
 حسن چنانکه از نظا و اهل ظلم و فتن محو و کس باشد و نوع و کس خدمت جلوه کز آینه
 ناموس غایب و سالی شود و جود موافق عزیمت و زنده بندگی شعار از جوکات و نظا
 کو اکی بسیار است و قول و جانش بدل و جان ستم ابراک شرف خدمت آه فلک آینه
 لا یجمع و رعد آه این و بیت را بلسان حال و قالی گویا در است **و** احوال و رین و جوی
 الهوتی و نهتری و فیری مثل سحر الکوکب فالعقد نحو المشرق و نهتری و آل بر
 رای العین نحو الملوب و بنا برین و رین سالی حوقوف و رشت و بهی سحر و اجهناک
 بر استقامت حال غر و و جهاک گاشت و نهتری که نظر تربیت بر طبق شغف آه فاند
 و نهتری

سأطالع بند زلفه که آند و چون بپوآن نهال چی آمال از نظر مرآه خاندان
مرحمت و افضال برومند و سیر آن بقی است بنا برین توفیق و ترصد است که این

بنده بر صغیر را در اتمام مهام چهار بهجت عالی منزلت امداد نمایند **بیت**
تویی که شاد بدی باقی با قول و کفایت **بیت** بوی خوشی ازین بهار است **بیت** زیارت
وستان آواز آید با خط طاک القاط و صریر آید صد آید فان آن علی طابع

بیت و مردم جوان و ابله ط از آید اوب و اصفای تیر و نهال **بیت** آید
تا آب زلفی مملکت و آینه عدل از که سپاه و عدم تیغ و مصفا
با اینک نیست تر آید و تصور در ناصیه این فکر این سیم

بیت که کتب و غیرت مولانا بعد از این الجانی ستم الله

نه در حرف کبیر غم است آید نه فاق و نویسد حدیث خراف

قلم را لب و نوزبان و درین که از آنست که گوید سخن

هر چند که سر آید شمول حرف و خط جهان و جوهر است و ازین

کثرت و عدوت تا فلاح قاف و همت و قدم بر قدم شرح لسان و قلم

لیکن قدرت را چندی و خوف از قلام در پیوست قضای شوق و غم

چون جهان جهان جهان در معار که و مصاف شمعان بخور و تصور

شوق گوید

[illegible]

موانع

غیاثی جنب. حواریو غالبی نیر. وصال جمال آن قبله سکان. ز آویز غزل
 و کعبه قافلہ طلب نجات و خلاص. فہرست کتاب کمال و جود انسانہ عینہ
 و شہود. کچھ رکنوز عالم اہری و وارہری. مجلی جمال سعارت سیکر سہری
 جو لم اچو غایت فاکری مینک فی صفیہ. لالا و تہرت ہدا مآلایہ لائری
 لائری بطوف حو کعبہ قبلتہ. ملائکہ رکاکل المعارف. و تلتقط من نقاط
 یدربوہ طیور ضو اطرک عارف. رب کما نورت عین بآلنا. لمورہ اقلانہ
 و کما صلاہ مقالہ شرف انسانہ عیوننا. باجتنای و رہ لآل مالہ
 ضوہ جمالہ. در ارب مدت نصیب و تمت این کوفہ. ینار فوق کعبہ
 آف این تین شبہ بیانیہ نایر. دروہ مار آنفی بویت روزانہ لایر
 لائری نجات من از غلبہ لایر وری. روز آف نظرم بر رخ جانانہ لایر
 اللہ تبارک و تعالیٰ عینی بقلایہ القول. و شرف مآلہ عینہ
 کرامہ کفصول المافول. مخلص معقید و فی الولیہ صافی لا اعتقاد کہ برید
 قولش و زلال و و ناک و صفو و مہبوط. رجاء و قنوط مایم
 ضیو کشت. و دل و جاہ با و کشت. از دست ساقی لغایہ
 بشکر لایر اللہ تعالیٰ آن یوسف لقای فہرست و بہر خوش

نورانی و در رشته به جا که **بیدار** آمدن کتابک و امام لغد بردار. جلیا الی
 طرق الهیست خوشتر آید. و یزدی معایه ام بدو رغیایب. توفیق مابین
 لافضلالة والهدی. و کوهی شب چو آینه عیارت و مضمونش شمع صومعه
 و کس عروقه و بیرون. و و یازد ظلمت بموهم حول خوفن **امید بلیت**
 نوری لذروزه اقبال و اقبال و آ که از از خانه به دل شد طرب ابار و آ
 ظلمت آبار و لم کشت چنان نور آنی. کافتاب فلکی خوشتر از یار و آ
 اما چهره خانه سوخته دل. و در صفت خانه آ به طر طالب جمال از صابر کمال است
 که بقدم سعادت مسکن او از حسیض کثرت و وسوسه کس. بذرو و فلک
 و همت و کستیناس رسد. چگونه چو آرت فایده او. بذلال عبارت لیس
 رایت. و سلسال استعارات شایسته تعلیل خوانند **خیر بلیت** عملی و بین
 همت بدو و کتاب نیست. و آنها که خوانند ایم همه در حساب نیست
 که در غناه صفت چنان که گرفتار نیست. همی که پای رحلت او در حساب نیست
 و اگر چه شدت و آرزوهای شربت وصال از عالمی بجز آق چنانچه مالا مال
 میسازند. و ساقی رویه و مرغوب و صبوح و دایه او را به باقی آید
 تصور و اقرار به بیایی نمی چشاند. اما چه سود که در ازم نشود و خیال

ایراد بقاعده
مستند

از لآل فخر و ملال فی زمانه **کرم** شتافته بین ضیال ارجت فخر قاک
و بین ماکافه حبب القصب معتنقا **اره** الخيال ولو یعطی لصاحبه
روحاً من ارجت لکن این ماعشقا **بلید** نکند کرم فاکرت آتش
نشانند ضیال آب عطش **لنکه** هرگز نخورد او من ناب **نشد**
از ضیال شراب **و** لکنن قدریست که این فخر **بدرست** انشا و اضراء
و انسطکال ابوهریر الخاس و ویر آراء **صدر آراء** از فوات ملکی قلماء میسر
با سید **لنکه** بر مقتضی فواید عمر و آری **فن** قوای باب کریم فیه **شایر** که سدر
قبول ملتق و مأمول **از** روزنه آه **صدر** مبراهه با معیه
ظاهر مسوء آید **و** مهر لوفیج ملاقات آن چشمه حیات **از** اوق
قبران عروض فوات طلوع **منا** **بلید** ای زلال جفر پیش فیه **نوش** و بلبل
و حتی کن برور هر غصه **و** عویر **تا** و تالو و ز کلال مولد اعذار
از غیایب بطور کتاب لآله میفمائند **و** هر شیر اقدار جفا **از** مظلوم
آفتاء طالبه میگویند **بلید** مدوی که بحر آبی ننگین آتش طور
جائز بین شمع لوی این چه کنیم **اما** چهره الحاق **سؤال** **استار** حصول
آمال است **و** منو **مار** **بلید** **طالع** **و** عدم اظهار نعمت رب **از** **بلید** **لنکه**

و مقلناة

و تملک آن فاش شد و نگین عین بحال. لاجرم بمنور عین قول آمد و از
 در راه انتظار در جزا گشت و دست رجا و توکل و طلقه و تفرقه و تبت
 ب یاد استوار **بیت** از ثبات خودم این نکته خوش آمد که ز صدق
 هر کوی تو از پای طلبشستم. اگر هرین عین از غایت سحر و تبت و نهایت کمالی در وقت
 که ملال برو مال ابراهیم و افضال از جهان سالیگاه مفاوز وصال پاک کنند
 و عنایت کنند و عنایت بصوب این طرف معطوف فرمایند و از اینجا آفاق
 عشق مناجات شود بضاعت بکثرت آید از اتم شرقها الله تعالی تو بخت
بیت از آن طرف نپذیرد کمال تو نقصان. و زین طرف شرق و زکات کمال
 و این طریق محو میقتضی آنست که از قبل قلوب بستن سنیه کعبه معطر
 و احسان شود و شقایق روانه شود فکاهه آتش بحر آه طالع **بیت**
 که می گشت و صد عیده رویت مآرا. هر از بحر کافیه هماندم
 لغرض لازم حال آیلان. از طهارت و قصور گشت و ابرار از ضعف
 و فتور و منتفی غنای اغنیاء از مآول و قبولی **بیت**
 و دست آچونیت عنایت لرلوتی. بگذشتیم تا گرم او چه میکنند
 و یار موقوف ضمیمه نور میرود که درین سال مملکتی فال پنج قصار
 حصین کتاب یکم که

غارتگر مسکنه

نهبان اموال تجار و سفاک همای و آفرانه بکار بومند و تخریب
عسولای محال بتبدیل رتقاء بصال و ظلامت بهشت بخیال و از بسام
رجال روز قبال در نظر عقار محض محال می شود و رازی بد فرجام که
حاکم از بصال و آجام از نکات مال و آرام و نوافرت کر تمام تا به خود
بسر بر فتن و شروری نهال و در هر سال موزنه پیسید هر باز
کو موثر بار سیر از بناگر سنگین در نیمه دیار و هر که به بند
میفرستاد بعون توفیق حضرت عزت علت قدر و جلالت و عین
ممت لکیم تاثیر آه خورشید منزلت در سخن آماه همی بهی قبض
نکات ظنون از اسلام آمد و تمام استعفاء و ارباب از زور و قوای
و قلاء در حوزة ترقی ملل که در هر سال و حاله الهی در جزایر فطایح
بند عظیم و از اوطان بجا که است و باقیات تمام تجار و بستانهای
سفر بهرینیا و بچار و نیکوترین از آید و یار و بوفور از بار و نوار
عائیان تا فکاه و در و بحدوف و والوف عیوه و از کم بنجرات
صورت روضه جفا و عوض کوثر مسخر عا که نصرت از کشت و کنایس
و تو و سوار و معابد معاندانه کتاب و سنت اجماع هر آرس علماء کرام
و اجماع

و ساجده جابه اهدا سلام آمد و مکان و مقامی که لرزه آه ظهور
 اعلام سلام الی هذا الحال خوار و خضوع لایطین تا مدار و لمعا شیون
 حواقین فووی لاقتد آری آه کن و ما معز آن ناکه دیده بود و بیهوش
 عمت بالکثافه هم شمت بیهوش و کوه صورت تسخیر انزل
 در آینه ضمیر نذر مکن و محار صدایا و مقرر و وطن فضلا و علمایا
 الحمر الله علی هذا التوفیق و اسد مداریه طریق التحقیق القصة
 تمام سبب نیر هماغه و روف و آه مقرر است و بجهت عنایت حضرت
 متعال و وصول و جوه و آه و عزانه و فولد میسر بیایه یا نکهت
 زار لطف تو بود ز تاب مهر رخت بهیو سیو تمام غامه آتای جمال حراة
 از آیه غایت افکار و آرا باصی بحر و عین بحر است و فو من جابه
 حکایت و مروض با فتنه عیش جاوید نیا بد که وصال تو نیا
 نقش امید نیند که حال تو نذر زبات برین سمنه قصب که کوب
 بیایه اهدا لب است و در سیرانه بیایه حال دول سوز آه ند و اندر
 زیر که تیر نی بر اقلام از کمال و فکیر کلام بر اهدا فانی و فانی
 ناز غوی و او را غیتولنر آساید بنا برین ز اهدا مقال از کماة مقتضی حال

در خفافته و از سر صدق امان و صفای دل و لهانه بدجای انصاف
 ایام مجاز به وفافته از هر **بیت** بستری که مادر آبلرز آه نیست
 نگرین از آه نکتہ اکاه نیست که مادر آنصیب عاز فزونی و
 رکن کسور با صاعه او بسویم و لش را تو سر و فر آر
 غناش بدین صبر معطوف **رولار** **اینگ**
 هر مانه داریم که بیا جبهه قضبت یک روح زاده گرفته زیارت
 است و روشن هر کرا دل منظر است کین فقاذه ای سوری هم زانه سرت
 شعله زبانه زبانه ایما بچون از شعور شنه بجا و لکن فضا نیست
 و ناله و افغان بی انتهای امان از نفس سوزان دل و لهانه
 آما به تلوز کر که مهر یوسف حقیقت شوق و غرام بنشین بخل ایام و کلام
 و نور آرم معذوق الفاظ کلام در حیطه ملک زبانه و اطلال غمی آید
 و انصاف بصر آرم التیاء از دست ساقی طباء و صراحی بر آید در جام فعال
 مرسوم بسمت امتیاء یعنی اند **بیت** نه **فای** شوق دل در حرف کهن
 نه بحر لا مغان در ظرف کهن در شوق و روضه قمارت مطابقت
 حال چنان خود که اینجا فضا بد و شما آید آید محاوره ایضا مطلع انوار

در خفافته و از سر صدق امان و صفای دل و لهانه بدجای انصاف
 ایام مجاز به وفافته از هر بیت بستری که مادر آبلرز آه نیست
 نگرین از آه نکتہ اکاه نیست که مادر آنصیب عاز فزونی و
 رکن کسور با صاعه او بسویم و لش را تو سر و فر آر
 غناش بدین صبر معطوف رولار اینگ
 هر مانه داریم که بیا جبهه قضبت یک روح زاده گرفته زیارت
 است و روشن هر کرا دل منظر است کین فقاذه ای سوری هم زانه سرت
 شعله زبانه زبانه ایما بچون از شعور شنه بجا و لکن فضا نیست
 و ناله و افغان بی انتهای امان از نفس سوزان دل و لهانه
 آما به تلوز کر که مهر یوسف حقیقت شوق و غرام بنشین بخل ایام و کلام
 و نور آرم معذوق الفاظ کلام در حیطه ملک زبانه و اطلال غمی آید
 و انصاف بصر آرم التیاء از دست ساقی طباء و صراحی بر آید در جام فعال
 مرسوم بسمت امتیاء یعنی اند بیت نه فای شوق دل در حرف کهن
 نه بحر لا مغان در ظرف کهن در شوق و روضه قمارت مطابقت
 حال چنان خود که اینجا فضا بد و شما آید آید محاوره ایضا مطلع انوار

فوار کسبی منبع سر آر عواید و مبین مظهر کمال مفهوم توفیق منظر جمال
 در آری تحقیق لازالت کشفه نصیر فی مساکر المرام زلیله لهو القصور
 و وسوس الاوتام و کواکب الماریونی الایمان طالع کفر الصبح
 من افق الظلام بر سبک تنجالی بی توقف و اقبال کشت ایمان عین دل
 مجنا بنسیم وصال منور سازند و طریق سخن این دیار از خار اخلاص
 برده زیند و ملاقات فیض سمات صوری بجای جمال عالم حضور و آشنی
 و اگر تعلق خاطر فیض مظاهر با افادت علم ظاهریست الحمد لله که فیض لایط
 و علامت یس با سدا جمیع لیرست و هست موانع از رفوای لبتفاه
 بالکیم منقطع و بی از عوالی قایل مدو و الهه افاضه از انوار
 و ضیاء طالع کسب فضایل و هر چه از سوا رخ فطایر قلبی و لوازم
 سر آری و مبین لیرست بغیر نور انوار صفاء و حصول غلاة و قاء و تخلیه
 خاطر از حظور آسوی موقوف بهیشتی از لیرن نهی و طیران و زین فقیه
 در عوای این طوف لیرست و چشم دل مستدام منظر حرف آری این عواید
بیت و هم درین تابو زخمت تا غایت و انهدین ماسخ و زانو اگر نیست
 بسته و آه بلا با جو و غمشیشی طایر سدره اگر طلبش طایر نیست

زیارت برین سرانفاسی هر مسالک القاس روانست
 ونقش ایهام لستعانت بر صفی عبارت نفکانت و هیز از مکتوب
 لستعانت مکتوب که عیب کتب بریه لستعانت ان مؤثر باز آید
 اعجاز بود و کلام کلام سخن نظامش عالی بطراز امتیاز هر زمانه
 بنیاد حضرت صفای در رشته اعتدال زمانه لای فتوحات متوالی
 مستطیع بود و اصل شد و هلام افرا از جام حسی افتاد آه بند آید
 کانه ز آویخته و وروا نازل آمد و چنین متضمن اخبار لامتی آه و
 جمیع صفات بود انشا سرور از شاف آید طور در نظر حاکم حاضر بود
 و همین چنین است که بهمت مردم صافی طبایع مقتضی اقدار اجبار اوضاع است
 و خلوه کوه و ماضی و بحر محیط ربو ممکن در نظر و آفتاب سرار بود
 و ممکن قطره صغیر و وقت دوه بیناید زیارت برین برید تیرنگ فای
 در سیرین ناکیزند و انید و کبوتر مرغ لسانه در فضایی بیاض پیرانید
 هموار بقدم ملت بر مدار زده و سورتیت راقی بال و قوافل جمیع
 مأمول را در نور و احاطه حصول نلایقی **نیمه مکتوب کتب الی مولانا ظلیل**
 لازل فی جزیدوم و رفیع • یاتر منها منقلب العلیای • اموال و کجاشاق

صالحه مسکنه

اول وایه

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 اللهم صل علی محمد و آل محمد
 و اعزهم فی الدنیا و الآخرة
 آمین

و له و بانه • نه چنانه ملاطمت لکست • از کثرت جوش و غش و شش لجه آه •
 جوارش منشآت توفیق عجت • بسو لربط و بیاة نو اندر سید و باطایه
 فکر و خیال • بجایین لست لال و اضمیال • بر کنایه و و • قلا و فکر و تفاء
 زمانه ات آه نو اندر سید • و هجوم کشفال • و نجوم افکار بل از آن
 ازو منکر صفوف و عبارات و مستعارات • پیرامن صفاف و صاف
 توانند گوید • توقع که در رعیدات • در سکر و علوت القابرات منتظم
 و بر طبق ضرور و وجبات موضوع و کشته • در آن مقام شریف و لاکش
 پیش پیرایان بارگاه از آن معروض و آنقدر ناهنکه • در آن به قبول
 که نکات و خایر بجا و اعیانت • عید • و حسن مدت حیات آه • از قله
 وسعت و وسعت میسر که که سول کفار و تمام بنا و فلیبا • توفیق
 حضرت که کار • در حق تنجیز و اقتدار • در آورده شود • و نیز و سلیه
 جلیله مجوق علم توکب عینی • بر فی حیوق رسد • و فی و بار کنار
 نا بکار که اکثر ایشاه قاصد و ^{قاصد} و اموال مسافره آه بخارند برست این
 خانه آه عشق و عمارت و عمارت • سر و قدر تواری • و لید و نهار که
 اللهم نیز صیه و عسائی • بنوة القبول • و شرف لکس رفائی • بطراز حصول

جواب گفتار بزرگوار حضرت امام رضا علیه السلام

و دیگر بطریق دیگر فضائل **بانی** مستطوره بود **درین** قوت رفته **نوشته** اگر آنوقت
بعد از مطالعه **ان** بطریق **که** سلام خوانند برسانند **و** بوقایع احوال
از مضمون مکتوب معلومست **مختار** بتاکر آنند **مور** از اتصال لام
زمانه **مستند** **و** تراکم **مور** مضمون **مستند** **مور** با اتصال ماکتفون
و **این** کتاب بلاغت **مور** که **آینه** **چهار** **مور** **مستند**
فصل بود از آن مطالعه **آینه** **مور** **مستند** **مور** **مستند**
آینه **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند**
لازال **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند**
زمانه **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند**
مضمون بود **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند**
مور **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند**
و شک ظواهر و صاف **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند**
با ناز **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند**
آید **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند**
مور **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند** **مور** **مستند**

مستند

محب نمر و اختر آر. و خوت و سکنبار رایج سکنسیر بواسطه رتقا و جلی
ولاتاء چمنس و لشکر انبوه و موافقت سران گروه معاینه کرد
محقق و روشن گشت حصول و آرم فوج این مقام موقوف با بیتام عام و مال
جرات و اجدر ابرست. و وراثت که فتح این جبال قلع و فتح این بر فعل
جوجا آرت بال. و از فاکر مال. و اصفی آرت جبال ابرست و توفیق و اجتهاد
و اعیذ غیرت غر و و جهار. از موی و موی سر آه تا و سر محض محال. بنابرین
هر ایشار و رم و وینار. و سکنسیر قلع و سران نابکار را نیز. رفوت و اقدار
چنانچه ایت اظهار آید که. قلع و زنگنه و ساعه و اید. بی مشقت و مجاهد
نصرف آید و سکنسیر و من طلب لعلیاء با السیف و اندی. و با آرای
لم یبعد علیهم الامر **بدر** که سکنسیر و اید. بگو باید و رای و کج و سبانه.
و فتح این مقام نمایان مستلزم وراثت طوق کوه و مافوق و مقتضی و تحسین
سران لشکر از مافوق گشت. و جوجا قلع و زنگنه است از وراثت لورال
حصول مقصود قانیر بود. و جوجا بنایه فتح با ساعه قلع و زنگنه حصول آید
سوانح فاطم. و لورال ال نه که غایب و اید. شولید نذر انکه قلع و سکنسیر
مانول بل بند و است. و درین وقت و غیره که محو و رای و بنابر بند است.

وَفَرَطَ رَاوَتَ وَلَطَكْتَنَ نَقِيرَ وَنَبْرَ • وَبَنَّا كَلِمَ شَجَارَ نَارَ جَبَابَ وَبِسَارَ •
 وَتَكَثَّرَ عَيُونَهُ وَانْهَارَ عَارِي • وَتَوَافَوْا فِي شَاكِرَ وَتَبَوَّلُوا وَسَرَا قَارِي •
 غَوَّوْا رَحْسَارَ جَنَاتِ بَحْرِي كَمَتَ • مَسْخَرَتَا كَظْفَرَا ثَرَا شَرِي كَمَتَ •
 وَلِسْمِ رَاةَ وَكُشُورَاةَ • عَمْرُ جَوْنَرُ • فَذَكَرَ مَسْخَرَتَا كَظْفَرَا ثَرَا شَرِي كَمَتَ •
 وَحَالَتْ تَحْرِيرَ زَبَالَايَ كَوَقْلُوهُ زَنْكِينَتِي • وَكَهْمُ مَقْدَرِ جَهَارِي • وَفِي سَخِي
 رَاهُ تَاكُو • مَالِكَمَتَ • وَبَعْضِي زَمَقْدَاةَ وَكَانَتْ كَبَكْرَتَ بِيَاةَ وَهَالِ آهَامَ ^{يَنْفَعُ} •
 نَزْهَ عَزَائِنِ مَذْكَورَاةَ • وَبَعْضُ بَسْعَتِ آهَامَ وَرَفَعَتَا كَامَ كَلَاهُ غُورَا •
 يَنِي مَقْوَرَاةَ شُرُورَاةَ • وَغَنُوبَ بَعِيَاةَ فَالِقَا مَهِيَاةَ • فِي مَاقَ وَفَدَ •
 لَوْضَ وَجَهَابَاةَ رَا بِيَاةَ فَنَاءَاةَ • وَفَوَاسِدَ • وَرَا بِيَاةَ لَوْضَ اَعْمَالِ نَوَائِدَ •
 وَازْكَاهَ • يَمْنَعَتَا • مَكَانَ مَقْصُورَاةَ • وَرَحْمَتَ • وَجَهَابَاةَ قَائِمَ وَآنَدَ • زَبَالَاةَ •
 عَوَسَ مَوَاحِشَ أَطَافَ اَقْلَامَ • وَحَدَّ كَلَامَ • وَهَلَّى لِسْتَعَارَ • وَهَلَامَ جَلُوعَ •
 نَدَلَا • مَمْلُوءَاةَ • وَجَهَابَاةَ اَهْ فَرَاتَ مَحْسَنَ مَنَافَاةَ • وَرَغْوَاةَ • وَفَوَاسِدَ •
 مَوْصُولَاةَ • بَارَا • اَمِينَاةَ • مَكْتُوبَاةَ • **الِدَلِيلُ الْيُونَنِي** • شَوْلَاةَ • مَوْصُولَاةَ •
 اَزْكَاهَ • عَالِيَاةَ • رَا سَتَكَمَ • جَوَابَاةَ • قَائِمَ • تَوَفِيقَ • كَمَالَاةَ • اَقْلَامَ • بَرَفُوقَ • وَنَامَ • اَهْ • تَوَكُّفَ •
 وَرَاوَقَ • رَوَاةَ • هَوَاةَ • اَقْبَالَاةَ • اَزْكَاهَ • بَلَدَاةَ • طَايَرَاةَ • هَوَاةَ • مَوْصُولَاةَ • بَرَا • اَهْ •

بَالُوْفَاةَ اَوَاةَ النَّفَاةَ
 اَبَاةَ مَاسْطَرَاةَ
 حَقَرَاةَ كَبِيرَاةَ اَلِيَاةَ اَلْمُطَبِّ

و اما که پیر آهسته حرقات زده نوازند بر بدن **بیمیه** تمام شدی بر عالتی موسیقی می آید
 که نتواند بر جفاة طوریکه شرف بی محنت و آلا و هر که در وصف تحصیل کمال و ابرار
 باید که حروف مقطعه **سغی** لوله بالشی خطوط بحام نقب و منقوط از سناة
 و شاق طلب کمال **سغی** فکر فی فی الحوب فوق حبیبیه من التنبط کماله **بیمیه**
 تالار و کتابخانه ای و وف بجای و تربی مناقب کمال و اجداد نوازند خوانند و ملک
 صحت و نایب صفایه خاطر عقل بنام او شایر اند **بیمیه** می آید پذیر غلامی علم پذیر
 کین علی **بیمیه** و نتواند که بد روز و آه بی عقد و مدت و وسال
 تمام هنوز کافی با حیاتم رسانید و درین وقت محضه کثرتی که فی شاقه کثرت
 آه بعد از مدت و و ماه کمال است و حجابش از آه بعضی فاضل و از این کاه
 جفاة محقق گشته که آه غافل و اولید **بیمیه** نغم نطق و کس در زمین و آه است
 و لایالی محنت بر حال معلوم اصالت و موت فی و هشت **بیمیه** و هشت کاهل هر که کند
 هر و آهش و روزی را ببندد تا آه نیا بشنخ کار فریبش نخ نوازند و کسی از پیش
 جمل و رخم غیرت از لوله خاطر با بانی گشته است و نهالی اما که نغم
 شقا و ضلالت است و هر چن بالی او رسته یقین و اند که بخلاف فاضل و نایب محبت
 و ترانه که نور و زنده و صغیر و روم بود **بیمیه** فصول و یاس منقوط و اول **بیمیه**

ای و ابرار پیش و نطق لغش ممکنه

مکتبہ اسلامیہ

مختصه مستنه
مخنی که در ولای تو کشیدیم خاک فریاد بر روی که در هوا توختیم خام سر اگر بفرستی
اعلام اهتمام بر او و عیون برسد آفاق میدان زمانه عقوب
خوارید بود و بدست جلال و اسباب شافع شجاعت اقبال خویش از شیر
و میدان در و بر باد کشید انگیزش بر آه انتظار و کوشش امید و طلب
انبار که بعد از این از اسب صاخر و ولایت چه سموه می شود و از قلم خلاص
محبت توام چه رفو میگرد و میباید که خوار از بند لغو رهو و ارماند
و ملاحظه پیری این جا میگرد که حکیم و لایق وقت نیست و بر این اندر بلبل
هر چه در دنیا چنانکه است آه بود بی کاف راه و صلات آه بود انگیزش
سود آری تو گشت و آه بین کاه نقد خردی تو گشت و آه نیست
و آه ایضا کواکب و آه سر لاله و شب زنگی بلب هر آه طالع کاه بود بند
و آه محبت و صفار با تار انوار و آه حین و فوج از طو صفت
و فصوص طویت انجذاب که میبوی و صورت آه محض پاک طیف و حسرت
بر بر می نمود میباید که در خا ط منور معین و مصور و از نگر که اگر کسی معاو
ملوک این مملکت اعتماد کند و بر موت و فوت و فراقین این و آه
بیتار جوید شجاعت رخش و با کوثر و آه نر بند صد و از نهال آه آه

مولانا ابی سعید رضی اللہ عنہ
جواب علیہ کتابہ فی الحضرة المولی الفاضل

بغیر از ویوں

بغیر از مبعوث نذر آن ملامت برهنه نمایند. و اگر کسی خواست که از او آسانی آید
 بقوت بازوی خود. سهامی و اهتمام را. بحدف حصول او تمام و اگر بخواهد
 و دوست تمت و قدرت هر کوه نو و کس حصول نام و ناموس ظاهر سازد.
 یتین است که صورتین معنی در و آینه و وجه خارجی و قبی منظور
 از کسی از خزانہ عوام با موال و افعی و پانچا نامه ابد له نمایند و یا اورا
 آه مقدار و اکت و مکت و آه باشند که. مانی هر محل بهای بند و ارفا
 قائم تواند گوشت و هر دو نسبت این محبت منتفیست بلکه عدله و کاه اده
 در قدر یک مقتضی زناه منطقی و آه صبا را محقق است که شکو زمین کوکی
 بجناب و کومت و عبور لشکر نصرت نماید. بغیر از قطع اشجار و تسویه
 جبال و در نظر حقد محض حال است. و در تمام بانی خودی با وجه حرم
 لشکر حضور یک میل و یک تیش و یک تین عین ضیال و چون حال برین قرار است
 اختام انام در طریق انام جهات بقوت و قدرت اقدام اهتمام بگونه اقدام
 نماید. و کلباس فاک و تدبیر. فی تار بود. لشکر کثیر و سوزن صرف و سبانه
 مال کثیر. بر تاسر حصول مقصود و حذر و حذر آید و تفصیل شایع و میا و مده
 بیان و سوار که درین وقت بطریق ضرورت و نظر از سمت اظهار باز یافته است

[illegible]

لبنج

صوب نای سر آمد سیمای که این محبتش آریط • ولعازم غم تیغ را
 بند ز فاکر فویش و دول محمود ریش تحفظ مینمایم • و هر چه اولاد این
 جنان قبال صحرای قبل دور میرارد • و آنچه لبتی قوغد بود
 بمآه طریح و در صفی تحفه خاطر سوم • و بغایتی نایز انیس • افسان
 فتح کهنه که محضی دین • وینه دین است • عنقوبت میر کرد • اگر
 کار جسد موقوف بکینه واسطه بکین • و بقوت بهلا و قنای فتح طلاء
 جبال • و نیز بحال • اما همی منت ب تیر فتح اه ضروری و ازین و جللی
 خاطر • و حصول این مآل معطوف • و از تکان زلفا • و تو آفرین
 محال ببط قنای • و شرح کیفیت طایفه • بکرم معذور و ازین
 و بکینونی بعد ازین از موضوع بر توی ارسال میرود • محمول و آنست
 معیه و کثیف رحمت محمدی محفوظ باک • و ازین نهایت خاطر خط وافی
 محظوظ آمیز بامین • **و این را** اشکو الیک شتیا گاست شکان
 مبنی و ابرری ارتیا گانت تعرفه • لا اوحش الله من لا اری حدر
 من الانام اولا غاب خلفه **بیت** ناکه ایش شوق و روزه هم طاهر
 مکر ز نوک قلم و ووه رفقه برینست • نمکنم سخن ازین و گاه تویر

در محبتش آریط
 و هر چه اولاد این
 و آنچه لبتی قوغد بود
 بمآه طریح و در صفی تحفه خاطر سوم
 و بغایتی نایز انیس
 وینه دین است
 و بقوت بهلا و قنای فتح طلاء
 اما همی منت ب تیر فتح اه ضروری و ازین و جللی
 و از تکان زلفا
 و تو آفرین
 و شرح کیفیت طایفه
 بکرم معذور و ازین
 محمول و آنست
 و ازین نهایت خاطر خط وافی
 و این را
 اشکو الیک شتیا گاست شکان
 و ابرری ارتیا گانت تعرفه
 لا اوحش الله من لا اری حدر
 من الانام اولا غاب خلفه
 بیت ناکه ایش شوق و روزه هم طاهر
 نمکنم سخن ازین و گاه تویر

زطر فی فوف قد عبارت از فوف است. **ب**کار زخار شوق بقاء از صوم
 قول منج از منصف و توف و میکی که است. **ج**و آر میشت توفیه و جت.
 بالعاد و فاقه و شر آ و نایه. از عوفیه بجز آه بگویشد و مال و ل و نایه
شفلو لاج الزمان اعظم کثره. **م**ن اذ یحیط بها بلیغ خطاب.
 و قصر فلک منین فام غرام. نه در اذ نزلت و مقام است که. **ب**و فوف عبارت
 و اقد آم و هست و بازوی ایهام و سخر آم و اید ماله و فوف غنا کلام
 بر بالای باشد توف کسید **بلیغ** طایر و هم ضیال ما کجا و قصر شوق.
 نه فلک بلیغ غنا که آه بقصر قدر شوق. ملاقات از فوات ملک صفات
 صدر جهان فضیل. **بدر** لمانه و سخر مایه. **ف**ظهور فوفین نبی منار انوار
 علوم لدنی. **س**بحنی شجالی صورت تمام. **و** آه اول و و طارم اطلاق.
 حور بجز محیط که لاج البیض فضیل و اقبال. **ال**له اضحی السما لد و وجه
 صدفا. **و** صاف و لانه صدر سکر الزمانه. **و** بدر فلک الجنان شرفاً
 لا یلیح الوصف المطبی فصا بصره. **و** اذ یکین سائبانی لکمل و صفای. **ل**از آل
 ابرار صا لاسمانه الا لام مدفا. **و** نفوس لهدل لخصام بجای ام الا بتمام
 تلقا. **ب**اعانه بکاشاه قضا و قدر و لاج صورت و قدر و مبرک.

جو و نه بین کمال و هنر

بالنفاذ بقال: **بغیر از قبول سلام و عاکبه چهره حضرت اخلاص آه بجز آ**
و خواص حسن اخصاصه صوفیه و وفات شمر و خوار کمال عاقل و نظر
با کمال طاعت مستغنی از صدقه و خال بقا و خوف **اصول** **کمال و حفظ و کبر و**
رضخیر صبر که آینه صورت و قایق امور و روزنه ابواب صوفیه سر آرمه و
حقیق نامه که در صورت و محاسن ارض و بحر و این حفظ و آیت و
و این معنی که عین المال شیمت این محبت است **و وقت بیعت و بیعت**
وین و قرض **و یقیناً لو یحکم حق و وفایه** **و اذ المعارف فی سائر اقسام** **و**
و تال و وز صدای عشر عشر آه **بسماء اوجا انجید** **و وید باه وید**
از قنای ایل و نه جان و قنای ایل و قنای را **و خوش آره و وجه الاله وید**
بیت یاری از یار آه فی بینیم یار آره آه **و وستی که از آره و وستی از آره**
لعلمی از کاه و وقت و دنیا و سالها **تابش و خورشید و سحر یار از آره**
و اگر چه میل زنانه قضا بیا و سحر است **اما مقتضی و موت انکه**
قلائد که ده و و سحر محبت را بجا آید **اینی از گلد و صد که اند**
مقتع من شیم و از بجز **فما بعد العشیة من واره** **و علت عز از این است از**
است که **این محبت بجز آمد که و رفیع و نوازی و یزدی الیک بجز النحلة** **تا قط علیک طایعاً**

تا قط علیک طایعاً

وَتَأْتِي عَلَى قَدَرِ الْكَلَامِ الْكَارِمِ • وَيُعْظَمُ فِي عَيْنِ الصَّغِيرِ صَغَارُ مَا •

وَيَصْغُرُ فِي عَيْنِ الْعَظِيمِ الْعَظِيمِ • وَهَذَا مِنْ حُجَّتِ بَاهِ حُجَّتِ بِلَايَةِ

مُنَاسِبَتِ رُحْمِ لَمَرٍ • وَهَرَاةَ وَهَلْ مَا تَنْدُ سَبْعُ شِدْلُو عَالِي وَشَاةَ

وَأَزْكَاهُ شَهْوَاةَ مِيدَانَةِ لَوْبَتِ كِه • مُنَاسِبَتِ الْحُبِّ غَيْرُ مَنَاقِبَةٍ رُبَّ النَّسَبِ

زِيرِ بَرِّ مَقْتَضِي خَوَابِ فَاتَقَارَفَ مِنْهَا اِتْلَفَ مَطَالَعُهُ مِرْفُوزُ اِرْضِ نَاصِ عَامِ

مَسْئُومٍ وَمَقْتَضِي مَوَالِفَتِ • وَمَقْتَضِي ظُهُورِ حُبِّتِ وَأَوْتِ **بَيْتِ**

كَنْفِ جَنْبِئِي مَحْمُودِ وَأَزْكَاهُ • كَبُودُ بَاكِبُورِ بَارِ بَابِ آتِ • بِنَاوِي تَبِيهِ

دِلْوَارِ مَكْلُومِ اضْلَاجِ • كِه لَازِمِ غَيْرِ مَعَارِفِ اِنْ يَكَاذِبُ اِنْفَاقِ • بِسِيلِ

لَفْزِ لَوِّ الْقَاتِفِ زَالِ التَّكْلِيفِ • سَمَتِ تَقْوَى كَوْنِ بَدْرِ دِرْفَتِ **سُو**

فَمَا اَنْتَ عَمَّا يُوْرَثُ الْجَمْعُ خَافِكُ • وَمَا اَنْتَ مِمَّا يَعْقِبُكَ الْجَمْعُ فَوَاكِدِ • وَكَارِ اَنْكُ

بِكُوْنِ قَوْلِهِ كَلِمَاتِ اَفْأَلِ مَوْلَاهُ خَالِ شَوْنِ • وَآيِيهِ مُصَالِحِ وَفَوْتِ

بَانِشِكُ سَكَنِ ضَاغِي اِسْكَنِ • زَنْكِ بَدْرِ دِرْفَتِ زَنْدِ • كِه نَيْتِ اِهْ جَمْعِ بَدْرِ دِرْفَتِ

وَمَقْصُودِ اِيْشَاهِ اِبْلَاجِ وَكَافِ • وَافِ اَلْكَارِ اَمْدَانِ **سُو** رُوْدِ كِه

اِقْوَالِ الْوَشَاةِ كَثِيرَةٍ • وَهَيْتِ ظُهُورِ رَايِشِ بَطُوَةٍ • فَلَا تَقْبَلَنَّ مَا قَدِيتَ مِنْهُمْ

فَاِنَّ تَخَالِيفَ الْوَشَاةِ فُغْنُ • وَالْقَلَمُ يَكْفِيهِ الْاِثَارُ • فَضْلًا عَنْ طُلُوقِ الْمَقْصُودِ • مَنَاقِبِ الْعِبَادِ

وَشَمْلِكِ

صِدَائِقُ قَلْبِ مَسْنُونِ

باب في بيان فضائله

[illegible]

و و
وضوح

و خصوص که آنید و بجای سلطنت و مکنیت ایشان از آید بر تقویت ایشان
و صلوات زکایات و حیات و آفیات نایک و خصوصیت صفای آن عطا شام و انبار
و ستاره کمانه رفت نشان مغرب و اطن محاسن در بنای این شهر و قد عطا
روضه و منور سید الانبیا و سید الاولیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
ایجاد قیام کرامت ساعه فاعه و اصلک و بر آه از و آه مظهر الی و اصحاب
خلعت رخت ایشان و طرز بطر از قسم قدر کرامت لحظه فخط نازل بعد و فرمود و اراد
سلاح و ثنا غیر محدود که از غر و شجر آن مذاج ساکنان ملا اعلی ملکت و مخطوط باشد
و در بارگاه عظمت و کبریا بوسیله عیال محسن بوی و زکریا خلاصه صفا بنظر قبول ملاحظه فرمایند
آئینه صورت هوای کرامت و عوار از رنگ اریاب محفی نماند که از نسیم کتاب و کینه انقیاد
و اعلام صحت ذات ملکیت الصفات مجروح از کرامت با و جمیع و اسید و طایفه و هم از سیال
و در کتب صحیح و بدیع و از و آن کلمات خافه اعظم جامع و کمال شایسته الام خافه و ام موصوف
و در محلی حکایت صفا و لیاج طاک کرامت و کواکب محبت از سواد طور مکتوب منظور و با هر دو
وقت سلاله اشرف علما محققین فیلد کینه غیر المرسلین سید قطب الدین بابا کار و سلاله
نامبانی مواظقت کارم ذات العمار محکم کرده و در غر و صفاقت و سلاله رسال منظم
و بر وضع موصوف و اطمینان معهود فلا ترا بالک ظرف از و سران غصنف و جهت فیلد سلاله سلاله

طرفین منسوب به محمود بن یحیی و جویانه امور او و مطابق بخانه و سرور **الملک و النقی و الدین حسین**
دقعه کتبت الی ابن اخیه الجنب لغاضی الامیب الطامس و صل الی بندر و ابوالحسن

ملکه المشرفه سحر جاء البشير مبترگ بقدمه • فلیت من قوله البشير سرورانه •

بلین از نبی بشارت خرم که ناکه ماه آمد • من آرزو غنیمت کشته شاکه •

حمامه نامه • بسا آه تبه آه فامه • خبر قدوم سرت ملازم • جناب خدی •

از محمدی • حور صدف کماله • نهاله باغ اقبال • مقیم اقامه ضایع •

مصدر افعالی افغانس المشرف مجاورت حضرت الحزمین الشریفین الی اقی

من مدارک العلم الی اراکله تهور و العلی • جمال الملک و الدین حسین •

ایاکی و صاله • معانقه لیس حصول اماله • و در تار به قنطه فی سلاخ اختیار

علمی معتقنی له از هر کج لافه بقصر جاده **سرایین بلین** سحر یا ضی و غیره تریک سقیا

حالی از کوئی عدم سوبی و وجه آمد بلا • از نامه این خبر سرت از •

حور قصص و نامه شاکه حضرت شاه • سر اعجاز کینی منتم آمد • و از نسیم

اقتبانه • در اقرب زمانه • غنچه از دیار سرت • بکلمین دل متبسم **سحر**

و ارب و مایکوه التوق یوما • لافانست الحیام من الحیام **بلین** و غیره و غیره

انتی شوق تیز تر که • و بلین نفس روحانی منک • بنسجم شعله و جمال •

و نبتیم و روز اوله بآه و شجاعت هجاء بهر نیاز مستقیم **ج**
عمامة یوسی خوفه الجندل اسجی فانک مجدی من سعاد و سنج

میاید که سمنف باک بای غنیت زیر راه ملت آورده بی توقف چهره
و احواله عفاة توبه بصورت بشاک ظفر اثر معطوف کرده اند و این
جمع جمیع الاقارب بدید آر خورشید صافیت الی الدرر و الاقصر

من المراتب و خوفه اندر اوید و انفاست که شرافت و صیالان
ملک الی مماله و نینه فی قلوب کلبه باشد و میمنت قدر و کمینج
و فتح سکنی حسن قدر و جعفر و فتح صید از اتقاات حسنه و رجا
صالحه که مقدر نشین علم و عبادت منیع اتم صنوف سعادت آید
و شجره طیبه کمالش مثمره کلاک اجتن اقبال محمد و آل خیر اک

جولین مکتب کتب الی احمد بن محمد شرافت از ان
سحر و ریاض حسن عبادت که نشین تدر و غیاض بک و تر کنعاری
و هو آرم اصداها و وف که بر صدد خوانی معانی مشغوف بملک طایفه شاه
از اینتر از آه رطل کلام لیل لیل بلند آه بلغای بزم و بزم و شمع
از آه فضا بستی صفت و صین سمت غمزه شوخ نبوت و در و ریای فتوح و
زالالینا بیع کمال بشر فلذک کبر شفیع یوم محشر لآزالت ضیام بقایه
پادشاهان باک مسکنه

شده

مشهوره بجمال الخلق والدوام متضمنه **باب** كتاب فدى الزمان المكنية من
 اللباني وبياض الايام بديع نفوس بضائيه تجا وبتليان كناه الحيوة تحت
 ازخروفي وروفي مباني ان مصعب كاشمر ووفو القوين قلم از غاير وولوع
 بطلب ينوء ووظلمات عدله وبيد آريضا شسر كراهه وباراه ووفو
 از سمايه سفا آي عيوه ريزانه واره محال آت صافه آمد بخار اضاف
 از بجا رصفات حميد از كرش بر آره روزنه صافه و كافه ومانه بطريق
 بلايه يافته بود بر مقتضى معنى والافه نقش قبل العين اصنافا بنوي
 غام غوام وسحاب صبايت واولام بر بام وسترها تم آداده كه آينه كرا
 بعض از راه بمنه بظلم بر همت ساحت نامه منصب كرا اند بهما لك بنيان
 از مكانه خيال بطاير آه فضاي فوض محال انداخته بستر **سج** وابن الترافيه المتداول
 ملاقات صورتى صورت ظلال شايقه معنوت بلوچ صو آري **سج**
 ان النفوس لاجل جنده فاما تارفي منها فهو مؤلف وراو بام
 بروحه حوام ميت راك ووصول دست حصول بر وامن اين مأمول مقدم
 مجهر وصيد چن خاطر فارت باز مارت قب وهر كست وحق آجبه لبقيد
 توقيع منور كه بوسته وغيه وسته را بنهال رسال فكانت خيمه آل وبن كرا
 ووظاير كتاب الشفاء باكر اعلام احوال كست ذاتى همال روشن وبتين عيشه نيا امان
 بوضعت مقتضى آل واصل كرا وافتد او ستايش صديق ونازش كرا وجرالى وحق كرا وجرالى
 از سابقه السنه وارو واصل ورا كست ووصوفى بصفه الله تعالى

بزرگ

جول ملکوتی مظالم سلطانه للاعظم علماء السلطنة واکبر الکلماء
مبیطت الی من الملت الارفع ورفاء ذرات توت ونبی بیت
طایر که آمدند و قصر شاه جم سیر برضاشانه سرتاب و قی و ظفر
خواجه زین و فخر و قمر سید و انکبی لشکر یغی را بطوری همراهم
ز لاله صلیت جاویدانی و سلاطین با و حوام زندگانی که در اوانی نوید کاوان
از چشم سار حرات ظلمانی بانی میان بها بنانی بیت پیش و قدش زندانه
خوربانی که طاق سایه خور و تاقی نوید خانی پهلشاه افروز منشی
حاشی سهند شاه نوشر و آه شاه و فیض بینش و دره التاب و افرا
و و با و خلاصه بنای سلاطین فلک رفعت ملک منها و مهری سلاطنت
و شهر یاری و ات جان سماح خلافت و بهمانند آری بیت و ز طلع
قبای پیروزی اگر ز شک تو پوسد سپهر زنگاری و رب کمال
قدم رایی الصیاب و فاکه الناقب و ایگ لهامان انوار الکواکب
و بستر له تنجیر ماکل المطالب بکوش النصر و الفیض من طلع انب
فناوله عمر لویع عیوه تقاصر عن لوراکه فیه ماسیب
بیشتر شرمش و آهم قاتی از روی و تابد و بری شریف اصدار و فواید

از منهنم سترت ماز و هم و مضمضت حضرت مشحونش بولوی بروز
و نولهی کوه مانند بلند و ماضی و غور ار که صف بنجم شکر کونا کاف
موشی و مزید آمد و عضون بهجت آله و شجاعت شیخ فوز از شجاعت
بارقه شکر قوت ناطقه و توانی تظاهر و ثباتی رأیه مشابره و سکا نه
کشتن فلک نیکلف و موشی و منور **بیت** نوی از روزه اقبال در اقبال
که از وفاء و دل نه طب آیار و آ ظلت ابا و کم است چنانه نورانی و موف
کافان فلکی خورشید از آیار و آ بدای و عورت اجات لایت که سوله
کلماتی سرمه وید ملائک از ایک سحواست بکشد و در آیه ودهان اجات
سمات که جهل و وس افقاص افلاصن در طه عبارت کلام و جمله
لستعارت و سخر آج رنگ رضا و حور مقصودان فی الخیام نماید مقابل
و مواجبه که آمد و هنر قوت کاف شریخ شوق اوقف از نیر و باوی
و سوجوه و سخت میدان بسط لوسه ویرنه و ده مقولات سه و چهل و چهل
بیانه جماعتی از موز غبار فعالی و شمشیه ابوانه لغت سنایش از روزه
روید و هم وضیاء متواری بنابرین عیال بخور و قصور بر همین عقل
جور حکم ویر و زبانه ترجمان قلم در تحریر کف و کم آه اکرم صومعه امید

باشع و فریبید لاینا سو من روه الله فتولمت و ار جای رجا جانی
 بنیم اصیب وسعوه الدراج افلاو عانی مستطو که فلا فاصورت و ما
 بگو آید ملازمت و کاه سعادت افان و صیغ کشته و شاه کوه
 جاده کوه و سکه اصداد صیات بغایر تعبیر کن در یا صفات
 زین و تکمیل یابد جیب لکس عمر را تکیه بوسه کفی بندم از آنکه
 لیدم و امن زندگی بکف بعد از تمیز قوا و عا و تشید مبانی
 محنت و شتا بسم خدا ملائک عصم الله تعالی بکمال البت آری سانه
 باغبانه لانه از نهال حسن اعتقاد که در جو بار چمن فوله و زوهرت نوباد
 اوال بر طبع اخلاص و رومال مقال موضوع کشته و رشر عظیم القدر و رفیاه
 بهشتانه احسانه نشانه از روی جارت و خور و کشت مضمونش آنکه حضرت سلام
 القیوم کنایه از ضایای زواریای قلوب است شایسته و کنی بهر شایسته که استیلا
 لازم و حشمت و تغیر ملک است رشت بد لالت بغات و طغات ولایت کویت
 خرابی مضمون اولیک کال نعم بلهم و قوم جباهه و قوم است بنوعی است
 و ضرام اضلاله و رست بل و ناصیت خیاله از و فکشت که زو و کوه
 تاوی و روه و کاهت و کوه فکشت و نیر از کاه قد و نهاده به سینه و نهاده

واز لوازم و آرد و فتنه از و آرد. **صدرا** بن علان. کثیر لالاقتلابه و کثرت
 حکایت الهی محفوظ و مأثور **مؤلفه** تا رقاب طایفه بود و درین کتب و بیان
 می نمود و تو با در بر آه ماکن قات. حکمت بن آید و در ناز غیرت غل بلر.
 و شملت کویانه که یارب یعنی کنت زاب. و تصور احوال و امور بنده و مجبور
 بنمایند و حکایت حضرت و تقوی و محبت ملت آن همیشه کواکب موابک نهال و بویار
 آمال. باز در مضایقه اقبال وین است و بحال چهره توفیق. و در آت حصول و امانت
 برید، تحقیق معین. الحمد لله الذی اظهر جمالی احسانه فی ایا العیون و نور
 بتجلیات الطافه جمالی الظهور و البطون. و چندین سال بسبب ربط امور و ضبط
 نفوس بنده را سببیت و در احوال کفر و غیر نبوه. لا یوم فز نزار چند ملک الخیر را
 سرکش ساخته. بایضا که ظواهر و سیلانه کوه بیکار بنو و و جهار بیکار و شتافته
 و الحمد لله تکلیف و خوف و لایت ساجده و تو و سوره. بعضی از قتلای عظیمه الانبیا
 و بنای جلید الانبیا که هرگز نوار و عساکر سلاطین ماضی ملایس خواهر آن را راضی
 منفی ساخته اند و امید تا هم که سخن و بی بسی از و لایت عبث اصنام مخیم
 عاکی نرفت عظام کلام کوه و صلاه و تسبیح و تکبیر بکافه شایم کنی اندر سر
 و تمامه خانه اصد صدای کس و واته از نامه بود و میانه نرم و کین افتد و در کوشش سیلانه
 اواز

ضربت چکا چاک تیغ و خوش وطنی تو قی و تطلی از آه و زخمشید جهان اقبال است
 انوار لطیف و شفقت بجانب و زنده عبد الله بنویس **سایه شیوه تابند که انکس**
 نقود اولانش هر باز ارضیه قال **بسکه امانه ان پهلوانه اوله انسه اوله**
 وفات فطرت سمات او را هر بگو بلیت و التفات **هر و نیر سافته قوطه ناعوس**
 این بند و همت مانوس که دارند **و عنبر و جود او را بنظر و وجود هر کانه**
 عالم گرم واقفانه **حضور و داری هر و کماه و آینه بلیت** **فرز از به عالم بنوشتا**
 کوه و زخمشید فلک شری آفاق نشد **و چنانکه جمال صبا به از و شاه و مصبا**
 مستغنی است از شفا و اوله آه **هوا ماه و کارم لوازم بنسبت این بند و افلاک**
 توام غیر حجاب به بیانه است **اکو بطریق سوال الفایام بر و خوش ناعوس او را بلالی**
 تفقد و اگر آرم رشک عیانه و کما بر ماه و حضور **روانه افاف و دوران که انداز کم**
 غارتی هوا ماه **و هر آویز و لحاف که کحت نشینان ملک استحقاق اند و هر کارم**
 اطلاق منار الیه بنانه افاف **بهیم بعید و غریب خود آید بود** **فاة ظم النع بنی فانه**
 یزین اللالی فی النظام از به و ارجها **و کنت افرار من عند که صابحه علی کدر الایام**
 حاده عیلاجهها **زیاده برین خوانی معانی افلاص جانی بجلد و چک علی نیار است**
 و نبات حسن نیات جانی **بجلد و جمال است لیب بیانه نیر کت** **ملوآن و در غر زانیه**

تا جلد

و به آید ز و آید

و جو آهر زو آهر لویه بنا رخفت و جلالت آن پناه تحت ملکیت کماله بار
 وفات فلک غزال ملک حشاش از سور، تابو زو آل و رسایه
 غایت حضرت صفال بالقی وآله و محبه خدای و صبحی آل و یار کتب
 جنون از کشتن خلائی بر عبودیت سما عقلت و قیاسی عذر و کمال
 مفارجه مشارق بسط ظاهر فلک علی ملاصق زیرا که بهمت قدرت بیچار
 صفی صغیر صور و مولد را بنیر کفر و نفقار فخر و کبر است و آله
 و ارباب اقلیم با قدر آرم متوجه المأم صفراء و صفاق و معارک و قهر و دم ظفر باز و تحت
 نشینان از ایک ملک پر کشته و تباوه کرامت علف و لقا کرم و کمر تفضیل
 و فضلای بفرج استحقاق کرم و میانه اولاد بعد کرم توام او محسوس است هرگز
 فضا طالع ملک بهر توفیق ازلی و قائل آن بدر عالی قدر غایت لم یزل و راحت
 کلستان و مهر و ناحیت شبنم شنب قدر لایع نکت است طلعت بزرگ و آوار
 از شمشیر و کشت تا جا و وار و احوله و ررا و تابانی منت و فیاض
 علت قدرته و جلت از باطن معدن کستر رحمت پرورش منت ته تباریز
 ثواب لشکر عنوان منشور خلافت بشر پیشوای سلاطین و یو آنه قضا و قدر
 بلی من این علم بر آرم و هانم که جو توفیق و رزید جو و کسی ز سیرت بزرگ

انی السلطان الاعظم
 و انی قان المظفر عین
 بایزاد خلد الله ملک
 و سلطانه

هو صيب جو في كبرني دست افشانه • و در طول و عرض و آن افزانه نگر
 سرت که با به المجد لازل عالیا • و تا جگه کلید علی فوق الشمس
 افتاب بحال منابه • و صیبت غیبی منظر جمال کمال • هذا من فضل ربی
 سهر کو اکب فنا قب خلف • و ات صورة عزیت و انه له عندنا لقی
بحر لا یلج الواصل المطوی غصنایه • و ان یکن بالغ فی کل عام و صفا
 اقتراؤه ارکانه سلطنت و سعادت و لطف و قلا فی صورت و مارت مطلقه
 جعلناک خلیفه فی الارض بجمع مواهبک فی امر و رفعا بعضکم فوق بعض
 فی رعات حسن صفات ملوک کوالف طوائری یو یلیغ جعلناک خلایف
 الذی لا یشق الا کاسره غبار مواکبه و لا یدرک القیاسه انما رفاقه
 رب ~~یکبره~~ • کما اظهرت فوائده من شرف الارونه و الاوراج و جعلت اطوار
 ایاویه قلا یدر الاعنایه • ا جعل رقبه لستطاعه الملوک فی رقبه اطاعه
 و شرف مقام ملوک الانافه • بدره تیجانه انقیاد متابعته تا قیام عت
 بآیند و ستر آرم و کله راف با تینی و الهه الالجار • و اندر سر آری ضایر و منت
 ملکونات و مضرات خوار • شاهید و ناظر است و کفی به شهید اگر که از ابتداء
 ظهور عمامه بصیرت • نهان از تنهائ لایالی عجبش و تار • و در عز و عاکه

[illegible]

محرک شکوه و مالتشکوگی علی عاقله **و** وکن یغیض الکاس عند امتلائها
 تاوانه و لایک کھنک **سبب** عدم ارسال متعلقان **مورانه** مالک و بلدرانه **نفسه**
 عالم معدلت و سانه **نه** از تقصیر این بند اخلاص شانت **بکله** **سبب** **مستغنی**
 و لافه یشتی قبل العین اصنانا **ملکی** **بانه** **و** **بکلی** **ضانه** **ملازم** **نشانده**
 سلطانه جم شانه لرت **بلیت** **مورانه** آفرینش از عرض خدمت تو
 بمجربغه هرگز پستی مبارتی **غم** **مورانه** **شده** **سهر** **وزر** **نشانده**
 ارادت آنه شته و آرید آنه سلطنت **بصوب** **بهرت** **وظف** **معطوف** **بار** **و** **ایک**
 عوض عین الکمال **از** **رضاء** **اقبال** **نی** **ملاش** **بعنائت** **نی** **متعاله**
معروف **بالنهی** **لرؤف** **مورانه** **مکتوبه** **الحمد لله** **رب العالمین** **سبب**
انشارت **ببشارت** **سینلبوه** **نی** **بضیع** **سین** **آفتاب** **عالم** **نور** **رافت**
از **سر** **سهر** **سلطنت** **و** **خلافت** **بر** **معارف** **ظلایه** **طالع** **و** **لامع** **آرد**
و **ضرب** **محیط** **لطف** **و** **کریم** **و** **هریث** **حسن** **شیم** **مانند** **التماء** **شعاع** **غیر**
بر **اربابه** **و** **اصقاء** **بحر** **و** **بر** **ساطیه** **و** **شایه** **مورانه** **کاتش** **نی** **کبد** **السماء** **محلها**
و **شعاعها** **نی** **سائر** **الافاق** **و** **صومعه** **وما** **قطانه** **اقالیم** **سبعه** **از** **وای**
و **فولایه** **امن** **و** **فرایه** **وسه** **رایض** **عمره** **مقطر** **کشت** **و** **پیشگاه** **و** **که**

و **مکتوبه** **لی** **صالح** **السلطان** **الدعظ** **الدعظ** **الامیر**
فان **الله** **فی** **العالمی** **السلطان** **عنه** **ینزل** **فعله** **الله** **ایام**
معدله **و** **رافته**

منظر قمر آرج کلست. باز مشاعل شتاق و انصاف. و قمار یکی کنی
صمدی و زلفت مصاف **میر** وین کازت کارم و آفتاب نیست
احیی بکل الله هذا الخلق کلهم. فانت روى و هذا الخلق بضاعة.
یعنی سلطان خورشید بخت. محمدی سلطون. طافان که و نه حضرت. و نیز فاکت
پادشاه قدر قدرت قضا اقتدار. شمشاد حسن الطوار علی که آرز
بیت ای روزگار سلطنت روز روزگار. وی هر زمانه سایه توفیق که
عقود شرف الله رضا انت مالکها. و شرف لکوا سواک سلطان.
منبع ذرات صفات جمیل. و طلیع النوار عنایت فی جمیل. و درای
تعلیم و تجلی. آینه به جمال اگر آم و تفضیل. قدر اتیتی من الملک و علمتی
و اسطه به قلاقل استخفاف شایه. سایه نشین جدر عنایت الهی منزله
النوار و آرم و کارم سنی. نور و ذرات عواید و عوارف منی **هو**
من ام بابک لم تبره جوارحه. تروی احادیث مالولیت من منی
فالعین عن قوة و الکف عن صلیه. و القلب عن جاب و اتی عن حسن.
الذی یشریف صفای صفای الکف. بکائنات نار. و شفا علی کاسه
وقیا موه العطر شفا غبار. و اوجب علی نفسه القدسیه. ان لا یحکم. لا بالعدله.

بِفَتْحِ تَكْرَارِ شُعْبَةِ الْأَوَّلِ لَزْزُوضِ كَيْهِ انْتِقَالَ وَهَرُوشِ
 خَبَارِ زَوَالِ مَصُونَةِ كِبَرِهِ وَكُنْكَاشِ كَا فِي دَوْرِ كَامِشِ كِه اَوِيهِ فَوْجِ
 وَلِهَائِي رَا كَامِشِتْ وَازِوْكَاهِ طَارِزَةِ فَنَاءِ بِانْتِبَاهِ اَرْطُوقِ نَظَرِ عَيْنِ
 الْكَمَالِ وَلِصُوقِ دُكْتُ ضِيَاةِ اِفْتِلَالِ حُوسِ وَمَاغِزِ اَلْقَهَارِ وَالتَّغْفِ بِهَيْزِ
 نَوَالِ عَيْنِ يَرَا فِي دَرْ ظِلْمَاتِ لَوَاتِ بِقُوَّتِ مَعُونَتِ طِبَاةِ وَكَثَرَتِ مَوْنَتِ لَبَدِ
 وَاضْطِرَّ لَيْسَتْ بَابَاةِ الْحَيُوتِ بِيَاةِ شُعُوقِ وَالتَّبَاةِ بِشَرْفِ خَيْرَتِ كَسَاةِ فَلَكَ
 اَرْتِفَاعِ هَرَاوَانِي وَظُرُوفِ كَلِمَاتِ وَهَوُوفِ وَفُؤُءِ وَآرِهِ كُنْ بُوْدِ بِرْجِي
 مَقْصُودِشِ وَآرِزِ اَسْخَاةِ لَيْسَتْ وَارْتِبَاءِ مَوْضُوعِ بُوْدِ قَدَمِ شُرُوءِ وَرَسْمِ كَلِ
 بِيَاةِ نَهَاةِ مَشْنُوءِ مَوْضُوعِ اَطْوَاةِ رَجَاءِ بَرَكَةِ بَاةِ مَعْقُودِ كَلِمَتِ وَنَظْمِ
 وَنُفُوحِ رَحِيَاءِ نَهْ بِجَنَاءِ مَسْرُوعِ كِه تَوْفِيقِ تَقْيِيدِ سَدْرِ فَلَكَ مَنَالِ وَحِلَاتِ
 مَلَا زَمْتِ سَدْرِ مَلَكِ فَضَالِ كِه غَايَتِ مَأْصُولِ وَنَهَايَتِ مَسْئُولِ اِلَهِي عَقُولِ
 بَاغَايَتِ تَوْفِيقِ بِي تَقْوِيَةٍ مَبْدُوءِ كِه هُوَ بَلِيَّةِ كِه وَجْدِ كَوْنِ كِه بِوَسْمِ فَالِ دَوْرِ كَاهِ رَا
 مَهْرُومِ اَفْتِدِ بِيَايِ تَحْتِ مَنِ صَبِيهِ مَسَاءِ بَعْدِ لَزْزُوضِ خَلُوصِ غَرِّ جَبِيضِ
 نَوْسِتِ بِمَضَامِ بَابَاةِ كِه نَمَاءِ فَضَائِ اَمْرِ اَمِّ شَاةِ حُرَّ اَصْبَاهِ سَلَاطِينِ اَيَّامِ لَيْسَتْ
 مَوْضُوعِ حَيْدِ اَرْكُوكِ لَزْزُوشِ وَنُصُولِ مَنَاءِ جِهَانِ طَاءِ وَسَعَاتِ زَوَالِ بِرْ لَيْلِهِ وَجَبِ
 لِلْآبَاءِ

والقبایه نهاده استغفار و ارتقاء و آرد که سیرت عفت قوی بال بقول و موافق
 فکر و خیال بر غیور و بیایه آن تو آند بدید و یا عید تیز بین قلعه قاف و یوسف
 و بین از آن نور تو آند وید **و** لکن آن کشتار قی نهایت بقتلها الیک
 و اسهبت العبارة فی کتب و لکنها طالت فلیس بجاور علی صبر و ناما
 بانی و لا قلبی کند اویند و بهی و کفایت کایه فوجیت حضرت و تازارفته
 و باغبانه جان نهال و فو و نور و یار صفاه باب و شکر آه کاشته که نو با و
 وصال از شاف آرشجی و هر چه دید آید و بخدا عز و آری حصول رجا فی حب
 بحال لغت حبی و نظر بر جلوه نماید این طیفه الاغلاص سابع عشر
 و حضرة المعظم از در آرد که **و** کبار است سواد بایست منی و کنگره از یوسف
 بنی فیه حقه و منه و وقع و فیه ضیاء اسم ظلام رسم ملعونه سدای که و برای
 و کعبه فیه که و ده رسید و کوشی و از ملائیکل را یک فکر نوید از افغان ملک
 شنید و در نظر عتاد و این حال از روزنه و لطفات منبوه و ظلمت نکبت
 و له باز از چهره و نور و کنگره استن باهر بود و در آینه و افعال آن
 از قول ایام صور مختلفه انتقام کاشتم فی وسط الا ایام ظاهر بود
 شکر آید که باقبال کله کوشه ملک نوبت با و ی و شوکت خا و آفرین

این همه جو رونیکر که همی که خزان ^ش چهره و قدم بآر بآر آفروخته
 در نظیر فیر که شکر فلک مستدر است و آفریده بآر که بر فوم هم چنگل هم گام
 سایه نشینانه چتر غایت فی بر و آم اند و اوج لازم است که شمشیر غوغا
 و چهار ^{در} مانه عاده کف در سلول دارند و ملک ملت و جنگلی ملت بر قلع
 از انکف و بدعت و صوفی و مبدول و اگر بلبلو کف رعیت از میان ملک طوک نافر
 بعید باشد مقتضی رعایت وین و وروت بالیقین است بقدر القوس والامکان
 هر معان و خرافه بنوعی اجتماع و التفات نمایند که انوار انارافوش مانند
 هوای ریتم و مسافر ظاهر و باهر باشد ^ش حکم نیست که اعظم و آراوی کفار
 و کبر ولایت فدایا بکار ملک بی ناکار است و اهل الله علی التوفیق
 و انشکر له علی هدایه اهل طریق که سعادت گرفت علامت چهار در مانه
 ملت لوازم بدع ملفوفت و صفای یار که ارمیام بتخییر و اگر تعبیر
 رضام معطوف و بعضی از قلاء و بقای بیجا ناکر سخن شکر ظواهر که نیست
 و دست و دل بدین نیل اهل مشیت و وفور رجا بر سر کوی و ثواب ملت نام
 معا بر رضام بت آبر سلام مقفوض آید و ابوابی احکام کفار از آن دایر مقفوض
 که اگر بخیر آید و نورب طوبی اهل حسن باب است نافر که که بر خلاف

نی ضیائی وین هر فرستاد فتنه اتراک. و جوانه جالاکه اشتراف و امداد
 نمایند. و اورده سلمه و کرباب و اقمه و عرب را. و هر که جهاد او فرماید
 و آرد. و متعلقه این جانده که فی الحقیقه از جمله خدایم آن حضرت است
 نمائند. اگر بتعین غایت معین که آرد. و کسوت و غیرت ایشان را
 بطراز امتیاز و تین و آرد. از مکارم اخلاق آن علامه ملوک افان و نجیب
 خود نموده. **بیت** سرو ستار را باید که و فی هر میانه بکشد. زیلای هر کس نیست
 بر آید بشر آید افتد. هر که سفارش متعلقه جاری نکرشت. و بکرم
 اصلی و احسان جلیله حضرت فلک حضرت باز که است **بیت** ز کج کوه تین
 و لا وین هر و هر. همیشه تا که خورشید و آید و نه ظن. رنج کوه تین تو بار و آید
 طهور نصرت و رخا و نور از یکسر. مجتهد و حیدر و ابی بکر و عمر **و یکار** **مکتب** **کتاب** **الی المولانا**
الی الفاضل **مولانا عبد الرحمن الی بابی** پیش از آن روز که کوه فاکه و است
 عشق هر آید کلمه تمنا تو گشت. پیو باور بآیدت هر چند چشم خونه فشا
 و هر دیوار گوشت سر و مار آید توشت. طایر ضایع استهام. هر نهوای بیاه شوق و غم
 نه قدرت صبر و سکونه و آرد. و نه قوت اظهار جهد و جود **و**
 وقعت و لا ادری لی این لوفت. و آید او در فی السببه ارب **و**
 وقت به

در شمس
 نقای ظلاله
 رجبی و اوج الله
 مولانا عبد الرحمن
 و لا نام الهامی
 الی المولانا

فلو كان القلب لبرت قلوباً ولكن لا قلب لي أين القلوب وسمو
 ناطقة را بطور بقاء نه آه آه بآن ساری مونه توسن بینه جاری و انصرت
 لشتیاق و صولت و آق هر وصفان السیر عیارت از معونیت بآعت
 و مؤنث لست قارت معاری بمانکه از ترکم لوازم این ماله قوتلاطم ایامی ^{مطلوبه}
 منجوق علم آه بر سینه عیون سراسر و شعله آتش و له سوزناک و خروغن
 تا سماع افلاک رفتن آبی گاست کاتش بوم جگر بخت وین رفته بانه که از عین
 و تیر بخت کفتم که سوز آتش و له کم شود بخت که سوز کم نکشت و از آتم تیر بخت
 کنن از جای چن رجا بنیم لا تبا سوا من ربه الله ذی العزت و انخی سیاهت
 و بیوسن بانوار لعلی اتیکم منها بقص منور که باشه طلیم به حضور ظلام و له
 صبحور و رکت عید نور اید و عودت توفیق فوز اقبال از بخار آرزو رایی حصول
 آناه غبار اند و ملاک بنوا آید تا شرف ملاقات ضیاء و صفات آه فضا فلك
 از تناء ملک طباء و لطمه سکله فله انسان حضرت و آت کمال
 حوفان نق و بی ترکیب صورت و ماک قافله سآلار و آه لغین ^{حصول}
 الحفی و زیای خلاصه جوهریز و لهر و بره افکاه باز آرطو رخایات
 کوه و مکاه رهبر سآلکاه طبع سرور مبارز کنه صفات تحقیق از این ^{البت}

انوار تحقیقه ظلام انشکوه عن بصیرت انبیا و اولیاء و افاضت
ساخته بآیه عالی و آیه تبارک الملوك رب كما جعلت نور قلبه و انوار
كله را فضا علی بلیغ التفتیات عن العین ارفع بانوار انواریه عن نظرات نافیة
من البین دور اقبال و قات و ابر که ساعاتی قدر میسر کرده
معتقد شد تا که چنانچه بدرستی آتش مصطفی از زخمی نافع می و نافع است
و لو آیی و لا و فاقش خلاصه قیاس به طبایع ضایع و تسلیم تا اقبال
شهرت عقید بلند بر و از دور فضایی دور که صفای آن با شرف و ماه بسوزد
و بر آیه تحیات قبول اسمائ که فوت ناطقه که و آند حقیقت ممکن و ما بهیست حال
وضیاط خلعت مقال بر قافیه و س قفصی حال است شفا و نوران و وجه
واجبه عیون محو آن دیوانه بر آیت را در بطباط تبیانه آه بسوزد
بجز و ابتهال و در و بیت زبانه ناطقه دور و صفی شرف آه لالت چه جای
کلیک یع زبانه بیوه ها کوست از و آله قیاس محلیه و فزانه و مدانه
و قد آفل و می ز و نفس عاقده بشهرستانه بیانه ز بجان آه میراند
و از ابتدا ظهورش تا انتهای سوزش و عقید و آیه صلوة
از حضرت نبوت علت قدرته و جلالت خواجه است که سعادت فرز صحت آن عالی

نهایت نافه الهی ملت لست و مبتدایه البوی به آیود لست غنوی به عقد لست
 تا و سر لست و مزین بوشاه افی آیه جلو که نماید بعد مبتدایه و ظاهر
 عا که بهیای فضیله ضمایر است **آیه علی** مخفی نیست که غایت نزول
 طایده آن اروا به بر شاف تربسته اشباه زنت که بحال کمال بقیه آن
 از جمله بطونه بر منصف ظهور عیان که **و بر و هوش و کده و کوشا** ایشاه
 بصنوف و آهر مفار فطالی آورده **و شک ملائیکه را بیکر ملائیکه اعلی شود**
 و یقین لست که مشایخ صورت این جلال در آینه بالی جو بصفتی بلیت اید
 کمال محض ضیاء و روشن جلال است و رفعت قدر و انشراح صدر طالب صوفی
 بنظر خیر شیراز اکابر عالی جناب و بالهام نفس ناطقه و ترتیب صفات صادق است
 در خاطر خات و کونست که مقتدا و معالیه این کنوز آن فاتحه مصحف ظهور و جز
 و چشم اقبال جو بالتقای آن بجای روشن می شود و مائه بخت بجا که است
 جو بزیلیت آن پناه تخت صوفت و زین فیکه **بلیت** هر که نهال عشق تو جو
 باغ دوان بخت از باغ آرزو و هلت بظهور و شک نیست که حضرت فی
 صریح بنویز خامه تقویر انظار بر هر آرزو ترتیب مقدم و تالی لید فایز
 آن آفتاب عالم سوزان جهت از آلت لوازم غلام یقینت ظاهر و واقفست

صور معارف و آینه و خاطر بر فراق خلافت تابانها فتنه تا نوحه آرجه گشت
 و نظر کافران و یهود و صهرت بالکلیه که آفته اند **و** آه زانما انت من صابیه
 صقیع بانه یهودی و یهودی و یهودی و کیف یزتم العاصی هرگز و فیه
 مثلک غیر از خلافت **و** و چند است نقره و ابرینال بدیدند قاهر
 بر کمال متشبه است و مول طایر و باطل بر سر کوی انتظار منتبث اند
 از طالع غیبی نوید میداد **و** فضل آتی بکوشش شنیع و از خوانه
 فیض حضرت و مابثارت **و** هذا عطاء و نافع من اوای کبیر صاب
 بسیم جان رسید **و** هم این وید **و** لشکبار بر شرفه پذیر آران ملک شرف
 و بشت بخش بلند حضور آه و آلاست **و** استند **و** می **و** هم و یو آراقت
 که بگویند چون تو پیشانی باه **و** چه باک از صوفیه جو آه را که باشد نوحه شتی باه
 اگر چه چمن آمانی و نیابتیم ملت قدر و قضا مشاکل کشند عوزا و ملک
 شریعت **و** لیکن فاته ملت از تابه مهر و چه سپهر اعلمت **و** نوحه شتی
 از فضل فوق بیست عالم زیر و بالا **و** شمع آه و آه شمع روانه نهادیم
 تا ویدن رخسار را نبوده جهان حایک از بر آبی انکه مقصود اصلی
 و مطلع کلی است **و** جانی خال و وجه و ملاطفه و ظلام تبیین خود رفیه که



لست نمارات مشهوره و هرگز مضبوطات هر اهل انصاف عبارتست
صوحنه ثور قبیله قبل از عارف کنوز معارف و صفای آسمان فضا لا مکانی
جمال کمال ربانی **سبح** معنی علمی لک و لک عاوی لئوری **سور النور**
و لیمه التبرعافه از سیارات سجاوات بنوع انور و از ماضی و مقولات
نوع اکثر بار **حجت معتقد** و مستند است که منور نور فضا و نورش
بطور آبی و لای آه و فضا یا **محال** زمین است و طراز جهت آن ملک الملک
در کثافت اعتقالاتی مانند شاعیه از مطلع بهر محسوس و معین **میر**
کسوت مشرق نور یافت و لیدریم چون پیوسته ببالش نه کم بعونی پیش
سوره الطه ثوبه فضیلت به **الف البت** فلم یفشا لم یعرف فضا یا حیات
اجابت آیات و هدایت سلیمات اصابت بینات که نفوس محققه افلاک و شموس
ارواح و مجرات بال که شبها زده فضایی عالم بالا و سیم طرازاه معابر
ملا از علی آید نصوص خلوص از آیه بیانه اول و اولی کار و سر و قدر
وظایف لیدر نه از سازند بر جنایه هند مد جان از سر منزل جنایه **میر**
ساده میرساند بهمای فیه باله ثور بال هر فضایی خیال بر و بال که کشف
دکانه طیرانه و مقله **میر** بیانه صواری حالتی محض ضیال و فضا کانت

وصیای اعتدال

وصیای عفت بحیات و شیطانات نیاید و قدّمات هر اصطیای و شواله
 او بحث خواله شوای فطاب سخن فی و آله و انت فی و آله برکات
 ملاقات میانی که فهرست کتابانی و کوطبه سلک لمان بنیت
 بیش از خاک شده فوقانی بنیای این بهانه میسر و مقدر بار و ضعیف
 جلی حال عالم صغیر و کبیر است و این بار که می آید معانی ساجده الیما محلی
 پوشای ایضا الفاط که بر سر و متا بله اسطر جلع و آله بود
 هر بصیرت آنه نفوذ بخت و نظر بهر بانه نور صفت محلی صورت و بهر
 ملائیک و مرات صفات غور شاة متکین فیها علی الار ائیکه فیها
 نا و آله و فای بنفوس سوار آیه آیه اند مثال این خاله بر چهار
 مثال نزد اند و ناقباتی کما ای فلک شای من را بر قد و قامت و هر
 حوضه اند و شای عطفات و اواره الصلحین بر عذر ار رسل و فای
 ابلای نکشید اند و از و ضول مست و بند و شای از و فای
 شام جاده رسید و بنیم رشت و وقت بر عفت و ناهیت جنان و زبیر
 صبحی که از کویت گذر افتد بسویم با آ تا شام آید قریب هر دم مبارک بار
 خلاصه فلا و الکمال که وین جلی استینا لکست از که نهال چمن و اعتقاد را

بار ساله سحاب کتاب سر سبز و آرنند و اغصانه بوستانه از خلاصه آرنند
 انشای عیسوی لکسن مقرر کرده اند و چون تقدیر فوات با بركات و تفسیر
 اوقات شرافت آیات جایز نگذاشت بیشتر ازین از قام کلمات می آورده
 در صفات آیات فواید نگذاشت همواره لطایف معارف مبداء و معانی تمام الاقام
 آه نور نایلی از معنونه بار و خور و بیور و صدور و رعوام و شهور
 بکمال حسن ماز زیند اکابر و غایتین بالبنی و الاله الجار و صلیه
و یکر مکتوبه له ایضا قلا ایدر احیاء غورانی به طلایه
 اجناس صانی و مصدق آینه خوار و جلای با بهی نواظر که از ضباب
 سیارت و تار زمارت شعار جامه شرايط و ارکان علم و عمل از شیب
 الطاف پلوتاه بارگاه ازل و در صدق بحر و جود جام جهان فانی
 معنی سیاهیم فی و جوییم من اثر السجود لآزاله صحایف الملی
 معنونه بنفایه و صفایه الدنیا منوره بانوار بنایه سمت سراسر
 یافته بود هر ابر که ساعات که موصوف با حسن صفات و صفات
 بازین ساعات و اصابت و بنفون و عوالت صفایات و ضلالت
 و آفتاب که از جهنم محترق از خلاصه نور قبول واجب منظر مبرک

جوایز و عقیبت باغبان سید الشمامه الهام عالم
 الخلامه نور المله و التقوی و البرزخ و الامم الله
 فی القوی

و سوله كتاب حصوه و خوسه محو و موه و ميه و ميه و ميه
و سوله كه آيه هر چند كه شاهنواز لهر كه انانی صیاره
هوای بیانه و صفایت اما شهر یال التفاتش هر طیرانه فیض
بیانه کیفیت شوق سخت مکرورست بلکه فوت باصرایش هر ویدون
کلیت جمال با کمال صیانت و توفیق نور بنابرین است بیانه از و این
کیفیت و کلیت آن گونه نوشته ملکیت و حکمیت و هر و موه و موه
که صورت و ملاقات و آینه و عید و عید و شمس و کوه این طیرانه
او این شهر محرم از و آرات و لهر و شهر آبات و سوله یافت
مینی و انکه حامد کتاب کلبه و کلبه و خط و اصلک از جمله بیانه
معلوم و حساب تجویز کفره و آیه و عاید گشت توفیق که موه و
و سوله بی خبر سلاقی فوات آن صبیح معارف و معانی باز نمایند و سوله
و محبت را بگو اکب نوا قبلیت ازین که دارند و شکلات موه و موه
اجابت آن ملک صفات مبینی و دارند زیای برین و بیانه هر و موه
شریه التیاء طایر لهریت و شهر و آرات را هر و موه و بیانه سایر
مهور و قنایه صفات احوال ازین مملی و موه و آیه شریعت تا بان باک

[illegible]

آفتاب جهنم آفتاب جعلناکم خلایف فلذک کبر سلطان تآیه افریت
 مطلقه و بر عیس ^{علیه السلام} لیزیب عنکم از جبریل علیه السلام آینه حال ملک
 نمره ابناء نآ و ابناء نکم سآیه نشین جبر جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم
 حرة العین شهر و آرزوشت از زن صغ فایده استوار زنین و اقرار
 زن **بلید** زهی قبای بقای ترا ابرو آمن از زن جاهه جاه تو بیت ^{بر این}
 الفری ^{الکواکب} اتقو جنت الکواکب فی مصاف الغیاب ^{للا نصر علیک} لالا نصر علیک ^{شبه}
 و ما اخنی ^{الکواکب} سطر الفلک ^{للا ان} لالا ان یکوه قبه قصر قدره ^{و لا تقو جنة راحة}
 الیهلاله ^{للا لطل} فضل فضیلتان ^{و لا بسط} البو کف ^{الا لانقباض} شما شایان ^{افضل}
 و احسانه ^{و له} جلاله ^{لیس} فوق جلاله ^{لا جلال} الله جلت جلاله
 و له نوال ^{لیس} فوق نواله ^{لا نوال} الله سم نواله ^{لازال} جادة کریم
 بجوار کثرة و فوه الامال ^{حرة} و بیاض زوات عطایه علی جمیعہ الرجا و حرة
 زل ازب امت بعدله سنایه و نور او و کوه انار ^{و ساحت} کما شایا
 با میز آب ملوک و میوز رفته و مقهور آره ^{بالنهی} الدلیال ^{بند} و عاله کاره
 چنان زبوز و ناره و شکسته نیم شمارش از لاف آبت ناره و نوح بان
 مانند قرص خورشید و سیکر جلال پاک است بلکه از بر تو نور از خلاص و نیک

رفار لغت آتشش **•** بدین بیان **•** رقاوت مد نور آجاک **•**
خج و غوات فایده که در دریا صفای آن بنیة قیوم صدر نشینان **•** فل
کمال انشاید **•** و و لسطه و طیه ملائیک را یک قدر **•** و نجیب بویات
و غدرات لایقه که محاریب نجات و وف و طورش منور بشکل **•** رشت
مهور و انشاید و لاجور بود و بنور افتد صاف و در آری فلک
و نور قیوم **•** و مضبوط مشکوة ملائیکه زراشته نور از سر نزل و شغوف
بر کواکب قطار و وفی تکرار زبان **•** و از اینجا مایه محاکم و بیاه
لحاه میرساند **•** بآب و عسای حسنه و آن مستی تب کن **•** صلا یکن
صم شوق و التیاء **•** بدرگاه جهان مطایه فلک رتقاء **•** بداهه شکت
و انشاء و آرزو که سیر و عفت و طاعت و کس با صیحه **•** اصحاب
و شهید و بال **•** توفیق و قیاس **•** پیرامون سر اوق بیاه **•** آن توانند بید
و آتش لوت **•** بال **•** بشرف مشول درگاه خوشنیز فعال **•** جید فعال
نه **•** آه لشتعال و آرزو که تراکم و تصادم حایط طور کتاب و نواز
تقاطر الفاظ **•** و کلمات خطبات **•** سورت التهای آن **•** و توانند نشاند
بنایین اگر طایر ملت **•** در هوای فضایی شری **•** هر دو هم **•** آن **•** بی قولوم
و خوانی

و هو آتی بکشد و دل و لپها و جاده عطشانه و حرق فیا فی اظهار الم
 حیات از دولت ملازمت آهسته بمرشد نشانه را جلدی حافی بود
 با گرم بجم و لطف عظیم معذور و آرند سر نیاز بهستانه خشوع و عفت
 و هست نفوذ و ابرمال بجناب و مآب آمال و خوف که فب حوائی وصال
 انه کعبه محرم اقبال و قبله قلوب اهل دل بدست یاری توفیق حضرت معالی
 بالکلیه و توفیق کمال و عباد شرايط و ارکان و روابط شرف و ارکان
 خدمت که مقتضی اجلت و منازم سلاقت فاعلت لست با سر و
 حقیقت احمد از بحث بعد از آن بفرمودند که ای لطف یار آنجا که تیربارانی
 این نامه ضرورت ختام را و این شهر رمضان که در بنیان اسلام در گمان
 از ملک است و خلعت رخت شناسی و طو زبط از انصوم بی و معیار
 و از انجوب بی ناک با صد آرزو و محو رشت منبلی از آنکه بیکت شک
 از یال آله عبا و بین عبودیت از منقبت الاله الموت فی القوی
 و رسال گذشته بعضی از بنیاد و وفای و از انجوب مذکور و درین عین
 شرط از بقای و اصفا این که محقق و سوال بود و طاف ملائکه
 اولی اصغر منقبت و ربایه آفرع معابد اصنام بسا جهل صبر بکشته است

نکبت التیام و قوض فی آن انکسار تام آمین **بیت** هر که در سایه جاده بود **خود**
 در غش کس نتواند که کند نیز نگاه **بنا** بر تخیل این لزوم و تحقق این منویم
 و نزد عبد الله را **بدر** گاه عالم بنانه و ستاره آمد تا شعبه از شیعی
 وجه بند و ثنا خواند **در** بوستان احسان آن نوح و آن شاه نشوایا بدر
 و موقوف از نسیه از کل این مجلس عریضه **در** و طالع سدره ملائکه بدر
 باقی ماند **و** این معنی الی یوم التکالیف سبب تغافل اولاد **و** موجب تخیل افعال که
بیت همین شرف جهان بس بود و عاکورا که صدر دولت به دعای شامع و کرد
 بر آری محدث اطلاق و مغیر اسلاف **در** خلوص خویش و آن بابر که مقرر
 و یقین هست که هر شاه و رجا که در جویا آفتاب **در** آن حضرت و زو که
 غصوه انتمای آن تا او بود و آسمان و فوج **در** خواهد بود **بیت** زاکله را بی یار
 حیدر هر که با شایسته التیام **و** وجه این معنی مانند فقرات حسابی
 و هندسی **و** شبیه طلوع آفتاب از افق هستی **و** دقیق و خبیث و بعید و غیب
 و از حد و آلاچیست **و** توقیع و تطلیع از آن کان کم **و** در آری و در طاعت علم است
 سماجیه **و** بر چمن بنانه او چنان باران دارند که از فوار **در** فوار که فضول و اوست
 مشام جاده بند و صافی اعتقاد معطر کرد **و** و متعجب از دم و قمار و طاعت **در** و صف و حور و شیرین

بنوعی زوخته که آنقدر که از ملو نور آن ساحت مشیت امورش منور نماید
بیت ای آفتاب ملک نور و امکیه وی سایه خدای از و سایه برادر
 و ملال طشت التفات خورشید منال در نظر بلای و حاضر و مقیم و ساکن
 بدر فلک اقبال سازند **بیت** سایه سعادت و نیا و آفتاب در یک نظر گوشت
 چشم نوبه اند و لب آفرینار عاشره در پویه عقیدت کار اند
 و صفت کلن و استقلال و تزلزل و اعتدال و صورت ثبات و حیات
 و فوآت و مات این بند خیر و ایت رعایت و یادتش ملاحظه اند
 بلکه علو و نبوت و جلال و سمو صفت و کمال خویش را ملاحظه اند
 و زنده و زکوری را بوفور شفاعت ملاحظه اند **بیت** که نظر بر من کنی و درم
 لیک فنی آفتاب با فتره و آتش الفتی و در چند که اظهار این نوبه اکتسب
 آن حضرت خورشید ساسی فار و و ابی لوبی نه جاست اعطوفت
 اوت نه لای وضعی و اضیاریت بلکه زلال این حال که در چشمه لیل
 در جو بیار طبعیت جاریت **بیت** نه لایع کنت بلکه بهر اسمی گفت که نور فوآت
 خورشید زانور و در آرد و یا بهی سخی طبع و ابر باره گفت قطار ضیف و تقان
 سطح خبر آبار و لیکر لای اوت گفت حبیب لم که کت و عمارتش بهر نیت شاه بر آرد

و دیگر در ظاهر

و دیگر در خاطر و آقا خدا را فرستید مناظر روشن و طاهر گشت که قطع جلی
 رقتی ما لب الا للجلید الاول بنمیر وطن اصلی میلان ملی و آرزو و تمیید گاه
 له بقای و تجرید آثاره ربای از اساطیر و خوابت طلبست **و** بلا و بها نیط علی قایمی
 و اول لرین ستر جلدی در آهها و جوه و جلد صیدی که لوی و اول انوش **بنفشه**
 میوس و موی صورت **و** و امن جان از غبار تعلقات میر آید و اول باز بار
 آنه و بار صفتی گشت و طایر روانه بانس آه آشیانه مشرق لایم
 آثاره و سوبداری و ممکن و شایسته و دوست منور و سینه ضیال
 غیر واقع **و** انانی مورا قبله انونی **و** فضا کف قلبی طایبا **فکنا**
 اگر بنظر میر انان صورت عارت در آه اطلاق ظاهر گشت و دوست تو ضایع
 زانه از دامن مصافحات آن قاهر و بعید زان مخام افصال و اگر آرم بر فرار
 و آشی متقاطی و متناثر یقین که از فرساید امتنا بی کرده آه خام نشانه
 فرستاده بود و از نیار محامد و مانرا آه اکمل مظایر و قطع ملک و کمال
 بآه الحیره التفات که منبوه فلکات گشت این سوخته آشی انتظار را
 اصیا و نایند و کتب بقیای قوه ناطقه را بطر از او و شایقه محالی
 انام آن نطایر انقیار و میانه جان معصوم گشته **مشیت** انرا تا به تارک **افتخار**

سینه
 سینه

و صورت و مال محمد و اعتبار و آند زبانی بدین حجابی تشبیه و از اینها شکر
 نوک اقلام ریش ناخت و وجهی مجزئ حاجات بملکوت صفات عبادت
 بنوخت مملو آید تا از امتلاء و صخور جشای بیرون و منافع
 بر آید و قوت آن مجزئ ملال و کواکب آفتاب کلمه فتالی بر صبیحه
 اطلسی و غریبا نماید معنی از و نیاز از خواة نوال آن پناه تخت
 صقیقه و مجاز منلی بال و کواکب کاتاق افراة اطراف و اکشاف خلعت
 و آفتاب الطاف آن طاف کعبه اعطاف و صحنی مهر انبی و علی الوالی
 و یکا بنی عقاب بر حد کمال نور سر فی جاذبه بر آید جلالت نور
 بر آید آیه های اگر چه وید شود ممکن نبوده که در جمال نور سر
 از خجسته ای نفس بین اة الله یا تو کم اة تو طول الامانات الی ایلها
 و از صفاتی نفس شمس لعا قلا یضع الاشیا بلانی محالها ظاهر و بید
 و با نیز و بیو لست که فلا یدر محال و اطواق بقدر اعنائی سخا
 یابد و خلعت زرین طرز قال معا و م قافت لست بهال رجال
 بنابرین قوت ناطقه که مرآفی نقوه اوضاف لست و طولی سبانه
 نوه و کافی و آله و جابر لست که به خطاب لایق انتاب انا و کاه

و الظاهر و الذی لکن فی حلد الله تعالى سلطان
 و فی ملکوت الی السلطان العالی علی السلطنة

فلک قیام یابد و کلام القاب و آخر آن بارگاه جنت ضیاء بلکه قطار و وف
 از ارجمال صنوف و در عیش در منازل مجاز و نکست و ویدع عقل
 از آفتاب ضیاء سبب القاب و خورشید ضیاء و وصله او بایش بی نور و
 هر چه بر صفحه اندیشه کشد ملک ضیاء عالم قدر تو بالآزانه ساخته
 و جنت ملک بین منو که است قدم قلم را چه قدرت استغناء علی نه فیض است
 و شهر و بی بال را چه قوت طیرانه هوای آه فضا **بهر** فاکت بحر اغنی امور کثیره
 بسطقی لا تخصی و ان قلت قلت اگر فاطمات و بیاه محسن لانا اکل
 فطامه عابو و فاکه آید خضر آری ابعذر او را از توفیق انکشت
 ابعذر آرض خوف و آرزو و جهل و افرار بحر و افتقار شیء یعنی رضای
بیت و فایغیرت جوین بی همه از فکر تو بگو که من سوخته فون میکنم
 صدوی که بچو آخی نکلند آتش طور چار تین شب و لوی این چه کنم
 حضرت اهد که پیشگاه قدر جلالت و شاه نشین ایوان کمالش از اول است
 راه قیصر تیر و نم قریب و فخر و نایب بزم بلالیم رزم سلطان
 آفتاب لژ در جیس نظر حاکمانه کیوانه غلام ثوابت خدام **بیت** نیست سلطان
 هر خور جایست بکش جوهر ضام گاه از مشرق برای و گاه در مغرب خورام

و از غایت صفای و صیانت کند امید اصابت بر کنایه کافی افتد از آن
 بدید جانش از کلین صفا بهیمنه که ویان کافی آسمان میرساند و چون
 کمان بطلام بنیروی ستار و ایهام و بازوی کنایت و خرام تا بنا کوش
 سعی و ایستام میکشد بهیمنه بیست و شوق و خرام بر نشانه و میدانی
 میرساند و جناح طایر قتالت بقوت بازوی طلاق که در شان تره
 آه صالت غیا که **شور** و لو ارجع الی خایه اعظم کثرت من محیط بها بلیغ **خطاب**
 و لو از ملامت شوق اکثر جمله من ان تحریر کمیات پهلوانه خنکاه
 از له که بی تقدیر حضرت و محمد و قاتل یلانه کوی املست بنا و که آه
 و کانه خرو و تاه و سهام و غای و کست هام و خرو و عوایع ایام و ایام
 معطوح که از آن و دوست تظاول زبانه از سینه سوختگاه آتش بجا آه
بلایت از مهر که آن تیر و عاکه هم روانه باشد که آه میان یکی کار که شود
 تا باشد که رشته به جان بنور شمع بقای آن آستانه منور که و و و آه روح
 بال از صفت های صبور و صفا معطر **شور** مستان شراب و صمد و بیا راز
 باشد که باین رس و شریه در لو آه و ماه شعبان باب کات که از حضرت
 خلاصه کانیات تا به ایام و شعبان شهری بر نامه بهامات و آه

و طغی قلم ر ضیع سیمات که سید مهر و وارت است . بر طبع فتنه حال و کلمات
 آهسته . بسمه خا ط شریف خرم سعادت تو را که اینی تصویر نمایر جمهر و جلای
 جمال سرا بر سر و است مؤوض میدار که جوه قروا صدف و فولاد و زهر
 اعطاف و الطاف . بی حد آن حضرت نشو و نما یافت و قطع قابلیت
 بنفع را . بافتاب احساء و رگاه زناه و مکان کوهر شب و آینه ساقی
 بنابرین خیمه چنان که برشته و جان و اطناب محض استوار است اگر چه
 خلوتگاه خیال آن خاندان دولت یار فلک قیصر آرا باشد سکونه و قرار
 ضیاء هر آن موی و جهات عین عاکر . و کلمات عبا سیمای سبزه را که
 مطرز با صفت جمال آن کند رخسار و عروید بصیرت است و عقل
 و نظر محض شین و شنای **زهر وید** روی تو وید بخور آید و کینه وید
 نیاید بهیچ کار آید و کینه و عیش تو صرف کمال جان . چه حاصل است از چنان
 بیقرار و زو شکر وفا و عبودیت و رکن صفای طوبی آن بود که عود را
 و بر و عینه و خاتم ملائکه وید نه مشرف بهشت و کوشش بهشت را
 بجا آور او دولت فظا هر شرف . اما چه نوله که که سپید بر پیشانی
 بیعت و پیچید فاکر و لر آتوت بشو از بر روی بازوی قضا و قدر

و هر چه **بلیه** فرشته است بین طاقه لا بور و اندوه که پیش از زوی
 عاشقانه کشد و یوار و ویرین وقت از شایسته کبر است و همی لراض
 منقونه و تطاول لید زباز و صرح ز نام اقبیه ز کف از قدر معین
 و روشنی گشت که گشت آمال و لایانی از لور که رفیال و صال حب مائی فایر است
 و و غیبت پیش از فوز سعادت ملاقات از نفس عالم جهات طایر **بلیه**
 ز کستانه تو اهل کله و اسر که آن وقت و در سر بهار زبالین که
 بنابرین بعد از زنده و تاملت و مکتب بدر آن تو کله فی زند عبد الله
 بطریقه بدل بعض از کله بلا رفت کستانه کسمانه شاه و ستان آمد
 تا و ران حضرت بدلی باشد از فیدل حینه و کتب منقول ^{از منقول} و اگر کتاب
 منقول صورت حک و نحو و نیانه و سهوی و ز و ظهور یابد و اقصاء
 اصل معنی با کم معذور میدارند **بلیه** بعثت الیک بنی و بالله اینه
 لا اهل من النفس المقیمه فی جنبی و میدعو الالاسمه انا اصد
 و صدق الا کالمحر فی الکتاب و فی التسمیه السوره آیات عارف
 من احو و لا صلاح و احک فی التوب ^{بلیه} و بر عالم و عافی و خاف و می
 جوه صداره و شور عاشق لایح و و آینه است که از وقت مال و شکر و ضاله

و ظلام جسمی که آید. و لوم لیا م. از آفتاب عنایت و ابراهیم شاه چگونه متواری
 و هرگز انوار و ظلم و و آید. بغلام غایت اصاب و اساطیر مجبور بود. و خلعت
 از قافیت یافت. بتعرض هر ناکس و کس ملوب نفوسه. و الحمد لله که حضرت
 و نیزه منقبت ظلف آه سلف است. و در خیز و جوهر و حیدر آه کاه کم
 و ویرایی شرف **بله** حدت رقم غم از و لم پاک است. لطف پدرت شکست **که در دست**
 ای بد تو قبا سی سلطنت آمد. عت. طاه تا چه کنی که نوبت ولت است
 اگر بطریق آبا و اجداد از التفات مرایات. میل آه جاده و زنده و کور را
 بد فیکاهوس که اندر. و عارض بومش از چنگاه قتل هر بد کلاه و موس
 و در سلطه ناهمانی من که کشته. نقد و جوهر او را در پوخته تربیت و شوق من بیک
 و نمایند امید کن نماه رجا. و زین التجا برو مندا آید. و بایه و آیت **نظر**
 نگاه و شاد و وفار بلند **بله** اسعد سعد اصف و اکبر شود یقین.
 که آید از تو یک نظر تربیت ز صحت. و در اقیانوس کوز خاقد و اقر اض
 محاش صفات ایاجه. مانند و معال و آله که. و در اصطیال نذر و آله
 بدست تربیت و حیدر آید. مشایه و وفش کل جبر آید **بله** یو آقا به القانی لباه کانلا.
 ابو آیه فخلص بعد فخلص. و عتای توقع و نهایت تطلع آنست. و در حال حیات و ممات

و زنده و نبات طهارت خدمت خدایم پاک نیست. بیوثر حالت بعضی از نباتات
 باطنی که دارند و رقابت یافتن کار که لازم الحرف از جوهر زوهر و حیثی
 نذر اند چه از فلاسفه خدایم سلاطین عالی مقام نبی است که از فضل است
 و سبکی او صادر است و بعضی از روز و شب **خلاق** چند روز حساب آنرا
 رقم هر نور صفت جان مادر است و یقین دارند که ظهور کمالی عنایت و شفقت
 با خدایان طهری بعد وفات است زیرا که زمانه تظاهر و تظاهر عدالت
 و منطام و اکرم و تراجم دولت شیاطین سمات بنابرین اگر هر آن صفت عارضی
 اصحابی در چنان بانی اولاد این بدست جانی بآنان که اند و کرم فاضل و مانده
 آن حضرت و روزی که اصداد و کار و فراموشی **بلی** که شسته ام خدمت و بیرون
 او را بخیر و بخیر و ندرت و دم و اگر چه سفارش طاهره است از آب بنابر آنکه
 و سخاوت مانت نوشتن شبیه کانه جایقت و حق و کارخانه سماج است
 اما جلالت و عظمت بدر و زندی را نه بر صفت بازوی و رایت و فو و صدق
بلی طبعه نیست سفارش بسماء که نه که سایه کبر کانه ربه مکونه و آرد
 و یا بایر که بار و حرفه گفتی که هر نظم مصالح از روی لطف بهار و لیکه
 گفت جیبی لم که دست حسن سفارش زوید شاه مدار و زیانی برین غولانی

معانی و نیت بکلی الفاظ و صلاحتی که نیست و ضیاع کلام باطنی
و اوستا و تخنیش و ایراد آن پیر است. مبعث تا عظمین بعد و انبیا و بر
و توبتایی صبح از بعضی افغان شرقی و حوس و است بنیان لطیف و پیش
جوفه قبه سما و صوص و است و معقول فلک جایش با ضرب فلک اعلی
خاستن باز نه و آل انبیا و صبح الانجیل و یار حکمتی که نیست
خاستن خود و بی نشکر و عجز و اسد و نیر و آبی که است از نه طایفه
عظیم که مندر الیه حکم و محکوم علیه تکالیف بنی آدم است و است
تا ظلم آیین و است تمام که از زاکم و نلاطم و سوء و آق ناشی است بصفت
ملاک و آید و صلاقتی سازد و ضمیمه و آید و آید و آید و آید و آید و آید
سکون و اصطبار و اطباء و طباطبایم و آید و آید و آید و آید و آید و آید
و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید
طاعت و عبادت و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید
باز و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید
مالک و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید
رجا و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید

و به لیلک شد کانه باوید به او کم است • مشایخ و پیران ظاهر
 او و از نیمه مقدم و تالی لیلک هزار کفر کفر و این راز قافله سالار
 و ارقان رفوز حقیقت و جاز • حرة التاب و فرای و فاه • غریب نهای رحله
 علم البیان • ملک عالم کوئی و او کانی • شهر باز بلند و از قضای
 لا و کانی **حجر** معنی الولا که و لا دعاوی للوری • سور الکر و ولیم
 السرحان **بیت** اگر نه جوهری **فات** تو بودی علت کوین • بهم هرگز نذر
 هست ترکیب بیولانی • هو الذی لو صدق افاض الغلوب • بشا همت
 جلالت ما ربکم • و جبر بعضی الی • بنایه الابداء ليعلم طرائف شریک
 لا زالت و صرة العالم منوره • و عیون معتقده • حریرة کمال الباق
 و از این قدرت میسازد • واجب دعاوی و موافق ایام بانس شوق
 این و است تمام بگذرد **بیت** این و هر چه که نوز بدر آن رست آنی • آن شب
 مه چاره از شرق بر آید • یکپ تو نورم • شب تاه رسد آنی • حب صفت
 علم و لای آن و صید زمان از وصف و کفایت • تا و طاف لا و کانی • و روشن
 جاده آید • و بر صغیر سینه و صغیر و کفایت • بدست کسان و میر تاه حسن اعتقاد
 درم اخلاص و و کفایت آن سرور کارخانه و لیلک حین کار • **بیت** نیست بر لوز

ولم یز الن قات ووست • بکنم حرفه که یارند آلهست **تاسم** • ولو فطر لی
 فی سوا که ار لوه • علی فاطمی یو • گا قنیت بر وق • صنوف لام و عا • والون
 تحت و ثناء • که از الماس من منات و نورش • سو • انفعال • از چمن • حور جاری باشد
 و از انوار از آثار خلاص باطنش • کو که فلک شام • در غیا • مین غارب • متواری از ابتداء
 طواری باض نما • تا انتهای مناشیر شب تا از سر نزل و خوف • ستار • قطار • خوف
 تا سر حد زبان • و از انجا بمسافر • جا • کو • بیان • آسمان • میر آند **بلی** • وین • عایت
 بر او • فلک شام رفته • کندش فیض الهی • بقول • تقبال • بعد از عرض لو از شوم
 بر ضمیر منیر • میا • که حور • رفته • فقر • شکست • اعلام • و انما • میرود • که از لوزنم
 حکام • امین • از خیار • سوخته • گاه • کوی • طلب • نیاز • گشت • تا باشد • که بین • مردم
 میوم • ایشان • از حسیض • توفیق • قول • با • و • فلک • فیه • که • رسد • و یوسف
 باشد • از قو • جبه • از قبل • بقصر • جبه • و جلالت • پیور • **بلی** • ای • زلال • خاک • پای
 بس • فضر • را • و • آقا • جبه • رحمتی • کن • بر • حور • و • هسته • یو • و • ما • و • یسین
 لطلای • حیات • بی • و • شام • بی • جمال • هر • سمات • آه • پناه • تحت • صوف • فوات
 و صفات • حیات • بی • و • شام • و • چمن • و • یوم • کوم • امین • هم • کسرا • یغوی • کج • الطاه • ما
بلی • باشد • که • آه • صبا • بوند • کن • نیم • او • که • شام • که • می • کار • از • ما • و • طایر • روان •

و کوه مقصود می شود و کوه نقصان که در ایام کمال آن در هر اقبال نیک است
 چه زیاده و آنرا که در توفیق بد نیست. شبانه و درین عتبه بیایه آرد و ازین
 جایا جماعت معتقدان جانی متوجه کعبه امن و ایمن شوند تا میلاد ایا که از نظر آن
 افتاب سمانه کمال بدر لیلته القدر و صال که در و جاکر و خفکانه باره می شود و ملائکه
 بحر شمع زلاله تلاق و ارتباط رسیده است ای زلاله که حیات همه عالم ازت
 چه عفو که برشته ولادت کنیزی و قدیمت که نو بآورد که همش این دو وقت
 که بهترین میوه نیکوای است. بر اطباء سطور و آن مجلس فایض القدر و ملائکه
 و نظر التفات بر آه اندازند و جاده و لهانه را و پویه و انتظار بنابر اخبار و ملائکه
حج لا و صبح الخضر و بعد التلایق تا جو. امن یجب الایح **بیت** اتفاق
 و برایی مقلتش که عین و کمال او قدر و کتاب و قوم به حساب کون که معتقد
 منعطس البالی ربلای و اسالی و فوهه بعد انداز و فور فیضانه آه باره
 بهار ارجاء بر کشت زار فیضانه متناثر و متناظر کشت و ظهور انوار فائز
 مشهور و دیده خاطر و محسوس و اسباطن و ظاهیر آمد **بیت** کتابی آفریده
 طول تطلعی و پیچید شوقا که مغانین اضلی و کاه و مکان العین فی فطیحه
 و حاکم از و من حسن توفیق و از ملائکه صبا تر رفیع رخوانی معانی

شد و علم برای و دست و سبک
 صوفیه

و تنقیر سر آید عظمیت و کمالاتش لم یزل و فتاویه اصافه بی بایانش
 فتاویه مغالیه آمد و مصیبه غیاثی طالب بلذخ و نور و وفایه الحذر
 و العیاس و صلوات ثنات پیریز و آری لور کل انیس اینار و قد بال اخضر
 که طلاه علو جایش و تین بدره لولا که است و غبار صحرای طایفه اش و شش
 ارض و وقف افلاک **بیت** کاف کمالات و ات نوات کوفه و زین و له
 میستی کونین از کی است و بر آله کرام او که هر یک و لایطه و جوهر زوایر
 عقده و جودند و اصحاب عطا فشی که هر فردی از ایشان صفه و صفای
 و اگر که السجود و آیهایی بهر عذر آبر و غیره صفات تاثیر قبولی را که در قبول
 کتاب محبت مولد کفر صفة التجار بود و قوافل صنوف بخت و سرور و اصل
 نروب و خفت و حضور و غیبت که که خطاه فلک است آب و کل است ناز است
 و وجه اسباب بیکانگی با سر کما مجتهد است و آثار بیکانگی بنامها و توفیق و موفق
 خواصین کرام و مساوقت سلاطین اسلام مملو و به لسانه خاتم عام و مجیب
 قلوب جمیع انام و ماک و سبب الخالصت بار سال رسد مملو که که آینه و نقوه
 مصنفات بکته مخاطبات و مجاوبات مملو و لشتن از لوازم و و لکه
 و شرایط التجار بنابرین زین الافاضل فی الزامه قاضی عماده را و امیر و بنامها

آمد. و آنچه سلاطین اسلام و مستغنی رفایه طالع انانیم است بقاض
 مذکور پیغام گویا شد است. بسمو رضا اصف و یابند و شرط ملک
 مصلحت و رکن بنیاده لنگار است که طلائع بعد سلاقت از بنور اراک کتاب
 موصوفی اشرافه منور کرده اند. و چنان شعاع و غایت بود
 نسیم اخبار سلاقتی فوات ملکات شاعر محض و آرند. زیاده بین چنان لنگار
 بخال و غلط نقطه و خط نیار است. و محضر عبارت بجای صلاحت
 و استعارت نه پیر است. همو آن استغناقت ضیاء صلاقت و التیام
 بطناب او را صفا و وفا مستند است. و انتظام هر روز و الای فوات و سکون
 است حکام بنیاده موالات و مصلحت. کلام فوات العمار الباقی و آنه اخبار
جمله مکتوب کتب الجواهر الصغیره کواکب ثواقب معانی که از غیب
 خطوط ظلمانی طالع و فواید بودند. و صور احوال و راینه مقال چنان حال
 باز مفعول از آنه جناب که نهال بوستانه محبت و سلاطین طمانه و دولت است. بهر غرض
 و هر مفعول از افق از رویار ظاهر گشت. و بر جیس تا سبب لنگار از شرح مفعول
 بآهر. بر غیر ضمیمه مخفی نماند که امید صفاست که بغایت بی نهایت حضرت تبارک
 جمیع مآتم. و روح رضا جاری بکشت. و هرین وقت این محبت با بعضی از عکس

در سر عقبه کرد منتظر استانت و بویاقی لشکر را با حواشی نور و
و چون جاهت فاکر بضاعت و برین سال حضرت تحت فکر رفتن و با ناکت
آورده اند این جهت که و اولم فرم در کلمه غم بتن و بر سید تعجیل است
چو تن در مقتضی مغزای لا با فوه لوفت لایم بحسب عفو و آید و لازم
تاثری شیئی تدبیر جهان و نتیجی و قدریات کلام ارفو ال بعین الیقینی اخفرت
و سهو آید و بلیغ فعاله و برین مقتضی مال برین بلیغ ثبوت غایب بلیغ کما زکو
در پس بیای چو لب که شایع خطا با تا رسولی اگر چه و برین معنی از قبول کلام
فسد و انقباض آرای می شود انگشت حسرت بدند آه صیرت و از نر آتا میوز
افکار و قوی خیال آن طایفه مجلوعه بالبنکارند و سر آبقیم و سر آخبریه
از فو ال را عین زلالی پی بندارند و عن و تب حقیق خوا میسر که از مار
نصایح جمله که وضیه فی من بلد لاکو نظای نظل سفارست نوا فرین
تدبیر و آرا و نه سزا و آرمظط ایوان فاکت و غمی می باید که چن انبار
سلاحین فاکت محامد صفات از جاری خطوط و سر جنم و لوات کفر و آند
و صولامه جافه موقت بر بانه شمع قلم نور اوز و منور ملوان مشیت
همام برو فو و آرم میسر و قدر بار اغبین یا معین باقی و الکما

مکتوبات من آن سلطان اعظم محمد شاه بهمنی الی آنحضرت

الحمد لله الاله القدر الازلی لم یلد ولم یولد **شاه** والصلوة والسلام علی نبی
 وحبیب محمد وعلی آل و صحبه الافضل الابرار **بصرا** از ابرار انوار تجلیات
 و روت النبیات که از سایم اظلام و صفای آن قوایح اختصاص مفرغ **بشاکم** بوی
 عالم و سر آمد باشد **وارسل** اصناف نیماآت شمس الایمان که از کمال قدرت
 تنویر صوامع مجامع شهر ستاره انوار صادر آید **رضیر** منیر هوید آید که درین
 و قمرین منیر کشت که **نازل** نماید و حاکم و مشعل از نبوت قضا و قدر
 بر عتق اقلیم بشر نازل کشته است و تیر تاثیر از شست تقدیر و قوس فلک تدویر
 سین و صغیر و کبیر و مدیح برآورد بر آرزو و صحر سافته **بینی** مهد کامر خفت قلاؤه
 کهنه سر و آفر عجمت آفرینا آسمان عظمیت مخزن جهان **طیب** الله ثرا و محبت
 از سرای قانی به عالم باقی انتقال نموده است **و خطا** مستطاب ارجی الی کبر آفتاب **رضیر**
 بسمه قبول و رضا شنوده و جمیع عالم جبر و **اللی** صواب طر فطرات مطهرت و فضل
 بر سر روضه جنت صفتش آراة بار **در** آرزوی محمد مرهم احواله و آ
 بر نقوش حسنات و همایان رفاهه بار **از** و سؤل آن خبر خوش و وصول این از
 در شش خورشید سرت و آرم و غم و آلام متواری کشت و بیخ و نم

مشوایا

رضیر

در قزوین و قم
 ناسبت شنوده

[illegible]

بید مات چمن آخرت مقصود از نور آینه وجود است و بیدار شدن و کمال وصال
از رضای جمالت است و بدین وجه و حال بجهت **نیت** میزانی که ذکر کند کونیت
تاظری که تو منظور نه بینایت باک بر حال جای خزان کاسه سر که زخمی است شرح تو در و صهیبت
بنابرین میخواند که محروم از آب نیت و در آموختن کشتید و آموختن و صهیبت
بدست خود و از که مقتضی از کمال است عقیدت کند آید و هر چند که درین آرزو
روز شب می آید و بگوید رشد آید روز روز می آید و دست آید به کمال
کافه اتصال می رسد و غیبا بعد انتظار بگو که بد از آرزوین می شود و بدین
صدای صراحت و بکا و تناوب و اشتغال و طاعت قیام و حذر و در پیجاست و کونیت
تا سفر سینه زانه و علم که بر سطح آسمان رسان و بدین طریق و علم و الی و در و علم
و عیالی و آبی سوزند **نیت** که در آرزو این چنین عیشی که در عیش تو بی و آرم
سر آید چنان که آید و نه بگو و تو قلم خیم و چند سوره تناسیل صورت و آینه و صورت
مکتوب منظور بود تا آرزو محقق شود و توفیق که در رمضان است بدعای و در
الاجابة بعد آید و نه بگو و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
معیت هر کس فقط آید محظوظ باک **کتاب الویر الخی طبع نظام الملک**
در هر روز و افتتاح و هر روز و از احوال و آینه و انوار مشکوه منها و صلیح

از ضیاء بحال کمال طایفه و طایفه کمال صف و صفا و جبر و اقبال و هنرست کتاب فکر و فکر
قاری صغیر و یوم از صف و اوست طایفه صف و صف و اوست بحال و هنرست کتاب فکر
یقول بآن که در هر مدخل آریا و بلکه فوق الذی هو قاریا و لا زال صلیب
على فباکلا سینه واکرا لبتایه و ایا که العلم من محاری و فکلهما سهر و عیایه
و سهر و عیایه و ایا که لبتایه و ایا که لبتایه و ایا که لبتایه و ایا که لبتایه
و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
از جمیع افعاله و صفات آن و سهر و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
اقتدار و خفا و خطر و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره
بیان و افعاله و سهر و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
بعضی از متعلقه ضایع و سهر و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
شایسته است و ازین جهت بحال باطن و طایفه و غیره از جهت و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره
نشء و خفا و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
مستقیم از برهان است و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره
سهر و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
مهرت جانی و مایه و ایا که ایشاء و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره
و یونان

این معنی فتو می شد. حتی که از صفای احوال و اقوال لیسّه عین این
 صورت متوجه شد. تا از جانبین بحسب ظاهر مآل اینلاف بافتلاف و جانیته
 اما هنوز موقوف و لایسّه بود. و در هر دو قسمت و زنگ هر دو بخش
 از اینینه بینش معدوم **بلیه** و فاکیم و زنجیم اگر صفایینیم که در هر وقت کام نیست بخیره
 و این محبت میداند که التحال و فین سبب نفو بسیار و موجب قلم و اثر است
 و مستازم تعلای لوای جانبین و خلاف این معنی سلتت هر از هر از شراوین
بلیه در رفتن و وسیتی بنشاه که کام و لایسّه و ناله و دشمنی کن که کنجی شاد آرد
 و هنوز خفته و یقیه افکار و شرارت که است و و یکدیگر و او بیوس
 ایسّه. باتش عقد تمام پنجه. و این محبت یقین میداند که آنچه درین وقت
 خاطر شریف و نجابت و صلاح و نوره. و شبه عین تجا است و شش است
 و چه از و آری و صواب است از خطای کتاب لکنوه و نجابت این طبع را بر کوی
 و فاقیم و آرد. و بباله صفا و اخلاص مستقیم زیادتین ابلح قلم و میدان
 بیانه و خ و الح و تافت و یا موه و از اذ و کتفا موه. موه و در دام
 و در کمال و موه و مستقیم بار. و جو اکت ناه و عداالت بر هم و حمت
 و متعانه ملتئم **کتب الی الله من الافاضه** که اکبر اهل که از عیاض
هو مکتوبه الی الله و الله فافاضه باب الحجه

سَطْرُ مَقَالِ مَوْعِدٍ بَدُونِ دُرِّ و جواهر و آبر و دهان که از رخ آینه عالمی فواید و طبع
 مَوْعِدِ مَوْعِدِ مَوْعِدِ سبب ازالت ظلام کرب و موجب تحلیه جمال و سترت قلوب از کرب
 و جود و یا جبر مجرای بطلوح سربهای نور و بیاة غیو محلی است و معوض و سبب
 و وف از نواله فواید شوق و شغوف محلی حصول فواید جلیله و نشر عبادت
 جویدند بر لایم بایر که از صحت ضرایب بضایع و آفرین قناعت کشید
 تبیر ملاقات با مشمول حصول موالات و بر بهین اوقات عز و جوار بار و شیر
 خیر روشن بال که فواید معلوم از افاضات معلوم بر روشن بیوش و محموم
 مَوْعِدِ مَوْعِدِ و اندو، قلت انصار و اسوایه و یا جبر و کرب و شغافه
 و بمنه ناز و حضرت سلطانه خلد الله تعالی سلطانه الی آخر الزمانه علا و آه
 بود شرح آن از حیطه تقوی لسان و تحریر بیان بهر گونه است و انفع الله
 من زلفه و قصص عجایب تنبی النفس و جسد و مفضله و فواید و کرم
 فسد و نامول زلف و کرم آن بهر که جماعت مملکت که در عز و کرم
 از غلبه کفایت میر آه بودند به نام انتقام کفایت ملاعین شمس که بودند
 و بخوانم ناموس این فقیر را در موف و محمول تا بهر یک کنند اما بعونه الله تعالی
 و توفیق صورت فیه و ظن نور آینه ی زمانه ظاهر شد و صا حبه شعله فساد
 و صائبه

هرگز باز اگر غمزد و آرم حایب سرکشند و این جهت فستق و جعفری را طفر
 و ظلمت بتوفیق باری عز و علا و بالایی محقق شود آمد و حاضر شدند
 تا بکویج صورت آرد و صورتی بشارت بوس بارگاه سر را عملی انقدر الله
 احکامه فی اقطار الدنیا سرا و از کیم و در میان او آن بانشا بسیار
 از بیای و سوار مستثنی و ممتاز **بیت** و شمنی آتش نماز بار پیمار بکوی
 خال بر سکن که آب رفته باز آید بجز زیاده برین صریح آید و عجب صراحت است
 همیشه و در توفیق و آرا از و امن آمد و در قاهره و در فقه و در اهل
 لیا از بهر آن حضرت و مکتول و لقا و ظاهر **بیت** و شمنی آتش نماز بار پیمار بکوی
بیت ای شمنی و در که شری غایب از نظر و یار شمنی آتش نماز بار پیمار بکوی
 که سوی ما خبر نفیستی و نبیست آری به بیدار آن نورند کسی خبر
 و آرم و سال با تو و ظاهر نه به جو جان و در وید مجاور و پیدانه در بهر
 تا غشی و یونز و قضا و قدر و جهت تحریر مناشیر احکام و دنیا از ویر شفاء
 هر و ظلام شب صورت و مارک لبق و و کبار و و است و آیه ویر خال
 بکف الحضیب شفق و ناخن بهلال و شت فلک آن فوت خال و مناشیر قدر و قضا
 برو فوج و آرم و رضای آنجنا فضا یافت بهر چاره و و کار و در صد و لایجا آفود و لوقت لایم

الخاطب بعدد جهان
 ان من شرف

باقی عنقریب قدم بر پیمائیم بر آری تلافی فایز که ده و ده است تمام کنیم
 حصول و ام را حایز بر فیمید که آینه به جلالت نور تقدیر است مخفی نیک که قدرت
 تا سفاخن را و آقا مشحون بنفایس فای با حاص و شتاه جاری می و آله
 و کواکب لوازم محبت را از افق سما کسایت در غیا بفضایت متوارک میگردانند
 و از بار بار سلامتی ذرات ملک شعاع از آفاق و قطب در کاشن کتابت می نماید
 و از چشمه خاطر فضا من و صوبی بار قلم فیاض بآیتن و رافض دل بر آرض در آیه
 نمی توانید **از کنگر** من بیدار بشیرش نداشت سالتا شده که زیارش دل غافل است
 نرسد قربت مار آخلد از بعد و کانه که میانه من و او بعد و کانه چایان است
 توفیق از کانه گرم و بحر حکم چنانه است که بر سید تو از و تو را کی به شرف و سلام سلامتی
 آه هر چه معالی بخیر دل را روشن سازند و قلب مومنه از عذر از بر پویه
 جسد باتش حس نکر از زنده و یقین دارند که جنان و جماعه و حواس در و آن
 بهشت عارف شرف بین بوس حضرت آن پادشاه بهمن نزل که مصر و فوج معطوف است
 و دست آمل از آن با و یال عنایت حق بخیر الجلاله است تو را که معقود کتاب باور که
 سعادت عید آبرختیار که ده زیاده برین قلم نوبه را از بجهان جان باقی عبارت میست
 چنانکه بهمال حصول آمل شود و کتاب آمل نورش در صدر در قضا و قدر مظهر

عبارت بهشت
 عبارت بهشت

حواشي يفتي كتبها الى ابنه العلي وولد الصغير المني طب يابن فاه

نسخه حکمت الی و لیس فی
لازال معلوم من مآسیه ازل
ولان العلم الاجتهاد فوایه فاکر
واطلاع بر مفسوه آه طار الخ و بر آب و اجتهاد و وفه من و کار و عو من
لفظاً و کما من لفظاً و معنی و اظهار افتخار و تقوی و تبحر و اوبان و کار باز و فو
تمام معلوم شد یقین و آنکه کسی که او را قوت مدرک و غیرت و که باشد
و زنده این جانب بود و دست و آغ از و امن حال او جان بآب تی تا و وز
علوم الهی و در عون عسول و موصول بودی و درین بین بواره شرح شد قطبی
و ضایع مشغول شد علی قدر اید الی الی الی و تأتی علی قدر الی الی الی
و بکبر فی عین التفسیر صغاراً و تصغر فی عین العظیم العظیم سبحانه الله
شخصی فو را و زنده این فقیر کوید و برید عمرش در وید آه بانف
الکی قدر زنده و تمام مقصود و مطلق بعبارت و غور و حفظ
حقیق نوشتن نتواند یقین و آنکه از بولوی کمال نوح ان آه و فو
بولوی فحول و نیایه نازد خواهند بود و عاکی و ات برکاتش
بطویه اولویت تقدیم خواهند فو و زنده چنین باید که و و وسعالت
واقبال بر صین افضل و اقوال آه و و بر باشد و مصفی کمال و شرفش باله

فأصح مع عام

هو فی از آنه شک جامه بپوشد و در آن معاینش در صیانت و مخرج روح از ضیاع
فوق آنست که خلقی و الدنیا عنده و فلک مجسم خلیفتان بهی و لیت و ملک
جمله و کار معالی نتیجه مقدم تا ای ایام و لیالی مدوم جماعه مصارف فطرت و غیره
و ساه میدانه عمارت و شجاعت الذی آنی من جانب الطور انوار لستحاف القرب
و ارساله و احوال بآه شجاعت و عصی قلم بلاعنه زوره سحره اهدای السلام
والفصل فی نوریه تنظیم انوار آیه بهم و فو و حیث کافوی اتیم بالقدم و بی و انوار
آینه و قولش میرا از زکات فاست و روز مانی که یوازه او آه ابو و ج ضانه راجع
و بر عیس مرت از افق قدرت طالع بود و آینه نفاست و و عا جموع قطار
انسان ساخته مشعل آه قافله بنارسوز و نیاز او و فتنه و کشته و در مقابل
و مو آیه آه افصال و مدی و وسعت امید که بمنزله قبول است و وصول آیه
و هر کس اجات و التفات بر آه بضا عت در جاده تابید اگر التماس خورشید الباق از روز
ضمیر بر سطوح اساطیر و صفیج طوایر تابان که اند از و ارج شمع آه بینه کانه
فناحج تحریر و و اندک کاه کفیت به باح تویر مانند تیر از امتیخ خورشید منیر حق و آیه
و فبانی ترا کبیر عمارت از سوز لوعتش کالو آتش المبتوت متشتت باندند
و صورتهای رضانه تشبیه و استعارت از شدت لذت عتش کالهرن المنفوس لیکر
و حال و صلا

چهل وصال صوری برآورد از نقاب صوری هر و آت و جو شهور بار و ابهر موافق
 بدست توفیق صانع بالکلیه مرد و رضا و خورشید ربیع منور عالم اتحاد و وقت است
 و آنچه و ظاهر بار که درین قوس از تلاطم امواج الطاف بجائی و ترکم افواج و سطرانی
 فتح قلاع سنگین که هر یک از غایب از انبیا و نه از انبیا حیدر و صابر است
 و در این ماه بجای آتشی که در این ولایت میسر است و قلابی که از غایب است حکام و قدرت
 سلام کند فتح رکبان بر وجه آه نینال بود و توفیق که کار و غنای پادشاه کامکار
 و قوت و آتش بر شکار و شکار و از آتش به نام و سیلاب است فکر و حیدر
 کفایت بیار فنا و آتش و بدست آه فتح جلیه و نصر و بدست و در این روز
 سرباز بر آتش پادشاه یونی ملکه منیت تمام و دست میزد بر لای الطاف
 حضرت متعالی تخت استوار داشته که در راه شعبان بنزد کون و بواقی بنار و ملیبار
 منقح کرده و خال و آرد و صابر و مقیم و آتشی از آتشی آه غیر آتش
 توفیق که بر سید عالم و توانی نور سرور از طور طور در کتاب دستور فی رقی
 بخانده و کوشش ضیالات شایسته را حکمی که اکیفیت و حلال است لایق بیار
 تا چنان قول از بار و قول و کوه و شجر و کوه و شجر و کوه و شجر و کوه و شجر
 مموآن ملت تمام آه جنب بطور از اسب سلاطین مؤازر بار و خنده و طبع پادشاه ملک و ملت
 بدست و یک فکر آتشی صابر

و شجر
 و شجر

میسر امید و آنست که ملاقات مستر سمان غنویب و قریبانش و هنگام
 التقای رفیق و قدر آفرین **وکیل مکتوبه** **الجنات العالی** **المطلب** **بمعید**
 موضوعه کلمات لازمه القیود که هر چنانکه کتاب و شاکر و آه خطابت بیت
 بولاه بودند از مشام مدعی جمال بر آید و ملا حظی در عیال قوالی و صفاقتش
 میانه تخمین بر جاری سازه رواه گشت و موجب انوار مولود حسن اعتقاد گشت
 همواران لجنای فضایل با بخت قوالی را بخت بحصول ضایقه و وصول علم و اکتساب
 و مناصب فایز بار و سعادت اتباع عقلی و مهد و الی الطیبین القول را طایر
 بعد از ابلاغ حیات بنفاق و اعتدای لوی آبی لستنیاق و طلب ملاقات و جویه الموالات
 و ضمیر غیر خلف الماشی بخ پوشیده نماند که بحق صلوة اصلاح قوالی و میانه اسلام
 موقوف بطهاره باطن و ظاهری و طهاره ظاهر عبارت راست از رفع حدیث اقتصاد
 و تمجید حبش معنی ست سنان و وصایم و طهاره باطن اشارت بر نزع مولود
 شیر و مکر و تمجید نهالی کید و غدر و بعد از آن توفیق با یضفا بر توفیق
 و ترتیب سلاطین با عهد و وفا اسکن الدار و آخر فی دایم الرقة العظمی
 و الموائب الکبری و خلف المشدخ ایچ بجمت کمر که و امتناع ظهور کید و صیله
 نوشته بودند حال آنست که سلاطین ماضیه مکنتم الله تعالی فی عوار السلام

جهت و فتح معآوات الهی السلام از طرفین کمر له را بخوابی بایر که در لایه
و جوه درین وقت فاسد نماید و عکاید و اطوار در آن طرف انفس و ضایقت
و رعایت قوانین خدای تعالی از جلای فیضیه بنا برین توحید قائم فظنه آنست که
شعله ظلام خصام و اصطکاک مصداق الهی السلام بکافیه فکرمینا قائم رسد
و جوه حال برین منوال باشد مستغنی آنست که لیکانیر آه و فال السلام اشاره
عناز و اضمتصام از آن طرف است و محقق و روشن که حار و شتاز و حریه
له هوای خوب و شیکار و سبیطالت و شرف و زو صفار و کبار
کاشمیر فی نصف النهار شتار و آه که موه و تزئین و آه جان بخش
محبت و تالان است و ایام اضلاع فی فخر عین ایستاد و اجتماع
و تدبیر و فکر آه طرف فی الحقیقه خند و ماک و موالان و موال آه شانه فی فخر
فعلات و عمارات بنا برین نهال و اول و احوال آه جانب چه حال تناو
و در میان موه آه طرف که جوه بیت خنکیوت اصغف بیوت چه جالی عمار
و اک عمارت که در نه مبتنی بر نظافت خاطر و مطاقه بر باطن و ظاهر باشد
و باحث بر آه عزیت و صفای طویت بود و آه و لا از نه نیست که بتعمیر آه
اراضی همه کس را فی باشد اما چه توان که که صبار و فاکو و موه آه

وز بوم نور زیست و غبار خیمت و ترا چشم بصیرت آه فانی نبرد
 و چرخشده به طبع به یمنو آجی و خواجی عاظم خلف الشایخ ظاهر یار که قتال و
 این زمانی نه جوه حجاب و مدینه شایه بین که سلطانی است بلکه
 بین غنائت بجائی و بین توفیق بنو آتی و قدرت بیرون تقدیر و قوت ناز
 تدبیر و کثرت ضیول و اعنة و صولت نبال و استه و ضرب به عوب و کینه
 و صدقه و خوف و سبزه ضیال فال که در و مخرج فخر محض است و منقوش
 خواهد شد و از سبب سیوف امینک لایم است و جود اید عشار از کلب
 صیات فخلع **بیت** جو کوشیم در جنگی روانه و آرد به توفیق بنو آتی و روانه کار
 دل زور آور بکار آوریم جهانه به عدد و تنگی تار آوریم و اگر خلف الشایخ
 خواهد که نقد کلام آه طرف در بازار قبول روانه باشد باید که نویسنده
 که در نظر صرافانه و گاه امتحان تمام عیار اید و روف آرحد و میثاق
 بناحق بغض و وفا خو آشد نما آید تا بیک آه بنی فوخ آه مشکوشت
 و در حی فخر جهانه بوصف محمد مذکور زیاده بین صورت حقیقت حال و آینه
 باز مغفوه مستان ملاک باله وید بنابرین عنانه نوسن اقلام بدست تصور او گاه
 حوالفت و البیام باز کشید معمور در انضباط و امور محتاط ماکمیش حیطه به صلوب
 و سر قضا آه ضباب را می طوا می یافیر

تا مشهور گردد و جمالت را کید الفاظ کلام قوصوف بصفت صورت قصورات فی الخیام
 تو آنند بود. مخفی نماند چند از و آیفین زین الصفات قاضی احمد و اسماء قال ملک فیضی
 صورت و فاقه بالی بر حسب مقتضی حال مینمود و از مفهوم کرا یض قاضی احمد و کوز
 و ترسب قوی در غیر فاقه چنان معلوم گشت که لرسای رسول و یاکار و بنیاد بنیاد
 مود و حسن آثار. اولاً از آن طرف سمت ظهور یافته است. میباید که از جهت رعایت
 شعار کلام. حسب منوالی واه. محضاً التسم فاجعل لهما. ازین جهت ظاهر و باهر که
 بنا برین شک عقد و جلال از آینه به بالی و در ساقته. بر مقتضی و افواصیتم تحیه
 محجور با حسن منها لور و و ما. صدر فاکرم جامع محسن الشیم فلک و آم سوره را
 بآیا کار خوشای باشد و بواقی کیفیات. در وجه اتم محول. بتقریر فلان مذکور است
 و احوال این طرف در وجه اجمالی. انکه بعنایت بی غایت الهی میبایست بر وفق و اتم میسر
 و جرت و از فلاح و رباح حبه اضماتم بتبع فخر اسلام. و الحمد لله المجدید
 لهذا و انما لیسند لی لولاه هدانا الله زیای برین ابله لقلام را و در مدانه کلام
 جولان و آلوده. جوده خارج مقتضی مقام بود لا جرم همین قدر اصبتم فوق ظهور
 بتقویت و بن قویوم و تشبیه بیانی ملت تقیم قوافع بار و بار مکتوبات

شمس الملة والدين علی الفضل
 شمس الملة والدين علی الفضل

بکی رفته ویدم زانکه طبعاً جو کویر که در منو بخندن شانی
 سخی ز آسمانه بر زمین آمد اول کنونش نور آسمان میرسانی
 منصبی آفتاب و مهتاب و مهتاب بر آسمان روح و جبروت یعنی کتابی بلاغت فصاحت
 و جبروت و ملاحمت و شکر از اعلام و جبروت استقام و اعلامی اعلام
 ناکوس و نام و اختیاری کنوز رضای حق بر دوام و اظهار از آثار شکر
 و ثنا از شرف آسمان از نام از سال که بودند از تفسیر و وضع جمال
 منوآت و تنوع علی و حلال از خبر گوشت آنه فغیر فیض و حسن از اعتبار
 و صنوف صنایع و طویر و کمال و ماله منظور و شکر است ^{در} فلاخ و منی انی بلوغ
 و من الکوکبه بلوغ و ضمیر و در آن و خاطر باک محفی نمائند که ماکر اصلاح باقرار
 بی فلاح مطلقا و در بود و صورت قبول پیام آه لیام و آریینه و خاطر و حسن
 اباجو شش ملاعینی نه ملوک و خاقانی متروا و در و بالقرور و این جبریه و فوج
 خاطر ملوک ملوک و تسلیم قلعه متینه و زکلینه و ولف و و از و کمالی و نواله و
 بر جاکو چغندر آبی شکر اگر این جت و راه منی ابوالو آبی میکا و شرکفنا
 حاکم و لشر اگر در وقت تو بد این ضمیر اظهار میکا و در نظر ظن بعضی است
 استواری یافت بنا برین تلقی منون و آیه بود و بعد از آن قرآنی و طبعی عقلا

بدر

فشد معنوی و مذکور و ملا حظ کردند که چند قلعه و زنگینه تسلیم نمایند
 با اجتماع بیارگاه افغان کوه و زنگینه و بمجوم و آران طوف کوه و چه و چاکنه جانی نیکو
 اکثر ولایت بچاناکر باند که اعتماد مستحق خواهند شد بنا علی هذا از لوازم لازم
 اصلاح ناموس شدند و چشم خفا آن در صیقل بخاشیم تا یک گشت و این فضا
 این فقیر تا بل الله علیه توبه نصوحا و افاض علی جالبه مکر صحن فصوصا و کوز بوه
 هر خراج کتوف و بروز یافت و یقین دارند که از رضای این جنت و صلح
 خوات امین سهام افرا که وقت و صارا در گاه گاه بوه بر صفت
 جان حوسه شاه لاهوت شد و این جهت بعنایت حضرت منان و مدیران
 رماه و حضار اینجا بر جمله سابعه آمد بیان تفصیل آن طلام و مختصر
 خارج مقتضی مقام است و بنا بر صلاح حال و در وقت شلال بر سر و لای آن
 بر سگاه توقف کرده تا از جمیع اطراف چنان اعتماد نمود که از یکدیگر
 یک صاع و از ملبوس یک فرسخ و در ولایت و قلاع ده مفید از اطراف
 اصفای و آریای عبور نکنند و بیارگاه گذشت که تمام ویرین شدند
 لطفا و رغبتا روح پی فوج ایشان که در کابل بلید مسئولیت از حبس و
 و آریانند تا بعد از انصرام حرة باران از حرم غله و قله الحوان طفت و تولد گشته

سیرخ استغلا و استیلاش از نشانیه مخیمه بجوار چشم طیرانه نماید و بلبخند
 فقال مقتضی حال بر نهال باش این بیت سراید که **بلند** در صبح بوی و هوای بهار
 جود تو بجا افتی کسی چه کند و امید است که بدین سعی جمیل و اقبالهای خوش
 انوار ناموس و نام حضرت بهشتی قضا احکام خلد خلافتی الی یوم القيام
 و انارسی جود و ایهاماتم اقله صراحتش و در جمیع احوال و مسامحه خاص و عام
 تا انقضای سوره عالم و انصرام جلد نسبت بنی لقم مذکور و مشهور ماند
 جود صورت حال بدین منوال بود و ترغیبی که ریاض بال اجتناب بحاجت
 حقیقت حال منقروار و معارف و سر آید عزم خاطرش ابرار افکار
 منتظان و خاتم فیض بر کشتن دل زهرش متقاطر بال بالین و الی الخ و الخ
و بکار و تدبیر جمعی اودام ربی فوالین صلی الله علیه و آله خلافتی تا تابع الملوک
 رزقه الله تعالی طریح الزلال و اسرله و وفقه علی العروج الی فزوة المله
 كما وفق لایه و ابجد له موصوله الاسفار بالاسفار و معلومه فزنده بار که
 حصوله جود و آید و احتیاج و وسوسه حجاج موقوف باعمال صنوف و مشاق
بلند کسی بکاره مقصود است طاعت کند که پیش تیر مشقت سپر نوازند بود
 و یقین آنست که آثار ظلام کائنات و اعمال مستلزم خوار و آفتاب و قیامت

کتاب مکتوب الی ولید الخ
 المختار
 با فیه فایده

اسرار الله انه يرزق العلم والادب لينتقي بهما الى طاعة اعلیٰ الرتب
 معلوم انه فوز زید بالاركة عقد موقوف عليه جميع مطالبته وعلم موجب
 وصول باعلیٰ الرتب ولو لم يتلزم كنوز محامد وفناقب وخصایا فی این امور
 بفرقت ممت وشیه نمت طالباة فروغ سمورتبت واجب علیٰ خصوصه انه
 فوز زید که لا یغن جند هر اوج بجم بجز نازل و برقه قبه و اهلست
بیت تمت بلند کرده و ادا کرده کار بر قدر ممت تو کند فیض خود نشان
بجز اذنا کنست فی ابرو و روم فلا تقنع بما دون التجوم قطع الموت فی ابرو و روم
 قطع الموت فی ابرو و عظیم و یقین و اندک وصول بنا مبد و موارید و جبر
 مشروط است بطی بالیو قطع او و جیه جبر و جیه و جیه و جیه و جیه
 و بروز و مکنون ظاهر و ظاهر و بزی برین مصروف و معطوف و آشتن و آشتن
 و اکابر و محسوس و مهورا فاجد باشد **بجز** و اذ جیمات الامور با بر ما
 مستوحشات فی بطونه الاس و **بیت** نایم که میسر نیست
 و نوا و کف جان برادر که گوید و اوصاف هر فرد و خواصه بر آن است
 از کتب مولانا عبد الرحمن در مثال شرفخانه سمت بیاه یافته است همیشه
 هر کس کالات مذکور بجز و در اختصار و ایل علوم و اصفاء و فضایل و صفات

بیاه
 باره در اینجا

بالحق والله لا محال • باید که موالی که آسمان خوانند • در تفهیم و تعلیم و کار آرا
 مائمی مستقیم و سستیم بگشند • و بلا از نه بیشتر آیند • و بیشتر توقع نمایند
 و هر روز دو وقت بشرف آوند • و تخم حجت را در روزی که در این باب است
 اجتماع تمام بکارند • و بر مقتضی فی کل سبلة مائة حبة • سلام از زبان اولاد
 محبت خوانند **و یا** • مکتوب و مغرب از راه و زنده رسید • و از صفوه آه
 نیم فتنه و حجت بمبوستاه جاده و زنده معلوم بآید که • نهاده آمانی در محبت بال
 وقتی ثمره سعادت و اقبال دهد که • با تحسید کمال بآید باشد و شوق
 دولت در مجلس بیت کبری منور نمایند که رشته جاده باشد احتمال
 تعب و خسته آید **و** بنی اجتهاد فی اقتناء العلوم • تقوا با جتنای غار العالی
 الم تر فی رقعة بید قاف • لفر آید فی سیر خزان • بنابرین صفوات که
 قبول این سخن **و** عیبت الهی است • و موجب حصول علم و تربیت
 متناهی باید که نترسد روز • و بنفشه شب گلشن صفیات بنسیم می و اجتهاد
 شکسته دارد • و سخت باطن و ظاهرا از خبا روم و سفاطیر و اوضه که آوند
 و بجاده و جنان • در طلب حقیق و علم و لطف مغفوف باشد • و عنایه ابلغ بتا
 بصوبین و والد پیر مصروف و آرد • تا مجبور و این فقیر که در • و مملکت انوار عنایت حق در آید

و در مکتب صفایه پیش لهیب غلبه **م** آذای پسر کوش که در فوی پدرش نوی **م**
 هست از پس و جود و آه ریشو تا کیمای مهر بیای و زرشوی **م**
 همواره بقبول نصیحت اکیر ضامیت موفقه بار **م** و تأثیر رضای این واکت **م**
 و رضا طاه فرزند برین و محقق آمین **م** یا معین **م** نواقب مناقب **م**
 هم و سپاس **م** و خراب رغایب شکری **م** و قیاس حضرت آفرید کاری را نوتنه **م**
 و هم تو آله و اوصانه که آنرا رغایب رفتن بخار و شرارتی نایر **م** شرارتی شرارت **م**
 بقطار اعطار نصال صولت سلاطین دین دار **م** و انصبا سحاب صام فون بار **م**
 و خواجه فوی **م** الاقیدار منطقی و مستفی ساحت **م** و افتاب و فاقای ایشان **م**
 از مشرق فاصحه بنعمه افروان **م** شادمانی که اندک **م** و کیم ترا و ماف **م** کیم **م**
 ماحت ربو غبار را **م** از ظلام ظلوف **م** و سولوفنته و غبار پیر **م** و کیم **م**
 و در و فو ناصعد **م** و در و فو پاک **م** و تریه مطهری صامبلوای لولاک **م** و برآل **م**
 رفعت مال **م** و اصحاب **م** و اصحاب **م** و اصحاب **م** و اصحاب **م** و اصحاب **م**
 و اصحاب **م** بعد از فو ابواب موت و النحر **م** و ریشو بوسنه محبت و و و و **م**
 و ابلاغ خجیات مسکینه الفحات **م** و ارسال تسلیات **م** و روتیه النقیات **م** که روای **م**
 محبت و یگانگی آه غلبه **م** و آه غلبه **م** و آه غلبه **م** و آه غلبه **م** و آه غلبه **م**

مکتب کتب فی فای السلطان العظمی محمد بن ابی البرکات السلطان الکرام محمد بن ابی البرکات

و سلسله تر کید و کبات اربعه باشد بر صغیر فیروز که آینه و تدریش علی محلی
 و و سانه منصفه تقدیر است مخفی نماند که بر وقت بلند همت سلاطین عالی نسبت
 و آرجست که بر مقتضای محرابی اة الله یجب عوای الهی و معالی الامور و بعضی سفاهات
 نظرات سحر الیقائن و نیات رفعت سمات بر عظام امور و کرامات انداخته
 و صفت جهات ابقوت تأیید وین از آن آفرشته و فار و متروین بال کفر الله و کاف که
 حکمت ملت و جلد نهد ایشا بر تشبیه سک نظام اسلام و تصدیق ملک النبیام کل نام
 مصروف باشد و همگی افکار خاطر و جلگی خویش باطن و ظاهر شاه بر تغییر صور
 قلوب عبید اروثا و تغییر بنای بیوفته و فار بر امید ایمان معطوف بود بر موجب
 مغز آری الموفی طبعاً بقدر شعراً قیاساً علی العقوب و الا فقی جنبه و هو شازار
 بنیاه سیوف خیرت وین مبین و و آرا بیکاه سهام ایقاع سنت سید المرسلین
 از صفی و صغیر و نباهت سازند به طلوع آفتاب النبیام سلاطین اسلام موجب از رخ بال
 و رنخ حال جمیع انام است و تشید مبانی و و لک و تحاک ایشا مستازم احکام مدلول
 و مقتضی انتفاع مغالطه رشاک و کو اکب فضیای خالقه از مطالع مصداق شاه تاتان
 و بواسطن حکایت طامن قاصد آن اسلام از سهر بارقه صائم و خوف صابغه الشیاه
 و لهان و صیرانه از دشمنان کشند بتیغ و فاق بخت با یکدگر شوند و و پیکر دوست

بنارین حکایتی چند از مقتضیات اسلام و موصفات ائمه و انبیاء است که در این
 فلاح اسم الله البشیر خواهد رسانید قبوله و اصفای آن سبب فی
 درجات عقبی و علت ناله و لوازم طعام دنیا و آخرت و باری است صاحب
 بنا کسیر نذر اعلام سلطنت بپا زوی توفیق الهی قایم ببار و تشریف بیان
 جنت با نعمتی عظیم از روی و آیم **و یا رسول الله** و لم ارض عیوب **الکمال عیبا**
 کنقصی الفکار بن علی التمام کسی که آفتاب قابلیت از اسماء الهیه حضرت
 یونس علت قدرته و جلالت بر شاهانه ساحت او تابان باشد و وسوسه
 شیطانی و هووس نفسانی بتمام کائنات و ضلالت انوار حق از
 نبوشاند ابن معنی و لیکست ساطع و بر مانی قاطع که روشن میشود از طراز
 توفیق عالی نیست و سماء بقاش بافتاب عنایت الهی غیر عالی **بلی**
 و بر کج بحر که نقد نور آفتاب آه بحر مانفت نه خورشید و ضلالت
 اگر بر وفق قایت سمند نیز کام نیست در میرآه و اعتبار روان و آلف
 و نهال اقبال که طلب کمال است در چمن بالی با بر شک غیرت و بدست
 باری باز بار اجمالی مشقت بر و مند که آند علاقتی است و آفتاب و یاری
 لایح که ملاء اقباش در فکر جلالت بدری خواهد شد و هر فروی

جبریک بفضیله الی طریق الی طلب الی غایه

احوال که فکر و فقه بودند **خاطر** فائز مدد و سهام ملاست و کواکب حضور
 هر برج مبطوط و وبال اما عقید بکرم فی متعال ضامن است که غم آنرا موانع
 از پیش خورشید آمل و تنفع کند و هر چنان قول از آثار حصول و کمال
 لایع میباشد که خاطر شریف از ظهور این نوع آلاء بهم و بیستمانه نکند
 و در سر آلاء بر منقذ حصول منظور و آنست و اگر از تجویم غنوم و حکم مضموم
 قدرت بیاید کثرت التبیح که واقعه صیقل است و کثرت نبوغ باشد بکرم معذور و این
 معلوم تیرا نماه و آواه بقوت و ثواب از کماله ضنوع و شریست حضور
 بر مدد فیسند و صا و آمد بآلاء و ارقام و کثرت اید فی ال باب تیغ قدرتی
 از لوح مینی زاید بن مویحه الحی و یزید ابی بلک **و یار ملک**
 ملکوتی حیل المضمونه غیب اشجونه که از جناب خلقت **الافاضل**
 محیه بر ایه التماثل و اضنه قراحه الحماص شایه الحضا یسین
 الاما به شیخ نجم الدین محول **لا زالت** کواکب رتبه و ضوعه من افق
 السعده **مبلغه** و کسوفه **جزای** که بموه الله تعالی عاکی
 و کوه فوج بر فوج و کجا رست قول و فوج بر فوج **منقول** سمت
 وصول یافت **فلسا** سلاسه کلاه کانه ماء النهر لو لم یکن

منو

طاهر المذاهب والنز
 حیرت و کسوف و خلق المذاهب
 النجوم و المذاهب

مشو با بالکدر. و تراکم شجره مقاله. کانه لافانه زهر اشجری لولم
 ترخیب الی ملط. لاجرم بشنون حیات و تسلیمات که منزوات و مرکبات
 عبارات آن. فار به حیطه اوضاح شخصی. و نوحی و پیرمن خطه
 و لایات عقلی و وضعی باشند. موازاة و محافآت و آه افد رباط
 خلف المشایخ. واضح و راسخ بآرکه. و بیغایمی را که در کتاب سمت ارقام
 یافته بود. تا در محراب صراط بیایه سریر اعلیٰ مودع و آرد و جوه ملکوه
 بآن. در صید آه بیاه جولان و لاه. در محراب طب بموقع عرض
 رسانید. در جواب بیغام اول و ناه ضاه شده بانی مقدمات صافه
 که در عاده اذ مطایبه واقعت. ساقط الش از غبار عرض
 خلاف غیر و وسر است. و از صفای کلمات ثویه. و حکایات قشویه. لواحق ثویه
 و وراحت و بیح محوس. و جواب این پیام محله بلساه سناه و صسام است
 نه بن باه ترجمان اقلام. و التیف اصدق انباء من الکتب زیرا که بعد
 از توفیق السنه است. میانه سلاطین اسلام آن زکلی فام لکننت نه
 اقلام از میانه مفلوکست. و اظهار خرد و کتاه خرد و ابرار تقویت شریعت و اصف
 مکیدت و ضعیف عقل و شرعاً ممنوع و غیر ممنوع. من رام صفوا الوه غیر امله
 فقد رام فوق الله عند العلام.

غایتله ای صبر مستانه

چه کسی که هر دو عاویضش ملاق و غیر ملاق باشد **بیشتر** به زبان ملاق
 بزرگ بیان مایه و ثبات ناطق است زیرا که جوهر ملاق هم از وضوح بیان
 خویش زنی هم بدید اما ذات صدق و صفای از باطن صاف و نفس پاک او
 در نظر نگاه کره خالص و منظومه طاق رواق افلاک ظاهر می شود و وثیقه
 صدق و عوالمش که عبارت از روز و رست بتوقیع منبیه آفتاب و اسرار
 ساعات غیر متناهی روشن و متجانس می گردد و او بار کوکب و انوار آسمان
 کافیه در هر صورتی **تملک برستی** و بوی خوشی که در نوبی
 و کوکبه مداند و قرار عسکری غیاثی که انوار اطرافش رقی و مغارب
 و کیمیا بی شدت و مصدوقه این حال و منظومه این فعال از کیمیا بهر از وفای
 سلطان و کرم مغفور بنور کوکب ضبط امور از افق ملکیت ظهور نماید و بوی
 کفایت بی شمار جاجنار و تلکیمه منزه التمه و وثیقه الکله جنت خفیفه اعلام
 اسلام و رفیع و نصیب لویه کفر و ظلام و برین طرف آمد بجهت نور و بهر طرف
 وقت ضابطه طرف بوسه و شیطانی فوق بغات و لشر او و بهر نفسانی
 طایفه طغیان نابکار قصد این و یار را که اعظم بلا و تسلیم است **اعظم**
 و لشر و کرم از نطاشته **هر تیغ خنجر احتیال که در حقیقه خیال داشته بود**
شست مستند

از گمان نجاتم بدر قوت و قدرت خویش انداخته و صام خصام که
 در نیام سیندش الی هذا الايام متوزیع بدست ماک و غنا و سلول
 ساخته و در طینت خود محو کرده که بیا عانت کنان بکارش عاز و نثار توین خمار
 ازین و لا یعدی ایرجه سازد اما چه نصابت الهی و تو دولت شهنش
 زمره کور محمدرست بن قسوریه منزله و آوار ساخته آمد
 و بای عمت در کابکیت آورده بقتال و جهل آن وافی اشتغال نمود
 و مینه و میر آه وافی را کالهن المنفوش بیار بایه تازی بیار ملاک و لای
 و در حیدر آن و صافی که مقام ظهور بجایست و شجاعت است نه فی لاف و کزانی
 سر آن لشکر آن و او را اندر مهابت قاه حاکم چندیری و طهر الملک فرید
 و خیر بها که سران میر آه وافی بودند و در حال هلاک انداخته آمد
 و شربت زوال از دست ساقیان و روز قضا که بنان و نباه اند چنان
 چنانکه از آن وافی انار مینه و میر پور استراحت و قوه با صوم و طفا نمود
 و لکن در آن زمان ازین وافی ملکش که که فی الحقیقه و شمن ملک بود و در وقت
 لشکر منصوری و بکرم سرو آری عسکر منسوب مانا که از شر آب جاه است
 و پشوش گشته و ویک و ماغش از آتش سواری فام حکومت و در خوش آمد

از صیغه کسبت و کسبتی خود و ابتلاء بعضی از وزیران بآنچه خود میخواست
 آن طرف را بگرداند و پدیده ساخته بودند هم هر آنکه از نظر با وجود
 و عدم مقارنت قلب هر دو لشکر از روی غدر و مکر خود را مقارنت کرد
بیت سزاک را برافروختن و زایش از امیدهای و کشتن
 سر دشته و خویش کم گشته است بحیل ندرت مار پر و روزه است
 رید کوهره بدینا شد عجب سیاهی بریده نشاید زشت
 و اگر رجب اقبضای حکم الهی فی الحقیقه مضایق آفتاب و آیت
 جنود نجوم شمار ناز و سوار کباب پیکار غوغا و این جانب را لشکر
 قلیل **قصیده** ضعیف الفول خنیا طوبی اقبال و صمیم الشیخ و راه
 طرف غالب آمد باشد مقام اعزاز و افتخار است بکرم و ناز
 و افتخار و تنگ است که دست بر روان بخت بی عده بکثرت عشق و شکر بود
 یابوت روانه شجاعت و یا بحسب ضیوه و شدت صلاح
 یا بخت سیوف و تپا و راه و مافک لکن و لکن بطرجه و نبوة
 و **قصیده** علی سفوة لیقفی الله او کما مفعولا و تغلب فرقه
 ابی سفیاء بر جنود ملائکه عوایه حضرت ضلایه اکوانه با وجود صفا و فیض

اوبت شایع و آفتاب کیفیت انتقام حضرت سجاده و فتح مکه مبارکه
 و بخانه خرقه و عقبتان از فلک ضبار و آثار لامحه و الله اعلم فی الاولی و الاخره
تذکره که بدین هم تو کف و کشی نه چشم زمانه بخواباندرست بر این و این طاقش بینه منور
 زندان اول کس یا باند راست و سیعلم الفین ظلموا ای فقلب مقبله
 والله المستعان و علیه التخله اگر چه و آقوه مذکور و هر آینه و نظرموت کسر
 میفرود و اما در بهر بهرست محض فتح و عین نصر بود **تذکره** ضارب و جلد بقیه هر چه کند
 لطیفه است که کسر از آن خبر نبوده و مقتضی انتباه و تیغ و علت کشنده
 و عز آرم و تحفظ این طاف و سید فندانه که با غیاه و موجب مان
 شرفه طایفه آمد و مستانم استقام مبانی دولت و عظمت و مقصود
 انتقام امور سلطنت و عسکت کش **تذکره** و من العدا و دایمان نفعه
 و من الصداقه تا یضرب و یولم **تذکره** ای بابا که در عالم روم و عالم زند بهر
 در نظاره بدو کرده باشد خیر کتی همه در ادا باشد و بهر **تذکره** از شکلات
 چند موشی که اندید بودند یعنی که مقصود اصلی و مطلوب کتی از توبه
 این طرف تقویت اسلام و کسر عکس کار ریه بد و جام بود زهی کلام
 غیر واقع و عذر کاسد غیر نافه که از آفتا معاشن ظلام کذب شایعست

و آفتاب مضمونه کثرت کلمه. تخرج من اضرارهم انه يقولوه لالا کذا از مطلع
 حکایت او طالع و با وجود تعظیم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از این طرف
 که ده و یکویچ متواتر عازم این صوت شدند و بعد از آن سبقت
 این بلا و رزبان را از روی عقد و شرم و مصدق و انش
 و از زم بیرون لست و بفرقت و یانت و عدم صیانت موقوفه
باین با چنین و انش نیاید بر است کار سروری وین چنین کسی در بهانه
 هرگز نیاید برتری و لا شک انه القول کنور الشی و الفعله کالشم
 و النور بلا نذر کالبرق بلا عطر و قال السلطان شمس المالی قابوس بن
 و شمس کیمیا کیلانی النیه کنور فی الکمام و الفعله کنور فی الکمام
 میر حسن در رختی که و اورا نشانند بارش چو بر آید مه و آینه نشان
 و در جواب پیام نبائی که چنین فرمود که صد الجور و هویر پیش ازین
 بظلام گز و ضلاله مکرر بود و حیضتین مذکور تین در صیانت و سنگرای
 از دست تفرق مقدم هویر بیرون آورده باشند لمعات سیوف
 و زیند شاه و التماح بآرینه حضرت احمد شاهی نور الله و قد
 منور آمد و ز سنگرای مذکور از قلب مقدم هویر حضرت فیروز شاه

بلخی گشته بود. و آن حضرت بنفسمبار که خویش بجهت اعانت زینکار
 و **مؤمنان** و **مؤمنات** برین فقرات بدینیه **الاسکس** مانعه **الانفس** از **الکفر**
 چگونه از آن زینکار ای باشد. و قطع نظر از فقرات و مقوله و اسانید بقوله
 و کلام آن ولی که می بانه او روزه که **الحاله** ز بهی تصور باطنی و خیال حال
 و اگر مقصود ازین کلمات بتر و حکایات **تبر** **الکفر** **تعال** **تعال** **تعال** **تعال**
 به **الح** و **تو** یک **سلسله** **قتال** باشد. مخفی نماند که علم و شرایط
 عتقاد بمرتبه مجتهد است. و بنیات حضرت الهی عوانه اخذ تار باطنیه و تقیه
 و **تمام** **لایق** **بدرست** **اعتماد** **مسکوت** **و** **سهام** **بدرست** **و** **تأمل**
بدرست **تفویض** **و** **توطئه** **بدرست** **تول** **بالیقین** **مؤمنان** **و** **عقیده** **بدرست**
بمال **اکثر** **ضیال** **و** **قوت** **سیوف** **و** **سنان** **آتش** **فعال** **و** **بدرست** **غبار** **افواج**
بحر **مواج** **شیر** **غزاج** **و** **بصورت** **عواصف** **سبان** **بار** **زل** **و** **هرت**
سوار **آن** **غنا** **سورت** **رعد** **مولا** **و** **کلمات** **مختلفه** **التصور** **ایتمام**
موسسه **و** **ایک** **مال** **الو** **الی** **یوم** **القیام** **قایم** **خواهند** **بود** **و** **اضحی** **بدرست** **م** **الافی** **باصبع**
 یکنه ماقده تلافی منه اصبع **بلخی** هر سر سبکه که او نه نشیند جای خویش
 از روست روزگار به پند سزای خویش. و **روح** **صالح** **و** **امید** **و** **تو** **تو** **تو** **تو**

بر مقتضای آنرا عینتم را عینتم لا نفسکم و انراستام فلها لوازم (افعال)
لیام و کلام مانند زینت نور و ظلام بر علم ظهور لیائی و آیات محسوس نظر
عین و انام که هر **یک** کل فی فی سوف یجوی فوضه **یک**
اوست و حدیثا فلها **یک** **یک** در غنی که بر روی آید بآید
بس که یکسری برش و گرد **یک** اگر بجز است خود گشته و گرد پناه
خود رفته **یک** جوه مقام تخطیط بضال و ضام بود نه بهر خطوط و نقاط
اقلام و بسط باطل استعارت و اینها **یک** زیاده و این و این و این
با سینه اقلام سینه و مقاله اید خصام **یک** و غنی و سها **یک** انتقام
که در کتب خط موضوع است از مکات **یک** طور بهر سویند **یک** توان
از خبر انحراف اول اینها منفرد و بسوی انصاف منوط **یک**
در غرض کلام که و شام و وسع صوره و ام و رشک در آری فلک
مینافام باشد و تاج سانه بر فوق و قدسای ناطقه آن
مشرق و مکارم حمد و لیکس آید کادی راست که ماده علت
بنی نوح آن را بهما **یک** که آنت علامت صوفت و محبت مخصوص
فصول و بنیاه و آراء و بزر و است **یک** و آید این بلون

و مصالح است سلاطین متین و موصوف و صنوف صلوات زاکیات
 و الوف تسلیمات و اقیات که معطوف است ملائک را از ایکس به سموات بکشد
 و منور رفاز از مار ثوابت بسیار است در روح و او الفتوح
 حضرت عیانت یحیای و تکوین و فائز خلق مورد و حوله اسماء و زین
بیت برو ز فلک نیست و یوسف و جود نام مژده از بندگی
 نقش آه نکین و بر آله گرام که بر محافل و مجامع مدح و ثنا بسند
 شرافت قدس الواند مع اینها و نام کنند و اوصی بحضرات
 بر فلک هدایت و نجات و هم منتصفند بدیعت بایلم اقتدیم
 اینستیم و در مفاد که وصال که تقدم و تکرار منوع و نبوت اشراق
 علی الکفار و محایبند و آمدن و نازل بار بعد از ابلخ ارسال
 بدایع و حیوانات و صدای حیوانات که کلستانه غلوص آه مانند
 کلشن نو از آسمان از تظاول و خزان ریب و ریاض و راه مانند
 و رضای از مار صفاش مانند چهره و اول آمدن و فارفتان و رضای
 عاقل که تجلی صور عالم باطن و ظاهر است و اینها و با هر بار که صیغه یثرب که
 سوله سطور مضمونه آینه به حال نبی تجلی بود و کوه و کوشش و سحر و مجت

وولا بطراوت واطاعت کوه شتاب منجلی **سوره سوره** سوره سوره
 خطوط خواله فی خدمه غوانی از نوصیدن یعنی خاۀ اعظم مجمع حاکم امام
 الزماۀ منبوعی حسن النعوت وطارم الشیم بالبرکاة والعیانة سلام خاۀ همام
 علوی که حامله از مرسالت و شامه خصایص اصالت لست و صوره
 و طباق السماء لیبار بنوا قبخوای حجت مولوش زین آمد و صباح
 مصافات از افق عبارتش منظور و معین و آنچه بر سالت رسول و او در
 محله بود شایب محمد و مفصله **بالیب نجیب** و زکیب نجیب
 تمام و متعاطی که انید و درین وقت سید انارات و مطلع نجوم منقب
 الصفات سید مظهر الدین که واطعه **بلیک کمال لست** و خلاصه قلاق
 صب و حسن لوبست و بکاة اخلاص و تمام افتخار منسوب
 ولوای و لای طافین بر دوش میوشی او منصوب **مصر خاۀ اعظم**
 مذکور و ستای **امد** تا مصداک حجت موافقت را بقدر اقل لازم
 مصافقت منفی و آرد و صدور اولیا و طافین را بنوایح کلمات
 صفا آیات منشرح و منفی رقب و تطلع ان که بیابتن مصافقت
 بقصوة سطور و از لیسر معانی و آخر النور منور و موشی که اند

باب لیجیب

و اور آقا پن و فاقرا بانصبا سجا خطاب حضرت و موشی **سوم** میگویند
 روضه صورت خشک اگر نه و لطف رشید قلم باشد تا از بیندانه
 و او ایستنیاس در نظر عقد و عکاس بر و مندر آید و نثار و و لطف
 و از مذاق خوله مشا کافیه که قلدر برین نماید و دیگر آنکه جوفه و فوج خوله
 فال ارشاد و صیانت و ما و اموال شتار بر آری و جای از لوازم
 شیم شایان کا و طایرست و درین عین حصار طلیبار خیمه که نقر
 شتار اگر بر مقتض فی التا غیرافات بر فوج و قلیه زینت و تفات نماید
 منثور بعد از من بطور آری توفیق آن او حسن موشی و درین خوله
 و از مینه این اهتمام بر ایس معلول بتواقی و آن در اینمیه و روشن ایام
 روی خواهد نمود و معان و قلاخ سخنان **فصل ششم** در بیان وفوق
 از جناب سخی بار و شاکر نظر و طهارت عصار و قلیه اشرار و فوج
 و مظهر محمد و عید و ابی بکر و عمر و **صالح** و **سلیمان** و **عبد**
و یار بدین کلام که ورة نیجاة بیام و غنم جبهه و ام باشد و هوای
 حضرت شمشاد میست که ظلام فقر سلاطین عالی قدر را ظاهر آزار
 و قرار جهان سخت و جهنم حضرت امن و امان را با صد آسمان سلطان اینده بپوشاند

بپوشاند

و در روزی که قدم بر آید کیفی که آه نتوانند که بیدار و ویدان
 خود که بسلام بر خانه سلم نهایت خبر آن نتواند بیدار بر روضه مظهر
 و در مظهر حضرت اکبر رسد و افسد مهرات **سید**
 محمد کافوینشی است خاکش. بن از آقا وین بر جاده پاکش
 دسوی که افاضه زنی با. و مصافحه خطباء و عیال که در اقصای بار
 ابد است و از عجز و اقتضای تقوی و صد و فصل و اطباء و ایجاز
 من را ایستاده نیکان زنانه بودند که ملکون تیر کام را بجز از او
 نشاقتند و بخار و اقا خوشی و ارام تبی و اعطای او در نیافتند
 و بر اید سبب و یار راه که صفدرانه مصاف و وفان و ایقان
 و مبر زانه میدان ~~بظلمت~~ اظهار آید باشند و آید بکار و بعد از قبول
 کعبه بحیثیه الا یابج طایر خاطر بلغای حال و بخار نفوت فال و قیفا
 و جنابین تصور و تصدیق که کنگر کافیه تحقیق آه نتوانند برید
 و بیک فکرم نیز نک بمعونیت فقد قیتی قیاسی و مؤنت لور اکات کولس
 بر هر موقت کند استی آن نتوانند رسید لایح و روشن و و اضرو و بر
 از وصول سلاطه الا کابر و الایم منبه فی استی لایح و المحی و قفلا

صحائف مولانا لطائف آیات و صفات مخصوصه تحت و انفسا تم از آید
وفاق بهبوب نسیم لثواق مخصوص و ورین وقت برافنده اینه جامع
ایستی انسیان و الاصله و رافه را یتنی الخوص و الب که فلانا
و نسیم آید تا هو آخر وقت نمیدانند و معانی تحت نمیدانند
صريح مرق و نین و شید و مولانا معناه ایستقامت تقوی شفاع
کلام معطوف بار و یکی خاطر تعلق و تعلق اشراق و کثرت معطوف
بالقی الودف و لازل ابواب صوفیه المراتب علی خاطر
مفتوحه و کلاقیات الحایق عند رآیه الفایق مشروعه بعد از قبوله
سلام و عاقلانی که صورت الفاظ و معانی آنه مجلی حال تحت و اطلاق
جانی باشد بر رآی نور و خاطر خورشید و آید و یوید آبار که تحت
و معیت ابنی و رویش بنسبت بیگانه و غیش کنایه علی علم
و آید و یوید است و ورین مدت خضارت و موضی اراض هم ایست
ملت را بخار غرض و اضرا رجوع و نافت و حورب طوفان
خطر کج و غا با هم مخلوق نبافته بیهی مانگویم بد و میداشت حق کنیم کنیم
خانه کسی و عول خود از حق کنیم قصد و رویش و توانا کنیم ویش بدست

کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم • و عذر وی یعنی اگر که حق قضایی
 از کاشته نظام حال و اجله او را بر جمیع امور فوی باله فویش قدم
 و کشته است **بیت** و فاکنیم ز نجیم اگر جفا بینیم که در شریعت با کافیت
 رنجیده • و درین وقت که سهام اند و البلام از کاه ضرر
 لیام بر سویدار و دل مستهام قومیت نایقان تیرا فتر اند
 صفر رتبت و قدر این محبت بوشن عنایت الهی محبت است
بیت ما در میان کسک ملائت سلافتیم • کویا که سنگهای ملائت
 و حال آنکه محق را است حقوق این محبت که رجاء بر جآه ایش • ملصوق کنت
 در نظر باری لاس فلک عبودت • و جوب معشوق طبع و وظایف
 معوج ایش • و بود زور شیطان معقوق **بیت** ختم نیکی کشته بودیم
 و بدی • بهیچ کس و بدی که که و نیکی ویرا و بالی • **بیت**
 و کنت خویش کنت از جوقا قریا • و امل بود که تطیب جفا تها
 فاه اثرت لی غیر ما کنت امل • فلا فونب لی اوف حفظت محلا تها
 و بعد امان اختلاف و منشأ شیوه عدم اختلاف آنست که حال
 جفا این محبت را آینه و صور بنیات خفته و سحیات حسیه خود میراند

لغاتها
 طو خور و
 ویش و
 کفور یعنی

و حجت آنکه شک نیست که **کذب** و **افتراء** و **ضج** در علی و علی صدیق **بیخ**
و **بیخ** معوضی بآیه تحت فلک گفت میگوید آنقدر و این قدر **غیر** آنقدر
رضایت بر دولت که در عهد عهد فطرت پرور و لطف و لطف و لطف
سخت بکنند و صورتی مالتی بهوتش از صدق نیت و صفاء طوینت
چهره بآتش از عوض که زوال مصوۀ خواهد بود و و آمن کسوت
ایمانش از تعوض کسوت استقلال مأوول **بیت** قصر قدری کا به است
قدرت حق شایسته بلند کی رسد از تیشه مار کاه او را کند **بیت**
آتی بر دل قصر چاه شایسته **بیت** رب البرا بایضا الاجم
و چهره و بیست سرشت ایضا از غبار بای نفاق مکتبی نیست
و آتش عالم سوز حسد در تنور ول شاه مشتاق حقیقت
غبار و ظلام خفا بمسبوسیم روح شمیم کرم و لطف خفا لست که
ما بالذات لایزول بالوض به اطفاء سورت تار حسد و با نصیاب
سحاب فیض و جود و در آرزویم شیم مؤمن عینی محال است
کلام العداوة قدرتی از آنها **بیت** الاسعد لوة من عا و آمن انجی
و استغلائی شعله حسد از کافزول و اشک حسد شان خلاف تقصیفی ظاهر است

چه عدم حس و بوی و غلبه آرز با طایر دولت تشبیه باز آید باقیست
 بنحسب القوم الذین تقاربت طبقاتهم و تقاربوا فی السوء
 فافوا الی ذکرهم و بدایم تدریج فی سوء لکم بحسب
 و با و جوه شامه سیاحت طبایع و با ملاحظه کرامت و ضاع
 و ارتفاع لوازم و خدایح تا کی از نظر اول باشد هیأت و یولعین
 و در مقابل بجهت حور عین و لشتن و نقاب شرم و سیرت از پیشانی
 عین بصیرت و لشتن و تا چند از حجب برهه اغراض و تجامع پیش
 باهری نیست و وانش و نوکند لشتن و علم تجار و تواضع و عشار
 ستره المتهی او آشتن بلی که چشم تواضع فکین بر جایست
 او که تکبر و زخو شد فریاد میان زنهار کن تواضعش زانکه کمر
 بر کوه غنبت و وعاقبت میان و در نظر عفت و غیر و نورست
 در مقتضی مغز آری و مایه نوری الایحی و البصیر و الانظلمات و الانور
 و الانظلم و الاطوار میان کمال فضا و عقد و خبلا حال نقص و جهل
 تفاوت روشن و بین است اگر و بی و و بی و بی میان این و ل
 از نور فرید و سول و عاری باشد و ظهور بعضی از نور این

بله آن بر عکس عاوات بواقی جهانه جاری بقین گشت که
 خلعت منقبت بر قامت رنبت این محبت کوتاه خوراند بلکه طایفه
 جاملاۀ مذکور و طریط از افسوس واه خواهد بود
 فضل علم نقص عیب از شد بهندستانه هم باک زانکه اینی بود
 و بکثر فضل و فضله علم عاری از بیانی بود و هر تنی خوابه انا اند
 صورت مآبیت زشت سولوا این و بار اگر هیچ اوصاف لیثه
 مصنوعه با لغات صوفیه و انصافی بودی صورت ~~صورت~~ صفوات
 لاف و کدورت عثرات کافی و آینه اوراکشان غایه الفیه
 قیم مفوی ~~بیت~~ و سحر کشتی نه انصافی بی پروا از صراة شایسته
 بانمند از زرش و اگر بر حصول و انشمارا و ب و ز ظلام
 مضائق طلب برایشه لامو میشد آفتاب و کشتن و استحقاق
 اولو ان تن بر طاق و و رواق خاطرشان طالع میگشت همانا که
 تراب احتیال ~~صورت~~ و جای بهر صر ضلال احوال و در چشم گریخت
 خویش نمی انباشتند و تیر مار و فداخ از کماة کجک طبایع بر طایران
 اولی اجنه مشق و ثلاث و رباعی می انداختند و لو علموا ما یعقب المکار قصروا

[illegible]

میانه شامیر او آنه واصلی آب شامیر آه عدد روز صاب آب شامیر
 نامه تریجی رحاله و او هر کفر کفر و فطوری رضایش بس بود روز شمار
 و اگر این فقه بنگاه مدبوش در روز و اعظم و نصایح را فقه کوش
 سازند و الواحض ضمایر آرزو از رقوم بیولین نیسانی و نفوس و ساکن
 شیطانی بیرو از بند یقین که بر مقتضی و لوازم فعلوا با عطفه به لکاه خیر السلام
 از جمیع غیبه و بضاعت اولیک کلا الانعام بلهم و شتی کشته و صوفی
 بصفات آروئه ملائک و مدوح السنه اقبله مالک علی هند بود
 بیکه آنکه اندر بند و یک نیکنه آنه بودند بند بند و اگر از شتی
 نصایح ایجا و نمایند و بر شتی قیام انعطاف شکر نیست که بموجوب فطوری
 و جو از سینه بر شتی منلها و بر وفوق معنای اده افتم افتم لانفکم و اده اسام فاما
 صور مجازات و دروات کربیات خویش خواهند دید و تحقیق و یقین از عظیم
 و همین و بآرومینی ندای وید و صدای نوین خواهند شنید و هر چند که
 سینه و بیکه لافاضل و مح طعن و کید را رافه بود بیکه ظاهرا رافه فارغ و ای
 حسن نمایان است **بیت** نشاید شکایت ز خوانه بکش که شیرین گایت نگر از مکن
 را جند لآم متواتر و جاری خاطر فانی حق قضاط بود لاجرم بعضی از کراهه و بانه

والمكتبة التي ابنى اخيه برفاهة الدين ابراهيم بكته المشرقة

تجبر وتقر قضاك كشت **بهر** جند قهر بکدر شست زخم تنه و دشمن بروم
 خندول آرد سپاه و رخت از نول قلم **همواره** از ان کاتب حجاب فیض و بیان
 بر باین بقای ده جناب مستقر و بنیاده مکنت و فکانت **و قدر** آن قدر قدرت
 جند قطره لایء سما و کوکب **خبر** از مستقر بار بالا قطاب و الا و مال
و بار تا شهر یار نامه در مصاف بهار از بیکانه غیورانه خار و ناخفته
 و کوپاله کلنار و خور و نیلوفر و سپر گل و خنجر کلینه و معیه بنیدر لایء بکار
 و اودات کارزار و تب بیدار و دوست جناب بهر عای فخر سویی لایء کشت
 و صفوی اشجار در موقوف جو یار با قدم خدمت ایستاد **همواره** از مار آمال
 بر شوی آه و زنده رشت نهال **بهر** نال **میتواند** اثمار حصول و لایء و جوهر و یو
 شام فوله بار **صنوبر** لام صنوبر نشانه که زیاده زمان و جفا بهانه از تکلم
 و تصور شد که عاب و نباشد و رقوم کلماتش **در دفتر** عبارت و جوهر عبارت
 تناسیب شواریط و ارکان اجتهاد حایز **بدرست** برید صبا **در صبا** و م
 سبایه و مهر است **در چند** بیان قلم شوق و روفی طواری **جمله** سخن الطوفان
 بر لب فیض قدرت و طوق است **اما** چند صبا **صبا** است از مذهب صفا
 در رجا و الخاء باطن و ظاهر و زلاله است **لا یوم** از مار سخنه شوق نشانه

از و فو اثر آن بر اطراف نهال زمانه شکفته میشود و چنانکه در هر عالم دوری
که که ورت معنوی و صورتی بر رخ آفرین و صبر و دوری بسیار عیانست
خبا در آن ملایک بمؤنه و ماله قنانه و قنوت دست فکر و ضیاء بقدر لامکانه پاک میگردد
در هر عالم که با منظر است و در هر فرسخ و ضیق و جملی و در هر عالم که
که جمله طول و زمانه و در هر بصرف آفت مکان که حاجب بحال دور و در هر عالم که
بآنست توفیق مطلوبی که و در هر یوسف و صفا که از نظر اول مقتضیات زمانه و در عیان
اجنب بخوان خفیت در هر وجه و در هر ربه مستوی آید بعد از بر خیزند از آن و در هر
سپهر خود صفت هوید آید تمام احوال اینجائی بنایت قیوم قدیم مانند اوقیر فطوط بین القطن
الحمد لله الذی یستر کل عسر و بعد تدریج عید موافق الله بید و بعد ازین سال صمیمت علی و در هر
قبض و بط احوال زمانه قدر اثر استوقف اینجانب و فرستاده و زنده ملک التیاجار فکار بایتر
شکر خاصه را با تمام ملوک و خواقین ناگویی و بعد خباخیه زنده در چندی ملک التیاجار طالع الله
بقاء و جهت فخر و قلاع و بقای و بجاناک و رفو نار شرک و کفر از آن و در آن که بایتر
و اگر چه فیله نین و در هر فخر بجاناک بفتوح تدریس بشر مفتوح نکست لست و خوا و قرض و شکر بایتر
با اظفر و شاه خلیفه و وزیر اید مشر و نشد و در تملیکش بکلمتس را بکلمتس نافیه
مشقوب نبوه و رایانه متکبر و حاکمانه مشر و شکر بکثرت عساکر و حده و حده و او فلقب

هیچکس نیامد اما بنید روی بخوف نیاز و باز روی اینها را و از صفیق ریخوف از ترس
 مصلحت و قه عیوق سبکست که عقیق بدی از لطوب بیجا نگر با صفت بنا و کج و
 و بلا و نجوم تعدله برش فبر و موقش فخر از اسلام که در
 ابد و از چون که از آن که در کار و در زمان بحد و صلاحت استوار و سبب بیدار
 مقام سبحان الله عا که خصایه قوم شریفش رشک و کبر فکر میسخت و در ضایع
 فر و رعیع کمان عالم بالا در لغات غلوس تو قضا و منکام جوایه و موقع
 بلائی و دعوات اقبال آیت فتوح سمات که ده کوش و آبرم سولات را
 وین و منور که دارند و انتباه مغالطی و انهدت بهرست بازوی عمت
 و نحو یک طبع ضاء طوبیت میزد و ازند زبای برین و صبا هم معنی و و نکات کلام
 نیفوخست و کسوت عبارت و طراز استعارت بسوزن حدت فیهن
 و رشتن وقت فکر بد و شت هموار قوافض فضا بد و منزل طلاق و زنده
 و مفهومی و آله باش ماصدق و اخلاق کمالش مابعد سید الاواف و الاور
دیگر مکتوب ولایت آنکه که پند خویشی ز پیر خود شنید
 پیشین از آن نیست که سلاب هر سید بر و آملاده غایب
 سنی و عقب و صدر نشیمنان ممالک عمار و اهراب مانند نور عالم
 از پیش طاق رواق روز مهوید است که علامت نفوس عالی حد که از پناه

صفای

بانه خانه
 حلیه از کتب الی و لدی الخ طبر

لزل خوشانه

از دل خوشانه و جگر ضلعت تمام عجز و عجز یافتن اندر این که و بیای
 دولت شان بر و شربت بطراز قوت اجماع مشقت نماز باشد و او آن
 کوس ناموس در سم جانان بار غنود صیانت و ساز **بیت**
 و او کانت النفوس کبارا تعبت فی و او مال الاجسام و محبت سکون و عجز
 و وصیتی تن پرستی و در علم از آنکه بکس بکس بخش در کارخانه
 او بار منسوج است و شربت بقاش در کاسه موس و موس بسم افی شفا
 مژ و صبح فغفور بالله من شرور افن و اتباع عقلنا مشقتنا
 الکنه الکره خزنه خولیده میانه لقوله زان بی شد و عجز باشد
 بعین است که در خصیاف ففخ کمال اجمال خولیده و اگر در کمال
 چنین ملال بر چنین بال او ظاهر شود بی شبه رقم عدم اقبال بر حقیقه عجز و ملال
 خویشی کشته باشد و محقق در عقوق بسکه عیوق رسانید
 من آنچه شرط نکست بانو میگوید تو قول از سخن بنده و قول ملال
 امید داشت که چشم بصیرتش یکی نصیحت منور آید و گوید کلام
 این و آله مستهان در گوشه مفرط و مقدر مجید و حیدر
بیت **الحمد لله** لا زال و جوده فی جمیع احوال و انما عزة
 النافل القاض شرف الیقین المخاطب بصدر جماعه

و مدله رفوم جلالت علی وصفت الشریعت الخوارطه بعد از قبول
تحتات و لمات اقبصا مل بات که مینات سطوح منصفه تشریفه بحال
افلاص فرات باشد و مدله کلمات کجاست منور وید کایات نامه منصف
بر غیر منبر که میرانی کلام وزنی و کافه نقد فکر زین کاست محفی ناز که بعضی
از موالیدون که از صلب فکر نیلگون در درج و مهر و قلمند فیضون بود و در
کاتر و مهم کم نفع و بیار در موضوع مهدی حسن بعد از
اربی بین احشای اللیالی حمیه حبالی اللیالی امهات الحیات
و از شامدع صورتها خوشی و برشت غیره لکشان تیراه از یکماه
صورتها به سینه مهر و سیر ماه رسید و آتش غیرت و صیرت در نور
محور از وضع کشت و از شدت سورت آتیه لایحه اتی بالکلیه
و شعله از نیر آن از روزنه مان و نفعات و بعضی از مدله
و خانش بر صفی این بیاض حقیقه باید که سوره حکایت ظاهر و سوره
که از چهار آن نه مناسبت الاین حب قدیمت با کم عجم و لطف عجم معذور و از
و روی خوشی فال را از درم چشم از اخلاص و احتیاط از منور و شکوه و ما انکس
ولکن تفتیش الحاس عند امتلاها اگر چه قصص غصص خارج مقولات کم و کیف

وہ خیر عید

و در جیب اف و س و می گشت اما نو از روز است قدی انموه در روز است کین
 سمت اصد آریست تا بعض از الام و له و جوج بر آنجا بنیاید آن شیوه و صحر
 بر رای صایب و خاطر تا قبل از کین است بر بغیر و قریب و بلند و لبیب و ازین
 خزانه خاص لطایفی که غیر و تو فیله اهرام جهانبیانست موصوف نصفه بالامان
 و خزان بعضی از مالک و جوا که بجو آهروا بر و نفوس متکاف بالامان و کوا آمیان
 خدم که رعیت جانب اینان عین و ض است متعوب و تفک فذلت و احوال و ض
 و جهت تاده و نونه و نو و خایر و وض آینه صورت آن و سخن لعل فی الارض
 و مع تو فر المال و نیز البال در روز و نو خط چشم و شمار خنیک و تانم و تافوس
 بی جیب و فی گشت و در صفت شعبان یوم التقی الجماعه بنام علفیت و نیا و زیاده
 او فی لنا الکلید بوجه عایب و ایاری یاب نظر مغز ای کا تا اغشیت و جهرلم قطعا
 من اللیب با چنین ملت نیا بد رگست کاری سروری پ بخت هر جهانی میرز
 نیا بد برتری و با و جهر و شمع طبیح و شناخت اوصاف بوم فدا از جهرلم
 و خزانه و این بخت فی عقد نظری و فاقه عاقبت و شامت خالمت با و از بلند
 در و اوست و بر طبق اقتضای آن باب بهر لاله و الیه و در لاله و تعلق و حالت
 و تعف و شامت پاک و در فاقه و آرنده در رعیت لواز م هت نکست نکست ملال

مشاء الیه ترفند کن **و** هر رفته رفته **و** حق و غناه مالک قراب
 ملک و تیغ **و** در این راه **و** بشکال رجال **و** در این روز قتال **و** جوهر بکار و رشک
 میغ **بیت** حاسد جانش بی شاید که شد او شود **و** که در کوفتی کلایی
 باز با آید سری **و** و نمیدانند که مشاط کجایه روز **و** ز قاف **و** با شیرانه عماره
 و وصف آن **و** پیروز بنیست **و** کور کن کوی **و** حالت را **و** باعث تضار و ضای
 بجایست و ضلالت **و** هر سلوک مالک ضبط مالک **و** هر بیت **بیت**
 بقدر خشتی **و** بآید زوفه لاف **و** که ز روزی نذر بوریا باقی **و** بجا
 چه واقعه غریب **و** حالش عجیب است **و** بلورنی بها و بلس را با تو هنر
 تاب **و** امکنس موس **و** مبار آت است **و** و کاف **و** کمال **و** و سحر **و** و سحر
 با شیرین **و** و نیک **و** خیال **و** جازات **و** یا الله **و** یا الله **و** یا الله **و** یا الله
 ما و قط **و** حلی **و** سنی **و** توقه **و** جاد **و** انوار **و** الی **و** الباری **و** یا نه **و** و شغفت
 لا **و** هو **و** البدر **و** اضیع **بیت** مکشیش زاندران خویش پای
 که هر کوی را **و** بید **و** است **و** جای **و** بنار **و** آبه **و** هنر **و** کن **و** بازی **و** کنی **و** که **و** کنش **و** کنی
و بازی **و** کنی **و** و حال **و** آنکه **و** جرم **و** بی **و** نور **و** و وجه **و** این **و** لیا **و** و مشام **و** رنگی
 خام **و** این **و** مقام **و** از **و** تو **و** هر **و** و است **و** این **و** فید **و** مضی **و** است **و** و بعد **و** از **و** افادت
 نور **و** ملک **و** است

[illegible]

قطعه سبکت طلبت صبا صبی را مانند بخت که قوه پای ملت و ملت
هر بدل با بخت از آید فیض زل بخت و چشم بصیرتش و رضا
ظلام ارب بکس حقایق تمام ملک **بخت** خلیلی قطاع انبیاء فی الی الی
کنز و اما الوصلون قلیل نه انکه کوش بهوش و رقبه و ماء و کوبند
و بوقت احتمال مشاق و طوطی مضائق و رنج فیلان و بند **بخت**
مکس قند و پر و آن آتش کزید بهوس و یار و عاقل و یار است
و بهتاء کلمات بر آید این جماعت بر همانا که وید فاطر فاز واقعه
بلغت العلم لدی الحساب و انما طر است و طوطی روزه از نشین صفا
بعالم روح و ریاض طایر **بخت** اذ اعیار الطائی باطنی و غیر
فأ بالفرأیه بافت و قال التسمی لشمس انت غفیه و قال الذری
للصیوفک حایل فیا قوت زراة الحیوت و فیه و یانفس جدری
لده و هر که طاز **بخت** چه و آنم که این جو صبح کویید بر خور و بر
چه شد که این شتر که ما در غور است و فیه کشت یا خود بخوار از در است
ولیکن حکلی نظر افکار و تا ملک چشمت خیز و تقصیف و تو طر است که بخت
این محبت بر آورده است قدرت الهی و مطلق ایوان اجاسه منتها
بخت و هر زیاده

بیشه در هر یک زبان و کلمات کثیر و فارک آه سمت فتور و
 فوار بجای بسی ای بن العری **بیدر** که کلمات من بقصر عن بعضی و یقصر فی
 من لو کنت شخصه **ببینی** قدی ماصد بقص عن الغرض **ببین**
 کسی که حشمت و رو با منی اکیسه بود **چگونه** سنگ نذر قصر امین و آ
 اما و انخ خدیم و نیز و سر آمد بر رخسار فوارت حصار ابد الابرار موضع
 خواهد بود و علم علامت سلب عقده و شال بر ووشی میوش از اول
 ای یوم الثنا و فوج **شعر** و فوج من تحم الصبا لو ابد
 من بعد ما انتشرت له الاصور **ما** و لای الی یسیر بطلان
 بکاف عینا انکرت عینا **ببین** کف **ببین** بیدر بوم هر روز
 غوغ و شرم و نوم **لیکن** و شن بود که بومک شوم **ببین** از اول که
 نور خور محوم **زبان** بکین قدم عبارت و رجا ای بیانه غبانه و عواید
 آن خفته **ببین** بیدر است جاری نموده زیر که آفتاب و آفتاب و آفتاب
 و ظلام اند و ترک صح متغاری بود **عنوان** و افق او و آفتاب
بر و ف اقبه های فاطمه و آک میترای و ساعدت سیران کج کرد
 فالا بر طبع را لوت طبع پاک مقدم **ببین** و عمر و عثمه و حیدر **ببین** کتب الی بعض
ببین و غنای حیدر

الطیغ

کتب الی بعض

تابد و از تدر و معنی در جهان بیان. گاه شکر طبعه سخن بال و ناکه است
 و گاه بر سر قلم و هو و طوی نماند و سلطانه جان که نفس با طفه
 این گفت بشت بین قوت عاقله صبار آن و گاه ز فضا طریقه
 و در جهانی آوازه هر نفس صورت لفظی و سله و حرف کبابی
 توضیح کنده شبان روز و لطفت آه قدر قدرت قضا مکنست نصیب
 حساب لوازم خلافت رهت شمال کمال عاطفت و رافت مطمح خورشید
 کم و بر جیس شتا نظیر فایده جسم لفظ و روانه معنی شایسته
 خضال و بیدار و قیاس و میار روانه اضداد به نیر فاک و کمال خلاصه الجمله
 در قیاس و بیدار و قیاس و میار روانه اضداد به نیر فاک و کمال خلاصه الجمله
 از دو گانه که ویده و است تو سافت جو نجه بین نه و ز می از زمین و آسمان
 صفر مصاف کمال اوصاف بخور سر اصناف الطاف **بیت** آه قضا حکم
 قدر قدر که در سرعت او نقطه فزنی باید زخم چنبر کافین و تصور
 از ماه عوفه لتقدیم یوم علی الامس ولو تجسم رأیه لاستغنی الله
 عن الشمس لا زاله ابعده لوعاکی و تعدله و اهر ماثر اکثر من
 عد الغیا یب و او و من عدا الکواکب و صولة رأیه الیه و صد فاکه

آلت قب مفه البلاء بالکتاب قبل الکتاب و در هوای فضا یا کاوانی
صایه نذر و آمانی بار افدند آم و فاسدیت صفا سیرت که خلعت
بط از اخلاص آه سلطنت شان موز کسرت و هوو شافضا لاش
و در جویبار و ماه بنیم شای آن فاندان فلک و کان مهر و درایع
و دعوات و خدایات افتصاص نجات که از نا بید کلمات فخر و شیش
آیات قبول و دعوات مقبول باشد و از جمله سور عبارت و در مضمون
خلوص عاشق منواری است که به کشکوه منها و صبا که مندر بر آه
همای میخیزد فال صبا و جناح بند و صبح بال بندرگاه باری مقوات
جاری و آید و رایه نیاز و ضووع بر کف چنان و فوج است و لای و موج
آه ز کویون و طوبی رف از موضوع که بخوبی رایات فی آیات
آه پیر شاه ملکی صفات ملصوق سقا مال باشد و خضر خال
بعد و دم قدم شرافت موشن محو و تصور افلاک
ای مبتدیان و اخلاق تو ملک ارتو بمقدم تو زی و فک
اگر استار روان رشته محو با خطی بسوزن سرتین زیاده و کسر
و قو اسعد تقطیع و ترکیب و لوازم تدریج و ترتیب از ممکن قوت

خسته و معصوم و لشکری از فرستاده فرزند عبد الله بدرگاه کتی بنده
 آید که بطوری که نمای وجود بند کهنه و برین و محبت خورشید از آینه چشید
 نشو و نما یافته است ~~بسی سیمت~~ ~~بسی سیمت~~ او را بنظر کیمیا صفت شرف
 نسبت ارزانی فرمایند و گاه بهی و لطف و گاه بهی و عنف از سمت بخلاف
 بجای آید اعتبار آرنند و عنایه اختیار بدست باله او نکند آرنند و بهر وقت
 از زبانه مودت و محبت آید و کاتب هر روز و آق که از خلعتان
 بی ریب و فناء و آملست چنان معلوم است که گوید و ولت عبد الله
 بضاعت غفلت و حتی عطالت بملکست و گوشه نشین از غور ~~بسی سیمت~~
 حفاظ موقوفه دنیا و اتعاط موات و در خیال خود خیاب بپرستند که
 انبیا نب از کتب بحسب اعلی است و از شفا باله و طریز خصیصه کمال
 و فضل و لب اولی جم گفته اند فی فی فی یکدیگر و گویا از نو بگفتار تغیر
 که هر بی بند خوار روزگار است ~~بسی سیمت~~ بغیر منکب بشیر روان تن و دست
 تن آسانی و گاه چلی و ورکن ~~بسی سیمت~~ بکوش و بی تو تنت سوزن ~~بسی سیمت~~ و محقق گشته است که
 با وجود ظهور ظلام کالت شأفت صحت ایلالت و الت را طالب است ~~بسی سیمت~~
 و از جهت فاساده میدان فضا که از آن و رفعت کاروانه طایع سعاد و ~~بسی سیمت~~

عن المؤمن لا تاله وُسْطى عن قرينه: فكل قريبي بالمقارن فقدي
 عتله زرع الخالط ليدى آية: **لو** زانك بازارع وزغن شير همت نبوه
 و بر قير و بعير و فكي و بغيره مانده نفع خود: هر وقت استوار و فاعل خود
 هر ليلة سوره او را و بغير است که: هر قدر قدر و استقلال که بر او روى
 هست فکانه فضل و طهارم خلاصه بکشد: نه قابل تو من سر بجه بازوى
 اقبال است: و سقى بولنه جاه و دولت که قائم بدعامه ايتاق قالى
 از عيطان عتله و استغاث بکشد: **بي** شبهه از صبيح و عتله هر قدر قدر و استقلال
بیت و بر بيار عتله و بخت شود بلند: از تدارک جاري که هر قدر کردند
 و از التماس ماه و بخت و شفاعت افتاد بخت ظاهر و باهر است که تعاون ايتاق
 اقبال و استقلال و استعلاي حال بي اجمال تعب و استغاث بال محض فضيله
 و فرض حال است: **و** بقدر الکدر تکتب المعالي: و من طلب المعالي سهر الليالي
 و من رام المعالي من غير کيد: **و** اضلح السمر في طلب المعالي **بیت** کلوه ميان کوره
 بسي و بر سر کشد: تا بهر و فقه هر قدر را غي طلاب سحر و از و فقه استغاث
 و در صلاح همام او محزون خاطر است همام است: مولانا محمد مغفور و معتمد
 سرور را حجت ضبط و ربط امور فرستاده بود: و فقه و بخت ايتاق

و ان روضه من از آن طرف متواکس است و طوفان ملاله از کتب این فضا
بر حصار بالی نازل میرفت که فارس فکر و رشید و از سر و وید و قرار و نبات
و قدر و صناعتش جو نکست باقی یال التفات از فی سیمات بهی تیرید و و طایر و
در غیر فضایی لسیاه نو سواد شاه بهی طرف تیرید **بلیت** کسی غیر تو حضرت
و در همه حال کسی غیر تو باشد نیز و عفت فیال بنا بر تر شد و فقیه لک
خوانه قضا و آیه سار شود و اتمام تمام هر حصول و اتم اخلص خدم ظاهر باشد
فال حال عبد الله بصلح و صواب بهر آید و صورت قوام خاندان و آینه زاده
بر وجه اجماعی **بلیت** که مکنی عارت این و که شد خراب انوار هر در و آینه
و اگر کوکب نظر سمارت سیر بر مطالع فضا بالجن طالع و آینه و بهر مضمع این
مخلص و منور کنی از آن از جو گرم و از بر نعمان حضرت فیض توام غیب خواهد بود
و درین سال عقیدت بحقیق الا بهاله معتدی با تقصیر و احوال باه حضرت ارسل
میدار و تابانی عبودیت طبع بدعامه خانه و باط نام و نین و و صورت
و قدر اعتقاد که مبلوک و آرا الهی فولست بکه اختصاص مخصوص و دیگر
اگر شد اقباب و قیاس شایع بر صفی حال معتد سر و رلام و آینه از لایط
بحر لطاف و زاکم شجوه کماله او صفای شایع بعید نمی نماید از آینه مافور

در مشیت اموری و آفرین بظهور رسانند و پشت رجا و دیوار
 النجای آن حضرت مستند و استسوخ جوی و کلی مرتب و نوار کلیه
 و این و اندر **بیت** ای پشت جهانی قوی از من نه لطفت یارب جهان را
 چه قوی پشت و بنامی پیش از این اظهار از مار کلام و انبار و نام
 از جبهی رطبت قلم نام سبب از نام و وجهی تصدیق خدایم و پشت
 لا اقوم غناه و له بسوز سویی و عای دولت کیتی و روز عطف و پشت
 و علم زبانه که ببال القلم می که لا استی بود بر دیوار سکوة افروشت
 و خضر بن و نام بعام اگر ام از بهشت بدو ایشام گذرشته **ع**
 مانه تا چه کنی تو از خدایم و نر بیاید هموار از طشت عشرت و اقبال
 اسماء متالش دوست و آه اختلاط مکتوف بال و ذوات حکام
 لوازمش با فدا و عنایت لای و کلمه کار جهان لای بی محفوف
 بخنجر و معروف و **بیکار** مکتوب کتب **ع** ای و لدع البیضاء ای ملک **ع** ای ملک
 حیوات بطراز اشهاد قمرهای حید النبایه و کم الاکرام و ابعاد الشیخ
 علی مانه زایه عمار و الهلاله علی انا مبدع **ع** قلام و مکتوب
 مستحق لاله و براه فرزند و ات حال پیر این یوسف و اصفاء

رضا باین خبر **ناصیه** مُلُحِتْ اَوْحُنْ وَاَلْ لَّهٗ وَفَرَّجَ تَجَاوَزْ اِذَا مَعْنٰ
 مَنَعَتْ قَدْرًا وَاجْتَلَا اَحَالَ تَوْبَ وَفَرَّجَ هُوَ لِسْ نَسَاخَ وَطَبَعَ وَسَاوَرِ شَطَاغَ
 بَرْتِيْلِكْ فَاَسْبَعْ وَرَكِيْبَكْ رَايْ كَاَسْبَعْ مَشْفُوْرِيْ لَسْتْ وَوَدَّعْ بَعِيْشْ
 بَرْ وَفَرَّطُونَ كَاَوْبَ مَحْلُولْ فَنَفُوْهُ بِاللَّهٖ مِنْ شَرِّهِ وَرَاوَزْ اِلَى النَّفْسِ وَمَعَاوِرِ
 فِي الْفَاكْ وَالْحَدْسِ وَارْزُوْ اِيْنَ فَرَّ وَفَرَّ اِيْنَ اَنْ بَعْضُ الظَّنِّ اَنْجَ شُغْلُفْ
 وَكُوْشْ شُغْلُفْ وَبَيْتِيْشْ اِزْ جَوْنِشْ مَقْرَنْ اَنْتَقُوْا لِّلَّهِ وَكُوْشْ اَعْمُوْا الصَّالِحِيْنَ
 حَا طَلَبِيْشْ نَصِيْحَتْ كُوْشْ كُنْ جَانِ كَهْ اِزْ جَانِ مَوْسَرْ وَارَنْدْ جَوْنِ اَنْ
 سَفَاكْ قَدْرْ پَنْدْ پَرِ وَانَا رَا رَا وَاَكْ اِزْ اَوَّلْ بِنَاكْ كَلَنْ فَوَلَدْ بَطُوْعَا
 وَارْ بَتِيْلَا وَطَوَقْ مِيْدَانِ سَهْ وَصُوْرَتْ اَفْعَالْ وَخُضَّ اَنْ فَوْرَا اِزْ مَصْدَرِ
 اِيْزْ خَايْشْ تَقْ مِيْشْ تَبَايْءْ جَايْشْ مَوْزْ نَظْرْ خَالَهٗ وَبَا رَكَاهْ حَفَرْتْ اَلَهٗ اِزْ حَفِيْضْ
 خَاكْ بَا وَجْ قَبْ اِفْلَاكْ يَكْرِيدْ وَصَدَايْ عُلُوْ وَتَبْ وَتَوَقُّفْشْ تَقْرُوْ مَوْ
 صَا مَعْنٰ مَلَايْ كِيْجِيْ يَكْرِيدْ بَزْ رُوْغْ فَلَكَتْ يَكِشِيْدْ مَلَتْ مِنْ وُلِيْ قَهْشْ
 بِلِيَاَنْ رَسِيْتْ رَهْمَا كِيْ لَسْتْ رُوْ فَاَسْكَنْتْ جَلْمَا عَنْ اَمُوْرْ كَثِيْرَهٗ
 يَنْطَقِيْ لَا اَخْبِيْ اَهْ اَنْتْ قُلْتْ قُلْتْ وَجِبْ اَنْكْ كُوْا كِبْ عَمْرَيْنِ جَانِبْ يَافَا
 مَوْجِيْ قِيْلْ لَسْتْ وَصَنُوْرَاَنْ فَوْزَنْدْ اَرْسَلْتْ مَوْفَتْ قَدْرْ اِيْنَ فَايِبْ

اضافه

و ب نصيب

[illegible]

الحمد لله الذي جعل القرآن
 حكمة وهدى للناس
 في كل شيء

نصفه في المعيشة الفورة فلم ينفعكم نعمتي قدر فورة فلا تعجزوا
 بغيركم فانه نصيبه الاغفال ولة ولست اقول انت في غيبي وانا مستر
 ولكن فيك اعجاب وبشرة وكم من قهول وا ضفيا بقو في الليرة فيه سره
 او قتل ان تكونه بكتاب من الابواب في الاوباء حرة ^{التي تظن سنة}
ما كتب الى بعض ائمة خالصه الله تعالى من القية وفيه
 جهالة التي وقع فيه خليفة اورسيد وابكار افكاره وكره موضوع
 اعدار موضوع بول وصورته انما حله لفظ ووف بوشانيد وورجله
 كلام في حرف نشاء ورا في صور منظور نظر اقد معلوم اكره علم عقوبة
 بعقوب كرسيد وصدراي شين وشنار وندراي عجب عار را ^{مها في شيا وكتاب}
 وكوش هوش احملوا صابك شيد الم ياه للذين كمنوا له كخبة قلوبهم
 بين وانذركه نه ثانه حياتش بقاء تمت محلي است وانه هرورات وانش
 صور صفات فوات جميع محلي زير اكره بطلت وشوكت شخص مجموع
 نذو عالم وعالي سخت ناعقول است وهرء غيبني تولد اكره
 موسوم بدراغ عدم قبول چه كلمات مؤيد فرز نظر ميزان اساليتاب
 و جواب مانده كشته لمعات سراب است ^{وهو حور و} اذ لا وينت

يبت

وشار

لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون **وشار** فی مقدمات پیش خاطر از کتاب
 و آفتاب خطا و صواب عین آب **لبیت** بنای بخار پیش خور و نهی
 زج و آنشی باشد و ابله و عجز آنکه خوشید مقتضی خور از بظلام تمام
 افکار بد می پوشید و یون خاطر اینجا نبی را که عزیز مصر بنای کشتن بنی
 و در آرم مهر و مهر و مهر **لبیت** سالها جاتم هم بدست تو بود و چون تو شناختی
 کسی چه کند و اکبر که بر رضا رگه و روس و جلا او عجز از دست با خفا راه
 ضلالت که نیروی دوست باشی بنحیه بوال جهالتت بر آرمیکند **لبیت**
 بجان آنکه خاک کف آب و دوست نیست **لبیت** از من غلام خاک کف آب آنکه جاست
 و مانده غلام به محل غیر متاوب بتصور ملاله صابر ملاله نفس خود و آب
 و در جهل افعال بشیو المنظر قیم المیز بدید و آنش نظر میکند و این قدر لوله
 نذر آنکه در لقدم این کار و صحن کفار و طعنه سده با آن صفا
 و کبر است و دستار قدر و اعتبار از ناکر عقلت افتخارش بکنار
لبیت تا چنین عقلت نباید کار سوارین است عقلت و وجهه هرگز
 نیاید برتری و اگر چه حق است که رفیع این شرا که اشتغال ناکره در کوه
 باب یوسف و از صفت بلکه بفرست و آقا لا عجب میتوان و نوشت آنرا لیکن جهمت نفی محرم
 انجدن قیل و یلک اوله

فضیحت

العناية اللازمة وجمال ونية منظور في ورات الحماية الا لا بد من تيسار
 وعبارة مآرب في وفظا كمالی. بجلد شایسته از تقدیر بقید بار
 وصال واصلدو بدام تدیر ضمیرش بقید سلاقی که در ورج
 عبارت آن. و در خود حسن اعتقاد و منوعت و ضررهای
 خواری و اول و اولش از مانت غیب بی شایسته ریب منوع بدست برید صباکه
 حاتم فخرای صفاست بلیغ و مهدی و دارند و چنین بیان هر دو ملکت اشتیاق
 و التماس خارج فیطیء راجع و در حال صیطة اقسام بود و در سبط و اطباء
 که دست فرسودگان است شروع منوع بود و دست تانیه و وری
 و حیات صوری از صورت انبساط صوری و فوج بار از کشف انبساط
 و اول آخر عبارتی الا ولی است اصدار یافت. منی برکنه و زان احوال
 از خواند اجاب حضرت مقام محظوظت و بدین نوع جمیع احوال فصول منی
 و در صفای جهتی رضا ملحوظ الحمد لله الذی جعل شیءه از اجامه المله
 و اظهر صورته لطفه فی ورات احوال العباد بعد مندا بر خاطر و قاف
 و طبیعت نقار مخفی مباد که درین وقت از کربان فقید سر و جنب معلوم
 گشت که آن جناب صنف را مینامد و در تعمیر فاند آن و بوقایع مهتاب مقدم می رانند

حاصلت کلام و او آرت اقلام کشند و حوایک اود آرد معتمد سرور و کلماتش
 و بر جمیع افعول بر وقت همت خویش لازم خوانند و هر اقام این اگر اتم ضمیر این
 محبت در شکوفه رشید منیر که خوانند زیارت برین چنان و این اقام را بحدت توکل قلم
 مجروح همت و قصه غصه خاطر مخوف و بر صغیر بیاض نامه مشروح پرور
 چمن سرورش باز مار اولاد خلف منور بار و بهال آمال بر صغیر حاشی مقصور
 نهمه و غیر علیهم السلام **مکاتب فی طلب بعض الاصلح**
 لازالت الملائكة تنظر اليكم لعلكم شئتموا على التصفى و و قد خسر الله بها
 محمد بن شهاب غوث انية و مستقر بالکلف بر ضمیر یا که بجای آمال لوراک
 محفی نماند که مجلس دانش نود آرم عالم قدس است و از این هر هفتش رشک
 ثواب فداست و هر یک از این آینه به جمال صفات ملک و هر روز از بار
 از تبسم غصوه ریا فر ظاهر و زلف مجعد ز فوار صبح و خاله آمار قطار سحاب
 بر روضه آس بآه و غولانی اطیاب با غفوف لاوراق و عیدانه اشجار
 حاضر و شمس را به هر بر و به او را به بر افلاک لیاوی و این کوکبه البدر سرور را
 بهر حضور نور علی نور سازند و غبار ملاله از صحت بال با نصب بآه قدوم
 و افضا که در که از نور کماله آه یکانه آفاق و جاده جماعه و کار خلاصه که بیخ نهمه

بنده باز این که ایستاد
 از بهر بوقار و جاکین
 که زین
 المصداق
 بدو

بیت روزم تو بر فروز و شمع را تو نور بخش این کآرت کاره و آفتابیت
 زیبا برین سحر خیز توصیف و تشبیه در جام التماس و تنبیه از یخت و نقاو و فکر
 و قیوم بنو بال خاطر رفیع نیت همواره لافاضه نوالش بر وفق طبع سارالک
 و ضمیر و قافوش بتطبیق خاطر اهدا و حلقه مآید **یضا ما کتب طلب**
 حفظ الله تعالى خلیا و جوده و حصول مقصود عن نار الانتظار و جفا النوار
 حجت فی زجا جات القلب فی حقه لکوا کب النعلک الخ و از مرین زانه خوار از زانه
 از قلابه عضو از شجار لایح است و می آید مکرها مانند نیم شمع از جناب فایح
 و در این جو بیار حواء و کاس بر فرق رقاصه اشعار ملفف و قافیه ناله و صورا
 خیال آن **بیت** در آینه آب زلال بنظر حسی و ضاعف و سفینه کاسی و بحر
 استیضای بریا و از آری و ظلام هم باقیابی و حرکتی هم متواتری لک
 جمال و علو را زیور حضور زین که آند و مجلس در و در بریه هر و فایض
 النور روشن و مایند اسماء علو و رایت را بشو آقب فنا قیابا اصبا
 کرسنه باشند و هم خاطر الصبر قار بباط بطل و جهور پیر **بیت**
 صلواتی جان و دل این رفته و گذشته آیم و پایشین بری منم هر جا که می خواهد
 همواره شکر کام **یضا ما کتب طلب بعضی از صبا** لال زله جمال ماقوله اصبا
 سمع و مع کتبها ایضا الی الصبر الاعظم المذکور علی طریقه التباء للام المطاء **بیت**
 منظور

اصبا
 اصبا
 ب

محبت شایسته که چنانچه ولایتش بنور صفا منور است و وجهش از انوار
 و نیایش بخالد زلف قطا و حرف محاوره نجات معطر صنوف پلمات در کلمات
 که عجز از کلمات فولادیه بنسایم طیبیه و ولاد فانی بایستد و عجز از قبول
 و اقبابت از ارفع شوق غناش شارق مبلوغ و مهدی میدار و وطنی بولوی
 شوق و التیاء بسخت قدم بر آید و قوت و قدرت از غیر آید و مصروف
 بصفه تنیاء بود و بنا بر آن شروع و در آن منوع صورت حال است
 از منظر و قدر حسن اتفاقات منظور یار بعد بندار محفی نماید که صورت حال
 و رایجیه و فعال باز نمود بودند و نقایح آن چنانچه در مقصود کشیده و تله
 بیکان موصدا کسب محفل و بوجه ندر آری مغز آید کلام و صدای فواید آید بیام
 روزنه کاغذی و صولایت لیکن عبارت ملاله و معلوم از قیاس افعال اخلاص
 معلوم بر وجه و عین و معلوم بود بکار و بر این آید از اسلوب محبت گشود
 از نجابت و تقوی نداشت زیرا که اسباب شوق خاطر بطریق و آفر و غنای متکثر است
 نیاب اطباء را بکار که طرز بطر از تشبیه و حقیقت و مجاز باشد و رقابتیاده
 قاصد است و شمشیر از دست حواله و شاعت مکار و اقتیادش موجب نم یابد با صغیر
 و کبیر شمت صفات خوبه و منها ربابه الکلمات حدیث عهد
 بعنا تنبع گروه
 اولی بنی زمانه

چهره

چه چنان نام و نشانه آه قد و ناک آه. بر وی بیایان افروزان آه نویت
کمین شیا که نور بود. و بر پی تن سر آید. عدم موهو و هفت
نیا منیا لر زرقان. و تقدیر بدست تربیت. و نقت این محبت
خلعت و رفقاء مکانا علیا پو شایع آمد. و روفی حکم از او منور و نورانی
کف سی و اتمام جام اخترام. و قیانه نجای نو شایع. و نمای ضایع بود که
و فرید و منار فانی که نفس را فرط کوشش موش سافت جینی ضار
بدلش کولن موشم ناک و اندر بلبل مکن کفوان نعت زانکه کولن جو نیلوار
بست و کولن. لا اله الا الله و الله و الکفر (انسان) و خا و خا و خا
نیکو که از مهب ریا و قدر نکبای نکبت. و مهر محبت اثر فاخندانه رضا و سید
رخصت بال و غیره ناکس وزیده کبر. اما بعد استا و کارخانه اقبال
میدست قنوت و له باز و رویع بصیرت و افکار آه نابکار کشید بود
و تفرات الهی از کما فیضال منزه و بر صف طائش رسید. حقوق را بعقوب
صد لخت. و علم عصیان و طغیان. بر ویو آروا و نیش و نیش
شمیر نکبای این بد چرخند کسی. با کسی بدست نشواری حکیم کسی
باز که در لطافت طبع و خلاف نیت. و بر خن لاله وید و و شورش و شورش
نار که در طبیعت پاکش

ونيام صام افته صام است در ايند او انوار قاص و عام و صغیر نور الوزاة
 از کام پیر زلفه و لو و سینه و اید و برای و سینه و خط زلفه صام
 و لفظ طعن نه لسان بر و افته **بله** زبده کویرانی بد نباشد و خجسته سیاهی میرد
 نشان ز شب و بین و اندر که عن و یب الوی فاک و خال و راه بقاء
 و اصقاع و بیوق سما و منجوق ثریا خواهد رسانید و شربت قند و خذر
 و کاس استیناس ریخته اصا یخ و اکا بر آه سمت را خواهد چنانید
بله جعفر قست بدست نه فید صفت بر آرد فاک زرد و خنک است یار رباید
 و از عالم قوس تر جان حلق بقوت ساقه و دل میرسد که الله نوری و شرف
 این چاه غنویب بر منصف و بر آه نام جلوه خواهد شد و بهال حقیق این سخن
 منظور نقطه آرزین وزن خواهد شد **و لا اعلم لی بالغیب الا طلیعة**
 من الخرم لا یخفی علی الغیب زیادت برین مصباح و ایضا و مشکوة ارفصا
 موضوع زکات و نقوش و جیات منه استشفاء بر صفی و کیف و احوال
 نکات متولد کوکب طلب حکمت از و آیه افه توفیق بر صفت فکر و قیقت
 طایه و انوار حسن فسط و سکت که از لوازم حکمت ریاست است بر طاق
 بلند روا که است و و استر لایحه **و ما کتب لی بعض بنات لایطین**
مکتوب الی محمود و لایع ابراهیم کیلانی

حور باشد و انچه لمعات حسن ابعثاوش در سوله مهر آلود
 التمايه آه در شب و بجز در وقت ظهور ظلام مهر و طلوع بهال فرکه مهر
 متوقه ميدارد و در خانه مهر فضاي رجا طاير است و در سوره
 اعتقار و در الك طلب ليلو ساير که ظلال اقبال آه حضرت فلک سلمات
 تار و کاه طول جهات است قائم باشد و بها و ارتقاي تر زنده شدن
 لکندر و نشتي چهره اقبال فيض باري و آيم بعد هذا بر ضمير غير فدايم
 بانام همويد ابراهيم چون قاصد عازم در کاه فلک ~~مست~~ بارگاه بود صورت
 اخلاص و تبيينه فقال قو و من غو و در عقب صفت الله عا معتدري تاوض
 مقام احوال بحضرت اقبال فنا ابلات و ارسال خواهد ايت بنا برين
 رشته و کلام بکست ايمان نتافت تو که سايه و لست و احسان
 بر استقامت روضه فاندان اين بند خالص اهل چنان بصورت دارند
 و شيرت احوال عبد الله را بر سمانه نصبت مجموع و بوط و نمايند زيارت
 بين بصير قلم و ضمير و لبر الی تقدیر اهل حضرت ملايک فهم نزل
 هموار و کوشه قناعتش رشک عزت سحابت آفتاب باکر و درگاه
 آسمان جنباش جواهر کابر اتم را مائت ~~مکتب الی بعض الکابر~~ من افاضت کيلله

تنظیم

ناسک کلانم والفاظ و وف تنظیم جو آپر معانی مشخوفت و سلسلہ زلالہ
العبادت شریف بجاری ترکیب عمارت مذهب محفوف اقدار بقای جناب
لطیف فلک شریف خصمانہ مطلع انوار و درخشاں و بشارت نجوم انار سحرات و صدرات
و جمیع کمال احسن و معانیہ منہ شیم و سیر لاجہم الذي یلوه نور الالصالیة
من و هو خصایلہ و یفوق عطر اللطائف من ثمالہ جلال اللہ تعالیٰ الیہ المآل
مدہ بقایہ و اجتماع کمال الالصالیة و قاة الرقائے شرکاً مانع طول زمانہ و صبار
و مشک و شویہ بلالی حصول مقصود و تحلیاتی و تحلیاتی کہ غصود شیء یصفانی
بنسیم غیار قبولی مہر تابش و نو باوہ عباراتین و در مجلس تجر بنظر اقبال
معتز قبول فرماید ہر فانی کہ در عظیم و ترسین مقدمات التیاء آریست و ہر ازین
بیانہ مقصود عظیم است و ہر چو کہ زکی بدست دل الجور و شکوہ عبارت است
ظہور آید و در کافہ طرائق و نور ہر یال بنظر جلال وصالہ نور بار و مشتمل ظاہر
از نجات طریقتات معطر مہر و ہر این کیف الیہ و از و الاللام محمد ابراہیم
و محمد آقہ منی بر انکہ میرزا و کہ در فضائی قولہ طایر است شہباز و قاف
بشہر توفیق الہی ضیاء و آفت لجمہ اللہ الذي لا یمر شویہ الامد اللہ سبحانہ و تعالیٰ
و شفاء اصابہ و لا یحیی الالہ الیہ توفیق و قوت اہبتانہ ہر ہر ازین شہر و قاف

حق نانکہ

مخفی نماند که از زبانه صغیر و کبیر و غنی و فقیر که تا بگویند و سار آرد و آق و کبلا از
 چنانکه تمامه تیر و مکه فرزند عبد الله بوسلطه محبت زواله خاف و بی گشت
 احوال است و سبب ارمه و صورت زبانه از سلا و و سار
 او و اولاد از آقا و اولاد خفاض حضرت بوصول این خبر و حشمت این
 و حشمت انگیز روز ارمه و غیره فاند آن شدت ظلام شب و ماه بدست
 و قبالت جهالت و ضلالت عبد الله بحد قانی سجاد **بیخ** تخم که و روفای
 تو کشیم ناله شد و بکی و فریاد و آبی تو بیخ خام شد و انون بوسلطه
 یافت تیر تیر که از کمانه و غیره رفت و رفت باشد و خوار و بنوع زمان
 اصلا و ~~حاله~~ بحال او بخیر نام حضرت سلطه آقانی سلیمان و کانی
 خلد الله تعالی ظلاله علی فارق الاقامه و الاوار فی تعویض نماید بنابرین
 آنچه از مبداء فیاض برضا و اقرار فایز و ظاهر گشت بعضی از حضرت فلک
 رفت رسانید است و تو قیام کند و اصلا و اطوار و تبدیلی از او
 اهتمام بسیار بقدرت رسانند و این مجتبی و اطمینان سعی و اقباله منوفا
 منت به شمار و اندر زیارت برین مصیبه و عوف و ظلام رنگی سوله و رفته از او
 و و بیای کلام بسوزن سرتیز قلم بر قافله ابرام اند و منت صورت مافوق و آینه قبول

مکتوب کتب الی السلطان العظمی الامیر علاء الدین
الکلیانی

و فی خلعت بقاش از نظام اول فرست فنا محفوظ **مکتوب الی بعض السلاطین**
تا وصیه را به چهار تختگاه سلطان ترک چهار گز است و بنیروی بازوی نور مستقی
از ابرو لشکر سنین و کلبه مار عاک شهر و از ظهور این فتح میباید ظهور
شهر آریاه با مکتوب و روشن نمیدان سید و لشکر ثابت قدم بی
ستان کج مستغنی وقت بین **سورة** گزین و آوار است عوار
افتاد دولت با بر و دولت قاضی آن سلطان سکنه ایمان و خوشنودان
رنگر و لایه ملوک قیام و آتش رافت عا طفت الکاسر عیث مای یوم غلا
لیث مای روز و غا **بحر** ان الملوک لو انصفوه لاشبهت **اشی** شهر
امثالها فی المایه **مظفر** استیلا قدر و استیلا فکر **اینگ** ای ایند الا ملک
بدر این یونید از گشت چو عوار و یا سمرق و ی زخار ضی بدر **مظفر** شهر
فیاض ریاض و آریه خلاص خوشید نامه نب قایا **مظفر** بلاد این بدر و اید این
و فیض این بحر **مظفر** این شارق **مظفر** یان عالم صریه اعظم من الفکر الاطلس
لو شخفت و خاطره الشاقب فی الاری **مظفر** من العقد الاقول لم تنقص
للزال قدم عهد عدل مکتوبه بزیادتی از مایه و عاده مایه قدره ملاصقه
لوقتیه عالم المایه بر فارق سگاه لقالیم که **مظفر** این سید بار و ساید جزو شهر

مانند

همانندی که در هر آیه از قرآن کریم که در این کتاب مذکور است و تا به
 بنده اضلاع آیت که خلعت بقا و حیاتش مطرز بر از مهر آن چاقان فلک است
 و صیب جاده زبانه که ششین و مان است و بین باز در راننده از سلطان مکر صفات
بیت هر هر دل و زبانه که نه مهر و شای نیست و خدیج بار آن دل و پیرید
 از زبانه که می خیزد و عمارت اجابت نیست که وصف کمال اضلاع پاکش و در ملائک
 از انکس افلاک بود و شرافت و عبادت سبای هر جات که کعبه جمال و خصوصیاتش
 خازنه صیقل و در که و جواهر قوت عقیده و آن که باشد بر شهب طاق و نجوم فصوص
 روانه و مقدار بارش به نیت زنگنه و سبای و بلایه میدان و بدست حضور زبانه
 و خورشید و آن لای الهی و آفیه و در رشته اقدار زبانه که کس نیست که نیت
 جشمت و علا که بر صفی و ارجار و انش از نو که قلم استا و کارخانه و نور منشا
 پیر و می و در صورت نصرت و عظمت که از تقی سر آید و آن نیز کم الله فلا اله
بیت هر هر که نقش ابوالن سلطنت و جلال آن یمنه منال باشد
 وین و عایت که بر او به فکر نرفته که در ش لطف الهی قبول استقباله
 بایک و در روانه محولت که ملکوت است و در مقدار انجا ناز و ولوی بیانه شوق و آرام
 و در میدان مقام انداز و بیکاه استعانت و ابراهام و قوت بازوی ملک و اقدار کلام

بموقفم آرم و مقصود دل به کس تمام رساند لیکن دست غیب بر کربانه جان
 زشت نشست و پیام سر و شش به آینه پیش تو آید بیست **بیت**
 چند ازین الفاظ و انما و مجاز سوز خواریم سوز باز آه سوز باز آه ز آتش
 عشق بر جانم بر فروز **بیت** سر بر فکر و عبارت در لب سوز بنابر سوز آتش شوق
 عالم سوز در حرف الفاظ انداخت **بیت** و عبارت فکر از دست صبر به آه زو ظله دور
بیت و در قاف سوز و قلم شکن سیاهی پی ریز فوم هر کش از آن کین قصه عشق است
 دفتر نیکبخت **بیت** و در شمع است حضرت نه چشید و تو سر ملک صبیح شمع بهر مقول نظر
 و تصور و حال که نشین تندر و رجائی التفت **بیت** بآه الجوه وصال سر سبز و غصوه
 اعصاب که از رتقا و الالام موت بی گوشت است **بیت** بنیم رو و شمیم تلاقی مهر تبار
 بالنبی از راه حال **بیت** و منی بغیر یزداد البعد عینی تر کنم **بیت** و لیسو بن تبار
 نذر کم **بیت** باز کج این صبا بوزن نید او که شمع گشت کار ساز من **بیت**
 ربن صیفی **بیت** الایتهال که مسطور و است لوحت به است **بیت** و فدرات شمرات ووش
 رند از رضا **بیت** اغلام و کثوف **بیت** و آفونه و صفای از زوار الایتهال
 بر سر موضوعه **بیت** بیاه سمت ظهور یافت **بیت** منی از آنکه دل بهر قوسه کربت
 که در ظلام تیه غبت **بیت** محرم حرم از آن **بیت** و تغلبت عوف و مانان جوران و انجانه

[illegible]

تغییر خانه آه با آتش حرمه و آه آنه منوخته شد و چون وید و نون
 از مشکوه زبانه افروخته شد و از شعله نار عماره و آه با و ج
 سمارید و شد آری حیف و افسوس بر فوات نام و ناموس از خوش گزار
 تا سطر فلک اعلیٰ و فریاد و بیداری آه هلاک آسای که هفت روز آتش بار من
 در دل سنگین افروخته شد و فرار گرفت و معصوم محمود از فرستاده افرو
 بهستانه دولت شاه آه بود که ویت سیریش از کار نیست آه حضرت بنور شین
 سیریت بنور آری و نهاله آتش از حجاب البیاضت بسنوف محاسن صفات
 صبر و جد و غیر و غیر از کلمات دیگر که در میان خلایق ماقول و سکوت
 چنان معلوم شد که تایش خورشید و غمت آن حضرت از صمت طالع اولیست
 ایام افکار از نور و آملیر و بی سایه خدای یکتا نور و صفت روی که گفتن آتش
 از آه حضرت فلک اسکن است که اویال احوال او را از غیب طاعت
 از ظاهر ظاهر و نمایند و در صغیر حركات نایب است او را از ظاهر و ظاهر
 ظاهر که آنند **بیت** بقدری که در او نظام و ترتیب **بیت** به نوبت و بار آه و
 و غنای صفت و بحر کویر **بیت** تا شنید که از تاثیر تربیت آن بر عیسی اثر
 صافی فضایل او از طاعت از احوال مأثوره که و حضرت صحبت از احوال

و اقلید
 و در نور و صفت

از صفات
 بیان

کرمه
 کرمه

کرمه و فخر و ملک و صون و مملکت ملت بند بر آید و مصروف بود که
 اورا درین جانب چند سال و یکار موقوفه آرد تا او به پیش از نقوش رفوایس
 شما به خانی دهد و بعد از صیانتش بر قوم خصایص حالی شود و خسار
 شمار و قمارش از زمین قلاویه بگذرد روزگار خوش نهد و بر نامه و عیش
 حمامه انش ایند سلامتی و کرامت محسوس آید لیکن چون ضعف و فتور و بیاض
 و از آنجمله منظور بود و نور شیخ و خفت و بزم از دیو پورتن کنیز علی علم میگوید
 لن یزحاک شیب عن وایر یحاک بهام حتی یزحاک عنها صابر الدار و بدیه
 بنابرین حدیثی در سوره صافیه و مفسرین کارخانه تدبیر که عقل است چنانکه در آیه
 اورا بی توقف و ایمان بستاند سعادت فناء و سعادتی که از زمین تربیت آید
 خوشید اثر ناله و جوش کوهیر گاه هند گوی و بانی و مانع اینست که از نکست
 از مار فصاحتی معطر و نور و موم زهر آری تو زهر و عالم که بیکلله و نور شد
 جهانگیر نشد و ملقب شدی از حضرت جبرائیل فی آن گشت که نور القیات
 و مظهر بود بر و یحور احوال معتمد سرور لایحه و مایند و کیفیت صلا
 احوال از معتمد مذکور بسو شریف اسم الله تعالی بشایر انجور و آیه تاثیر
 ایند و توفیق ثالث از کلام فاطمه بنت اقصا ص پابند را بدو و مفاخر و شایر تاثیر

فوق حوض غار حضرت
احمد رضا رحمته الله عليه
بیت مسکنه طلوع

ندست دل را قوت رفیع بار سیر اندر **بر** الم یان الله صباب الخیر مقامه
واللبیحه والیهو آتو ان یتقوا ما **ما** لاما یتنوز بانا مکرر منیر ابوار و بول بشارت نوید
صورت **ت** و تخم زبایه و فاء و در مکن چمن و لا بسلا سحر شکر و رفیع **بر**
او اظنت الافواه قلت و کز تنی **ت** و ان خلجت حینی جوت اللقا قیام **بیت**
بیز آریخ صفار تو بر مکر خوروم **ت** خلدینیش سرفراز او **ت** آتوی که شامید
جانی باوله و آخر **ت** عین و نسی فی نین شهاوت **ما** حضرت و بر الوجوه قیام
فوارق عوارف **ت** و و ماب کنوز رنوز مقامت **ت** سعادت ملاقات **ت** و در صف
ایجاد و زینت تراکیب و مولود و سید سماه و جود و وفای همان غای صورت
عشق و حقوق و محیط احوال **ت** و فاقبت ناظر جمال و صورت **ت** و در ایام **ت** و در ایام
مصاف و کرامت و کرامت **ت** قدوة فارغاه فلاء ملاقات و امانت مالک علوم و معارف ظاهر
و کافه **ت** ز جاجه و مصباح **ت** و لیسین علیکم نیو ظایره و باطنه **ت** رب کما رفعت حجاب الکثرة
عن قبالة عین سیر التوفیق **ت** استقنا بیض فضلك من عین لغایه **ت** زلاله التصحیح بر و فو
و آرم و رفو **ت** خاطر استهام کنار **ت** معتقد را بر الاعتراف که حصو صیت هویت **ت**
و علفش **ت** ذات صفات کمال استحاکم **ت** و حضرت اجملاش فولوش **ت** و در فجل **ت** لفظ
و طه کلام **ت** رشک و مقصودات فی اجماع **ت** و آریس تسلیمات **ت** و در صورت **ت** و در آری صفای امارت

و جاب جبهه نمای

و در ابای کوزل بیت

خنده آتش فوق ظاهر محیط بنای قهر فاطمیت و کسوت کم مقتضای الفاظ
 ضابط بر قامت بیاه آن قاهر و در صومعه ساعده و قنطرة وید غیر خبر و خیال
 آه ببال بخت عشق مسدود و صورت آید خال هر آینه ببال آن صاحب الیقین الیقین
 مشهور **بیت** ولو فاطما نیک میسر اند صید نام تفاوت میکنند از آن ساه که بند آری میسر اند
 و باقی نیاز و ملاطمت کج از از طرف آن واقف فبایای راز صد آری کوسه مستغنی و اقتدار
 بکوش باوی و خاتم و قیم و با و اول است و تو آند از نار و لطف از سر منزه بیاه
 اوله لسانه بدر آه صاعقه انب و بقاء نازل **بیت** کاه اسماء و تبر و شمع و شمع
بیت این ترانی میرسد از طور موسیر احوال این همه و یار و شوق آه استغنی از کسوت
 و کسوت کج از سلوک مظهر آتار برین یوسف و وید یعقوب فی الحقیقه **بیت** از حاکم
 رواته و شاه و عاوی عذرة آید **بیت** گفتی حدیث و شنن خود آری نشنوم
 آری حدیث و شنن خود را شنوم **بیت** برین ابوالکلام و عرفی الام و آرم
 خابرج مقتضی مقام و آرم بود و با وجود اکتساب حال قول تصدیقه فاطمه آه فوات کمال
 و نظر حقا **بیت** منو **بیت** عذر را که تا نوشته بخواند حدیث عشق و اندر که آب
 وید و اربعه رساتیت زبانی برین سیلاب غم از میز آب قلم روانه نافت و شکست
 بر آید و در مضار آفت شکایت و اظهار التیاء نافت منو آه فوات مهر صفات

لعمري أعظم من وقتي استواظرت وكسطة فيض بركات زماة فأيده نور مكانة
 خلاصة تأثير تقدير وتأثير معدود وشراف خزانة لصداف من ظهور بشير الفلك السبع بالمال
 للامثلة في اللافاق ونور زمانة بنور باطنه الذي كالشمس على الكواكب فاق ربها جعلت
 عين ذلته ناظرة لجمال وجه المقصود وصيرت حجب الغيبات في نظره اجلي مشاهير
 اشرف بن ايم وكاربه رياض سدور وافرير وارفعه ظلام الكفرة بشعاء يقينه بصيرت
 معتقده برسر عيلة آتش شوق بال وغيلاة زلاله خرب حاله فمدد مستدارم وارو
 مستفجاة مستحكة حوة الوفي ابعثا بعلو شاه وسلمو مكانة آه سفدر صفا ارجا السيف تعلق روح
 بن حيدر اندر وكف حيوه وجد فلو را بعد ورج طاعة فو له آه فاك ملك خفاه وبن سيدارو
بیت تحت روانه وياه وول في عجب عجب نیست في خطه آخه كاشفي باكر وكون تلف
 شرايف وحوارات اجاب رايات كه در صدق جبار آت زاميرش زين تابه تاركه فاكركست وكملة
 اطلاق وضماي بايرش منور سموة باطن وشاركرو آه ظاير برضا ۹ عامه ثناءه كه جبال شوه
 وشهد صفوه طائر لوت مبتلي ورميد ارده **بیت** هر و عاكبي كه شد از بند حضرت و فوه
 مستجاب رست بين هزينه از فط مشوه بعد از عرض كسكانت بر فاعل و كسكانت
 كه منور و آياي و بلها و زيار ظلام مشككست معروض ميدارو كه نور و ربي حيات از اهل
 رجاي التفات آه طاعة سرير موفت فوات وضما كست وخايت مأول طويت وطواي منشور انيست

در غایت حقست مملکت آن صابر لولای مصاف یکن و ثبات **میر** بنده طایه آنم که
قبول تو نیست چشم بدو و از آن کسی که بخشم تو نیکوست **شیر** و لولایت بلخ
طافی فی العلی بخاک صغیر اصداف فوق الاخر **وزیر** لاله مناجش و اعطایه و شربت
افاضت جان حیرانه فکر بخیر افرین و فکر و آملایه خلاصه نظر بهر کوه است
میر و رطله تن کویم غار شو و از یار تو جانم کربانه کبر و از خانه بدین را فکند
که گوی ملتس بال بزبان قال و حال آنست که اقباب نظر کیا اثر بزیست و جود این بخیر
مصرف و که آنقدر و سخاوت ملت را بر ماه این بی سیمت و قیمت که سرشته بهار
ظلمت است از سر شفت و رعت موقوف و از نذر **میر** عیال ناکاره تا نظر خست بلند
و که افند که تو یکدم نگرانش بکشی تا باشد که از طلوع شمس ملت آن شهباز
عوارم غنایب شست کونا کون از پیشگاه گلشنه مخونه و قهقهه و شرایط
و ارکان روشنی و درون جبهه غنایب حضرت یحیی **میر** روشنی از فاحش قول همی
نه از خوشید و ماه با و بولنه کجا داریم بر وای سپاه **شیر** قم بین غنایب این آه یلا فیه
فلا برقت لیکن الله یز اینا که زیارت برین رفائی حسن اعتقاد را بشو کوه
قلم جو و هفت و پیش ازین صبر و قهر اظلام را بسطاط عبارت و نقوش
مزویب لغات نبر و از غلام حضرت سدره مائنه مالک ملک و فیضایر بنامه

صفاة ضریه لازب آب گلست و بر مقتضای مبتدأ الم ترا بی ترکیب کینه و الظاهر
 مد و بار و عاقبت سالکان اوویه طلب مقصود از نور هدایت آن کجور کفر بر سر
 و نهایت محو **عاقبت ابی بعض السلاطین** تا آتی چهارم حال صبیایه و سواد
 از سرابی مهر زین تناله بگفت غضیب و کام بین ملاله هر بر زم شبانه و وصال
 و آبر و آره و در آیه پیرو سواد شب تاریک طفلانه مد فکر و وار که تو آید و بار
 کوکب و و آت التوارنه بآیه انوار رضی البیان آره و آله اوله انبأه
 که در مکتوب بحر افعان و جوهر کیمای و رب کوه و کاه است از سلاطه اصفان و رشت
 آن بحث پرستی و اور آر خاتم لطف و انعام آن کسند و آتش آینه بکاه استیبال
 خلاصه جامه هاه نمای صورت عاقبت می ناهیت کمال اوصل مقوم نوع خود و نصف
 انصافی و آت معلومات عقد علی هر خلاصه ثانیه و تاثر افلاک و غماض فیاض ریاض
 قلوبی حمر و او و آت آیه نشین جدر استیکر الله مالم یوته احمر **ای کشته و کشته**
 مطلع امل و کیستین کسوت تو مشرق سخا امان سحر اوصی پر شایه سابق
 میده زان شش شایه منظر انوار فیض رحمت منظر انار کمال سلطنت و جمالیت
 الم ترا لاله انال صوره تر من فکر حکیمند مایند بنزله لائش و الملک کوکب
 لفا طلعت لم یبدر من کونکب یا بن یقین الشان تکره علی ماته قدره عمامه

حکایت ابی السلاطه الاغلی عشر الخلد و حجر الکیمیلانی بن

بیتک مدینه ویرا

و بتربی الهلآله لاه یصیر علی لانا ماس لشاریه قلامه لازال لطانا علی ارضی قمرها التمام
بسیلهای و طبیعتها و سوس النیم بحر فیلهای فی سیم لایفادق عن جیده و تکلیف لایسفی
لا حیدر من بعد شاکر آه و فحاه بار بالقیل لینه و عثریه و بنیه بنع لخلص توکم
مذکر باش و رطله فوکر و بیاه با و رسی لکنه مشتف بدکر شاکر آه لیسف
شاکر است و زلال سفای حقیق جناش از چشمه آرومان و بویا زبانه رو آفر
کنه و مانه چشمه زبانه بوی آه رب شکسته و آه صور و آه مانی و عوارت میر
میالک و و شولک و کز کز فطنه فتور از عین قصور آه بجار و ب لندر و کز کز
و عوآنی حرقات قبول مأمون اجابت مملو که صفوت بهال حصار افصا ش
روشنی حیوه روشنانه فلک و خال چهره حسن اینه عین و رسیه ملک لکنه از کز
بجو و اینه آه مایه فلک لایله و لار سال که آتند و بخور رایانند جا ملسوق و زو قبه
سکنت و دوست شاکر شجوه و عا بر عا آن و کوه و میره المنته که رستن
بنیاده سلطنت و خلافتش ماندر و کز عالم مستور و کز کز بلکند و شرفات و شرفات
و ضر و قلب شاکر شاکر و جهات شاکر **بیت** رضای بدور و کای مستجاب
از نور آفتاب جاکت میر بار بسیار قلم عنکبوت شفا آرا و جوق و ارقدر کز کز
که شهاب شوق و زخم را بر باد مسموم کلام و و آه و فخور لستعارت و اینه

و شاط

و مشاطه ناطقه را چه نیروی و یار آری انکه چنان حضرت بیاة البیاء ^{نفاست} نفاست
 و امتیاز بر کوشه بر سر راه کاف و منفذ عبایه ^{نفاست} نفاست و حوصله
 و آتش ماست ^{نفاست} نفاست و خدای شکسته بدین فکر خطا نتواند که بنابرین جوهر آری بیاة
 و در آن اقبصار کشید و گشت و کیفیت بود ملتای را باور که خاطر نور پذیرش
 و اگر گشت ^{نفاست} نفاست غیر نطق و غیر ایما و حیات ^{نفاست} نفاست و در آن تر جاده خیز و زوله
 زانکه در دود جوهر گفتن کوش ^{نفاست} نفاست بر طندک ^{نفاست} نفاست و در آن بوی خوش ^{نفاست} نفاست و شرف تپیدن ^{نفاست} نفاست
 که از آنجا که آفتاب فواضد اند ^{نفاست} نفاست و شکال اظفار جلال مماثلش خورشید و رعدا آفتاب
 و وجهی که آینه آینه از عین الکمال ^{نفاست} نفاست و قصه بکشم ^{نفاست} نفاست و از آنجا که آینه آینه
 از حوض فیض حاتم و زوق خاطر ^{نفاست} نفاست و مجور ^{نفاست} نفاست و شام ^{نفاست} نفاست و شام ^{نفاست} نفاست
 ایستاده آفرین و زین بی تو مبار جان من ^{نفاست} نفاست و ای صفا ^{نفاست} نفاست که کسوت از خدای و ابدارش
 برست ^{نفاست} نفاست و کمال صفا ^{نفاست} نفاست و کارخانه ^{نفاست} نفاست و باله ^{نفاست} نفاست و در او آید ^{نفاست} نفاست و در او آید
 ابلایه و ارسال گشت ^{نفاست} نفاست و فیض ^{نفاست} نفاست از آنکه اطفال آینه کونا کونه که از دوست ^{نفاست} نفاست و در او آید
 موضوع ^{نفاست} نفاست و در او آید ^{نفاست} نفاست و در او آید ^{نفاست} نفاست و در او آید ^{نفاست} نفاست
 صحنه ^{نفاست} نفاست و در او آید ^{نفاست} نفاست و در او آید ^{نفاست} نفاست و در او آید ^{نفاست} نفاست
 و قبولش ^{نفاست} نفاست و در او آید ^{نفاست} نفاست و در او آید ^{نفاست} نفاست و در او آید ^{نفاست} نفاست

اللهم كما وفقت ببلوغ المأول كلمة **ارزونی** صرفی جمیع ما انیت علی فیما خلقت
 بهیذا آری خا طر سال مثلاً که منتهی شوار و کمال و فوز و قوار فیض حق
 فعال است معروض مید آر که تا بعثت ارسال و زید عمر الله یا تسلیة عالمینا
 که قبله جایی اینها جای و قبله گاه اینها نیست و انتباه است که بود که مانده
 بهشت بجای خدمت کرامت است موفق آید و از قصر فراتش نور افشال
 جمیل و خصاله پس بدیع مشتق نماید **بیت** آری بقوت مد و تربیت شود
 بار آه و بر کن کلید و اطلالی است و قطع و جوشن در بحر تربیت
 و وجه و در فید سلک زان و و کله و قلا فاعل ناموس خاندان که **شعر**
 فی حد و الی الباب حلی فیض و ناله الی الباب السور استکمال و استوار و است
 بالفتات عز رشید سمات از مار حاکم صفات مستخرج شود **شعر** در بحر رباعی
 بدست شغقت آه و خصاله جو آید و آه و حسن فلال و در بحر **بیت** تربیت
 زار عطای تو بچشمی از بوستانه بحر چند کلامی **شعر** در بحر مفعول
 بوی یقین که آید از نوین نظر تربیت زحمت راجع بهشت از حد آرام
 نفس آنت که خاطر خوشید شمای و زمانه جهانه مطای با صلاح حال
 و انتفاء از خیل او شایه و جاری که **شعر** تا فلام غم از باطن بندع از فلام توان

متواری شود و صد آری غیر خاتم آه بسمیند خلص آه جناب آه صلوات
 و بمصدق التفتات آه سکندر بیفات از آینه حیات زنگ که و رات ز آید غلبه **بهر**
 روزم تو روز و تو نور بخش کینه کار است کارم و اقبال نیست و کست آمد
 در دامن مکرمت آه مجاهد شمشاد مصلحت و کندر جا بر کنگر قصر خزان و نیز
 مؤثوق که کسوت از شهاب و اظا بکلام بر قمار سخن از جای و او بر آرم قام و اند و صند
 رضا آرمات و رکه تراکم بخار و رات و سارت بر آه ظاهر است بحاجت فیاض
 عفو و انعام پاک و آیند و اتم امانی که غلامه کتابت چار طاق از تبقا این نهانست
 آنست که سیکل میند و حیات بنده افلا من بینات را بدر را او و سعادت ظاهر
 حلی گو آند و بصیرت و بصیرت خاوشن بمن آویم رقلام و سوله که کجای
 حلی و آیند **بهر** و در وید از سوله خط سرمه که کشم حکم از جوهر است که آه و در سرمه
 شب تاب که هر خط تو چند رسد بمن آه بتاز ظلمت خط تو در کشم زیاده بر سرمه
 بیاض را بغبار رخسار از آن مغرب غمت و جهش مخزن از خلاص رکه
 رنگ رخسار ماه و نور است بر یاقین خطوط محض نگر و از پند هموار شمع
 طبعه خلافت از و نور نیم حلال و رافت در ایست از و سحالی فبا بر بزرگ القاب
 و رشید ما زنی سپهر هر از بار بجز و لا و لا **ما کتابی بعضی السوف**

بنی بر تقدیم اخبار یکسانی و تقدیم آثار یکسانی و تالیس بنانی جهت مجرد بر وضع
 قصور قدیمه مشید لا اولا و لا اخر جنود مجذبه تالسه قاله بر صدق حاله مطابقت
 و صورت مقال با معین استلاف ازل از ال مطابقت بر هر پس آینه طوطی صفت و کز این
 آنچه استلا ازل گفت بگو می گویم و بهر شکیست که منسبت و مطابقت اصفاف
 متضمن و ستانم کمال استلاف است که نسبت الحبال و بین وقت الت
 و فی الحقیقه از کار آثار که در چن شعار و در صفت اظهار می یابد از نیم نسبت عالم
 روحانیت و اولو انان بسبب مورد و بود آن با اختیار من و بند و از روی
 تحقیق کسوت اختیار حقیقی از کوشش و کوش این آن مکتوب است
 هم بگو تو هم تو بشنویم تو باشی ما هم باشیم با چندین ترش بر تاثیر عبادت
 از آثار عالم روحانیت و مقاله این حاله در آینه ضمیر انجا ظاهر چه اقیه
 تحویر و تقویر یا هر است و در شتم حیرت از ره اشارت عدل فاکت بسوی حفظ
 او را که رهبر است و توفیق چنان است که نظر بحال موالفت از این که سبب است ارتباط
 هم نیست کلشن چنان دل احباب را بتقاطعات سبب کتاب بر سر و از ندر و ضویر
 دل را بنیم خطاب عنبر شمع منتر زیار برین مشاعر موجبات استلاف در مصافح و وصل
 نه از وفقت و یکس یکسای بر قاتر و کولتافت انجا از خیر هموار سفاین آمان
 بر سوا جلب اقبال و احباب و سهام صابر بر ش از شست فکر و بازوی کلید بر مید و مقصود
 نازل آمین

مکتوبه کتبه و اقرن الوزراء بکيلده

مما قبل الي بعض وزراء الحل تافس طبعي ورجس سيعرتم الاشيل است واز
اينز آيه واز ووايح خاير اربعه قول البير ثلاثة ناشي نفس شريف وعضد لطيف
ضاب صدر وولاني وزارت بدر لمانه صدر است جايه شرابط واراكانه قوت زافيه
مباني علو رتبت وانهض صورابط نظم امور مشكور ضانه ضروريه جهور لازال القلوب
اللاكار على استيهال وزارتيه متبعه في الابعاد ارجح السنة اللام باهر حلد في توفيقه بدير
للاوصاف سبب ارتباط قلعه كرام ووقوع بلويه مطعون نام بار تافس تحيات
وارفيه كه از نيب سنای كه تنفس از مار رايض ولا وانهض بكنشد واز خوايه روي كه انقط
مشام ضانه لايج بروق تر لوق و تولي نهار وليالي متواتر مسدست كذا بياض
وخرام تبسط كلام و ضبط قوانين رعيت مقتضى المقام سمت انتها و اقسام مير
غبار ملاله از صحتك بجا و مثال ميرت ليكن جوش كه از حيطه تباه ميرت
و از رجا طه زبانه اوفت دست قلم از وامن بياه آن كونه و كشت و تخم كشت كه
وروز ارجح خوف و الفاظ نكالت صورت البقا و رايه ضيات وبقا منظور بار
و عسا وصال ورمار كه وسال قضو و منصور اين كتابت موقوف تعليم و اول و اول
از وازر الامه محمد بابو سمت موقوفه بني بر كنند ضرر حصول ارجح از مطلق و روي
طاعت و لشفه استقامت امور از ارفق اعوام و مشهور الامو الحمد لله الذي زين
تايه الفوق برة حصول احوال وازال ظلام الامه عن قوت صحت الجنه بعدد

رضی عنہ کہ ایام حسن بدیر است مخفی ماند که کیفیت استعلائی لوازم فائز آن این است
 در اقطار و انکاف تمام بلذات خصوصاً در عرصه دارالمرکز کماله کائنات فی اوقات انوار
 بر تمام اکابر و اصاغر ظاهر است و نور رعایت و مین سلاطین و حواریین مابین رکافه
 و قطان آن را این از غایت ظهور مستغنی از ولید یمن و آن جناب که بدین عطف توبه و حسن
 نفس یسویت و قیام یوم را از روز و روزه و رهن نامور است تمام احوال را در سبب تفصیل
 و اجمال در خواند خاطر و قوت باهر جائز و آرو و غالباً مانده استغنی بجای از سوغ و
 و شایه مضایح از بیایه آن فقین خواهر بود و از روی ملاکه که از آتش حشر و
 لدوالم ظاهر گشته بود و بسبب آن در فضی حال بعضی از متعلقه ظلمات اقتضای
 ظهور یمنه آن جناب کیست باب میداند که هر و نه آن او نه از سلاطین عالی قدر بود
 بلکه بکار خفایت طبیعت فبانت بضاعت منش و آن شدت بود در
 زبرد کوه آن بد نباشد حجت سیاهی ریده نشاید رشت و چنان جناب
 وزارت جناب بر تمام اوضاع واقفت و صقیقت حال را بی نقاب زینب
 عارف میباید که همه قدر آن خاندان را از سوغ و اخبار عیب و عافیت و
 و جمیع آن نوس را از غم ناخن شبن و شبن و محوس و اینها تمام در ظهور این تقدیم سازند
 تا از آن چاه و استعلا ممد و الح و الله و اینها کمال باشد و در نظایر احوال
 و هر دستاورد و بزر و بزر بنابرین قدرت و آنچه استیانت چشم و کنت آنست
 انجناب در جوایز و ملکات ممان آنچه از لوازم شیم کانت بظهور رساند و نیم دولت که در چین

وزنه است غنیمت دارند **و** از او است ریاکاران غنیمتها فاته از خافیه سکوه
ولا تقصروا عن كماله فيها فلا تدركوا الكوة التي كوة وحرين وقرنبره
الفضل والناغم الله موصوف بصفت سالت كرت ورتوما ببقام ودر انعام
در قضای در آیت آه و کرت بهر کمال استقام در بره ندره و معضی الوط و و صلی
در سبیل تنجی عالمگیر که اندر چو اعیان خاطر و حکام شمایان لجناب طاهر بود پیشانی
مضام مضام در و آق سطور و وقت و شمشیر تا کید در کن الفاظ و عبارات و متن
فلا في مصنف ظاهر و شمشیر طاهر و محمود و در خصیصه بفرایق بار و مستند
استیار و ورت زرا لایق **ما کتب لی بعض السواری** تا نقد در امور
زخار و در خاطر حبیب بسیار و بعین تحقیق محض غور کرات و نمایش کرات نور
عمر و فی الحقیقه کتب اعتبار و از روی یقین بحال صورت و احد و در آیت شمار
بیش این و هرت محض است که از کثرت تکرار **که** از بود و کاه نلت کت و که از نین
ذات ملک صفات بسیار نسبت معارف حسب مظهر انوار فضایل انسانی متعالیه
بنایه اقباس و لوانی و کلمه و سکه فعل و بر قدر آینه بحال کمال بشر تا در کتب بحالت
صوف نامر بحال ذات و در زن و خاله صفت لازله نظر فی ورت اکثریت و عوفا
الی وجه المقصود و لا یستغل ظلام الخیالات عن مشامیه و جنة الوجود منقذ به
جلال شایسته و فضایل بصلی محبت سالک الایقاع که مالء آمیة و کوش نه چندین
جسمانی قابل انفعالت و صورت بیعت احاطت نه چند اراض میولانی تا بکمال

وظائف و عوارث اجابت آن که در هر حال آن بجلای فرخ و جلی استمال تا نوال قبول است
و صفای کار اظلامش موصل بجلالت برقصه مؤول از ازیوان جنان بر سر
و در صید آرد و از آنجا ببارگاه اجابت نژد میگرداند نه قصه قلم ناله از رفوت آنکه
استظرفها زیاده شوق جفا قدم توان نهد و نه نفس ناطقه از قدرت آنکه صاحب منصب
خیال و بار آن سلسله شعله لونه باه و توان نهد بلکه حواس مدرکه و قوت
حرکت از شدت سوز آتش کشتیاق و رعین اجتراق اند و صورت میولی با وجود
تلازم بینها از ضربت خودی و ذوق و در معرض اجتراق **بحر** انی اعظمی مانی ان اسبیه
شیائیکای علی شئی بمقدار **ر** لوله قلبی فی یار لایعزها **ل** لانه انشانه اولی من انوار
امید داشت که نه بایر البقا از جام جماله غور شیر لقا بدست سابق و دم وید مستقر
جاء رصید **ب** لعد فمری بعد الیاسی یعنی **ب** با رحبت و مالز جو من الفوی
اینه وفاق نامه لاشتیاق جائه از واراتی محمد را با و سست سوله یافت **ب** بنی و لانه
اگر چه عدا سر آبط و لام و نیاویج با سرمانی نکرست و دست تطاوله و لانه از عیب
حصول آه و رفقه لیکن طای جان و در قفس بجز آن صبره نکرست و از توانست و صفات
و خانه ریاض موفاه و موم بست و ماه **ب** بیه خبر من برسانید بر غاه **ب** که هم آواز شما **ب** قفصش
و با وجود آنکه نهاده و و لوله در جویبار فلول صفر صفات و خوار فی یکانی نور زده
کف گرفت و بلند جان از بعد الامکان تا آریاز ماه که صفی جسته است بر مقصود فاشعار نه است
بر کعبه لانه مظهر مکاه ناله **ب** از و شام از آن تا بعد لوله لک با نوبی بولست با نوبی توکی بولست

و فصلت
فصلت

باز وین زاده مجبور و آینه سدرای مجانی غلام و ندرای مقام خضای انجی فصلت از رونق
ساقی صومعه بالی نازک است که صوفی روانی از کثرت خرقه القیاء دور و دور است
و طولی ساه از شکر است و شمار آن مطلقه انوار اسرار بر سر زبانه در کفایت **باید** دور از طولی
جاده بالی و محمد بود دور هفت بشکر گفت خوش باز شنخت بنابرین چنان چنان این
جهانی بنیض سجده نگار و پانی سر سبز و سرخ و طوطی زبانه از نیم مودت جانی مهند از آن
از ناز نواز و دلو از شافار شجی فو له در صحت کلشن بیاه بیفت اظهار یافت
باید روی تو ویدم سخن رویه و آله از این طوطی سخن و ز قمار و جفت ضعیفان روحانی فقیه
و ضعیفان صانع است متوقع آنکه متواتر شبستانه اول ملای را نور غم را
نور و آرزو و طوق که ده و دلو را بر صیب ابریز عبادت و جوار هر استعار
وین که اندر زیاده برین **ظلام** کثرت کلام را آینه نور و صحت غلام است
و بیش ازین سخن قلم را بر اندیش و بر این صفت هموار خیال هر قصه و نیت
سحاب عالم مشهور با و روشنی ایوان طاق وجودش از کثرت اقیاب **الکبر**
فیض وجود **بهر الموعود** بالمقام المحمود **و بار ملکوتی** تا بکار از ناز
و ریحی چنان بهار از روی چوبی شجاری سر سبز شد و کوش کلکی است
معانی بهار و وفای شد و غناه سمنده صبا و خاتم شهر و آرزو که است
بطرف کلشن باغ معطوف مشام آینه لام از فوار پشتهای به نسیم آه مجبور از
وزارت منبر لایط و ارکان امارت قدرت لایعانه قلابد حاکم و آن حال نباتات

و اما بعد جايگاه انوار انار نعيم را فاع ظلام غامغ منيع مستار ابوابه از مستشار و نور
خلافت هر سپهر سخاوت مناصب ميوت مكارم اطلاق و محاسن مناقب مظهر فضيله
خوارق تدبير باطر محذرات سر ابرق تقدير الذي يصدر المكرات عن قوته و جود ليدر
ويظهر شرف التواضع عند رفعا لا تفرعا لازال نتيجه خافيه هجرة باه الافكار و ثمره غيرة
ضمير با كورة بشارة الانظار معطو و مشرب بالخير و الاولا و موجب مشتاق كخدا ماه
خلوص و فاقش مصون از موضوع لطف محقق بفاق است و كواظم فلاح و نور نشانه
فكر استيهال فوات آه يكانه لائق نظايف و محاور مستجابات السمات كه وعاء شمل خلاص
آه بر فروغ فكر لطابت طاب اند و بجنابين ضا و ولا پيراموه كعبه و قوت و قبول و اير
از اقباطه صبا تا اختتام و لا سائر ميدارند و هجرت طار مقابل آفت و استقامت
مردم و اير بياخلاق بال بروبال كثر و وسيله قلم را نه قدرت و جاه كه در مبادي و اير
آه حاله خرم نهد لا اوم و له و حرة را بنار قرار و سكون مشوي و طواريط و مشاير
ضبط از لا بدست اضطرار و الاضطبار مطوي غمت كه له شجوه بقا بدر كوفه التيقا
مجدلي و صبر بال از ظلام محو و ملال بلغات نور وصال محلي اين صيف و حجت قوله ازوار
الخلافة محمد ابا و بلباسي عباسي سوله موسوم و موسوم كشت ميني و انكه اگر چه كوكب
التيقار اربعيناق صوري بولطه تراكم غامغ موانع ضروري در عاين و وري متوار و وري
اما فواير اضا رارة از كشتن شمايد كلف فضايل شعاع متوار و اصل من شام باه و ضاه را
ضاه معطو ميدار و بلباسه بنكر اطور را و الاثنا بايه كرم و ربك كلف باشا و كفتار

ورفندۀ وطانا علیا یا من ارضیوار نو آریب فیا قیبه لظار من لمعات الکوکب وویا
 اقلیم فی الکتابه کسریان عواریه فی الکتابه عکس رتبه الخلفه متقاوه
 الیه یکرانو لایها فلم تک تصلح الاله وایک یصلح لایها رب ما جعلت قول
 الی عهد عهد لای شایقا وولونی نفعه علی بیدایه اوصاف الملکوت فایقا اجعلت
 علی مات الملکوت واقعا و تعریف وولیه لایه باده جاعا ووجا خا آه مانبا الی یوم القیامه
 فخلص مخلصه من المملک الی هذا العهد لولای لایه خاندانه بر ووش جانن وکومت وحبطه
 ووحایه وویا وویا بر مد آر و خار و از غطیب بانش مملوح ورجوایه و عواریه
 بر ووش ووش ووش باه مشرف بکشد وکده وکوش روج ووش باه وین وشفق بصدق
 جناة ورجوایه و تاجه و آه تا وکات سماوی از مخبر صدق باه و آویست
 خاطر مجور مستقام بخواستک علی اعلام شوق و آرم بمنت بهر آه و معون افلام و مصاف
 اوصاف و معارک کلام قائم و آه اما قلم هند وین سوله را از قوت اقبال آریست
 از بر ضلالت و غمار و آریش بیایه لوست فولد محرق که آند و چشم آری زبانه نکلین آند
 سورت کشاله را بانصباب زلاله مقال ووش آند سلطه ازل و پیکر شاه تخت لم یز
 حضرت آه فی مرفق بر تارک باده و ورم بهر موضوع و آرو و شرط و علت حصول این وویا
 باسعار و غایت ازی و اید لو غایت لم یز بی مجرای آریا باکف و اتصال این آه اخلاص شاه به بناده
 عین و نکل و طاقه و آرو و آفوش و مضاعف سمع و آریش مبین بر آنکه بعد از حضرت مقال و شکوه
 آه ووشیر فناء اصلین و زنگه که نمار و لیانی آند متفق بر حصول آمانه و مبایه اواله و صوره از توفیق و سبب

[illegible]

[illegible]

الملكه جهانه الكمله
وما كتب الى بعض بنات الملوك

[illegible]

چشم و قلم و کلام در ماه رمضان به صفای بیاض بیان رسیده بینی در رنگت از وصول ملکوتی از مطهر
 زندگانی و رت و کرب از آیین و دل بگور گور گشت و عیال و دل در آیین و سطور کتاب منظور است
 و بگو ای سرت مغوش غیاپ معلوم خاطر خود به بالکلیه زاید گشت و فائده حصول و دل
 و ساحت صدر صفا و فولاد نازک شد **بلیه** و قیقه های معانیش در سوره و وفی جو و سبای شب
 روشنی پر دین که بعد اوان شکر و گشت و وفای ملذ و گشت و مروضه آرد که این بند که
 رضیه جاننش در مدینه جنة پر و درویش بر آه خاندان گشت و بر آرد و گشت زینت آه و گشت
 از روی اوب شاکر ابر که از حضرت فائوس سب و سب از قیلا کوه جاده و گشت زینت آه
 عید آه و یقین میداند آنچه از حضرت و در و مغمور از حضرت طیب الله ثراه نیست بعضی از مغلطه
 سمت ظهور یافته بود از و کلام حصاة و حایین جلالة و موم بر و در بنو بلکه علامت افعاله و مار
 آه احواله جماعتی بودند که و یکصد ایشاه بفضاله مایه بند بپوشید و موش چشمه
 جاده بهرید از رختیانه بند قدیم بی پوشید و چو یقین باشند که تیغ فار از باز و بی عماره
 جماعت شاد ارت نال بود گشت با شبه صورت از از بر لوه خاطر بند اخلاص شعار مغوش
 بخو آید بود و بر آیین و دل در چشم بصیرت و رنگ غیر مغوش **بلیه** و فایم و زنجیم گشت
 که در طایفه کافیه رنجیده و چندی از موم بند اخلاص موم بسته و آینه ایام
 و حصاة عواین و علایق پیر احمد از ایم خاطر موم توقع است که در و نه خاندان بند
 اخلاص جنة ایستاد و آیند که گوش جاده بند بگو اهر اخبار رسا و مشف کوه و ماهیت غیر آه موم
 رسوم موقیه و آرم و موانع ناملایم موق و در و زینت سلاک العلی مولانا نوب الله را و ساه

فصدف در حکایت بنو اسیر است که بر مقتضی بنو اسیر لغت الله بجزش بعد از آنکه او را صورت
 حسن گرفت شاه به اسیر کرد آن به اسیر را در زرات زمانه منظور کرده و در زمانه
 همت معروف کرده و در زمانه زرافه فاطمه از تنویر در رکات و اسیر طوطی و طایر این صفت
 آتش طلب و بخت بخت قب را بدو عای غبار کنند تا به شکره غلام ملال از اسیر
 بنور عود حضرت فعاله آید که در کعبه و جاده مایم هر ظلمت عالم کثرت بر چند صیانت ابرو
 و آید ملوان تنویر غبار غبار غبار ریب بار و بدست همت را فقه بنای غبار آن
 سر آید غیب سلما و صمیم **و دیگر مکتوب کتب** انما از افاضت حجاب بدرار و بدست
 که بجز زرافه در غار شایه و اولای تملای ابرار بر زرب نیجا شایه لاطینی و آرزو آرزو
 در وجه شاه زرافه اسطخ که کعبه برین شاهه گرم و رات بحال صیانت اجدر که شکوفه و غنچه
 سلطنت و در آن مظهر انوار از اسطخ مشرق خورشید احمید جوی **و دیگر** فی المهدی بنط غن
 حاله حیدر از انجابه ساطع البرهان ان الهلاله اذ ارايت منة ايقنت بدار فیه فی الاما
 لاذله ضرور اشد آید مشرعه بلسان السیوف و سناء الزمان و حجة وجود احیایه زاده
 تدروه الزمان حرة التابة نازک و دولت بار و بان همتش بر نامه سلطان صاحب سلطنت و ماضی
 لازم که در و طوصال و خطیوه آن که کعبه محبت شاه خاندان از شاهانه لافعت و صام زبانش
 در مصاف و صفایه و در و ماه مانند تیغ ناز در معارک بهر ساطع بنایه و سعوات سانی و در جات که
 نظر و بدیع باه ظهیر شرفات بر و اولی اطلاق آید تواند رسید و طایر فکر و رفقه و فقه و کمال احصایه و شرف
 بر و و بیابان نامه و صیانت خود را تبلیغ آید مشرق بیکروان و با وجود غلام و با صبر و افاق و در اکرم
 بید

در حکایت بنو اسیر
 در حکایت بنو اسیر
 در حکایت بنو اسیر

خام غم بشتیاق اگر نواز شورشید امید الباقی نبوی و لمعان کشفی و ثوق رجا از مظلوم
هله باوق طلوع نموی **بلی** آه شکیم بر اندووی و بر مشرق بغیر صورت سعادت
خدمت که غایت مقصود و نهایت تار بلست مانند ظهور بدر و در ظلام و شب کمر
حصول و آیم در یوجو طلب مستر و قاصد علی بالیق و اللو و **بلی** آه شب که می روی
نواز شرق را یزد یکج تو نورم بشتیاق **بلی** آه شب که می روی
چهره نی باحوال آمد و سفینه ناله شرا و بیاده و وعده خام و بر کجای و از شکست
نیت باصور اضبار خلم جانی بسم شریف طایفه رساند چه از برکت عمت نور و بیخ جلالت
الهی بر چمن مآلوات هم متواتر بار آه کست و سخنان آماک بنیم توفیق شمیم خنایرتی متعال روان
الحمد لله الذی انار و هم المأمول بنور الحمول و شرف العناء الاختصاص بقلا ید افاضت کمال
مکتوب شرافت مصحوب نلاله فکاشی هر مجاری سطور سبب شغایر جاده علیات و نور انظاف
آتش عطش از نول علیات نقتی ملال از لوله بال منتفی که اند و سورت و آیت
از کاف فاضل منطقی **بلی** زمین زلال مقال نوشته ماء عین جمال بکر فکاشی
بعد از مبدی شرايط علوم اعتبار بر رای سلاطین طغیان روشن قول و مروض مبداه
اساطین بیانی و ولت لایز بود نور تدبیر حکایت و در آبی شاقبلست و صورت حسن تدبیر
و رایشه فمید و قتی منظور شود که دیت خاطر بندر عقد و سلاطین مجلی باشد و از مر
سختقال با نور لایعین مستخلص و مجلی و منکام اکتب فضا یکت و اولو از مآل
و روانه تحصیل بسیار مآل منکام عفو آجی جولان تدقیق است که اوقات جوانی

از خجاق جهانه بنیت با صور لایعنی ضایع نگه دارند. و آفتاب شوق و اقبال و فضل و مدد تو
 از طبع فولد طالع فرمایند. تا وقت رسید معانی جمع آنوس که در و کوکت در سلطنت
 از رخ و ضحاک و احد آن محوس بکنند **بیت** کبی کوی دولت ز شامه بدو
 که نیروی بخشش بعد از خود. میراث شایه دولت که آید بلند. و بی آرزویش شوی بهر
 بکوش و برنج و طلب شور کن. ظلام کالت ز دولت و ورکن. و ملتی و یارانت که ایستام
 و شفاق آیم و فرغی خانه بنده اظلام توام بنوی و آری که صورت کمال عاقلنت
 و التفات و حوروات و بدع اصا و الکابر جمیع جهات و آید بکشند. و حامل کتاب زین الفضل
 نعمه الله را که کفرت با رفعت و ستا شد کلمت توفیه الطافی و اعطانی موهب معوضات
 او را بطریق استیلا و ارعای آید. و تانی و ست موانع مولانا که الیبر انکار را چه
 که اندر زیانی برین غرض سلاطین با بعضی احوال و وفای موضوع ملک **بیت** تا بهر راه پیشوند
 ز اسماء سائین کو الیبر مار. هر وقت بخت تو بال اقبال سر سبز که شایه دولت از خودم را بهر
دیگر مکتوب کتب بیتی نطق افونی که در وین زبان نمار. کو یا بر ای حدیثه کار آه نمار **بیت** بن علی بن خلیف
 در قریف بود و فینی پیکار سخن. چه بهر صفت تو ز معنی روان نمار. جاوید حکم شنیدی
 را که بنام نو حرار از. از و اسس سلطنت جاوید آه نمار. سعاد کرده و مسکن بر این
 که مشرق اقبال جهانه تاب پلکانی. و مطلبه کو الیبر صنیع الی کلمت. و حشر فکر سلطنت نواب
 حصانت. قبله خوافین جمعه و قبلگاه سلاطین سکن رانتهیه. و رسوم تقبیل خطه و آثار تو ضیع
 صباه شایه فال و سار بخت ملوک عالم و سایه آسمان پایتختی سولو و بدع و لاه اولو اوم

و جنت زندگی را بباغ بندگی و سوم میکی از نرسد

بلبل و مبتدع و ملثوم میدارد. و جنت زندگی را بد آینه بندگی و سوم میکی و آنر میر از آینه گاه که
در آینه آستانه نماز روی. و از رند مقصود تکیه گاه است. مک شیخ احمد ضحی رکنی و رقی
رمیة از نور و ولت در رسم و راه است. و سر از از روی تجو و نیاز. برشته و تاب کل مول
و فیاض جلد رسول موضوع است. و حسن سؤال سوسک احاطه اصابه و افضاء بصورت
استفاد و استیلا از قوه که اطلسم و ثوابت نور بر خیمه و خاشاکه است و ولت آه کسری غبار
بکشند و ثوابت خیمه بسیار تمامت فکر و آرزو آید و حال از شدت آه و فید من فضال میر
چنین که دست و پا و بعد قیامه بر کاشت. سر از شوع و تفرقه بخاک بخور نماید. محمد از الطاف
و جود صفا که کند. بنال و کبر و شکست از سلم و قبایل. اللهم اجمع عیالی و لا تحب عیالی انک علی کل شیء
و بالاجابة جبر و بهر از تقدیم و کرم و عا و اضلاعی. بر افضاء عیال. اجمع و حوة الراجی الفا
ر سینه ملائکه و عید و نگاه سلطانی. معروض میدارد که جود قدر و ثوابت بنی نوع ابناء
از وفور صیبت معدلت و اصابه آه نو شر و آه شانه ملکوت و ارباب جلایا و کارم اطلاق
از صفی صفات آتش شسته آه آفاق بلب آه انس و جان معقود. و بر تو خصوصیت البغات و
آه سلطانه تخت الحقائق. بر فرد و جود بند قائم منظور نظار و طاهر و قدر کور السنه و قدیم و
ولو آبی عبودیت و اضلاع اقدحیم بر و شرفه کنایه علی علم طاهر و حجامه که اگر تصرف کن
جستید شکت بر طامه و حیات و ثبات کاشش من فر و اسیما با میر همین شرف و جهانه
بسبب و آه بصدرق. مشتاق روح از اضلاع شمع و عطو که. در آینه شمع اضلاع و معنی السلف
خلوص غیش و در اف بار که مقرر گو. بنا برینها بسالالة الالات العظام المخفی بالعلوم الواضحة

من تأصية فآية لوازم السنة الظاهر السيد الفاضل بحال الذي صيني زينة فصله
 نامه بنوا برگاه لازم اگر آیه استبر عانفو فی الحقیقه صورت استحقاق و استبدال و در آیه
 خدام سید من کور میفود و احتمال و استمال بالبر و خور کم آیه فیاض ریاض آیه و آیه
 لاجرم مفهوم مقصودش بقلم نیاز مظهر آید. آیه که قول اول را می تیدر آیه بنای
 حصول و شایان ناله آیه و شوار و آیه بشی بهند آیه و اصل آیه بارگاه توایم
 یک شکم ز آید. زمانه صوت سوال مداری ابر آری. و یقین است که وقت دعا
 شایان معانی سوره الممتحنی قبلاً خواهد بود. و مصباح دولت روز افزون
 و مشکوة ملک و زجابه فلک نیکو. زیت و عای سید من کور موصوفی بصفت فرعی
 ملکی و حیوانت که صورت الفاسک کتانی لباس که در و ات مقال شایع نظر و وقت
 عفو فی ایند و غبار جوات و صارت که در رخ آیه بارت و آفت. بزلاله فیاض لطف
 محو و انده آیه و آیه عفو تو ملکیت پس آیه زله ساه که می شود از فحش خطا
 هموار در در زرد آید بر و نیم جواهر تقا و دش در یک اید از زمان منظم بار و خرد و آیه
 بقیم اسم جلیش موسوم و طامات فدا بر با قدر ام القاب بهییش ختم و آیه کلام
 تا پیغوانی معانی حوش مکن رهیا ملک از فقر باطن و شاه نشین دل تا جلال حق و حلی کلام
 و چمن سخن و شکوفه زبانه ناله اند و پیر آیه بنای پشت خم بزله مدله موالف و عسای
 کلیم قلم و در طی قلم کسب ثابت قدم صور آیه لازم الاقبال آیه حضرت سلطنت فنا و مطلق
 کوای عواطف و اسطه ملک جعلکم خلایف سلاله سلاطین کبری اصل خلاصه قول اقرین عالم

شرق آفتاب غلظت در ارتفاع **•** سورتی بهشت یافت و اصطفا **•** الذي تجر في الارض **•** الخط
و كثر في الجلم كمة الارض البسط **•** لا زان طر صير لطنه في من رن الارض و مفارها
مفروبا **•** و علم لستعل و و لة و كستلا لة لولة **•** على سوب السماء منسوب **•** و رانية نرانة
منظور عوة اربعة بار **•** اخلاص جبار كه قامت صنوبر استقامت فولوش از رخت فانه
كجار بجلعت ظلو من اربعبار **•** محلي است و جيب و فو لرف از حرق فبت ربا و فنان مبر
تحت عبوديت بشارة كه **•** التي سكر عمارت و بيانش فوطه كوش كوشه ملك لكر لست
و بدست عشوق روان **•** بروش حور اري فبانه لكر لست بان **•** رصنا **•** فاما سب فام و ران
و شبر هباي ميوه فاله صبار قبله و و ر صبر **•** و و ر فخر فو فخر فخر فخر فخر فخر فخر
شوق و زان مبر و كشت و فبانه بار اري **•** بهبوب فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر
چه توان كه كه بيا كه كيف و كم ان **•** فانه فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر
بدست قدرت و اركان غير منوط **•** فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر
باين فكر فخر فخر فخر **•** بنا برين كه كفو قصور بر رخ اربعة ظاهرا بشري شمر
عروض ان فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر **•** و و فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر
حضرت كه تا فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر **•** فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر
لم يزل **•** مبر و بار بالا قطار الا و ا **•** رانية فعال كه و ر اري فخر فخر فخر فخر فخر فخر
فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر **•** فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر
و زخم استوار و ثبات فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر **•** فخر فخر فخر فخر فخر فخر فخر

آنست که مبنای خاندان بنده صافی بر خط سابق معهود بگشاید و طواری نظر آن حضرت نورش
 ظهور آن و نور و القای طهارت و الطاف آنحضرت بر چار طاق رواق آن مطهر و وزیر وقت
 زین العفلا قولاً نعم الله را که مخلص زاری قدیمت جنت کیف کیفیات و تحقیق
 و کذب اخبار رواته فرستاد شد است و جو و ما قول آنست که بطرز قبول عرش و شریک
 بروضات ملکیات مولای مذکور انداخته گشتار شقایق آه پله شاه باحقان مسووح ساقه
 سخا آفاق که اندر و رفیع و زنگ عیب و عار که از آییندگی آر عبد الله قویم
 خاطره بنده مشتاق و اندر زیاده بین ابله قلم جبارت امارت نور هدیه عبارت یافت و با
 ابرار برست مقتضی مقام نور حضرت کلام نه انداخت هموار سپهر ابدت و سلطنت بانوار
 ثواب فداقتی رشک فکرتنا جن بار با عیض صفات ابدت و طهارت کلاه سرور بر دست
 و تو ممکن ازین و یار ملکوتی **سیر فی جوارح عیال** نور الله عین بصیرت یحی
 لا ابصار و رفیع عنی عیالیه خاطره غبار لا ابصار بر خاطر شریف و طبع لطیف
 میوه بار بار که طبع بویج و زریه و عید و طعم غموم که در خود و سووق سطر کتاب
 با شغال آتش عیال مطبوع ساخته بودند و در میان الفاظ بر مایه خطاب موضوع
 و ارشیه که از او کتاب با طرغ آراء بویج تا آخر خوش که در آییندگی ایلیم جیل اوله نور
 تمام ملکوت **و** فلم از قدر اکثر منه غلطه و لا از کلا رو فرقی کلاً جوده آری
 مشاکل قفسه از هر طرف مشحونه به نیای بود و مانند حساست از هر جهت عین بصر
 بمطالعه آه خاطر فاکه جو و یکه بیکاه بسته و افترا و مبتلا و ذم کلمات تبرار که در

جوارح عیالیه
 سیر فی جوارح عیالیه

[illegible]

و زکوة جاسیانی اعیان و شفعاء فافرا ملکوتی فخر فانه لم تستطع فاجتهد بوضع کلکلامه شفعاء
 خصوصاً که از نگاه تحقیق بر کسوت صفاتش ظاهر بود و کمال استیلاش در این مرتبه
 افعال و اقوال و آثار **بیت** هر کویست نیکوئی و باطنی در نسبت او نیست کواهی و
 زیرا که فرضی که او را نشان ناپس بارش بود بر آید و آید نهالش و جهت بخش
 بصیرت در وضاعت سیرت و سریرتش بحال شرح و کمال در حفظ و
 حقیقتی که شری تعلیم لواب و تدبیر برهان طبع مستنیر از پستانه آثار فرین طبع
 و فرائد و اکس و جراتش صلاوت و وارث و زارت و مارت را از نایب
 ایمان و تجویشید لایم و بر وفق التماس و تحقیق ارسال صیغه سفارش اتفاق
 انقار و با وجود اسرار کتاب و ملا حظاء فضایل و لایبش رقم روانه بر جویء آلاء
 و قوم و کشته اند و در یق مأمولش از نشانیدم جهاد حصول محو و مضافه
 کافرت و او بوی زیاده و وضوین بسم الله فی الف الوصل **بیت** همای خوشن
 سایه شرف میریز بر آه وای که طوطی کم از زلفش باشد و کانی که نور قابلیت
 در حجت ایشان غیب منظور است و شکوه و اطمینان قبول از شاف اشعار و نور
 باز که فرسوده و عین قدرت مفارقت از حسیض محول بر او نه قبول و
 و بوسیله تلاوت از مضبوط قنوط تصحیف نازل **بیت** تا سیکل از عده در او به و ولنت
 لی روشنی طبع و بوی بلا شری **بیت** زما را زینا فیه کمال الجاید و اکسیر الاقواب
 فوق الذواب با وجود آنکه در وقتی که تو کعبه عزم این سفر از طبع روانه به کفایت

[illegible]

وَيَقْبِضُنِي نَنْ لَوْ تَشَاءُ خَصْمِي يَغِيْبِي قَدْ اَمَّا صَدِّعَنِي عَنِ الْغَفْنِ وَعَدَّ بِسَعْدِهِ وَلَوْ تَشَاءُ
جَلَّتْ لَشَقَّالَ اَنْتَ جَعَدْتَنِي اَنْ لَسْتُ وَوَحْدَانِ نَارِ جَدِّ خَاطِرُ شَاةٍ مَقْضِي سَوَاءٌ بَاطِنٌ وَظَاهِرٌ
عَلَى الرُّبُوحِ لَاحُجْمٍ بِرُوحِ نَوَازِي لَاشْيَا تَقْبِضُنِي بِاَمْرِ لِهَامٍ سَوْرَتِ نَهَارٍ فَيَا قَبْلَ بِنِ جَدِّ
وَلَسْتَ ظَلَامٌ مَعَايِدُ مَالِكٍ خَوْفُ سَاحَةِ لَنْدٍ وَوُضَائِرُ فَيَا نَشْأَةً بَاطِنُ شَاةٍ خُفْيَتِ لَسْتُ بِرَقِطَارٍ
لِلْفَنَاطِ قَوْضُوعٍ وَكَانَتْ مَعْرِجُهُمْ خَوَانَهُدٍ مِيكَوْنِدِ رُحُوْنِي بِالْفَيْوُوبِ لَفَقَايَتِ مَوَاعِلُ اَبَانِي
لَا اَحَابُتِ وَاِنَّ مَقَامَ مَثَلِي فِي الْاَعَاوِي فَقَامَ لِهَدْرِ تَنْكِي الرُّطَابِ وَتَا كَدِ لَيْثَةٍ سَكْرَتِ عَيْبِ
وَعَاوِي لَزَقْلَاغُنِ وَهِيَ بَسُوِي بِهَرِ جَوْهَرٍ اَنْدَرُ وَتَا جَنْدِ نِيَشَةِ زَبَاةٍ بَطْعُنِ قَرَسَتِ نِيَا زَنْدِ
وَاِنَّ ضَلِيلًا هَرَاةَ رَشَاةٍ وَفُلِيلَاةٍ خَفَاةٍ لَوْ هُنْدِ لَنْدِ كِه رُوحُ كِه تَايِيْدِ اَلْهَمِ بَيْتِ
بَاةٍ فَعِيْبَتِ شَوْ وَوَرَا رِي هَرِجِ اِفْلَاكِ جَمْعَتِ نَظَرُ شَاةٍ خَاطِرُ شَاةٍ مَقْضُوعِ مِيكَوْنِدِ
وَاِنَّ اَلْهَمِ اَنْ يَزِيْدَ اَلْمَقْنَاوَلِ **بَلِي** فِي نِيُوْشِي اَقْبَابِي وَرَكْلِي رَحْمَتِي جُوِي بِبِدَرِ كَامَلِي
بِسْ تَوَنَّاكَ تَابِي بِيْنِي جِيْتِي حَرَزْ اَمَّ وَوَحَرِ رَاكِيْتِي وَبِوَجْهِ كَلَامِي رَسَدِ اَللّٰهُ الْغَالِبِ
رَحِمَ اَللّٰهُ اَرْكَوْشِي قَدْرِي وَلَمْ يَسْقُطْ وَوَحَرِ اَلْاَرْكَوْشِي لَسْتُ كِه فَطَوَاتِ مَالِكِي بَقَرِ اَقْبَرِ
رَبِّتِ اَنَامِ بَلَشْدِ وَطِيْرَاةٍ رِخَاةٍ فَضَايِ كَا فَدِ بَقَرِ قَوَارِجِ وَخَوَانِي مَالِكِ قَايِيْدِ وَفَطْلِي بِي
رَاةَ الْغَفْنِ عَلَي قَرَرِ جَلِيهِ فِيهِ الْخَطِيْ جِهَ خَيْطِ كَبِيْتِ بِرُحْمَتِي بَرِي وَتَنَاوَلِ طَعَامِ بَقَرِ اَحْيَاةٍ بَعْدِ
سَبَبِ شَايِ الْاَحْنِ وَوَجْهِ بَقَايِ تَنْ رَسْتُ اَوْ اَمَّا كُنْتُ وَنَبِيْ اَكَاةٍ وَلَمْ يَكُنْ اَلْكَاةُ بَعْمُ مَلِكِي
فَلَا تَمِيْطِيْنِي فِيهِ وَلَكِنْ عَلَي قَرَرِ اَلْكَاةِ فَتَرْجِيْلَكِ وَبِرَوَاقَتَانِ رَمُوْجِ حَارَتِ صَدْرِ وَتَحْتَانِ
طَائِفِ مَوَاقِفِ رُوشَنِ وَبِوَجْهِ رَسْتِ كِه اَزْشَرِ وَكَلَامِ تَبَقَاةٍ مَوَالُوْ اَحَاكِ وَازَارَاةَ نِيَاةٍ صَدْرِ

وَأَبْلَغُ

اعتقاد آنست که زبانه ضبانت نشاء سفهار از بسکتین منه و ابا قطع شود و از نثر تا بوزن و لا
 و حفظ الغیب در نظر عقایدی شک و یقین و صریح باشد و اگر خلافی در نصایح و بولوی
 و وجه لای که گفت یقین است که از حفظ بود مفهوم عین و از کلمه الخال معنی تفاه و کلام
 و لا مشایخه فی الامیاط ۹ جهنم بطبع مقال و آیه بیکه در پنج از افعال طایفه که کردند و با کوی
 اصبلا ۹ بر طبق افسانه شایه و در رو عیان مجامع خصایص هر فرد و کعبه و شطایر بار
 و وید و فاطم و عا طر شص صور سر آری نمایان کرده ناطر بلعصوم من التفسای و الکلبایه ازین
ماکتب فی الدیالطه الی السلطه هر و سکن که بناه و سبب بود آن از بدین افعال
 قصید باشد و شاکری قیاس که قوت باطن تصور از رویت هویت است تصفای آن فرد بوقوف
 حضرت از فرید کای راز خوشانه که اساطین نور گفت لاطین اسلام از سبب قوام عمارت عالم
 و جوهر نظام کو اولو قوم ساخت و روانه حال و فاقی ایشان از بنار و ات لهی خشیه و از نثر
 پونه و فو که بگرفت و در و فو و فو و بر و در نور و مشهد معطی آثار فافله و وجه و سایشین
 چتر مقام محمود **بدر** که اصلی مستی شد و جوش جهان که در زشتار و آه جوش و اصل و نازل بار
 بعد از از و آری نمای فاعله کلمت و در و و بهار یثرف سبک فی فیدر که از فحاجت بلیز چنان حرکت
 سر آری و غیب است میوید ابرار که درین و نثر ناکه شوال نهایت مهام بر محافظان نهایت و تقابل
 و حصول یافته و سخناه حشر از هر باب و آیه منور که از محیط عقد طاعت حاکم است و عین آن کتب
 و از نثری بگفت ابو کو مطوی ساخته بشر و صلاعه و شرف خواهد شد و صورت حال و مصلحت
 مقال آنست که حسین و یون از زبانه سلطه آینه الی هذا لایام از خشم مقاضا بنده و یقین ابر است

این کتاب از سلسله کتب است که در این
 کتاب در این باب از سلسله کتب است که در این

و تا فرج بخشاید لوبانها هم عساکر در جبهه آفات دین طرف حاضرند و از دیوانه خطبات طاعانی
 موصوم و بر جبهه صیانتش رقم حضرت و ابرار و قوتم و مقام راجبوری و در وسط و لایحه
 و نفس را بار و مصطفی را زوی شایسته است و در میانه راجبوری و مه ایم نصیب و
 از و کای خاندان طرف آفت و عهد نامه های از طرفین مشهور نظر است و دوران خفا
 محرم و مقرر که از آن طرف وونی و سنگین منفرد نقلی که دارند و ازین طرف سنگین
 و صین و یوی را منقح سازند و سیدان آرات سید و منظور اندر حقیقت طالع را
 سمت ایصال و راه بود و بواله بلک از شر و عوم شر و الکل از راه یافته و حامل و ابر
 بود که حسین و یوی از متعلقان این طرف است از راه اورا هر طریقی که صلاح و دارند
 از میان و قوی که دارند و قبول خانه و نین اورا در حضرتین منوی دارند الحمد لله تعالی
 بیجا و یی که خلاف وفاق عهد باشند و متنازع اختلاف اینها بود و عهد از زمانه آبا ائی یوسف
 از طرفین سمت ظهور نیافته است و در جاکفرت باری جاد و علا و ایشا است که بر وضع سابق که
 معتقد وضع اصحاب است میانه اولاد و افعال طرفین مبنای محبت و انحال حکم و موصوم باشند
 و که و خاندان بخلاف کمال قبول و محسوس اما جماعتی که طرفین مکتبی و معتقد اصول این نه است
 عمل و اسباب و مصالح طرفین و تنه که دارند و شروط و ارکان مخالفت جانبین چنین دارند
 الا که بروفق و طرفین فاسد خویش میخوانند که بانفاس کلمات افسار و قبیلان آتش حرق
 اقبال در مبنای مشتبه ابتلا ف و استیضات مشتعل آزند لیق و نیران را استیضات
 که در خلد پذیرد توبت الجبال روان شدت السماء جوهر حال بزر شوکت است و بزر شدت

حاله را در آینه مقاله باز خوانده تا پیش از کشتن آن تا رفیق از طریق و مهربان و مهربان
 حاله را در آینه مقاله باز خوانده تا پیش از کشتن آن تا رفیق از طریق و مهربان و مهربان
 و مسافر تا هر که در آینه مقاله باز خوانده تا پیش از کشتن آن تا رفیق از طریق و مهربان و مهربان
 حاله را در آینه مقاله باز خوانده تا پیش از کشتن آن تا رفیق از طریق و مهربان و مهربان
 لایزال است فلان افکار قدری بهلا لا بسما مسند الوزارة و فیه عظمت شأنه و بزرگ
 علی صدر و عظماء القدر آن و کبر الایمانه فلاننا و عورات صفوت این کن بهداری قبول
 قوی باشد و بهیئت عیله اجات آینه خنوع و کبریا بشن آید ظهور نور از جبین صورت ظاهر
 از محلی معتقد و تحت محبت که و ایام صورت حسن سیرت آنجا به در و رات بصیرت و صورت
 سید آرد و خورشید و مهربان بشن هر سوره و مهربان شمع ضیاء که به آرد که بشن بیاض
 منور می آید و بشن آفت قبوله از زانی و در نور و جوه فصاف و صاف شوق و غلام نه آه نیت
 و طول متین الاقبیاء و کبر که مباحثی بولوی بیانه که با قدر آید قلام و التبعال در فهم قطره
 و یا طاهر شرع بهیئتش سطح باطن صیر از محلی شود **بیت** عالم در شریعت نیت زنی باشد
 اندر من سطح او نیز عالم را کس بنابر معذور و کشته آنچه در حیطه عبارت و جویست استعار
 امکان از در آیه و کبر و عنوان کتابه و غلام و نو باو از شاخ آیه کلام و اندر قوه العین الباق
 که خلاصه نتایج قرآن سعدنی حیات و نیکت و کبر سطح مهربان خطوط شمع و نظر و بوط بار
 با کبر و الاولاد بعد از طی طوایر و فلا ص بر خاطر و شمشیر و آینه با کبر نور و نور
 مبارک اثر خبری از روزنه بهیئت بهایه و مانا رسید و نور مینوید از مشرق اعیان و بهایه خفته

یازده هزاره قویست و پناه می جو **فاسعد بزنیاً قد نطقت** فوراً و سر و تنها بالعقد
 و شمس را **و بر عید و قریب و غنی و ثلثیت** میوید است که آنچه از طایفه کواکب فضاقت بخوار
 و کاتب تدبیر صایط امر میگردانند **نظام الملک صاحب** بدین نایب و بیجه کتاب در صومعه
 معادله و مضارب و در خبر اطراف و جوانب هر کار دارند و آنچه از آراء اقباب کماة حرات
 بطعن رای و مزین قاضی و نهفتند که کتب قوافل صف و آتین صا و مینو **بهر آرم میرا** افلاک
 و شجاعة يوم النقی الجماعه **فضا** از آراء عا جو و و در آنه میگردانند **و لو نهفتند** کبارا که **و لو نهفتند**
بالکلیف ما انجفوا غنا کا لقد صارت علی الاعدا ریه ارضی و ارضی من یوفیهم رفا کا **فلیق**
 و بار بنیاه قلم و محوم عواریز و شوم کرم ناسی افاضت ویم و افاکت بم و فاسی اسمی من
 و رسم حاکم است **بلیز** بخشش تو فری و آند بخواب بخشش جو و مقام عطا ملک تو زیاده تر که
اللا اة النعام عینی بگو که علی وجه الیها که **فرا کا** و مکتب است که ضبط و ربط عالم
 بخو یک سیف قلم منوط است و نظام و قوام انا هم بروفی ملک و خرق صای و بوط و ایله **ساک**
 انجلی آه فام فضا انتقام خطیب در آرج منابر عظام بشر اکر است و زیاده قلم بر آیت علی
 کاشف کنا سر و اید **و ترا** **رنا** انکم فی الدنیا یا جمعها **یغوا السیف اولئین بالجلت**
 و فوجش شونت و بنظر عقد می شوف که آه ماکه کمال صدمه بخت طبع مستقیم تیر و بد
 امد عشار است و بسلا خطاط فیاض حجب آتارفته و فار **بلیز** عدد و وفاه که حضرت
 بر نگند بدست خویش خو می برش بایب بیا **رنا** و بعقب خبر سار از عند لیب را
 در کشتن کتابی بعبات بر صور کلان اوضاء مترجم است و از غنی عز بانش که در کشتن کتاب بعبات
 بناه اسبیاة منبته فانه معلوم شده که بخاطر خلافت بفاخر از انبلا صباخر نعواریت بوم و هم

و ضیاء که نهال باه ایشانه آفته کلمات فسد که بگویند که غیبت افعاله شیطانی که از مقتضیات
 قدرت آن که رفتار آن سلاطین را از مصلحت نیست بر و آن پاک آن محسوس و طمان افلاک عارض
 سازند و بوسیله این ماکر و خدایه مبنای قدر و ارتقاء آنجا را بقاب شغای را خند که کنند
 و ندانند اند که بنیاده اسماء بشهاب فاکر و خدایه که منزلت نیست و راست قدر قدر
 بر او رفعت و است قدرت کلمات کارخانه ای که کلمات بسیار افاضل و متعارف و متغیر و متغایر
 میباشد **بیت** قدر قدری که بگفته قدرت صفات بلند که بر سر از بند بار و کار و کار از آن
 و اگر انچه بجا آید از این مصلحت که آن مقام مقال فقه و جملات قدر و بختی که بکن فی الحقیقه
 زانند و منتفی نیست **بیت** که بگویند لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 علقه بر آن معتقده چاروی بازار حد و خدایه و شهادت که **بیت** که بگویند لا اله الا الله
 و الا که و من یبایز فی الاواب و الحکم **بیت** حاکم و جملات دیگر که شد و شود و زکشت آید
 کلام باز باز آید سری و معنی قیامت بیا که از قول کاتب در و آن حال آن جا بماند فزین
 مثال و معایت و آیه خواهد شد و ضابطه نیات که خلقت حیات آن که در این زمین سماء و زمین
 در نظر صغیر و کبار شایه خواهد شد و شربت زنده آید و از آن که در کائنات سر که قوم
 تربیت یافته بود نصیب آن فساد خدایه خواهد بود **بیت** که بگویند لا اله الا الله و لا اله الا الله
 و کیف بقاء التبر و التبر و التبر **بیت** از بار سر کنند سبک بگویند که در این شهر بر سبک که با قومی
 سر کرده کند و قدر تو هر که گویند بر کنند از آنکه تو جاده عالمی که بگویند و بگویند که
 نمایان میباشد قاضی و جزای آن که بحسب آن و آنکه نقصان **بیت** که بگویند لا اله الا الله

[illegible]

بیدار روشن بنوت چشم جهان همچو شب نشین و بر حکم روشن گشت و اهل اعتبار **شیر** خلق کما
 ارادوا الماعانی فانما بنو زبانه کما یبید بکلیه کلمات عوده او کاه پسر ما تو زارت
 خورشید انارش معنی گشت و عالم کوه و مکان بجایهای موهبت عظمی و کرامت
 کبری **شیر** و فی الدست شخصی و قوت الایمان الی فی قباله الوانن جالی و ان
 الدست الطین لعلی لقد و سوت لاسم الاله القواطین و زو عده به لیس کاه
 سیم قنار بهرست لطف مقال و مصداق کمال خصاله ترک و کلامه از اینه بخاطر و جهاد
 با آن زاینه میکارند و بنور ضیعت و فکر مایشت ظلام شغف و آثار ظلم و بیعت بالطنین
 مایل و اخلاص علم و جز شریعت مبروی بازوی هدایتش بزر و فکرا علی و اصل
بیدار روید چو کاه کفایت و دوستی کوی شرف از یومیه میدانه وزارت بستر
 بر ستارچه لطف ضیعتش که و خزان از رفته خزان صدر آرت **شیر** طلعت طلوع النور و الذی
 غیب **شیر** جلالت بر طلیعت تلک الغیا یبیا و از صفای شمایه آصف ضایع و کرامت
 و از آیات محفط لاله عظیم المائت ملوک که اندر او سرکشی بی سر که با نانشه نصف
 فی جمید ماصدق **شیر** و حضرت بنار و آت لیس حد **شیر** فتم نو که چو شیوه زندوم
 در کشتی و آتش قدر و مهر بر آرزو و بار **شیر** شاید که زبانش بیدار نه چو شیوه **شیر** با تو هر
 پاک و من نیست شیوه و آرت و جذبه نامشیت هر کار بر مقتضی و بر خلق مایه و آرت
 بیدار آوت حضرت که کاه گشت و از اعتناق خدر آری معصوم و باهر اجتنال و افکار محض
 تویم و حین پند آرت **شیر** لایم چشم بخت و روح بیدار از رویت روی و لاله مایه و آرت

سورت و آقا و ببط هیوت شدت لاشتیاق است. بی شایسته کلف و نفاق و نومسخت
تکلیف مالا یطابق میفولد. چه تنبیه کلام بر سبک بانی یا بیدر و تحنیط کسوت عبارت
بر قدر و شایسته معانی. و بعد چند که عوامی غایب معلول از بختین معقول و منتقل
در روز و زمان معانی مستحبه میسازد. و در سبک عبارت و لغات و قدره میباید از زبور
عربی بیانه لاشتیاق را نه لایحه است. و در چند جزایم اجزاء ام ایستام. بر سوابق (انامک)
ر قلام شد و کسوت و بلوغ شد و آرا کلام. بنهایت میداده بیانه مقصود. لکن و اکبر بیانه
و قلم را در و هو و بسط و کیف که آه بحر آجا کسوت. اما لور کسوت و کسوت و بیدری
کسوت و عیان مستجاب مد فوق است. و کند از مبتدیان بقاء بر شرفات قدر و جای
التقاء توفیق که در زبور وصال هستی که و کسوت قلاط که در جاده قریبی است. از بختین
روز شب بدست عوامی شود و طلب مستحبه کسوت. و در ضبط شایسته بهر نظم آید
در و بخت و بیت قدره که **بیت** و آه ما ز کسوتی با نفع عالم چیست. بدست و حشمت
از رفته توکل صیده. غایب محو و زانو لور. و در او آخو فیض آه روضه. قلم فیض آن روزانه
مترجم مافی الضمیر بیانه صفت منبلی زانکه اگر چه بواسطه و وری فاقب ملاقات صورتی
معدنه شرافت میسر شد است. لیکن از ضایع مکارم که فلک سمات ملک صفات
مشام جاده آتش و روضه جفان معطی است. و از زانو لور شایسته محاسن سیرتشی با هم
بصیرت و ناظر سریرت منور **بیت** نشود و وقت صورتی سبب منو و هاله زانکه
در عالم معنی و وجهه حایک است **بیت** ما ز آل سماعی یعنی من عینی و کسوت که ما ز کسوت علی اروض
ایوان اولی صفت

عبدالعزیز

زیر بخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
توسیع و وسع مسکنه
نیچو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

عبدالعزیز السمن: حتی خللت جمی قلبی ولا تحب: خربت ساقی قلبی من اللغه
فصلی تارک جفان: و لیا مظهره بجز آن: بالقاء خیال آه بجا: و شعاع مهر آن: و کلام خضالی
شام و وقت ضحی و مانند نثار: از انجلی روشن گشت **بلی**: که وصال تیر بنو با خلیش
خانه و درویش را شمع به از دست بخت: بهیضه شریفه که یقین بحر بر سر: و خلاصه و زیار
کلاه صناعیت بعد: قوطه کوشی پوش رو آه: و زیور کوه و ووش ضنا آه و کواکب ثواب
الطاف که در بارش متعلقه این محبت صافی الا یلانی از مطلقه رفت و ایضا طایفه و صوفیه
و از مار شفا که در ریاض کسبیه تا بنیم که علی الاطلاق لایم موقوف: شجر طیبه فولو
بصبا یحبت و و لو مهر آید: و چن حسن اعتقاد: بحساب کار آن آه ملک شمس سر بخت
و وصول زمین **لنفسه**: الاقران و فی الامان فی الزمانه خواجه ملا الکریم محمود طایفه و زانو
ارتقا و که بهاء مستحق: از سال بر ماه شماریت و خضایر موقوف گشت و برایت اخلاص
و ولای آه سپهر استعلا بر کواکب دایه و فود سبیل بر تنای محب بیکانی: و جوهر از دیار
یکانی از قدر ماحول و میر قیامت که ملوان مشام و دل شوق ایتهاب را بنکسب خطاب
مستطاب: و قدوة القاب مکین نقاب متصف بصفت طوبی لهم و حسن ماکمل کردند
و شمع بال را باضار کلا فوات حمید خلل و بهشتار استقامت حال که نور ویدع استحقاق
و استعیه بال و نیز بر سر زحصول آماه فرمایند: **و** فانه تلحق النعمی بنعمی فانه یزین اللانی فی النظام
از و و اجها: زیارت بخت از نقد اخلاص ضنا را هر پرتو بیجان بدیم شوق و آتش بجز آن ملک
و قلم حشری فام شد و از آن را هر میر آه اطاب کلام متغلیه النجاست خفت همیشه بقدر مستحکم

مکتب کتب الی و لدی خواجہ برقی از اراک

و استحقاق عفو و توبت و رفا و قاصد الی مکتب الی و لدی خواجہ برقی از اراک
کواکب ندر آید اینها غبار و غلظت و کثرت بعضی از اینها لازماً است حدیقه خلایق مختفیه
من الله سبحانه و تعالی و غیاث العیون زایلہ بشی فیه الذی ثبت بر صغیر
فرزند می خفت که جود داز روز راز و زبایم عقد و حیات و عیان حیات و اجل
برست از آلودگی پلشت بارگاه نمی رسد است و مکتب ندر آید بشی از هر مرتبت تقدیر
مختص ناز جو سعوی است و نه از فروع سعوی بنابرین بر وقت است
آی و زبایم و فروع سعوی است بر مکتب فوات موفوع و آرد و و زبایم
بر خوشی و خوش و فروع سعوی است که بسبب وفات و آرد عصمت است عفت است
افاض الله علیها من شایع المغفره و از مکتب ندر آید بشی بر صفیة الینه
بالعارض ناکد است چه موقوفی بطریق و خاط استقیم در چنین اوضاع اختیار
رضا و تسلیم است و تقوی کاتر بار اوت موجد دریم مکتب ندر آید بشی گفت یار گیر و مکتب
مکتب آرد که این حدیث زبیر طریق مکتب یار است مکتب رضا و زبیر مکتب که مکتب و مکتب
مکتب اختیار نکت است و مکتب و مکتب است که نقش و آرم و نبات از لوبه نبات و نبات
مکتب و چشم و فوار از حجون و کاتر و نبات مکتب مکتب ندر آید بشی و فایست مکتب کل
مکتب مکتب مکتب که جای و مکتب است می باید که مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
توبه این مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
مکتب از مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

جود و طاری
مکتب و طاری
مکتب و طاری
مکتب و طاری

لا زالت

فوز حیدر خیدر خان تهور اخص طاعت بند سلطه سکندر فضا کسری محمد مالک مالک
لوازیم شایه ساکت تاکشیر آریط وارکان شهنشاهی درایت وصال و اوصاف
خلافت آیت سحر مصحف لطف و رافت خسرو و در طراز سپهر کین موقوف به تیر ماه
خطاب جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس یا منی یتربی الفکر بلایه یکوة و شفا
فی مجلس انبه زبایا و سطح المهر البسوط له باطا و یتمی السحاب باه یصیر
اروهم و القوا رجوی حجاج و التثیب سیاطا لاذالت الاقلام فی ریاض اللوار
ساجدة لشکر بریا و وعا یفکار او و یوفی الانتقام فی محارب افیة ایلخا
راکعة بحصول نصره بر مفاوح کاه لقایم کوه طلب بر مقتضای فخری امیر الی
کیف صراطله و و کوشیدت **بلیتر** یارب پناه خلق جهان تو کوه اندر بنایه
بدر آری پناه رل بسید الوری و منی استبعه منی قطا لقایم التری **سحر** فالتس
ساة و اهره یتلو التنا علیک و لدنیا هم کترین بند کاه خلص الخبا که شمع نش
در فائوس و ماه منور بنور شایه و وعا ی آه سلیمان شفت و اب آه عینش غبار
خیال غیر آن و نیز نشانه رل از هدیه محمد بقطرات سرشک و جار و بل صنداب
پاک کنه **بلیتر** خلق چند روز جز آن آه احوال آرند روم هر تور صغی جان مار آری از این
طلوع خلق تا آیه های و و شفق بیده جا از سر خضوع بر خاک نیاز موصوع و آه
و دست و عا بنیر و ی باز و شوع سوی استیج و قبول و ذوق سایه های یلع فای علی
باش بر مفاوح قطا لقایم سبعة شد و لیر افلاک تبعه بسوط باشند و فاک و سال

کوه خاک

به نعل

که خاکه بشکند از آن نجوم افلاک مضبوط و کواکب ظفوف و نشت از آسمان و صفت
 آن حضرت موسی باری و حاضر باشد و در عظمت و صولت و شکر و حمد و ثناء
 آن نبی شریف علی غصبت این نامه بآید و جلیس جنان عظیم و مآثر **بیت**
 از وزیر کشی آید بیکند روه الامین جزو عای پادشاه ملک و ملت میکنم
 ملت قوی و جو حوسله و صحران آسمان عالم شهر یاری و خورشید بر به طفت
 و کامکاری است که نامه حیات بدست اخلاص سمات را بجامه کرامت القات معنی
 فرمایند و کوه خاطر این شمع قاهر را بتشریف اروای مطایر سرازیر و متختر **بحر**
 سلیمان و نو ملک بیفتد **بیت** و از صوفی الطایرات الهند آید زیارت نیرانوی
 سفینه عبارت و بر جوات و جبارت بدرعاده خانه و شراره نامه حقه خورشید
 بنا برین که طالت مقال بر نویسی حال نشانی **بیت** پادشاه سخن را قلم زده که
 تازینه یب آتش رسد که ملاله ملوان آن که درگاه سلطنت پناه معارج بار و ملاف
 قصار و آله ببار و مظهر انوار سوار بر اعانک فیه و الباری **بعضی** **قاربه** تا کواکب اقبال
 در و آیر افلاک و و آریل شمال کاه شارق و کاه غارب آیند و ملازم ملی آبان که یوسف
 و صحت است از زلیخا و خناله و نیای بی نبات کاه غلغل و کام غالب و امن است بقای
 و صیب جانه رخت و ارتقای آن غلغل و و کاه شرف و و خجی ناظر کار سلف و آرت و کار صفات
 غریب شجاعت اسلیمان نبی و فرسهای آسمان است که کاه شرف و و خجی ناظر کار سلف و آرت و کار صفات
 اهل **بیت** و برت البیارة کابر اعجاز کابر موصول و ملانار بالانار الجاهیه بین شرف النفس
 مندر مندر سلسله

مکشوف کتب
 الی ابن اصفهانی
 ۱۲

[illegible]

اجابت نظر بکره حصول صورت صفای آثارش و نیز ظلام تفرقه باطن و ظواهر کسب
و حیث قول از ملا حفظه جمال و اجتماع زاهدش رشک خیر رسید در اوقات
مولاجو در خاطر عاقل که وارفت تجلیات سر آید و ناظر جزرات سر آید
ضمایر است و آنچه و آنچه بکر که اگر چه خیر ملاقات صوری در ضیقه شعاع
بهری منظورم نکست و نلو فو که از نقش تلاقی که راجه می آید است
از هر دو بی و کس حدی بر تخته لیا که در می آید اما از انوار احضار ضیافت
که ظلام لرزه لطف و احسان در آن عین در آن منوریت و از نور
نیم کارم شما یار و تکاثر شمیم فغان خفا یلش و آینه و لامع بالعبیر که بالیدر
النظر و القلب و فی السمع والبصر رقب و در صد انت که می آید
لیتلاف و التیام را بسماء سیاء نامه نام رشک تبت فکر می آید که می آید
عیت سکر نه آن بلای قتلای محاور بی پایانش منظورم بالی و بی حال از آن
بدر عای دور از بهر فجام محووم **دیگر مکتوب** **الوزیر الکبیر** **میرزا علی** **مکتوب**
فکر بر منصف فکر اجلاس و فو و بوند و در از کار الفاظ که در ریاض
الحافظ از شاف رخامه فضا می آید نیاز و اینا رفوع از آن ضایع آفر
فضای کای بهر فضا یار لایس خلعت استخاف وزارت فارس می آید استیاله
مشاورت سر چشمه زلال جو یا رتدیر ناظر بحال صورت در آینه ضیقه مطلع

کوبک را می گفتم **منبع عیون صنوف** فائز **لازارت عیون جمیع صنوف**
 عیون و صنوف النعم **والله** و **نار شایه ظاهره** ^{بر غایت} **من رؤس عیون الالبسة**
بهم عیون غیر نفوس **باشرف حیات** **والطف مہر حات** **که صنوف زلاله صفای**
آه زنگ خیز نایاب باشند **و حضرت جلال بیانی و لای آه محو سبب زار**
وزار مار کما **مواهب** **را قدر صنوف** **فولر نه لای شیعان و لای وار کما**
سبب کیت نیز کام **والله** **در میدان بیایه آه جولان تواند نمود** **و صفای عالم حتی**
و عزیم نه آه سخت و سخت و آه کما **و هم و خیال که بهشت** **اولی بر حقیقتی فلا**
متصف از قوت طیاره مواری آن و لای باشند **رایم را قدر کما عریانی بر لب کوب**
تلاقی بار **لین کما** **و حاربه الاله** **فرا کما الاله** **در او آید شمع عالی قدر**
از دوار الاله محمد آبار **در آه صوب با صواب** **روا آه منبر الاله سفینه و جود بخت**
شاک حضرت معالی **مشهد است** **و ضم رکاه و زبانه** **در و الکر و طایف شاک و شاک از خار**
توفیق قصیدات مصنوعه **الحمد لله الذی وفق محمدی الی شکره** **وزین مانه الجنه و اللہ**
بمائه نشر بره **بعد از تحفیر حق کلام** **بجای اظهار حجت نام** **بر خاطر عالم روشن و آبر**
نمار اختیار این بین حق نام را با و ابر **بسیب لایطین سلفه بلا و ز عیون با آه اهل**
آه بلده بدست سول میتوا عید **و کواکب آیت آه از ارض و مانه** **کما بر آه جانب میتوا**
 و الله اعلم

بمنه شاک النبیاء

و اگر بعد از جلال و جلال صورتی شود و عیان تو جهش بجانب خطا خطفت
 اقبالیات محقق و مبتغای فضل موجب است که آن قیاب از حیض طوطی و توجیه باطن
 و ظاهر در احوال کلی او را تمام نمایند و زنگ زنی اید صفات از این به و فراتش
 بنده آیند و اعلای رکن در این راه بدست قدرت و کفایت خود یغتم و اندک که
 نه بلکه اقبالیات دنیا را قوام و نه بجای احسن جهان را قوام و آرم **ح** سایه که است
 ناکه بکرمه که در فرشت را با چندی در دولت در صورت این به حیات اهدا ملک و ملت
 سازند و بر وفق مژگین آه الله باری که اتم و نور الامت الی اهلها **است**
 در زمین نشاندند که همیشه منت اشجار خیر و بدت فایده و منت از بار
 کلین خوانند و سرت خلاص بود و بکنند محقق و یقین است که دست و پایش
 بعروة الوثقی توفیق مستحکم خواهد بود و الی عنایت ربانی **در** ملک الی
 و آتانی او منتظم **بیت** بعد آنکه جانبدار خداوند خواهد بود خداش در عهده طالع از این که در
 و لامعش ضایع کنی گرت بلو و آبی خوشتر است بدو است و عاقله عار و **و** اصفیه
 ذات لطف از جنابش بخیر محاور صفات را مجد باشد و بر خاطر شریفش موجب است
 فیض الهی و آرد و لا یخفق به فی التوفیق من الی الا و اصر زیاده برین مضیاع کلام
 هر روز و هر آله سیه فام و از سخن اینضا معانی بیانه و و اتم نه از خوشتر و عند
 سحر آبی صلیب و در مجر خود آید باش **محمود** تقویر خوشتر همیشه صورت قدر در هر ریشه

در این مضیاع است

باغ سینه

بهر سینه

در حدیقه و مایه و زلف است و زلاله رضایت از سر چشمه و اسافل کاه مجاری
که رولان و لخته و آفتاب ناطقه و طعمه ماهیات قوت خواجه بر آه تابان آینه
زبان بخنج بیاض که در شام روان سبیلان الت اسقام بجران و جویبار استوار الاام
باشد صورت این آینه فیض بر تو بلبل و غوغا عشقت کاه زلفا عقد می گیر و روه
کی قدر و جستن قید و کز چند و فکر و جفته لایق کلین روان کاه از جو و وض خوان
کرت در مبارکی یولوی قبول و غنیمت است و کاه بیسم رجایی التا مطلق
بوماه حیات و بقا و حال صورت و صفا که خلاصه مفهوم مقاله و نهایت مآصول باله
حور جام جهان نمایان توید غنی باری و طواغیر ابرید آه و آقا بکاف کاتب قضا
بلبل بنار و آبی ز صحرای بر آه و آفر کار کسی که خیر وصال تو و روزه و است
عز زان طلوع کوکب فیض حضرت مناب از افق سعادت نشانه رمضان شمس از حال
خنج و دل برالم بشام عند لید خویش نوای قلم رسید بر مقتضای آه فی الجمله و ستانی
چند در بستان بیاض میسر آمد و شعله آتش جنانه بر خوار کار مقام می تابان
صورت جبارت که در آینه عبارت منظور است بلطف عام و گرم نام معذور از
بلبل زاده دست ابرعقام مجید کن زوم که عنفوان نبر و پیچ بی سناه
بر ضابطه خورشید ناشر میو نیر و ظاهر است که رایت این فقیر سیری بود و در غیر ایام
و شکوفه و در فغوه و او نام و آید و بهر آن صخره لطف بحر ثمره از اربعین الیقینی و لید
در جویبار چمن جهان بنوچ تربیت و اجاه فیض و نور که کابر آن زمانه از کثرت تحیر

بند آه

تجدد

برنده آنه بخیر مجروح میدارند و وزیر میر که بعضی از کلماتی مظنون است بکاره
 در سخن هر بقیه قول است هر کس است و ضمیمه بقاش بر عامه و لا و طباطبائی ده خانه ده
 قایم و هر دو چگونه شایسته صورت حصول ملکی و ما قول این فقید که در حرم که آنه
 خانه تولد طایفه است در پس در آیه یاس و یان متوقف که **بلیه** بیایم فی
 پرشی فی و آنم چه که منی بدر آنم فی کوشی نمیدانی مکر و روم و مانند شد است
 برالنه بالری و حاضر و اکر است و شبیه خورشید هوا جو در غیم و مافی و آنم و ظاهر
 بلند طایفه در جن حیات و کلمات آه خانه ده متر تم و طولی ناطقه کش در شکر شانه شیم
 فایده آنه و دو مان باوصاف شایسته تکلم **بلیه** بعد و ده بار که در سخنانم بکنر و
 مجبونی از شوق نوید من کشد آواز ما و اگر چه از بوارتیه گذشته و تغییر است اما بقران
 معاصر اظلاله سلطه سرای سخنان بسیار معتقد است زیرا که نادر اصفهانی و طایف
 فضل و حسب آه و روم فله مآثر را صفای متون و فغان و لوازم اخبار و تواتر شایسته فی
 و اسانیت پس است و ذاک فضل الله یؤتیه من یشاء و مینور امید و انفاست که در جای این
 خلاصه فی صلا مآثر و در کمالش بسبب قبول حافق و تزلزل احوال عبداللہ صریح تر از سکوة
 یا بعد و سینه و فعلش از سهام اقبال و صوة ماند زیارت بر یاغبانه بان نهال قدره الفصوة
 مقال بر جوینار مقتضی حال نکاشت و بار بای کلام را در مضار سبط الامام و استقامت مخالف
 نذر است هموار و خوش و میر تیز کام در امتداد مضار ایام را آیم بار و اوارت افلاک پیر آرمه
 که خاک بر طبقه ابروت خزانم بانام محمد علیه الصلوات و السلام **و یا مستغنی**

سلمان شافش مستوح و مضبوط **بین** و عیای گویم لوانین خدایا از کرم
 هر عیای من بین ضایع مکن آمین **او** بعد از عرض و عیای حجاب و ثواب مستجاب
 بسم تعالی کاتب **طوبی** لکم حسن مآب میرساند که عرض از فرستاده عبد الله
 بی انقیاد آن بود که شاید که نهاده حالش بزاله و حجت و ارفضاله آن سلاطین
 اکابر نهاده بر او مندر کرده و از وفور رحمت و محبت اهل بیت پیشکش
 و خوف مندر و وزیر وقت از آن نهاده خاص و عام و روار کاف مقبول الطلام
 چنین معلوم میشود که نهاده افلاش بر قوم سعادت کوه است و نور لونه
 و شش خوف طلب دولت و کسوف و بارش آله و باب اهل کاه و تبرای از نظر او
 صورت کتافی در آینه کفکار لونه کرده بود و بنیاده اهل بیت و جبر آن جای
 شامی که بیزله مأمول معونه شده باشد و حجت محبتش از هر دم مفید و محرم
 و صونه زیان برین شمع جارت و در این عبارت نه از نور و پیش از خط
 مقال بر قامت احوال نه خیر و نور و سجاب الطافش بر ریاض آگاه اطراف
 متعاطی بار و سهام و لید و زبر سینه و واو کینه از نور آفتو از بیدار اولای و لا اول
ماکتب لی بعض ابناء الملوك تا و سوس بهار شایقه جلالت رتبه و طراز مندرین باره
 و ششم است و در آن شکل **لی** و بنفشه طبعی از شیشه سخن و نه و آری اقبال و نقاش
 عظمت و جلالت آنس حال و قین مال حضرت سلطان زلفه سر سعادت سلاطین
 عز و شرف اقبال و واسطه قلاعه **لی** اجنوا الحسن و زیان قبله فانه طلاب معارف مندرین باره

کتب
 از اسطوره و لا غلط از این کتب
 کتب

وور نظر گاه آفاق نظام استقامت سلطنت بر صیانه جان به و حصول این ضمایر موقوف
بصحت کار و رافع است تا مولد و موله از آن فرج و خلافت و قوری ملک حکومت
و رافت آنست که در کتاب فضایل و لوازم پادشاهی ساری و جزو بهشت و راجع است
مجتار لوله با تمام تمام مجتهد **و** من عشار الاشراف عاشق شرفا و معاشر الاندال
غیر شرف او ما زنی الجلد الطیر مقبلا بالتقوا لما صار جارا المصنف و حجت اخفرت
لما کن شمایر موصوف بهشت و کتاب فضایل موقوف به این از آثار شایع جمیل
از شاف از زیاده و ضمیمه و جلیله ظاهر خواهد بود و صاحب فیض حضرت متعالی بر حجت حال
آنه فرید من متعالی **بیت** تو سحر نظر مایه باش و قابل فیض که منقطع نشود فیض
هرگز از فیاض نیای برین قدم قلم بر آت اینبساط نهاده و بیش ازین بوضو اخلاصیت
و ضبط اقتصاد طوین تصدیق نهاده **و** بتیت نقار الایات الخالد و وفات
جلیب اللغلی و الحاحر **و بار ملکوتی** تا سبب انشا المکمل ناخضر زرات از مار بهار از فضل و قدر حقین
اشجار و در تاشگاه جنات تجوی من تحتها الانهار بر صفتی و اذقوا الی انار و الله
کیف کحی الارض بعد موتها منظور نظر اولی الالبصار در هست مخزن هر دو که در و در کراش
فوله مشهورست و در کلمه غیر و جل غفار مضمون در سر نظر حسی و منصفه بهر انبی
همایر و معارف حال آنه شایع از خورشید اضافات و وافا و در طر فلاق سلاطین
للتین احسنوا طینی و زیاده صغر وصف شجاعت مهدیم فضیلت و بر کثرت سیف قاض
رقاب اساعوی قبله قلوب قاض و بار **و** در ث الخلافه کابر اعن کابر

در کتاب

در کتاب فضایل و لوازم پادشاهی

در کتاب فضایل و لوازم پادشاهی

در کتاب فضایل و لوازم پادشاهی

موصوفه الانسار بالانسار. الذي يحول لسانه بنى نوء الاناة عن ووه
 مصاف او مصاف. وتزله افهام الافكار في مطاف بيا الطاف الى يوم
 التنازل. اخلص خرام بانام. از صغاي خراف صدق و اخلاص تاش
 پير من صوم حاله. رتن خور جاك. ونور هر ورون پاكش ريك
 فقر افلاك. انفس و عورات اخلاص آيات. نور و نور سلك ضلوعش
 از قطرات و صومع ملكوت تاشد. و از رفته بحو حشوع. مستخرج و بركت
 بناء نياز هر صومع قبول موهوم و صومع. بر خور خطا و تقدر
 حظرات بدرگاه اذه عبيد صفات نور و دفع مبد آرو. و از حضرت
 و تاب كه و از فزانه و ركاه كوش كاميا به ندر. و صومع و عايان ايشه
 بساه استكانت و ابتهال مستجاب. از سر نياز خوانه لست كه تا كره
 فلك مستوار است. و حكمت افلاك پير آفزون است. علم و آفزون الالباء
 جهان نظام عش. بر تمام اكناف و لقطاء سائر تاشد. و كواكب سيار
 در اطراف و اقطار فلك هر روز بر و فذ و آله. و طبع ميا فو لفتش
 و آير و جند و يد و عقد و كره. از شائبه هويت و رشيد شوق
 متعالي است. و با صومع و هم و خيال از سطوع نور نار سوعه متلاش
 لا حجه حارت استاه. بانصاف قطرات نيسان قلم منتظف. نشود
 و و ف جانوز كا فظ لال. بانصاف حجاب مقال منتقى نكده.

از آن به در میمانم عزیز میدانم که ارشی که غیر و عیث و روح است
جفت و در پیر شریط وصال و در کمال رستگاری و ایام و لیلی غیر محبت است و کتاب
بی و عبودیت از بهر آنکه تلافی صورتی غیر و تقیه و در الملک عیث در استحکام چنان
ترقی وصال آن و غیر مثال ساخته است و شاه نشین جنانه و منظر بفاخر از عروض
ضیال غیر آنحال بالکلیه بر و آفته **بلی** که وصال دوست نبوه با خیال هم خوشیم
خانه و در ویش در ششمی به از دست بسیت این نامه افلاص نشانه از و در اسرار
محمد ابرار و در او از رمضان لازم انقیضه با قلام و کاف و در کمال و جشامه محمد ابرار
منبر از آنکه از نظر حق حضرت بر و در کار و از هر یک از شهریار لای امان که در کمال
و صدق و بال حکمت بود و در کمال حصول منظوم است الحمد لله الذی انماض من حیض لطیف
علی جمیع و زین نامه لانه بدره آینه شای و عهد بعد از استقلال لوی آن خانه
بروشی جاده بهیچ ملازمان نورشید نظری و جیسر تر میرساند که از اسماء عواده حضرت شمس
استماع بهر آنکه سلطه بلور تو لیم و اتباع فرمان حضرت و آل در جهان طایع بر رضا
و تسلیم عینی و دل بنی این جذبات اثر فیه آمد و ساخت عینه از نگار این نشانه
جاده و در مشرق **بلی** و رفته بود و جاده شد منت خدایر کانه و در بین آمد و آه جاده
بتن رسید و چون علم رفت آن و در و آن از فکر لطلی اسکی است و شمس و عذری
آن از شمس ضعی و صید بیضا لخواه و از زمانه کیوشت الی هذا الان منجه آه مقارن مقارنه
عیون سما لاجرم بر وقت همت آن خلف سلاطین سلف و سلاطین و در آن شرف و اقبال است

ب. بر. ۹. سلطانہ بدلتہ فرید علی شاہ

همچو آه و روز و قاعیلان او و یه حوائه بال بعد از ابلخ و عورت اطلاق آیات که
 صنایع مغزی بیاه آن شمع لکن جانه کبشر و صور نقاط و حوش و قطره و شعله و
 و عظام و ضلع و جانه بر ضدیر که که غنایات را آیات او را کش منبج از جنوب
 شفاء شمس است و وید و در کش تا قوا جمال هزاران حضرات فس هویدا بار که
 جبهه بیاه استیلای بر و همچو آه بدون هر دو بیاه است و شدت تاثیر آن مانع ظهور
 تحریر بنانه و در سوره یوری قناعت بخود و صبور و لا اجم بر رسید اضطرار و لازم
 اضطبار را شعار خود که است و چشم انتظار و در راه کرم که کار جبار ساخته است
 و کاف بر ساقه را بهجت و روه خبر آه از سو و ضعیف به خواسته شایسته که
 و روه خبر است اثر تلاقی تو میانه و بار حواله عباتی که در و فیض حضرت تعالی
 از جام جلاله صبا کمال در آیم بنام آتی بنابر نگاه از ضربت کتبت و در حسیفه همان
 و ضعیف است و کاه بنیر و ی بازوی کرم آن و آفر منقبت از سو جاده مساحت
 بر او نه رجای و تب **سحر** اوتوب ارفو فو کنگی احیا فلو لا فو کنگی ما صیت
 فاضیل منی و اوتوب شوفا فو کنگی اخی علیک و کم اوتوب بنابرین فاضل آه از که
 و ر جلوی حمان **سحر** اوتوب ارفو فو کنگی احیا فلو لا فو کنگی ما صیت
 شتاب یک و و او ی این و پیش آتش طر کجا معبر و یزار کجا زیای پس از نشئه
 و در مستیهای لوعت و اوام و رجای کلام ریخت و در حضرات معال بحال و قلم
 کتبت تبتان که تصدیق و طلاله نه از لکن هم آن در سحر محاسبه و و خیر و خیر و نیت

فوطه كوش جان و ميوه يمينه و يساره با **مكتوبه كتب الى السلطان الاعظم كركيا**
سلطان محمد كليلاني تا و انت سلاطين كاميا **ظلمه جهانه و آبي معاوليه**
 استيلاي اوليا و قطار ناست **و صرف وجه بوي كرا و وجه صورت**
 سجون و آلاكانه انسا و روانه با سونان عاي شانش **و فرزند و كويد**
 و حيدانه ايز و معال جده شانه **و سون برمانه كه هزار نه خينه فلك است بموع**
 مجور و طباب حوت و نكار نه سطح باطنش **بنفش و نكار ثريا و نه فوات ملك**
 صفات انه سلطان تحت اقايم جهانه **فوز شيد سماه عالم احاده چشيد ملكيت**
 انسا **بليت خنك شلم** شهر سو و اين و آه لو **از نطها با نيم و مياكه كه راه**
 بار شاه حيدانه ناز **سكندر عاكي** شهنشاه قابوس **مضايقه ناز و حيدانه**
بليت فوات تو از بزرگي آه عالميت كاز **از مده بهر اعظم و روت و نطها با نيم**
 سيد سلاطين كاميا **سند و آه احاو و نطها با نيم** بهر بهر و نطها با نيم **از مده**
 سلطان سلاطين **سند و آه احاو و نطها با نيم** بهر بهر و نطها با نيم **از مده**
 اطيان **مالك الملوك الذين انعم عليهم** اينده و جمال اجنه اجمعه اقيده من انين
 تنوين اليمع **مطلع انوار اسرار** اني جاعلك للناس اماما **قوة المني سيد اوليا و نطها با نيم**
 سلطان قطاب **عن اني بيعة رجب مقام** **نواك علمي انك انما ما بليت**
و ابك علمي انك انما **وقدر كه علمي انك انما** **و برك علمي انك انما**
 الذين ماتوس الملوك في القوة الا لا يكونه **من محال بزانه و ما نطها با نيم**
 جنك مكنه **بمده طافه**
 بياض

غایت نمود و نهایت سؤالات حضرت و آفتاب العجود و مفیدی اخیر علی مقصد الحقیقه
انت که سعادت و ریافت ملازمان حضرت که در وقت که فیاض لامت و نیاید
و کانت عقبی است پیش از نطاول دست اجل و طی طوایر آسایش و طبع
که آنرا **بیت** زنده و بدین روی توید بخواریم و کنه وید نیاید بلیک کار و **بیت**
و کنه وید و صد تویدی که در جاده **بیت** و جاده است ازین جاده میواری **بیت** ازین جاده است
مدل از و از آنست که محمد ابا ز غیبت عن الفاء و اولی روضه که **بیت**
غنی از است بنعل و گاه و سیاهی وید **بیت** و گاه است سؤالات یافت منبذ
هر قدر و آنکه که در کافز فول و نهان بود از نظر اقباشه آن سلاطه نوش و آنشاه
تمام عیار کشته بکه حصول موصول است و هر قدر مقصود که در صرف سینه
محقق بود بدست ملت آن پاشاه جم نشانه و در ملک و جود عین **بیت** و در ملک
فرع بیست و نهمی گاه فرع به از هر از هر شیر شد و از ابتدا ماه الی مهله الای
نیت و در مقصد جاده آن بود که وید بخواریم و **بیت** و ازین جاده است سؤالات یافت منبذ
ساز و و چشم پیش و وانش خویش را جوهر خوار سنده بارگاه آینه ساز
در وین **بیت** و یار نه انداز و اما است مولف زمانه بر گریه آنس و جاده و از است
و **بیت** و آما و از فکار از سورت نارسول و روزگار و کنز است **بیت**
ما جنب آفاة الیلا و مظلوماً الا و انتم فی النوری مظلومی سعی الیکم فی الحقیقه و ازین
بجمله و بنی فموسی الدهر **بیت** تا ملاطرم امور ناطلیم و در کرم شمانت حاکم و ولو لایم

موجب توبه از بلا و مقتضی زینت این سوره و در حقیقت که صغیر و بزرگ
 و این المثل منی و شکر تو را که شکر شایسته و کثرت و از صغیر و بزرگ صورت حال مغیره
 عاقل اصابه الکبر و له فدریه ضعفاء و عز و بین و با وجود نور خوف و ضعف و
 و نور و خول و خضم و کثرت و اولف و از و اولف و ایشاه غدر و توقف و و بار کاشی
 فی وسط النهار و آفتاب است و لولا که قبول او از از اف و طارم سید لاطین نامدار
 لایح و جویست مولای بر سینه و افکار و آفتاب و صورت حال غدر و آینه و عقیقه
 جزو بسیار شایسته لاجرم ظاهر فائز از از نقش تصویر دولت و کلاه سعادت قدر که بزرگوار
 و بر مقتضی لولا که الی بزرگ الی بزرگ الی بزرگ الی بزرگ الی بزرگ الی بزرگ الی بزرگ
 توبه که کسانه وین و محلی ساخته بدین جهت نور سید جوشنم از از شکر و بزرگوار
 از مہبط ابوی زور و جهنم بفرش بود بزرگوار یکیش بر لب بجا نشین و از زور
 و خوش کفی و مقصود اصلی از آن که وجه قطع و مناش و در حقیقت افضل از کلاه
 نوال تربیت یافته و کلاه مظهر و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
 خوش بصر صفت و در ذات و سماش روشن و معلوم بدین یکیشی نظر عدو تو خاک زیر پای
 تناوی نکند و وجود می باشد و شک نیست که لاطین فکر یکیش را در احوال
 خاوند و قدیم است و اینکای مخلصان و خلاص استیناسی و به تمام تام و اعتباری الا سلام بکوت
 خصوصاً شایسته صفت الطاش مانند بر صاف و اطراف و کلاه و کلاه و کلاه و کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
 لسانه آفاق و متناهی و روت عنک اعیان المعالی فاین گفت بلسان الحال عن حسن الظہر

در این کتاب
مجموعه

۱۳

۱۴

فوج هر که بشیر و کافر عن عطا و خلق عن سید و از یک سخن سید و حکایت و ثواب
تا بنا گوش بهوش مدد هست و کرمیت بر میان آله بهر سخن خوش و اینها را معقول
و شد و که فیض آن و پیشیم فرزانه حیات و ممات این بنده از لایق تو را نسبت با فرزند
مذکور کم خوار شود زیرا که بر قطرات حباب غبارش از میز آب قلم در جاری طور زو آن
نشافت و کند رجایی نام بر کاشی کاف لفظ که آرم آن سلیمان مقام از دست و هر چه
از جناب غیر و خود شر و وصول نعم و منع ضرر و بقی رقی و انتقای تندرست و حصول
نیات و اقصای تر لال در آید و زنده مذکور است یا به این بنده مخصوص از جلال
اعطای و خدای لطف آن کفایت میداند **سید** بهیئت فمد بعد البلیغ نه آید
و سرت الی بحر الهی و انتهری الی **و** مد بعد نید الی بعض مطلب و میقتل
نفس و قد ضل الی الور و میمانا که خاط فیاض آن فرزند ضال بر میوتد لینی حال
و حقیقت این مقال شاید و ناظر سیر الی باله است **سید** کانت مطلق فی القلوب
از امانت است با سوار ما و کما لایه طاف فی تدره **سید** الیک بغاض اخبار ما و حور
که زین **سید** الا ماشاء و الا و آنه فلاحه رسید اگر چه یلغی بهما سطاء بوسطه کثوب
هر روز و ان امتحان است فوت یافته بود اما زنگر و ملاه از آیین بهال طلاء
معه سبایم آه که و در تنای انتزاعی **سید** را و و ما صفت حیوان
چو جنبانند خود زان بلند آینه یکی لنگر زنده کند و در جواب لفظ تو که با شکر
هم لنگر روشن کند چشم کور چو ساز و زحاف و سرت سرده و آن بنابر و او بر کرا

بدر فرزند

بزرگ فریده جمیله حور فریده و آرمی و من صید خدام عیالی مقدار که اندر توفیق
 و تظلم از خدام و ملائکه خصایص ایند اندک فضا بد آنست که فتوای و فتوای تبارک و تعالی
 سعادت بشایر سرا فرود نمایند و ملت حیات این چاکر را بطور از او و مفاد و آثار نافه
 و عهد بند بنامه افشار و ابره به فخر و کرم و آفرانه روانی بدر انظار و ماه
 قضا و آن و شرف بدست و تناوت کند ری و بر سر افضال که منور شود از نور توأم
 ساحت بال **ح** سلیمان و ملک تنقد بندیدار و اصغر ما فی الطایرات لایزالند
 همیشه تا حاتم از نور سیکر شاره و در نیام تیمار سفید قام بدر سحر و موضوعات
 و حرات مسقوه ماه در خلاف لطف منقش شب بیا و مود و سیر مهر و ماه نواز
 و روز روشن و شب تاریک بر مقتضی رای جهان آرای سلطانی و ششمی خاطر و با صفا
 خاقانی قدر ببر **ب** بالنبی و الا و الله **مکتور کتب الی السلطان الکبیر** **ع** عظم الله قدره و آفرانه
 نامش و در سلطانی لطفت جهان و آفرانه قضا و قضاء خلافت عالم زمانه و مکان
 بطور آری خطاب خاص و اراکون مطلق **جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق**
 معنویت و مادی حکومت و امانت و تارک افاضت سعادت و کرامت بنامه شریف
 یونقی ملک من یست **ع** محلی و وزیر و آرمی و تاقوت العین حد و ثمره الفوائد بایست
 بر حسب قضای و یواره قضا و قدر تو لمانند و نهاده لطافت حال اجداد و خاندان
 و شاعر و آفر و نبات و در بر شجره ابد تو زیاده بار تو بآفتاب تحت از **ب**
 بهنواره سبب لطفت و آفران و آفرانه سعادت و عافیت آن پادشاه صفت
 مشایخ ممکنه

بسم الله الرحمن الرحيم

عمر نصف شهنشاه چشید ستم خورشید مکرمت مجید و صفات اعظم خلفان
محمد و جرات جهانه عظمت و شرف **بی** ای تیر انتقام ترا آسمانه ممدف وی کوه
ترا عقده کوه صوف در حیات قتلان طغاکه بعد از ولادت و عوالت کاه افک
مظفر اسرار قدرت خان محو روانه ملوک سابق خورشید فلک معصیت و نیر
آیین نجاه کاه انیک عالم یوت اهدار **مورق** نهال بنی نو و اینانی مشرق انوار
صفای سجائی با من تغاوت الارض بلصوب نیال خیل علی فلک الهلال و نخبه
العنابر علی العقد العاشر **بوجو** اککاف الفضل **عمر** و له جلالة کسوف جلالة
الاجلاله الله جل جلاله **وله** نوال لبس فوق نوال **الانوال** الله سمح نوال
و لاقطار و الکفاف عالم و ورکاف صلا ف تمام اوله و لوف و اهدار **و** ملک طوطی زاده
بدر رخ رابع سلطنت ان سلیمان شاه **فیظ** و طباط فلک قدرش **ماتس** طاطا فلک
اعظم **حک** فلا زال مخوف اجناب فواید **بمنه** خیز لبس نجیبی زوال **و** و ارم
الاقبال حیث توجهت **رکابیه** اوقیت حطت رجاله **اقا** حیل که **قوله** کوش
فولوش **از** لالی خلوص و عا و اعتقاد **ان** حضرت کفدر **کوه** و مانه **رؤ** حیات
و بنفش **حک** بمانه بیضا **اقا** ب سایه **اغلاض** ان سدا **اسما** رفعت و ارتقا **بی**
جان در و نه خانه **بول** بار عایت **مکرم** **و** بن و عا **را** و ست **رو** یا **اجا** **حک**
و بر عاک **کیفیات** ظاهر و کائن **و** واقف **غیبات** و جلیات **باهر** و باطن **و** اظهور و مبدی
از ظهور **افت** بعد سافت **و** و **مید** شمعی **خیر** طوفانه **و** **مکرم** **و** صورت **حالت**

بین نهال

باو عایت

بین مقاله یا آرض البلی مایه که و یا سماء اقلقی و از سر فر اعدت و خشنو نفس
عقیب تمام سلوایه غنی بار از ابتدا آید طلوعی خجنا انتهای خوب شمشیر که
با آن هر حلقه و دانه مشغول بزرگ محافه و نشر و در ای آه فریز سون و عینه
جواهر زو آید لوازم اخلاص و رینه رشک می آری و بر هیچ فلک نیکنه است
که نه شکر تو در کام جان و آرام و در آن طوطی من از شد شادان بار لاله و سر نیاز
درگاه کار از سلطانه و آرا ملک حقیقت و خود مجاز موضوع است و کست تو
با خود بال و شراب و تفرقه و ابتهاج بدرگاه حضرت متعال و خود که بخوف رایت
خوشبخت از انارشی ملاصق عیوق فلک نیکنه است و تاثیر صید ناشیرش
منور از رابع و امضاء ربح و کون چینی که بیکر تو سایه در جهان افکنند
بعثت بخت بلند و دعای این فکین و خجنا شد که لا جور که هزار آفتابا خاتم
حکم تو در کشت چو کین و بر وقت اخلاص و عبودیت این بند صافی طوین و هر
و لازم بود که عمامه حضرت آن حیدر کرامت بر تافته همت ملفوف و رشته
عنانه حنیت خون نیت بصورت کعبه حرم و عشق معطوف میداشت و بطاف
اجتهاد که فو که بدست خلوص اعتقاد معصوم حنیت تا چاکر و کس نفس در میران
فکر و حسن کوی سعادت و جبهانی بگوکان ملت و از آرد لطفانی میر بود
کنیم که فلا حکر که او هر شایع بچشم کان تو بنای روشنی و بی منت و نوش زلال و بیدار جام
لطف و نگاه امداد شای و ده خورشید منت و روان از مقدر امید از هر داشت و این نیز هم
نظامه شورید منت و یقین است که قلم را قیام مقام قدم داشت و رسول را ناخواب

وصول یافتن و کتابه آرمه را بختی از مستحقات خوانه زاده
 هنرست و از مقتضیات عواید و هر بوقلمون و حیرت و فقر از خود
 شریف جناب محمد شریف الشمازی و منبع زلاله محسن الحفایا و خواجه
 فلاحه الکبری فلاحه اعلى الله قدره و کتب لانه قاریه بر و بحر انوار
 و بهجت و ارضان و خفت بهجت شایه آورد و کوکب کماله لانه از مطایه فکر
 جواهر لایع و اطمینان و آتش بنفشه حسن صفات موزونه و بحاله کماله رسالت
 در صغیر آینه جلالت مشهور عقول و عیون و در بهجت غایت مشارا لیه صوره
 الاماثر فی الخانه خواجه فلاحه و سلالة الفضلا و خلاصه الاشباه و الاقرباء قولانا
 فلا نرا خستاده آورد تا باشد که بعضی از اختصار خلاصه بنده عبودیت
 بللایه کنساده کماله نشانه معروف و موضح و آرزو تا آفتاب صفوت خواجه بح
 این بنده از خلاصه مبداء و معال از فکر خواجه که سکنه سید طوطی نمایند
 خدمت جعفر و فرزندان و احوال آرزو رقم هر دو بر صفی جان مار آری و ملقب و مامور
 از هرگاه مار بفر و لایست که غنی هله که شکوفه کلین عین آری کلین است بهر
 و او و دست مظاہر منفی و مایند و سکنه شایه تربیت در بلایه قتلای فرامین متوالی
بیش فانه تلحی النعمی نعمی فانه یزین اللذی فی النظم از دو آیه زیای برین
 هر دو آیه و ارضیه که لایزال الی غیره تصدیق سنده و هرگاه فکر لایزال
 و بیش ازین شمه نور خلاصه مامور و هر کس النافذ و باجن شب عدل و تنهار
 بموارد و هر نقوه و رعیه و انشیه فایه لای سلطان ملک و خلاصه تیجان فایه و انشیه
 خلاصه بار

ظلاله بار. وَاثَارُ رُبْعِي عِظَمْتَ لاجْتِشَا حُجُودِ سِتْلَايِ وَاسْتِلَايِ بَابِ بَالْتَبِي الْمُبْعُوثِ
 عَلَى اِهْدِ الْمَخَارِبِ وَالْمَشَارِقِ **مَكْتُومٌ كَيْدٌ إِلَى السُّلْطَانَةِ الْعَظِيمَةِ لَطِيفَةُ الْحَمِيمِينَ الشَّرِيعِينَ**
السُّلْطَانَةِ قَائِمِي بَابِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَيَّرَ سَفَائِنَ الْعُدَّةِ بِشَرَاحِ الْقِرَاطِ وَوَعَانَهُ الدَّيْمِ
 وَصَيَّرَ عَالِمَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ فِي مَوَالِيهِ فَوْزَ الْأَجْنَاءِ طَائِرِينَ بِأَجْنَحَتَيْهِ مَنَى وَنَلَاتِ وَرَبَّاءِ
 وَالصَّلُوةِ وَالسَّلَامَ الْأَمَامَةَ وَالْإِكْلَامَةَ عَلَى شَرَفِ بَنِي الْإِسَاءَةِ الَّذِي سَارَ كَافَ كَمَالَهُ
 عَمَوَاتِ أَيْجَلِ سَوَلَهُ لَلْكَوَاةِ وَعَلَى أَلَمِهِ وَاصْحَابِهِ الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانَةِ شَرَائِفِ التَّحِيَّاتِ
 الْفَائِزَةِ الَّتِي لَزِمَ دَارَ خُلُوصِهَا وَمَنَازِلُهَا حُجُودَ لَهْوَارِ رِيَاضِ الْفَلَكَ الْخَضِرَاءِ وَزِينَتِ
 رَيْسِهِ وَوَلَوْنِهَا وَوَلَايَتُهَا سَائِلَةً عَنْ ثِقَةِ التَّفَاقُ وَفِرْوَةِ الرِّيَا وَلَطَائِفِ التَّسْلِيَمَاتِ الْفَائِزَةِ
 الْإِثْبَاتَةِ الَّتِي مَسَّحَتْ الْجُورَ غِبَارَ مَظْنَةِ الْأَرْتِيَابِ عَنْ حَمْرِ صَفْوَتِهَا بِالْإِهْدَارِ
 وَرَفَعَتْ أَيْدِي الْأَخْلَاصِ عَنْ حُجُودِ رَجَائِبِهَا تَقَابِ الْحَجَابِ عَلَى الْمَقَامِ الشَّرِيفِ الَّذِي
 يَتِمُّ فِي الْفَلَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْ سَقُوفِ قُبَابِهِ وَتَدْرُجِي التَّجْوِمُ إِذْ تَكُونُ مِنْ مَسَابِرِ عَتَبَةِ بَابِهِ
 وَتَحْتَرِجُ الْمَجْمُوعَةُ عَلَى جَاوَةِ وَضُوءِ الْكَرَامَةِ وَبَصِيرُ شَعْرِ السُّلْطَانَةِ عَلَى جِبْتِ السَّمَاءِ
 مِنْهَا تَنْقِيلُ الْأَضَاءِ فِي خَزَائِنِ الشُّهُورِ لِأَثَرِ التَّرَابِ وَمَا تَفُوقَتِ الْكَوَاكِبُ فِي مَصَافِي الْغِيَاثِ
 لِلْأَلْبَصَرِ عَاكِسَ وَلَا تَفُوقَتِ الدَّوَايِرُ إِلَّا لَكُفُوفِ قَيْسِيَا فِي يَدِ حُزْنِهِ وَلَا يَزِدُّ كِلَانُ
 الْحَامِ عَلَى مَدَارِهِ مَنَابِرَ عِظَامِ أِهْدِ الْخِصَامِ لِلْأَبْصَارِ الْقَدَامَةِ وَلَا تَسْجُدُ إِلَّا قَلَامُ الْجُمُودِ
 فِي مَحَارِجِ الْحُجُوفِ وَصَفُوفِ السُّطُورِ إِلَّا لَشَكَرِ لِفَضَالِهِ وَالْكَرَامَةِ بَلَدِ الْبَشِيرِ الْفَلَكَ الْإِلَهِيَّةِ
 بِأَعْلَى السُّلْطَانَةِ فِي الْأَفَاقِ وَلَا يَسِرُّ حُجُودَهُ الدَّهْرُ إِلَّا تَحْتَ رُكَابِهِ بِخُزَائِمِ الْحَزْمِ

وعناء الاختلاف حتى ظهر عند جوي طيلة استخفاف وقار زمانه وشدة عظم
وتنظيم وآثار التكرم في ملكه الحامة واوجب على نفسه الزكية ان لا يحكم الا بالادلة
وعمله وجدد البرايا في ظله مستبشرين بنعمة من الله وفضل لان الله شمس افاض
كيد نيك او فخر من ان يعاين بصواتر البدر والشمس وامتدأ زمانه بقائه واجتهد
او اذ ارتقاه اكثر من ان يعجز بزر آلاء العوم والاس وهذا وعاء لا يرفلانه فحاش
لابد البهر والبرشانه وبعد اعلا يولوا والدعا ولهم انهم حرر للاخلاص في سلك الشنا
فقد كلب آه زمانه العرا من جاز طرقت المثلج ان فورت حارث الاشواق وكورة
وآرة البواقي لا يعتبر صيا العليم الشغوف ان يصيد حيايم بيانه بجات النقاط
وشبكات الحروف ومستحذر ان يرفع بناء العوا نقابا اقبنا عمن وعنه مخزرة شريرة
التبايع فكيف تقدر الدابة ان يظهر عروس وصفها على منقبة البياض فلهمذا مد القلم
رجله على قدر ذليله وركض فارسا بدنا على حب قدرة خيل
وارة فيها غنيط من نبطه وعشرين حفا عن نوار الى قاهر وزجلان في الآفة
والآفة ان لا يخف بدر كمال الموق بجلولة ارض بعد المسافة ونكل ان يحل
سأته مقادير الارزولم محوه للمعاقبة للاعقة للشباب وحل البعالي
مطوية بخطي لودلو واحاريت المصارفة البهي مع بعد المسافة الدركه ووية في وار
صريح القول ولما اجتمعت حوله الموق والتمت من افق القول انوار المحبة
اقتضى وفور القول ارسله الرسل والكتائب واقتضاه السبل بوعود الخطاب

والجلاب فلمذا راسد زني الامام والاشباح الخافظ عبيد الله ليكون فناء الآكار
 راسخا وتراش المصارقة والمخالصة شامخا خالوا من تورخ الآكار وتفاثر مولد
 حسن الاعتقاد ان يكون لبوا المحبة الجليلة بنفائيه الكتب الجميلة منفعة ليصير مدور
 للاصبا ب بشامدة بحلا حسن الخطاب مشرفة وينجلي وجه المحبة بعزرا الخط
 وشاة النقط ويكون ذلالا لغير الولاء مغبوبة لسلالة الزوات والخط الله كما جعلت
 اشعة شمس معدلة رافعة لظلام الظلم عن كافة الانام واجبا ضيا عم وبنا
 مشيدة باوقار الابرة والظن بالندو آرم **مكتوب كسب اى التلقاه الاعظم**
للاحدة التلقاه حسن بيك الحمد لله الذي جعل راساه التبر واقتراح
 التبر على اثبات المحبة برمانا مينا وسلطانا كنا وصير لوك طرية الالتيام
 بين ذاة ملوك الامم اكسنا واخسنا خصوصا لوك وركا كسنا
 اعتقاد وشروع وشروع اخلاص واولاه طاعة بغير وطانت ومكنت جامع
 شرايط واركان هويت لطنت محبي رفات فراخ امسا نت مشيد ببناء قرار
 رباب نفا وفيض آيينه بجاله كماله اقباله انا جلنا طيفة في الارض شهر بار فقصور ورك
 بهر آرم بآلت كما كمار فرميز جلالت بلمن اصالت حرة ورج حرة ومن ربح قضا نائنه
 صيت سلاطين آينى بروفة يرينه بليغ ماتس فين آية لرونه بانات بخير منها
 لازالت المشارق والمغرب منسك لا يبع القاصب محفزة الارحاء والجوانب وشاة
 ربحه وفضاه نيم في معاركة الكتيب ومضاير المحار مجودة بسفاه الشهب وضياء الكواكب

[illegible]

ابھدر سنگھ

وَمَا آتَاكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَخُذُوهُ وَأَنِصِرُوا لِلرَّائِبِينَ بِهِ بَشْرًا رَوَاهُ اللَّهُ أَنْتُمْ

اهدایت و آنچه و هوید آید که هر چه موافقت از آنی که بتویر از آنست که در آن
 روشن و منجلی گشته باشد که بی شبهه و مقتضای الامر او به جنود و خدمت یافتار
 منها آیتلف از خود و کس و زواله محو و سوزانده بود و وقت توفیق
 حاجت نفاذ از در آن ماه و فاج آنه نایوس حصصه که بستی موافقت و از این بطور از قرابت
 لشکریان معتمد باشد و سفینه کینه از نفاذی لوازم لشکر و خدمت لایحوم از قیام عالم باب
 صینی و اولیت ^{تحت} بحاجت حاجت بعد سافت محقق شود که شد و عیال این و اوله که از یکن
 حسی موافقت ^{تحت} بحاجت حاجت بعد سافت محقق شود که شد و عیال این و اوله که از یکن
 و کثیرا که در شکوه فو که شد بتوافت نامی لایم و عوارض موافقت مقام منطقی خواهد شد
پیروزی و بدآور اخلاص از بعضی و کاه زدن میان من و او بعد و کاه ^{تحت} مایه است
 لیا و اوله که فی الجنه قرار ^{تحت} آه کاه یا بین یوم و ^{تحت} و هر وقت صدر الامر
 و الا و آه غی الامر بعد فی الزمانه و آه تمام الله لطف الله ترخان و صانه الله عن کوه
 الحشره و اوصل الی ملک الحضر علی و فیه مبتغی الجنه که فی الحقیقه خلعت رسالت
 محلی بطور استخفاف و مانه و فاشی و زین بهاء حسن اخلاق بی تکلف که اگر محبت از افاضه
 لریاله و آیه مشاد الیه طاهر شد و نسیم و اوله و از مرتبه و صول شایسته و جوهر از و یا خلوص
 عقیدت و متلازم تقیه و تمییز نهال حسن طویر ^{تحت} و تارک لایه و اوله و تبارک و تعالی
 و رقاب و لهای خلصه و زین و کاه و لاکته و در و م و آیه و مؤمن الیه به صوفی و بحیر و اخیرام
 و ضرر عوارض و کاه موقوفه آمد و صحر جناب و کاه زین الفضلاء و بین الامر و المتصف
 بحسن الاخلاص و الامتثال و آیه شمس الله محمد شروانی و زین الانبیا و اوله و المنعوت
 بالاعمال و لو از م الله کاه قولانا شیخ فی الله ^{تحت} صبحی و ستا و شمس تا چن حجت و موافقت

بحجاب آری رسد کمال مصداق است سر بر کوه و غصه اصول و اوله بر آید و آری
 و غور التمل مرتبه و طوبج یکاکنی از غبار و حاشا که بیگانگی پاک شود و از نماش باش موافقت
 محو و آری چنان افلاک آید زبانی بر شمسند قلم نیز گام و در میدان اطبا بطلان چنانست
 و لولای حجت و ایستادن در مصاف بط او صاف و خوشتر چنانست معلوم آید قباب افلاک تبعه
 از صد آری و عای دور است از طایفه اقلی ببعه معلوم آید و حجاب ثانی بی از نهایش پاکست
 سکانه ما و قطعه کثی خبر آید قتل **ملکوت کتب الی الا عظم نظام الیز فای بوعینه**
 تا فطرات ارواح بنی نوع از این آه از فیضه سحاب ملکوت در امد آید و از سحاب
 باران است و بعد از تربیت دست جوهر و وجه استخراج از امد آید و منتصف بوطه افلاک
 و جوهر و افلاک هموار و در فوات حجاب صفات آه شایسته از عظم خلاصه و در میان حد
 و کم شعاع خورشید فکله ناموس و قوه الیه روانه کا ووس و قابوس مشرق و مغرب و از این
 مظهر سر آری حجاب و انوار رسد مظهر که محتاج به اینانی منظر این کمال لطف بکافی
بحر فی المهر یطق عنی عارت جنت اثر النجی بر ساطع البر ماه آه الهله افرا ریت
 ایقنت منه البدر فی البعاه و طه کوش نباشد که آفت و کوه فرید که سحاب و شهاب
 از طهر خلاصه که در امراض خلاص و در اجناس رشت که آری اطبا و آما و عقده که در
 چنانست شرایف و عوار صفوت **ایکله** نور بتا شیر به قبول از رویا جبر و اوله و وف
 آن مبدول با کس و از و از و نقاط کلمات سطورش رشت و در وید و درگاه خورشید
 در نورانی آتات نهار و لیلی بی عرض شایسته لیمال بر جناه و عمامه از بلاغ و از رساله معقود

میدارند اگر آلاء ربیه فیهم شکر منصور بیاة التبیان را بخند و خجسته و مصاف
ابدایه و اوجده آیه حاضر آرد و یا تو میرا به سحاب قدر خیال آرداه ^{مقاله را} مسافت
سجلا بعد سجدی منقطع طو آرد و فضاء خاک آرد و در مواجهه کی از زمین بسط آورده
و قطع می کند آرد و مقابلش بحیط و شسته بر و آنی تو فیه شرافت و وصول که طفولای
منصور حصول عیبه مأکول است از دیوانه افوال را از شیانه بگوید لکن فیکوه اجنه و غیره
منذوله بال این صیغه مشحونه التضرع و الا بهتان ^{کوتاه} شهر شوال سمع البلاء و آرد
منی از آنکه جوده خبر کتب از وفات پادشاه فکند منظر ملک سیر آید به عباد مال نامند آید
علاء السلطه و الخلفه عطا الله موقع بنایم آرد و الی آف بکافه عارف رسید از توبه
و تلاطم بحر اندوه و اضلاله و از بهبود عواصف متب بال خلاصه جان خروج آرد زخمت
و خروج ندرت عجز حضرت آمد و انسان عین معنی بر مقتضی یا از غل بلوغی مایه و بیایه افلی
معز و طوفان و معنی ^{در} فلو لازید از وقتنی له معی و لولا و معنی از وقتنی ز فرتی
اما بعد خبر سلاست و استقامت امارت اخفرت و خورشید انارت مقارنه آن خبر و در از و آیت او
زاله فرقت استقلال اخفرت ملک خضایه از رسول ملال از صفی لوجه آل بال طبعه
برده و و اگر به بوفات از سلطان ملک صفات از چشم آرد عیوه جبهه حجاز
اما از خبر سلاست و ثبات آه شایه از آن ملک سلاست بصره یار مطلع نور و کامکار
ممنوع و اگر چه کوش یمنی از خبر انتقال آه پادشاه کسری خضایه فخر و بوی
لکن ساعده یسری کل و آن از خبر سلاست و اقتدار آرد خورشید خفا و شرف

تا بقدر شرم ز کینه بر تمام جمیع و لقا و بکشت سینه و بر سر و طبع و طبع و طبع و طبع
 تواند گشت و اول آنست که با حضرت برادر متوجه باشد و چنین است
 افتاد که بنده کی خوشید دولت بهرام دولت جلالت السلطنة والدولة والدنيا
 والکبريت و بآه خلد الله بلکه خلعت سلطنت و رفعت عفو را بطراز موافقت
 اخفرت وین میدارد و من کلمات سلطنت را بشا ورة اخفرت مبتین میگرد
 عفو اینانه که بجای والداند طریقه موافقت و مصافقت مملوک میدارد
 بنابرین و بر لبست که اخفرت زارید در آن قدر اخفرت را بکشد موافقت مملوک و
 و این معنی موجبند و بآه مملوک سلطنت و جلالت طریقی است و مخالفت متفقین
 حضرت و بنیاد اخفرت جانین و ثانی آنکه بر مقتضای هر یک معقول که من لغوی و ماه
 فرموده بودند بآیه که در اکتاب خلاصه همیشه جنانه تلقی نماید که بگویند و اسباب
 استحقاق سلطنت هر ترقی باشد و از مشایخ جمال کمال حاش و لقا و طبع و طبع
 مانی بر خود حسد معتاد و سویداری و لقا و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع
 چنانکه در صفت بعضی کار گفته اند **سلطان** قدر تر بآیه معنی نیست که در صفات
 کمالات قرار گیرد و رای بیانی که در سی حدیث کنیم و از بآیه دیگر نماز باشد بی
 و ثالث آنکه ناله قرات بی کمال را که بر و رفعا جو بیار دولت و اقبال است
 بآیه و لقا و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع
 و غیر فوائد لغوی و بی ریمه و غیر بیانی از حاج و کاتب **سلطان** و آه و آه و آه و آه
 انچه بر مکتب

و حضرت فاروقید: بآن خدش من و جام و ما قدم بین و تیر و نتیجہ کشتن آه بهر و او
سبب تلاطم اموال و بحر طلاق است و موجب فوت بعضی از اموال و بی بالی است
افواخذ ملک بالکرم مشتقاً فاحکم علی ملک بالوید و الحار و زمانی الشیخ فی المیزان
ما بطة. لانه بربو نجم الدلو و القطر و الربیع انکس حجاب است افاض و مصاحبت
ویرانہ عاف و مشاورت و وزیران کا بد و مؤمن و فرستاده رسولان بآن خاطر بلیغ سخن
و مطاعه کتب تواریخ ملوک ماضیه و پیران که ملازمانه محلی باطلاق وضع و عنان اوقات
بضبط ملوک و مال مطوف و کشتن و ملت عالی بجمعه کلاه و روانه روز قتل مصر و کلاه زینده
احوال مبارک دولت و افشار اوقات تحصیل حشمت و صوت و آواز و طلب کار و اجتناب
صنوف مشایخ تعجب عین سعادت انگارند و بطریق انوار و غلغل و لعب عین بخت و خوش بخت
رنگ لا طراف القبا طک شرمه. فلیس لئال لایمن لعب است ای کلاه فی الدنایه
و حیر طیس فی الزمان کتاب است و خامس آنکه هر کار به کار حازم و هشیار باشد
که لا طین کبلا نرا حضرت و منفعت و لباب تفرقه و جمعیت از همه کار است و غفلت
از مافی الظہیر بمطاعت تازم فتنه و فاربیار زیاده بخریبان فتنه و آید فوارید لازم
الکرام هر کس طور کشید و پیش ازین ظاهر روانه کاتب شهید بآل ابقا صباری و طالب
مفضای اعلام کیفیت تحصیل نبرد امید و اثار است که توفیق قبول رفیق باشد و مدد عزم
و مشایری ناظر جدا حقین مکتوب کتاب الی ابن رجب عمید الملائک است
مار که خیال جمال تو در بعضی شب تاسی میباید سر سره میباید توحید حق و باطن حق و باطن حق و باطن حق

در بیان این مصلحت بعضی طور و بعضی آن

بآر شب و آه ز آبی بولد **ح** اگر چه صیغه امام قلم از سر مضبوط **ح** در مجاز و حرف
وصف و طور و صورت و مأمور و نام و از خود خشنود و آید و رکوع و تار و
صلوة فسوف و کوف شوق و بگو آن در سبب لافقی بیانه بتقدیم رسانند و آنکه
او آید آن بر نامه حضرت زیاده طلب است و نه کسوت فضایی آن بعد از آنکه در وقت
کو اکتب سال از مطلع جلیه آه و سال مأمور انظهور است و در شید احد مضبوط این و
از افع صافیة بحر باقی نور علی نور نقاب دوری و حجاب صبر و دوری از جهل و محض
و سال صورتی و قیام با و بواجب ز و آید سبب اجتماع جسمانی و سبب اعتدال زمانی
بفوز عنایت سبحانی جمیع ناکش که پیش از وقوع جمیع نه حیات بخت احوال
و طی طو امیر طو آید صحایف از و احوال صیغای تلافی از وقت ساقی بحر باقی مشرب
و رو آید از و و ملائ از خوش بهوش و کشف بال مسلک که بعد از آنکه بر خا طو عا طو که مجالی
سوا پس بر آید ضمائر است **ح** مؤید را که از ملاقات ضابط جاعه محاسن الاطلافا
و مطلع شمس الاستیها که اجتماع خیر جمیع اهل عالم طالع با و و و کثر از انوار
انوار و وقت غریب و اصفاف به علیا علیا اقد و عبادت رتبه بر خا طو
بوسطه احوال و ممتد بود باطله ز آید است امیر که موارد بتلقی تربیت
تجربات هر مرتبه باشد و عنقوب **قوله** و قوله تو در سپر لجناب ضابط بکاف
صافی و سبب که خا طو فای نه چند آن تعلق باطن و ظاهر بتو در سپر آن جمیع آثار و
بیان آن قلم و بنای سمت امکان داشته باشد **ح** امیر که جلال احوال بر سپرند بر آید

جلیه بعد عنقیبش هو که **وامید کو طوطی عمر و ارتقاء علو قدر** آنجا غیر **مرد**
مکتوب است من لایه السلطان الاعظم محمد شاه البهنمنی بالسلطان محمود
شاه الهی آبی احسن کلام که فرط کوش جان و فتنه نادر که لایه آینه هو و سبب
 حضرت سلطانیت که **اطباء و افلاک از اورام و فتنه و بول و عظمت و کبریا و اوست**
 و کئی خاک فتنه از تر آب ساق و کاه قدرت بی انتها و او و عقیقه صلوات متجاوز
 از جوی خیر و نبلهات پیر از ریحانه و تقدیر بر ساحت کارخانه و لیجار عالم
 و فایض خلقت اولاد و کم که بجز رکنوز قریب و اوانی است **و سالار کاروانه ان الدین**
سبقت لهم منا الحسنى و برآ که ارم که کسوت اجنبای ایشان بطراز الا الموت
فی القوتی و طرز کسوت و بر اوصای عظام که نهال اکر ارم شاه بنیم رضی الله عنهم
و روضه مهنه و اصاله بعد از تقدیم اثبات حمد و اقبال و جود و از دم زریف
 و روضه بر شرف و اکرام چه هست و خواهد بود **و البلاغ و ارسال شراب کلمات**
 اجابت آیات که صفت صفوت آه و زوالبه **مجامع ملائکه باشد و لطایف کلمات**
 قبول سمات که از امید و فیض صحت شیء طیبه **و خلاصش رشک کو اکبر و اقبال کلشن**
فلک بصر بر ضمیر ضربه بقوت با صحن تدبیر تا ظر حذر از سر آید تقدیر کسوت مخفی نماند
 از وصول مکتوب است و محبوب و قدوم جناب اصاله ثابت با است قنات شکوفه **و نهال**
 فراست با کوش باغ کسوت خان اعظم الدخان **آثار رنگی و ب از صفی آینه و دل با طیب**
 مکتوب است زیرا که **خواهر آه** متضمن خبر سلامتی آه و آن کام صفت بود **لا بوم لم یزین قبال**

رضا که محبت پیش انکشت نما ای ساکنانه که خاک و شکر و شانه فیاض فلک است
 شریف و عوارث اجابت شاه که فایده فایده از خلاص آن شام جان نفوس ناطقه را
 معطر و آرد و نور و جنت از جنت پیش از سطرین تا سقف سما نور بر بال
 حمامه میموز باله ابله و آرساله میدارد که فرشته از صورت آتش و بخت نفس
 تویر و پوست بر قدرت تحریر روشن و شعله که اندر عنایه خاطر فایده
 از یکدیگر متوق که بلکه از شربت تائید سوزنا که آن سبط طالع نامحیط
 قبه فلک محراب ابر و هست مو آن ملاقات از جیب جان و حیات و دوزخ
 و دوزخ و دوزخ از بر تو جلال و صلا بر نور بعد از رضا طالع و در آن که بغیر
 سرعت ابر و آن تا ظهور خفیات ضمایر و خفیات سر آریست و ارفع و ظاهر آن که
 و نیز و نیز حضرت آیات اعلی خلقت الله مملکت الی آخر الذل جناب علمای الذل جلالت
 هر چه بسیار و نیز و سعادت امیر مظهر الدین و عود لانه فی القلوب و عود لانه
 الصاع و الوار و محو و آبر و رسالت و سنای اندر بجای شیم و کمال کرم اینجا مقتضی نیست که
 در لعل و اگر آرم سید مشاد الیه ایهتمام تمام در پیوند اندر تا مذکر آتش بر قنار
 مخارج مدیحه و محامد تنجاریه و اگر باشد و بر کثاف جنانش طراز مهر و شاکر فائز
 و مدت مدید و عهد بعید است چمن جنایه اعیان بر لاله کجای کتاب و شجاعت ملک
 مستطاب مشکین نقاب محضر نور و نور و ابرار افکار مهر انبساط در بر منصفه عبادت
 و سیر استعارت شمع نذر سیر و نیز از عشق که بر زم مارفت پیوسته می زجام و فائز که اندر

ایا چه نشان که بیکبارگی چنین از روستا خوش فراموش کرده اند
 با وجود آنکه بر عظیم و مسافر روشن و با هر گشت که از شهر نیای آن و آفرین
 و بر ساطین محاف و محافیر از غصه و غوغا به آواز این محظا هرگز و لای هر
 منکاز از راه و آن زبان بر منار و آفاده باری چاهر متناز و ضمیر آن محظا
 بر صدق این مقاله عالم و شایه و کفی به شایه و لو کنت محابا الی فین شایه
 فلی الف عذر من ضمیر که شایه بنا برین رقب و در حدیث که متولی و متولز
 کوش خاطر فایز را بجا هر ز و شهر کتاب مشتف که اندر و شهر ستاه و الی
 خبر سالت فالت آه مکارم سیر مشرفی آیند زبان برین عند لیب فایز و بر کلماتی
 کاشن و اول و آخر و غوغا و ساحت شوق و التیک را بر معنای این
 نیمه و همیش و است حجاب و استنبهاتش معانی غزلی که آقا اقبال یار
 و جلوه و آری قصه و آماش در طبع که از رفته حال و استنباه و رفع رضای
 بهمه و الی خیر الاله **مکتب الی بعضی لا فاضله** تا که الی تو اقب از یار
 از سماء حضرت آری شجار منظور نظر اولو الالبصار است و غوغا فی طیور و روض
 عضو از مغنیات و وینات محاف و شجار هموار حدیقه بجان و روضه
 خاطر که ماه نشاه انجمن فضایل شمایه جلایه و در انجمن سیر محاف و منار
 صفات را بهر مطلوب هر که فصلت منبع ناز ز لاه خلعت مده و کوه به آه فاف
 محو ضاه افاضه الی کابر الذی عظم نسیم شیمه من امه الطباء و شمر صیت فضله

في السماء كما ارتش في الالبهار من الشمس اشياء مظهر ان بار حصوله ولام وهور
انوار زوال الالهام بالرحمة من انوار الله عز وجل وانه من رحمة الله
معلوم است وصحفت شيئا من مكارم آثاره من انوار الله عز وجل وانه من رحمة الله
من آياته عوارض حجاب لآياته ان كان فاجحة فاجحة مصحف اخلاص آية رشح لفرح طرازه
باجابة ملكا يشهد وصحيفة اخبرها من محو خطوط موهوم انظار لو اكسب سيار
ونقاط ثوابت فلك نام باه حياء البلاء وارسله ميكر انهم جوة لاداري كلام وكيفيت علم
بلعونت ارباهم واهلهم وموت اوراقهم وارقلام كمن ضال خام بود وتصوير صوت
بآية هويتش برسط واورطويت فرض في آل تام لاجرم شروء وراه منقوشه غصني
عمر آتي عمر فرغ تداقي بالرباني والقي والاولاد بعض من آية رشح لفرح طرازه
حاضر وغايب است موهوب لبركة من وفقر حضرت فلكا رشح لفرح طرازه لانه ظلاله ورحمة
مبسوطة على الاقاصي والاولاد جناب سيار تاج سعادت مناب في زمير سدر است
وليد ماقى سبب امير ظنوا الذين في عود لانه كاسه موهوب وبابته لود آية موهوب
مراه طرف برسات وستانا رشح مقتضى وقتر كافي لجناب ووتقني في علم
ستطابش انك من در سعادت جناب سدر مشا آية سعي حيدر واهتمام جليل
بظهور رسانند ودرت دريد وعهد بعيد است كلشن خاطر اصحاب لادار
سج خطك ونيون اخفته لند ووهوم مظهر لود لاجور ضاير لود موهوب
عبادت كتاب نور نور نور ووقته وطلعه جناه لانه كلام وياجير حلال را با فاضل
وانوار اساليب تامل شيب بدر وماند ليلة القدر كره لند رشح لفرح طرازه

نہایت نئی

وكنه وسطه رشه قلم بکشد. همیشه پای نعلت و ریش بر مفارقه اعدای ما
و با شغله افکار خاطر و قاش. حمد و وجه اضراره و مفرق فلا شمی و غیره

مَا لَيْكَ بِبَعْضِ تِلْكَ

ليكونه للعالمين نذيراً وارتب بالتوفيق ليجعل له سلطاناً نصيراً وصيراً لمخلوقاته
في إزالة الكفر وظلاله ثم اقر في نصيرك بمعنى طاعة من يتلوا به ليحذف الحلف اذا
سلطاني سلفي في كتاب فلك جلالتي وشرفي **بيت** اي في غير شمس تراخلة
وي كونه وجود تراخي كل صديقي **بيت** بجزء عوالة غافض عن

و سوارین فیہ الذل و الخوار ۵ و صفت سیاح حکام بایر شاه ۶ و صفت حکم کر آموزان

شهنشاهی خورشید بر نه لونه و لقیه آرزو فروریای خلق آیت و خیار

بیت شریف قباي قد قدش را زلف و عراز ۱۰ و اطلسی بخدا نیکو عذر است

لَجَّةٌ كَحِجَّةٍ عَوَاطِفُ غَمٍّ فَيَضُمُّهُمُ عَوَارِدُ وَعَوَارِفُ مَسْنُونِ لَآلِ آخِرِ

محمّد بن علی طاعت و شهادت کنی **در** اسامی که از او موصوفه و امتیاز فرمایند.

الذي اضطرب الارض من وضو وقارة حتى ظهرت فيها الآلاله وتحتج البحار

من بطوعه حتى قبضت من الاموال. بالكتاب رب كما يستر از ما نغمر

علي راحم الملوكة من فتوة البلاوة زين قبة آية فوالله بركة موهبت ماشاء

وَصَبَّرْنَا يَسْرَ الْعَدْلَ الشُّرَكَ وَالْعَيْنَ صَدَقَ بِيَارِقَةِ لُضْ أَرِيَّةَ وَمَضَاعِجُ مَضَاعِجُ

[illegible]

در این صورت اگر بخواهیم که صورت تمام قبولیهات از این چهار سوره

[illegible]

وَمِنْهَا كِتَابٌ مُنْفَعٌ بَشَرًا وَبِكَلِمَاتٍ نَظَائِرُ لَزَامِ شَوْقٍ وَخَلَامٍ وَشَائِعٌ لِهَيْبَةٍ
عُضُوفُ قَلَامٍ مُشْتَرِكٍ زِيَادَةُ بِنِ عَزْرٍ حُجَّتْ بِهَوَاهٍ بَرِيَّةٍ فَكَّرَ وَبَنَى ضِيَالَهُ فِي مَلَكُوتِ
مَقَالِ لِقْطَاتٍ نِيَّافَةٍ وَغُبَارِ وَطَلَعِ تَوَنُّزٍ وَتَوَجُّرٍ وَفَرْشِ مَعْدَنَةٍ بَيَّانَةٍ لَزْجِيَّةٍ
كُنَيْتِ قَلَمٍ وَكَلَامُهُ لِسَانُ لَيْفَةٍ نَكْثَتِ **بِلَاسِ** بَلَدِ نَيَّافَةٍ قَلَمِ نِيَّافَةٍ كَشْتَنَدِ رِيحِيَّةٍ
تَأَرَّزِ بِنَاءِ بَهْمِيَّةٍ رَسْمِ كَلَمٍ مَوْلَانِ سَوَالِ مَهْرٍ لَمْ يَكُنْ وَقُوتُ لَوْحَةٍ
وَلَوْ شَمَانَةُ لَوْنٍ بَابِ سَنَاءِ آتَشِ سَاشِيٍّ بِحَرْبِ عَزْلِ قَلَمِ نَيَّافَةٍ لَلْبَيَّانَةِ كَلِمَةٍ
عَرَمِ مَتَوَارِي بَارِ وَكَزْجِهَانِ هَمَانِ مَرَكَاةٍ هَمَاةٍ عُدَّةٍ وَمَقَارِقِ وَمَقَاتِ بِي
عَصَاةٍ سُورَةِ الْفَارَعَةِ لَقَارِي **مَكْتُوبُ كِتَابِ إِلَى السُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ السُّلْطَانِ**
حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُثْمَانَ تَابَرُ وَفَى تَقْوِيرُ تَقَارُفَانِ لَزْلٍ وَطَبِيعُ تَقْدِيرِ رُفُوزَانِ
وَيُوقَلَمُ بِرَدِّ مَسْتَوِيرِ سُلْطَانَةِ عَالَمٍ كَيْفَ مَهْرٍ حَرِّ سَطَرٍ لِقَائِهِ سَبْعُهُ وَسَبْعُهُ سَهْرِيَّةٍ كَلَمَةٍ
وَالشَّمْسُ نَوِيٌّ لِمَسْتَوِيلِهَا فَكَتَمْتُهُ فِي الْغُزِيرِ الْعَلِيمِ وَكَبُولُ سَائِي مَقَامٍ بِجُورِ خُجْرَائِي رُخْوَ
وَرَجَائِي مَهْنَتَانِ وَبِشَرِّ كَلَمَةٍ بَارَكَاةٍ حُرِّيَّةٍ وَبِجَيْسِ فَضَائِلِ رَيْسِي كَاهِ بَاطِلِيَّةٍ
فَلَوْحٍ وَكَاهِ بَاوَرِ آتَمِ شَفَقٍ وَصَفَقِي لِلَّذِي أَوْفَى الْعِلْمَ حُرِّيَّةً بِرَأْيَانِ أَوْفَرِ آيَاتِي
قَائِمِي حَكْمَةٍ بِوَرْدِ سَائِي وَبِلَاغِ بَاتَانِ بِحُصَامِ بِرَقَابَتِ سَائِي وَرُصْفِ بَارِعَاتِي بِرَسْمِ
سَبِيحِ سَالَارٍ وَاقِفِ مَوْقِفِ فَلَكِ خَافِصِ وَنَا هَمِيدِ حُرَّ جَاوِيدِ بَاوَرِ أَيْرِ عِظَامِ وَجَبَلِهَا
قَبِي فَلَكِ مِينَا قَامِ حُرِّ بَرِّ جَنَّتِ رَسْمِي خُنْيَاكَ وَتَبَرِّ جَبَرِ بَرَوَاتِ وَقَلَمِ حُورِ
وَمَهْرِ لَوْشَنِ وَلَيْقَةِ لَشَعْنِ كَوَاكِبِ لَوْزِ حُرِّ وَبَوَاةِ لِنَاشِي كَاتِبِ فَنَاشِ شَرَفِي وَهَزْ
وَقَاهِدِ سِرِّ لَتَبِ قَرِّ بَطْلِي مَنَازِلِ وَقَطْعِي وَأَهْلِكِي وَالْقُرْدَانِ مَنَازِلِ قَوْصُولِ

صنوف خبر و چنان فراتش از اقیانوس نور و جلالش بای و در حضرت و ابرار الوجوه
 و معنی خیر علی معنی الجوه خورشید منیر را که پیش خفت فلک شد در کسوت
 پیرامون نازگاه جلالت و عظمت آه پادشاه قیصر ملکوت بر کسند ملکوت شهنشاه شهنش
 صورت خورشید و دولت مجیدش را رفت افلاطون و رافت فیلقوس مطلق و اکبر ملکوت
 و حکومت بطلمیوس ناسخ عاقلست بخود خلافت داد و فایده فکایت معتصم و فطانت نامه
بیت جز برای عین فراتش با نغمه نگرشت مو و ده کانی که از حد و دوشی بی منزلت تا نوده
 آیت بجای مصحف شهر یاری جوهر یکتایی بی تملک آری که ملک آری در فیه دریای او کاه
 صحیح از ایلت ملکوت و و کاه محروم عالم پیش و آتش مجروح ارمگاه بنیاده کوشش و بخشش
بیت ای زر آیت ملک و صحنی در نازش و در پرورش و کاشفت آه و نیز فرار کند در
 یاقین جعد الله خطبه خطباء لالاسنه علی منابر و در آرزو الخار و بهیم بیه و ضیق
 و نایب لالاسنه فی و در ضرب الله فواله سکوکة بالقباب شکرت رب کما نورت وجه الارض
 بالانوار شمع القاصب و نثرت جواهر زوایر جود فی اروقان المشارق والمغرب
 اجسام ضالین با فاضلت البرکات حرم العقول العشرة و وجه یوسف و وجه آری
 فی تخف الماک و وجه یوسف ضاحکه مستشرق باکو و ستاره از توایب و ستاره
 بر معنی روشن و لای و سائر که آنرا با نغمه فاکهار **بیت** که در پیش و در خصم تو افکند
 که کو فک که بجایش نشسته بار و زوایه تابعت بنوع و در خط و در کشتی او
 بلو و در صورت شکته بار افتد عیار که شمع جاننش در کانی فواله از نور خلوص احتیاج

وشد شوق خدمت آن کس که سر آمد. رشک قتل ویر قبال بسبب شد **لیست**
 رشک علفه دل ز آه غم روانه نهاده رخسار را بنوع جهات حایر **لیست**
 و مجرت که نور صفوتی به صبا و محار که بیایه عالم قدس باشد. و عجایب بندگی
 و عبودیت که بیایه حسن عقیدتش. و روح السنه مجاور آن کعبه لانی بود. از استلزام
 ظهور فقره و عکاسی نهار. تا از تنه های آفتاب که شب تار در فک طوطی بآه و طوطی که در
 خانه بآه میزد آرد. و بخاطر بر آید. و عالم ضایا ظاهر و هوید است که بخاطر مأمول بود.
 اینک است که ظلاله جلالت آن کعبه آفتاب که در دفع الم را می رباید **لیست** در خوار
 قطره محو آید که در مبطوط. و ممد و ماست. و نهایت مسو له آه و مطلوب
 کالی بآه آنکه لولای سنیلا آه سلیمان زاده. و روانه قدر قدر قضایا بایشی را فصل
 و ارباع جهات نور استعلا معال که ثمانه و در روانی مانند لوله **لیست** جنبی که در
 منت سویی آسمان و فوج. به در و نیت و خط نیاز و شرط حضور
 عجز بر آرم از الطاف حق که زود کند سر عمر آه نور فاکه و کرامت موضوع
 بعد از عرض خلوص عبودیت نخر آرم ملائیکه **لیست** و موت و موم و صید آرد که
 جوده جناب خدایا بجه جابجه الحیاتن و الماحظه و الماحظه بحال الترحیسن حفظه الله
 عن هواوش الازمن **لیست** با منشور فایض النور بندم نور از و طوایر آفتاب آری
 عمود که از و لیل و قلاعه علمه البیاه آینه بحال اطلاله آن من یلماه شرف و شرف
 مضمون از زانی و کشت تا به اقیانار بر حرف و لب بندم اطلال منام موضوع **لیست** آرد و عالم

[illegible]

عبیر تمام بدنه بصر اند **تا غبار عساکر فتوی** **ما ز شش چشم سر بیند**
 شب و روز ز غبار و کوب **کشت عیون کواکب بیدار** **و از شقایق**
 خلافت آفاق از مطلقه بین **خورشید از رخ آفتاب** **که سلطان علی الاطلاق**
بامهر است **و بسیف قاصد و کثرت کتاب** **بر تخیز هیچ جز بقدر یقین**
 کند اطمینان از اشاعت **عبداللہ بر کوفه بنی فوز** **از بن خوار و بیدار** **و فوج**
 و شمشاد بر اقیانوس **و افغان بر خاک جز و میوانه** **خوار و سر سینه** **و رجا و بحر**
النجاری است **و ظلام زلزل از روز و شبانی** **و کلمات بالکلیه** **منواری** **که خنجر بیانی**
ملاک شرفا و سبک **و همه خلاصه** **و رغبا و رهیا** **سیر فرما** **و جهان نظام** **و مطیع**
و اجبالا **و کوه** **و دریا** **و حکمت روان** **و این جهان یکسو** **کن جهان زرع حکم** **و کوه**
خوشی **و زبانی** **و زبانی** **و زبانی** **و زبانی** **و زبانی** **و زبانی** **و زبانی**
انوار است **و نقش** **و نقش** **و نقش** **و نقش** **و نقش** **و نقش** **و نقش**
و نواز **و نواز** **و نواز** **و نواز** **و نواز** **و نواز** **و نواز** **و نواز**
طبا **و طبا** **و طبا** **و طبا** **و طبا** **و طبا** **و طبا** **و طبا**
تمام **و تمام** **و تمام** **و تمام** **و تمام** **و تمام** **و تمام** **و تمام**
عقل **و عقل** **و عقل** **و عقل** **و عقل** **و عقل** **و عقل** **و عقل**
کتاب **و کتاب** **و کتاب** **و کتاب** **و کتاب** **و کتاب** **و کتاب** **و کتاب**
طای **و طای** **و طای** **و طای** **و طای** **و طای** **و طای** **و طای**

فضایل

فضايل و لو انهم جلایه و مخلصه **م** بر هر چه که آید از این صفات مشرق نور و تابان
 و کسب و عفو را که بر فواید و رتبت لازمت سبحان و عفو و استغفار و عفو و عفو علی
 ریاض رغایه من که جانست و غیا و عفو و رتبت از این نور و تابان
 و نیز فکالت و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 از زانی و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 اعتناء و محبت و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 نظارت و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 صلوات و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 التبیان و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 عبارت و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 جابجاء و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 طی و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 خیال و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 معانی و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان
 و عفو و رتبت از این نور و تابان و عفو و رتبت از این نور و تابان

نهف و نهف و نهف سلامت فرات آنهارت مکتوب بمشام یعقوب و کر سید و سید الاخره
 نهف و نهف و نهف تا سنف بنیم رتی لاجری یوسو فایز کشت و نفس ناطقه
 ازین بشارت شایعه کجینه و حصول آلاء فایقه در حایز بیتین و ازین که عنده
 لسان بر کالهای صفات لکه کلین باغه و روانه متر کلمت و طوطی جان
 و قفس جفانه بشاکر و شاکر لکه شمع شمع خاند لکه منکلم و آنچه
 و باب ایلان قصید در آینه مستور بود و روف و التماس و استعلام
 بنیاده ارسا است لاجل کام یافت و هموار کلمش خاطر عاقلش و طاف
 ابرار افکار و روش بار و ابون قهر قدر بلندش بکتابه و مویبه
 بر از چند نقش **قصید این ک** سرش باریه
 عین بحرم کعبه رخسار و خم بوی تار شمع کفر و شمع فانی بانه شمع
 شمع بایوه شاه بهمن اصداد در ارکانه شمع کعبه رخسار و شمع فانی
 کز نور عالم سوز و فلق و اوبری کی و کوه مستی عالم کز فتنه شمع
 تا که بیند عجم و صاحب قرآن ملکه کوفه
 چشم احکام بازماند ناب و انتظار

241
از خوشی هر فوآتشی در سر آستانه و نه
بر سر این غصن او کانه جو غ و اینج یک لانه

شربتایی قدرت زار و در از
جو غ اعلیٰ بجای عفا کله تسلک کار

به چشم هر بس بی نور و در از و در تو
از غبار کوکت شرف و عین روز کار

۱ ربتاری اعتبار عالم از و در تو
کنه بودی و در عالم کجا اعتبار

در غر و یو آه قدرت و فتر اور آج جو غ
کله حین آه مجور عفا کله مجور و آه

بودی نه
کوی اخبر در محیط بحر کشتی مضطرب
کر نه از کوه و قارث یافتی طبعش قرار

هر زبانه حوالت و کلمه بملاوتت نرسید
کسی بحر زلف بهانه کشته بعالم آرومار
کز نیم خلعت بر سطر سطر یا بگذرد
یا بهیانه در قعر بحر آینه بکسر نکبار
فیض است نه

با وجود است فیضت از حیا بر افکنند
آب فم بر چشم و روی هر یک از کانه و غار
که نه خرات تو بنده از کانه و کانه آفریدی
نقد از کانه بر محقق بودی کم عیار

عفو و نقی و جوئی و انجمن از عناصر آتش آفریدی
پیش کشی شد شاه قدرت را قطار از قطار

از بلندی بای قدر اندر آن جای که هست

چو غوغای عظیم از غبار بای قدر است از شکار

نملکهای بنفشه و شمعان و آری بندار

ری می شامه که کوی تو باین کید و دوار

ایکایماده فکر و قضا آری که هست

قدر است کوشش بهوش رانی و جان را کوشوار

ملقن است از تو و یکرانه را لیکن

بکنی معنی و آرام و ماست و کوله که مار

و شب بیداری حیرت کار و آه فکر را

صد شباهت است از شرح ضمیر مستنار

تا به وزم بر قدر لطفت قبا بای مهر و شاکر

طبع تیزم سوزده است و رشته و سحر است نادر

تا کنم صید معانی بکار قدرت

عقل و کلب فکر صحرای طبع و تفکر سوار

شما نه در صحرای عالم و در صحرای کون

نقش طواری ثنایت بس بود روز شمار

بنده را حالت گمان از حضرت نتواند یافت

از سر لطف و کرم بلیظه عالم کوش و ار

عالت غایبی

جلالت غایتی زمینند نیست الا فاکر بابت
 ورنه بی رب بقا و زکلت را بوم چه کار
 شب جای فو و آساکن شده و روشن از آنکس
 و صبح ویدع بپاشد ساکن الا جای تار
 این زمانیکه و آهست از تواری کانه گرم
 کوه شده آه حاصل از تو جان کند از تن هزار
 کوشه و خوار هم که هم غنای وی از ملکوت
 و آنکه ای آرم بجا کوی و صحت از غنای آرم
 غیر از این که باشد هم مقصود اصل و جهان
 چشم دل از گرفت موهوم با را بر غبار
 تا بوی سار سما و سیر از آید زمانه
 با که هر یک صحت از رند از غبار سار
 تا بوی تلکونین ممکن تا بوی از عکانه کوه
 قدرت تو با آرم عالم کوه ممکن را در آرم
 قدر قدرت با که در رفعت بهر کی کانه
 بهر آرم باشد سما کیوانه بند و بهر آرم

بما تبتل ليل بعض لقاديه في تمنية الولد لازله ملاه لافه باله في سماء
 الكمال مستير و باثقة شمس تربته بدر منير • مكثر لعدو الاصفاء
 و موثقا لکدر انی آو • از صفوه مکتوبه عزت شهنشاه معلوم شده در وقت
 از برکت و کثرت و کرم و کرامت و از زمانه غیر قات • جرات انتظار بر هم فوز و از
 کشته قوی که کوه • در ازین درج سپهر سیار و و لسطه قلائی محتر لید و بار
 در کله صوره شطرنج و کرم • یعنی و ز نری و بلند و شفا بخش طایه مستند از فکند
 در ساحت ظهور شرف و در روزی که شسته است • چنانکه ازین خبر سار انجناه بهر اشکار
 حضرت صفای و هو شای بی هر و پایا به آه و جناه و ارکان بتقدیم رسانید
 و بعد از او ای شاکر صدقات بیض و صوفیوب و بعید و آمد که انبیا شکر
 و سبک مقدم چنین نعمت مویوب و قوت بصایر قلوب اوی و کرم و حکم لازمت
 زیرا که مجرب طادف که مضاف بشرف تالار است و کرامت قدوس سبب صفای
 و آله و موجب بهجت اقرار به ابا سحر • اسأله الله تعالی ان یجری هذا النوع کاصلا
 و یقاده فضلا بفضل • و یصیر آثاره صافی و افعول القدر • فلا یدر الخ و تیجاة الفخر
 بعد مندر مخفی فائز که همیشه در بای انبیاء متلاطم بود و عین هو و لا شتیاق مترک
 اما چون بشارت مقدم • و زنده سعادت توأم رسید تخت بلغای ولد و و آله
 بطریقی متر آید کثرت و غله نارسوفا بنو حی و متصاعده شمس از سوز

رشته جان قنارات و صبح منکبست و بجز و آرزو از سبوع عواصف و وری
 و قوا صبور صوری مضرب و آثار شیخوخت کتای علی علم از رخسار تن ظاهر
 و دست قدرت از نعان صوری انجمن قاهر و تطلوع و نه جان فزین از آبر
 حراوی با هر صدهای تلافی جسمانی از جام حیات این جهانی و شرب با هر و کسای همجو
 از کشف ویداع ترغن قریب سلوین **بیت** سخت غلبه الوی من بیدار خواهد شد اگر
 میزند بر ویداع آبروی رخسار شما بعد من در خطاط عاظم بود آبر که واری
 کثرت اشغال محیط است بر کز باه و مرد و له افروز فراخ حال از غم خام و ملاله
 ساکنیت الاغازه و بالک **بحر** و بر سر بی و صد عقده شوش و باغ
 کوز غمت یک فی فوج و از زلف عالم فراخ و خلاصه جان در خوف و هراس است
 مباد اکثر خلط اناس علت تامل افلاس کفو و شغل با نور لازمه للاقتلا
 سبب استبداد ز لاله بنور آرسر آرزو خیال و این معنی عظام خلوع منکبست
 و میلک و صبح منهر توقع که همت دریغ نه آرند و در نظاره اجابت عاظم و فوج
 من تقرب الی شبرا تعویث الیه با عاظم عاظم منشأ فرد و نایند تا باشد که
 از مشاق کثرت و طریق مضایق فاکت خلاص یافته بمقام محو و حیرت رسد **بیت**
 جان بابت یقین باهیه حیرت را در دوی می طلبد روی بر روی و آرزو **اصلاح**
 فواحیه لوم فیک صیغتی هموار و خوف من موهوم کثرت با شش عشق جهان نور

سُفَه بَار و کسوت عُلَّتْ و نیاز بر قلم را بخت آید و الا لیت کوفته **بیت**
بانه بعد از آن عُلَّتْ خورشید و کسوت عُلَّتْ خورشید بر سر است این پس باری میگویند ما بتی
مآلک الی بعضی سافرات السلاطین یا لیت که طایر زمین ثاقب را جوی از افکار
صایه پیر آفتاب ثاقب نشا پیر آفتاب سلطان ملائکه را آید بر سرید تا خطیب فصیح پیر آفتاب
ملازمین منابر خارج را بر آفتاب آید لا ینتاب آن شهنشاه افلاک
و کلب مشرق می ساخت و کوشش بهوش بلغار را بجا آورد آید منابر آن چشمه
خورشید و آید شریف می آید لایه محاکمه التي یملوا السنة الوری و اینه
الین بالامد آید عاریتاً منها یکتب و کما و التي تسمعها اذ و ان البرایا و اینه الحاله
تشد و خطیب شریف من بار علیه و رشتان بن سحاب شیمه بنا برین سمند قلم را
از دست نشاند خورشید و بصورت عارف غطفان کشت موجب آید و بیوت
و حصن بجای آید عُلَّتْ قدره و جلّت له هر شهر خلافت قمر بر لوح
عاطفت و العین سلطان انبیا فلذک کبد پیر آفتاب اولیا غلبه انجا و سلاطین
و کارد ماثر آید بصورت کمال عقدا کشت را از موضع کوف زوال مصون
و از طوفان خوف ابقا مأمور و آید بالنفذ و انهار مخلص اخلص نواح که حله صفوت
نیت و کسوت صورت حسن عقیدتش مطرب از قدرت و اینه مقال در بیان
کیف که از کلم و مصوة از توضیحات زوال و حرم **بیت** افتابیت که هرگز نمکند
میدان و در جهان دل من بر رخ روشن تو بدر آید ثناء و عبودیت که طره زلف

این خبر و موضوع این اثری که در حلقه غنای ازینا بیست و عیون جاریست و هر
 و سرت از افق خاطر مطلقاً متواری و روز نو از هر چشم عالم بین
 شب تا شد و کلهایه چمن خانه خروید و یون خوار آمد و صدر هر آن و
 از مضیق زمین بکوشی که سید و طایر حیات از فضائی و جود و ثبات
 بر بیداری نهایت تا پیداری صبح پر بر **بلی** که در بند و طاقه عالم سیاه شود
 اختر بر آب و یخ و یوم شیشه کی **بلی** تا به غنای تمام از آفتاب و آینه مختار را
 چون کوفه و صطبار و نخار و قرار هیچ بندید **بلی** و حکم عطاء لازم الاتباء
 سبحانی را بخیر طاعت بر ستاره ریتیار و منابت نهادن **بلی** و جود
 صبر و طاعت نیست را آفتاب بدیاری دولت پیوند از حضرت فلک رفعت **بلی**
 چه که از صدقه ثلثی خوان زمانه و رایج چمن خانه قبول یافته است **بلی** اما **بلی**
 که آفتاب و جود اخضر و نیم سیرت و شسته سریش مخفی بال **بلی**
 و منقش نهال آینه و طاقه **بلی** که گوهر بین و خوشتر از آسمان **بلی** خوشتر از آسمان
 سعادت و قدامت **بلی** بعد از رفیع روز و هر **بلی** و در ضلوع خاطر محرف بعضی **بلی**
 ملائکه و پند **بلی** که خاطر ایشان محیط روز و مکنز عالم ابرار **بلی** و محور روشنانه
 آفتاب از فلک است **بلی** میرساند که بعضی از متعلقه بند **بلی** و کاه فلک است **بلی** و حکم
 حبت الوطن من الایمان **بلی** ساکنان دیار و منبع عباد که خبر یارند اگر ظلال و حبت
 و از فضل **بلی** بر فراخ بال ملک یانه کسوت امانت و احوال مبسوط که اند از مکارم

بیانی
 خوشتر از آفتاب

و لوازم کم آه هیچ هم بعید نخواهد بود و بعضی از املاک عاقبت که از آبا و اجداد
 ظاهر امیر ارشاد است و دولت حضرت سلطان مغفور بر وزیر است و بعضی از
 عواید و قوای موجود در زمین و تحت کفلاوه است که منتهی ظهور یافته است و این امانت
 و عهد است بر هر افراده یا هر یک و حاضر و قیوم و سابق و اقبال صورت و بشمار
 زیر را چه بدستی که خدا مقصد فرشته ایشان را بر خلافت بسبب اسلام و حقیقت
 حاشا حقیقت خاتم الانبیا فضلهم علی البریه بالا سلام و حقیقت اگر چه مخلص از خلاص طوبیت
 از اظهار این جوأت و سارت و تقدیر است لکن بر تو نور و آسم و حکام از حضرت معصوم
 و خدا که لایزال بود و اهل از او که منتهی خبری و من را بر این سفارش و تقدیر این کفر
 و اخبار و متواتر شایسته بی عیب و سند بی ریب است و و از آنکه فضل الله بویه مشایخ
 و این اتماس جهت آنست که آه خوابها از آبا و اجداد و رسید است و اگر چه بر خور نام آه
 ز لایحه شأن این مخلص صفوت نشانه است و توفیق از خدام با نام است که غبار این جوأت
 و سارت که عارض این از خلاص ناگوشه یا بکرم عظیم و لطف خیم جو نماید و قلائد
 حسن حقیقت مبین را بلای تو آیین متوالی معجز و من که آنست تا با صدارت خواجه علی
 مغفور و میبایستی بشود و در مشیت ما مورات غیر شایسته زیاده است چنانکه در خاتم
 و رسید آن فقال غبار ملائکه ناکلیخت و صدهای عیانی از حد آفرین و عجب کلام رحمت
 بلیت نام است این حدیث که از فو کمال لطف و در لفظ بر جلالت آمده است نهال تا جوت بقا که
 و سخن بکلام تو بر شاخ شاکرین زبانه آشیانه نهاد و کتب الی بعضی افاضل الوزراء

لا تحبوا ذا البعد غيري فالبعد غير مغير عهدي
واذا انقضى حسنت رعايتي في القرب ضاعفتها على البعد

يُبدل اليد التي امطره سحاب فضلهما بل يغيب المدار ويلتزم هاتيك الراحة الذي تجلب الراحة
لمن تصد هاهنا الى قطار وينتهي دعائهم الى موطن القبول ويصل الى موضع الاقامة وهو
على ايدي الملائكة الكرام محمول وتبرج في هاتيك الحضر الكاملة ذات الاطراف التي فيها الناموس
انما ان توقع بحر اللطف والاحسان وبرق مندبر الحمل والامتنان بالسؤال عن هذا الذي
المنعم والمادح القديم فهو بحمدته تعالى موافق على ما تقدم ذكره والمحبة الصادقة التي تجتمع
فيها واقترع يعلم الله ومن يعلم المسترا وان هذا القيد لا يترك في جميع عوالمها الاخر الحضر
المجملية والتميزة الاقرب العلوية التي قد من الله استلهاها بصفته السها دة واعطاها
في الدارين اوصاف السعادة والسلي تساهل على سر عالمها هناك وان الملوك
عزهم وجندهم بالمسير الي بلاذ الطرابلسيه

درة القبح افسر اقبال
شاه بيت قصيدة اقبال

تمت جوة جادو ام
مصرن بخن صان ناوالم

ساحر صنف محرابه
عزف نغمه كراوية
ورده صنف بخن لري
وارادوا لوي محرابه
سكوبه الصوبه
فلم يطلع اوفوه



Per 251 Qu.^{0.12} 30.

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences

